معارف سلمانی در شرح غیبت نعمانی

(اولین کتاب مهدوی موجود شیعه،

تحقیق متن، نسخه، سند، محتوا، مضمون)

سید مهدی مجتهد سیستانی

جلد اوّل

بسم الله الرحمن الرحيم



معارف سلمانی

در شرح غیبت نعمانی

جلد اول

سید مهدی مجتهد سیستانی

سرشناسه : مجتهد سیستانی، سیدمهدی، ۱۳۶۵ -
عنوان قراردادی : الغیبة .فارسی- عربی . شرح
عنوان و نام پدیدآور : معارف سلمانی در شرح غیبت نعمانی/ نویسنده سیدمهدی مجتهدسیستانی.
مشخصات نشر : قم: ذکری، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : ج.۷۱-۹۹-۶۳۱۹-۶۲۲-۹۷۸ : ؛ ج.۶۲-۰۱-۸۴۳۸-۶۲۲-۹۷۸ : ؛ ج.۳۳-۰۲-۸۴۳۸-۶۲۲-۹۷۸ :
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : زبان: فارسی-عربی.
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت -- احادیث
موضوع : Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation-- Hadiths
موضوع : نعمانی، محمد بن ابراهیم، - ۳۶۰؟ ق . الغیبه -- نقد و تفسیر
موضوع : مهدویت-- انتظار-- احادیث
Mahdism -- *Waiting -- Hadiths
احادیث شیعه -- قرن ٤ق.
th century\\Hadith (Shiites) -- Texts --
شناسه افزوده : نعمانی، محمد بن ابراهیم، - ۳۶۰؟ ق . الغیبه. شرح
رده بندی کنگره : BP۲۲۴/۴
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۹۶۱۵۴۳۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

انتشارات ذکری

نام کتاب: معارف سلمانی در شرح غیبت نعمانی (ج۱)

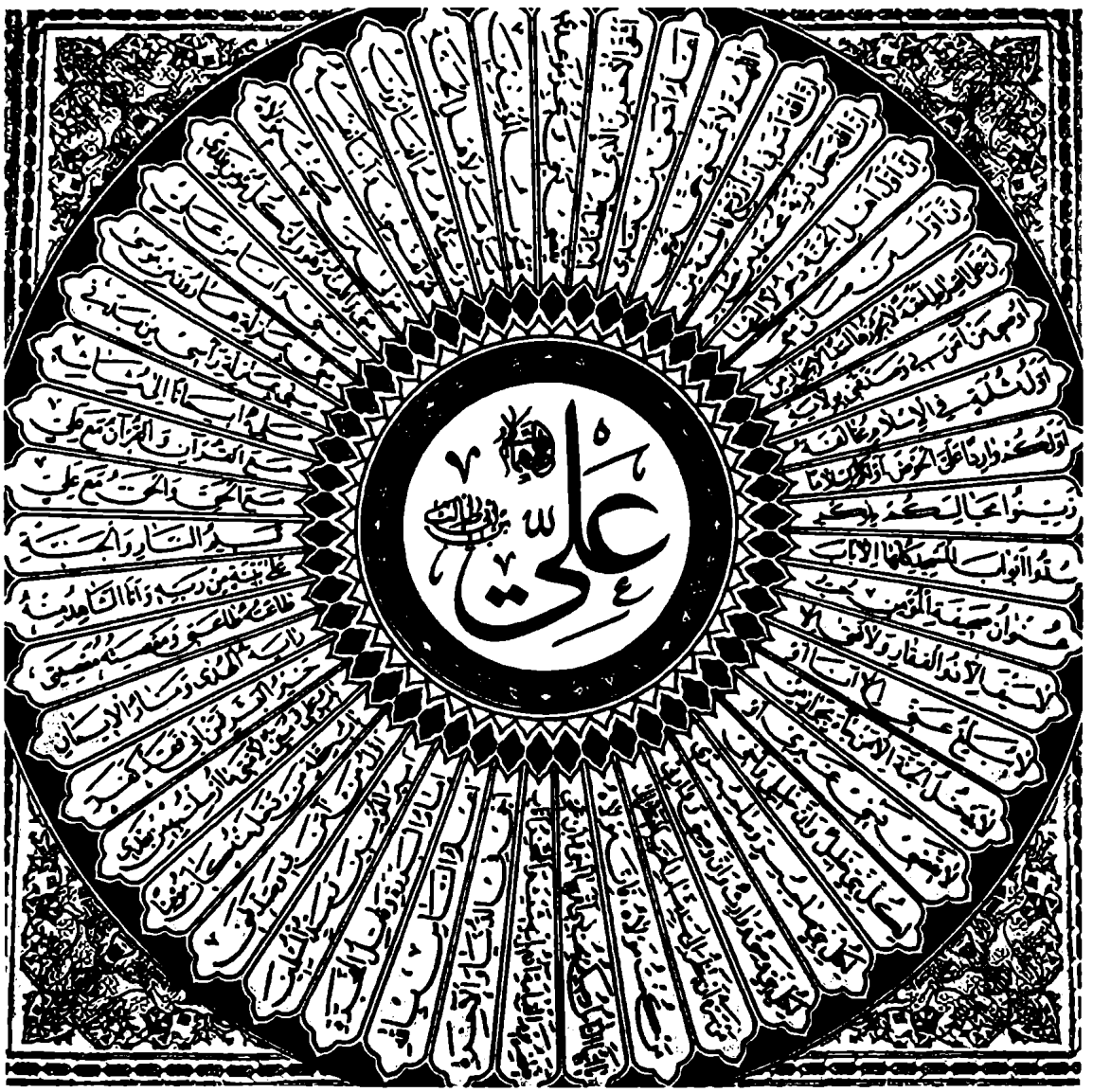
مؤلف: سید مهدی مجتهد سیستانی

ناشر: انتشارات ذکری

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۳

شابک: ۷-۹۹-۶۳۱۹-۶۲۲-۹۷۸


علي

فهرست مطالب

مقدمه شارح ۳۱

مقدمه مولف ۳۷

باب ۱: محفوظ داشتن سرّ آل محمد علیهم‌السلام از نا اهلان (در آن ۱۲ حدیث ذکر شده) ۶۱

حدیث اول: روایت علوی..... ۶۳

سند..... ۶۳

ترجمه..... ۶۳

شرح..... ۶۴

حدیث دوم: روایت نبوی ۶۴

سند..... ۶۴

ترجمه..... ۶۵

شرح..... ۶۵

حدیث سوم: روایت صادقی..... ۶۵

سند..... ۶۶

ترجمه..... ۶۶

شرح..... ۶۶

حدیث چهارم: روایت صادقی ـ سجادی ۶۷

سند..... ۶۸

ترجمه..... ۶۸

شرح..... ۶۸

حدیث پنجم: روایت صادقی..... ٦٩
سند..... ٦٩
ترجمه..... ٦٩
شرح..... ٧٠
حدیث ششم: روایت صادقی..... ٧٠
سند..... ٧٠
ترجمه..... ٧١
شرح..... ٧١
حدیث هفتم: روایت صادقی..... ٧٢
سند..... ٧٢
ترجمه..... ٧٢
شرح..... ٧٢
توضیح مرحوم نعمانی..... ٧٢
حدیث هشتم: روایت صادقی..... ٧٣
سند..... ٧٣
ترجمه..... ٧٣
شرح..... ٧٤
حدیث نهم: روایت صادقی..... ٧٥
سند..... ٧٥
ترجمه..... ٧٥
شرح..... ٧٥
توضیح مرحوم نعمانی..... ٧٦
حدیث دهم: روایت باقری..... ٧٦
سند..... ٧٦
ترجمه..... ٧٧
شرح..... ٧٧

حدیث یازدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی..... ۷۸
سند..... ۷۸
ترجمه..... ۷۸
شرح..... ۷۹
حدیث دوازدهم: کلام حفص ـ روایت صادقی..... ۷۹
سند..... ۷۹
ترجمه..... ۸۰
شرح..... ۸۰
باب ۲: تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً». (در آن ۲ حدیث ذکر شده)..... ۸۱
حدیث اول: کلام جابر ـ روایت نبوی..... ۸۳
سند (۱)..... ۸۵
سند (۲)..... ۸۵
ترجمه..... ۸۵
شرح..... ۸۷
حدیث دوم: روایت سجادی ـ نبوی..... ۹۰
سند..... ۹۰
ترجمه..... ۹۱
شرح..... ۹۲
توضیح مرحوم نعمانی..... ۹۲
دو نکته درباره توضیحات مرحوم نعمانی..... ۱۰٤
باب ۳: امانت الهی بودن امامت و وصایت. (در آن ۷ حدیث ذکر شده)..... ۱۰۵
حدیث اول: کلام عَمر ـ روایت صادقی..... ۱۰۷
سند..... ۱۰۷
ترجمه..... ۱۰۸
شرح..... ۱۰۸

حدیث دوم: روایت صادقی..... ۱۰۸
سند (۱)..... ۱۰۹
سند (۲)..... ۱۰۹
ترجمه..... ۱۱۰
شرح..... ۱۱۰
حدیث سوم: روایت صادقی ـ نبوی..... ۱۱۱
سند..... ۱۱۱
ترجمه..... ۱۱۲
شرح..... ۱۱۳
حدیث چهارم: روایت صادقی ـ نبوی..... ۱۱٤
سند..... ۱۱٤
ترجمه..... ۱۱۵
شرح..... ۱۱۵
حدیث پنجم: کلام زراره ـ روایت باقری..... ۱۱۵
سند..... ۱۱٦
ترجمه..... ۱۱٦
شرح..... ۱۱٦
حدیث ششم: روایت صادقی..... ۱۱۷
سند..... ۱۱۷
ترجمه..... ۱۱۷
شرح..... ۱۱۷
حدیث هفتم: روایت صادقی..... ۱۱۸
سند..... ۱۱۹
ترجمه..... ۱۲۰
شرح..... ۱۲۲
توضیح مرحوم نعمانی..... ۱۲۳

باب ٤: دوازده امام منتخب توسط خدا (در آن ٤٠ حدیث ذکر شده) ۱۲۵
حدیث اول: مرفوع حسن بصری ۱۲۷
سند ۱۲۷
ترجمه ۱۲۸
شرح ۱۲۸
حدیث دوم: روایت باقری ـ علوی ۱۲۹
سند ۱۳۱
ترجمه ۱۳۱
شرح ۱۳٤
پاسخ اشکال ۱۳۵
حدیث سوم: روایت باقری ـ علوی ۱۳۹
سند ۱۳۹
ترجمه ۱٤۰
شرح ۱٤۰
حدیث چهارم: کلام اصبغ ـ روایت علوی ۱٤۰
سند ۱٤۱
ترجمه ۱٤۲
شرح ۱٤۲
چند جواب ۱٤۵
کلام مولی صالح مازندرانی ۱٤۷
کلام علامه مجلسی ۱٤۷
حدیث پنجم: روایت صادقی ـ باقری ۱۵۰
سند ۱۵۲
ترجمه ۱۵۳
شرح ۱۵٦
نسخه‌های لوح جابر ۱٦۰

حدیث ششم: روایت باقری ـ نبوی ۱٦٤
سند ۱٦٤
ترجمه ۱٦٦
شرح ۱٦٦
حدیث هفتم: روایت صادقی ـ نبوی ۱٦٦
سند (۱) ۱٦۷
سند (۲) ۱٦۷
سند (۳) ۱٦۸
سند (٤) ۱٦۸
ترجمه ۱٦۹
شرح ۱٦۹
حدیث هشتم: کلام سلیم ـ روایت علوی ۱۷۱
سند ۱۷۵
ترجمه ۱۷۵
شرح ۱۸۰
حدیث نهم: کلام سلیم ـ روایت علوی ۱۸۰
سند ۱۸۲
ترجمه ۱۸۲
شرح ۱۸٤
حدیث دهم: کلام سلیم ـ روایت علوی ۱۸٦
سند ۱۹۰
ترجمه ۱۹۰
شرح ۱۹۵
حدیث یازدهم: کلام سلیم ـ روایت علوی ۱۹٦
سند ۱۹۷
ترجمه ۱۹۷
شرح ۱۹۸

حدیث دوازدهم: کلام سلیم ـ روایت علوی ۱۹۸
سند ۱۹۹
ترجمه ۲۰۰
شرح ۲۰۲
حدیث سیزدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی ۲۰۲
سند ۲۰۳
ترجمه ۲۰۳
شرح ۲۰۳
حدیث چهاردهم: روایت باقری ۲۰٤
سند ۲۰٤
ترجمه ۲۰۵
شرح ۲۰۵
حدیث پانزدهم: روایت صادقی ۲۰۵
سند ۲۰٦
ترجمه ۲۰٦
شرح ۲۰٦
حدیث شانزدهم: کلام زید شحام ـ روایت صادقی ۲۰۷
سند (۱) ۲۰۸
سند (۲) ۲۰۸
ترجمه ۲۰۹
شرح ۲۰۹
حدیث هفدهم: کلام ابو حمزه ـ روایت باقری ۲۱۳
سند ۲۱٤
ترجمه ۲۱۵
شرح ۲۱۵
توضیح مرحوم نعمانی ۲۱٦

حدیث هجدهم: کلام داود رقّی ـ روایت صادقی..... ۲۱۷
سند..... ۲۱۸
ترجمه..... ۲۱۹
شرح..... ۲۲۰
حدیث نوزدهم: روایت کاظمی..... ۲۲۱
سند (۱)..... ۲۲۱
سند (۲)..... ۲۲۱
ترجمه..... ۲۲۲
شرح..... ۲۲۲
حدیث بیستم: کلام داود رقّی ـ روایت صادقی..... ۲۲۳
سند..... ۲۲۳
ترجمه..... ۲۲۳
شرح..... ۲۲٤
حدیث بیست و یکم: کلام ابراهیم کرخی ـ روایت صادقی..... ۲۲۷
سند..... ۲۲۸
ترجمه..... ۲۲۸
شرح..... ۲۲۹
حدیث بیست و دوم: روایت صادقی ـ باقری..... ۲۳۰
سند..... ۲۳۱
ترجمه..... ۲۳۲
شرح..... ۲۳۳
حدیث بیست و سوم: روایت علوی ـ نبوی..... ۲۳٤
سند..... ۲۳۵
ترجمه..... ۲۳۵
شرح..... ۲۳۵

حدیث بیست و چهارم: روایت باقری ـ نبوی..... ۲۳۶
سند..... ۲۳۸
ترجمه..... ۲۳۸
شرح..... ۲۳۹
حدیث بیست و پنجم: روایت باقری..... ۲۴۰
سند..... ۲۴۰
ترجمه..... ۲۴۰
شرح..... ۲۴۰
حدیث بیست و ششم: کلام کرّام ـ روایت صادقی..... ۲۴۱
سند..... ۲۴۱
ترجمه..... ۲۴۲
شرح..... ۲۴۳
حدیث بیست و هفتم: کلام ابن جعفر ـ روایت نبوی..... ۲۴۴
سند..... ۲۴۵
ترجمه..... ۲۴۶
شرح..... ۲۴۶
حدیث بیست و هشتم: کلام بطائنی ـ روایت باقری..... ۲۴۷
سند..... ۲۴۷
ترجمه..... ۲۴۸
شرح..... ۲۴۸
حدیث بیست و نهم: کلام ابو طفیل ـ روایت علوی..... ۲۴۸
سند (۱)..... ۲۵۱
سند (۲)..... ۲۵۱
ترجمه..... ۲۵۳
شرح..... ۲۵۶

حدیث سیم: روایت صادقی ـ علوی ۲۵۷
سند ۲۵۹
ترجمه ۲۶۰
شرح ۲۶۲
توضیح مرحوم نعمانی ۲۶۳
فصلی درباره احادیث اهل سنت و متن تورات و انجیل ۲۶۵
حدیث سی و یکم: روایت نبوی ۲۶۷
ترجمه ۲۶۸
توضیح ۲۶۸
حدیث سی و دوم: روایت نبوی ۲۶۸
ترجمه ۲۶۹
حدیث سی و سوم: روایت نبوی ۲۶۹
ترجمه ۲۶۹
حدیث سی و چهارم: روایت نبوی ۲۷۰
ترجمه ۲۷۰
حدیث سی و پنجم: موقوف ابن عَمر ۲۷۰
ترجمه ۲۷۰
توضیح ۲۷۱
حدیث سی و ششم: روایت نبوی ۲۷۱
ترجمه ۲۷۱
حدیث سی و هفتم: روایت نبوی ۲۷۲
ترجمه ۲۷۲
حدیث سی و هشتم: روایت نبوی ۲۷۲
ترجمه ۲۷۲
توضیح مرحوم نعمانی ۲۷۳

حدیث سی و نهم: روایت صادقی..... ۲۷۶
سند..... ۲۷۶
ترجمه..... ۲۷۷
شرح..... ۲۷۷
حدیث چهلم: روایت باقری..... ۲۷۸
سند..... ۲۷۸
ترجمه..... ۲۷۸
شرح..... ۲۷۹
باب ۵: مدعیان و پرچم‌های دروغین مهدویت (در آن ۱۳ حدیث ذکر شده)..... ۲۸۱
حدیث اول: روایت صادقی..... ۲۸۳
سند..... ۲۸۳
ترجمه..... ۲۸۴
شرح..... ۲۸۴
حدیث دوم: روایت صادقی..... ۲۸۴
سند..... ۲۸۴
ترجمه..... ۲۸۵
شرح..... ۲۸۵
حدیث سوم: روایت صادقی..... ۲۸۵
سند..... ۲۸۶
ترجمه..... ۲۸۶
شرح..... ۲۸۷
حدیث چهارم: کلام ابن تمّام ـ روایت صادقی..... ۲۸۷
سند..... ۲۸۷
ترجمه..... ۲۸۸
شرح..... ۲۸۸
توضیح مرحوم نعمانی..... ۲۸۹

حدیث پنجم: روایت باقری ۲۸۹
سند ۲۸۹
ترجمه ۲۹۰
شرح ۲۹۰
حدیث ششم: کلام زید شحّام ـ روایت صادقی ۲۹۰
سند ۲۹۱
ترجمه ۲۹۱
شرح ۲۹۱
حدیث هفتم: روایت صادقی ۲۹۲
سند ۲۹۲
ترجمه ۲۹۲
شرح ۲۹۳
حدیث هشتم: روایت باقری ۲۹٤
سند (۱) ۲۹٤
سند (۲) ۲۹۵
ترجمه ۲۹۵
شرح ۲۹۵
حدیث نهم: روایت باقری ۲۹۵
سند ۲۹٦
ترجمه ۲۹٦
شرح ۲۹٦
حدیث دهم: روایت صادقی ۲۹۷
سند ۲۹۷
ترجمه ۲۹۷
شرح ۲۹۸

حدیث یازدهم: روایت باقری..... ۲۹۸
سند..... ۲۹۸
ترجمه..... ۲۹۸
شرح..... ۲۹۹
حدیث دوازدهم: روایت باقری..... ۲۹۹
سند..... ۲۹۹
ترجمه..... ۲۹۹
شرح..... ۳۰۰
حدیث سیزدهم: روایت صادقی..... ۳۰۰
سند..... ۳۰۰
ترجمه..... ۳۰۰
شرح..... ۳۰۱
توضیح مرحوم نعمانی..... ۳۰۱

باب ٦: احادیث دوازده امام از طریق اهل سنت. (در آن ٢٤ حدیث ذکر شده)..... ۳۰۳
آنچه از عبد الله بن مسعود روایت شده..... ۳۰۵
آنچه از انس بن مالک روایت شده..... ۳۰۸
آنچه از جابر بن سمره روایت شده..... ۳۰۹
آنچه ابو جحیفه روایت کرده..... ۳۱۷
آنچه از سمرة بن جندب روایت شده..... ۳۱۷
آنچه عبد الله بن عمرو عاص روایت کرده..... ۳۱۸
توضیح مرحوم نعمانی..... ۳۱۹

باب ۷: حکم شخص بدون امام (در آن ۱۹ حدیث ذکر شده) ۳۲۱
حدیث اول: روایت صادقی..... ۳۲۳
سند..... ۳۲۳
ترجمه..... ۳۲۳
شرح..... ۳۲٤

حدیث دوم: روایت باقری ۳۲٤
سند (۱) ۳۲۵
سند (۲) ۳۲۵
سند (۳) ۳۲٦
سند (٤) ۳۲٦
سند (۵) ۳۲٦
سند (٦) ۳۲٦
ترجمه ۳۲۷
شرح ۳۲۸
حدیث سوم: کلام ابن مسلم ـ روایت باقری ۳۲۹
سند (۱) ۳۲۹
سند (۲) ۳۲۹
سند (۳) ۳۲۹
سند (٤) ۳۳۰
ترجمه ۳۳۰
شرح ۳۳۰
حدیث چهارم: کلام حمران ـ روایت صادقی ۳۳۱
سند ۳۳۱
ترجمه ۳۳۱
شرح ۳۳۱
حدیث پنجم: کلام ابن مسکان ـ روایت صادقی ۳۳۲
سند ۳۳۲
ترجمه ۳۳۲
شرح ۳۳۳
حدیث ششم: روایت صادقی ـ نبوی ۳۳۳
سند ۳۳۳

ترجمه..... ۳۳۳
شرح..... ۳۳٤
حدیث هفتم: روایت رضوی..... ۳۳٤
سند..... ۳۳٤
ترجمه..... ۳۳۵
شرح..... ۳۳۵
حدیث هشتم: روایت صادقی..... ۳۳۵
سند..... ۳۳٦
ترجمه..... ۳۳٦
شرح..... ۳۳٦
حدیث نهم: کلام ابن مسلم ـ روایت صادقی..... ۳۳۷
سند..... ۳۳۷
ترجمه..... ۳۳۸
شرح..... ۳۳۸
حدیث دهم: کلام ابن منصور ـ روایت صادقی..... ۳۳۸
سند..... ۳۳۹
ترجمه..... ۳۳۹
شرح..... ۳٤۰
حدیث یازدهم: کلام ابن منصور ـ روایت کاظمی..... ۳٤۰
سند..... ۳٤۰
ترجمه..... ۳٤۱
شرح..... ۳٤۱
حدیث دوازدهم: کلام جابر ـ روایت باقری..... ۳٤۱
سند..... ۳٤۲
ترجمه..... ۳٤۲
شرح..... ۳٤۳

حدیث سیزدهم: روایت باقری ۳۴۳
سند ۳۴۴
ترجمه ۳۴۴
شرح ۳۴۴
حدیث چهاردهم: کلام ابن ابی یعفور ـ روایت صادقی ۳۴۴
سند ۳۴۵
ترجمه ۳۴۵
شرح ۳۴۶
حدیث پانزدهم: روایت صادقی ۳۴۷
سند ۳۴۷
ترجمه ۳۴۷
شرح ۳۴۸
حدیث شانزدهم: کلام ابن ابی یعفور ـ روایت صادقی ۳۴۸
سند ۳۴۸
ترجمه ۳۴۸
شرح ۳۴۹
حدیث هفدهم: کلام سماعه ـ روایت صادقی ۳۴۹
سند ۳۵۰
ترجمه ۳۵۰
شرح ۳۵۱
حدیث هجدهم: روایت صادقی ۳۵۱
سند (۱) ۳۵۲
سند (۲) ۳۵۲
ترجمه ۳۵۲
شرح ۳۵۳

حدیث نوزدهم: کلام حمران ـ روایت صادقی..... ۳۵۳
سند (۱)..... ۳۵۳
سند (۲)..... ۳۵٤
ترجمه..... ۳۵٤
شرح..... ۳۵۵
توضیح مرحوم نعمانی..... ۳۵۵
باب ۸: زمین بدون حجت نخواهد بود (در آن ۱۱ حدیث ذکر شده)..... ۳۵۷
حدیث اول: کلام کمیل ـ روایت علوی..... ۳۵۹
سند..... ۳۵۹
ترجمه..... ۳٦۰
شرح..... ۳٦۰
توضیح مرحوم نعمانی..... ۳٦۰
حدیث دوم: روایت علوی..... ۳٦۰
سند (۱)..... ۳٦۲
سند (۲)..... ۳٦۲
سند (۳)..... ۳٦۲
سند (٤)..... ۳٦۲
سند (۵)..... ۳٦۳
سند (٦)..... ۳٦۳
سند (۷)..... ۳٦۳
سند (۸)..... ۳٦٤
ترجمه..... ۳٦٤
شرح..... ۳٦۵
حدیث سوم: روایت صادقی..... ۳٦۵
سند (۱)..... ۳٦۵
سند (۲)..... ۳٦٦

ترجمه..... ۳۶۶
شرح..... ۳۶۶
حدیث چهارم: روایت صادقی..... ۳۶۶
سند..... ۳۶۷
ترجمه..... ۳۶۷
شرح..... ۳۶۷
حدیث پنجم: کلام ابن ابی علاء ـ روایت صادقی..... ۳۶۷
سند..... ۳۶۷
ترجمه..... ۳۶۸
شرح..... ۳۶۸
حدیث ششم: روایت صادقی..... ۳۶۸
سند..... ۳۶۹
ترجمه..... ۳۶۹
شرح..... ۳۶۹
حدیث هفتم: روایت باقری..... ۳۶۹
سند..... ۳۷۰
ترجمه..... ۳۷۰
شرح..... ۳۷۰
حدیث هشتم: کلام ابو حمزه ـ روایت صادقی..... ۳۷۱
سند..... ۳۷۱
ترجمه..... ۳۷۱
شرح..... ۳۷۱
حدیث نهم: کلام ابن فضیل ـ روایت رضوی..... ۳۷۲
سند..... ۳۷۲
ترجمه..... ۳۷۲
شرح..... ۳۷۳

حدیث دهم: روایت باقری..... ۳۷۳
سند..... ۳۷۳
ترجمه..... ۳۷۳
شرح..... ۳۷٤
حدیث یازدهم: کلام وشّاء ـ روایت رضوی..... ۳۷٤
سند..... ۳۷٤
ترجمه..... ۳۷۵
شرح..... ۳۷۵
باب ۹: حتماً یکی حجت است (در آن ۵ حدیث ذکر شده) ۳۷۷
حدیث اول: روایت صادقی..... ۳۷۹
سند..... ۳۷۹
ترجمه..... ۳۸۰
شرح..... ۳۸۰
حدیث دوم: روایت صادقی..... ۳۸۰
سند (۱)..... ۳۸۱
سند (۲)..... ۳۸۱
سند (۳)..... ۳۸۱
سند (٤)..... ۳۸۲
ترجمه..... ۳۸۲
شرح..... ۳۸۲
حدیث سوم: روایت صادقی..... ۳۸۳
سند..... ۳۸۳
ترجمه..... ۳۸۳
شرح..... ۳۸۳
حدیث چهارم: روایت صادقی..... ۳۸٤
سند..... ۳۸۵

ترجمه..... ۳۸۵
شرح..... ۳۸۶
حدیث پنجم: روایت صادقی..... ۳۸۶
سند..... ۳۸۶
ترجمه..... ۳۸۶
شرح..... ۳۸۶
باب ۱۰: هشدار ائمه علیهم‌السلام نسبت به رخداد غیبت (در آن ۹۰ حدیث ذکر شده) ۳۸۷
حدیث اول: روایت صادقی ـ علوی..... ۳۸۹
سند..... ۳۸۹
ترجمه..... ۳۹۱
شرح..... ۳۹۱
حدیث دوم: روایت صادقی..... ۳۹۳
سند (۱)..... ۳۹۴
سند (۲)..... ۳۹۴
ترجمه..... ۳۹۴
شرح..... ۳۹۵
حدیث سوم: روایت علوی ـ نبوی..... ۳۹۸
سند..... ۴۰۰
ترجمه..... ۴۰۰
شرح..... ۴۰۳
توضیح مرحوم نعمانی..... ۴۰۶
حدیث چهارم: موقوف کعب الاحبار..... ۴۰۷
سند..... ۴۰۸
ترجمه..... ۴۰۹
شرح..... ۴۱۰

حدیث پنجم: روایت علوی..... ۴۱۳
سند..... ۴۱۴
ترجمه..... ۴۱۴
شرح..... ۴۱۶
توضیح مرحوم نعمانی..... ۴۱۷
حدیث ششم: کلام ام هانی ـ روایت باقری..... ۴۱۸
سند (۱)..... ۴۱۹
سند (۲)..... ۴۱۹
ترجمه..... ۴۱۹
شرح..... ۴۲۰
حدیث هفتم: کلام ام هانی ـ روایت باقری..... ۴۲۰
سند..... ۴۲۱
ترجمه..... ۴۲۱
شرح..... ۴۲۲
حدیث هشتم: روایت صادقی..... ۴۲۲
سند..... ۴۲۲
ترجمه..... ۴۲۳
شرح..... ۴۲۴
توضیح مرحوم نعمانی..... ۴۲۵
حدیث نهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی..... ۴۲۵
سند..... ۴۲۶
ترجمه..... ۴۲۶
شرح..... ۴۲۷
حدیث دهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی..... ۴۲۸
سند (۱)..... ۴۲۹
سند (۲)..... ۴۲۹

سند (۳)..... ٤٣٠
سند (٤)..... ٤٣٠
سند (٥)..... ٤٣٠
سند (٦)..... ٤٣١
سند (٧)..... ٤٣١
ترجمه و شرح..... ٤٣٢
توضیح مرحوم نعمانی..... ٤٣٢
فصل (۱) **٤٣٥**
حدیث یازدهم: روایت کاظمی..... ٤٣٧
سند..... ٤٣٨
ترجمه..... ٤٣٨
شرح..... ٤٣٩
شبهه پنجمین از هفتمین..... ٤٤٠
پاسخ شبهه..... ٤٤٢
حدیث دوازدهم: روایت باقری..... ٤٤٤
سند..... ٤٤٤
ترجمه..... ٤٤٥
شرح..... ٤٤٥
حدیث سیزدهم: روایت صادقی..... ٤٤٦
سند..... ٤٤٦
ترجمه..... ٤٤٧
شرح..... ٤٤٧
حدیث چهاردهم: کلام جلّاب ـ روایت صادقی..... ٤٤٧
سند..... ٤٤٨
ترجمه..... ٤٤٨
شرح..... ٤٤٨

حدیث پانزدهم: روایت صادقی ـ نبوی..... ٤٤٩
سند..... ٤٤٩
ترجمه..... ٤٤٩
شرح..... ٤٥٠
حدیث شانزدهم: روایت باقری ـ نبوی..... ٤٥١
سند (١)..... ٤٥١
سند (٢)..... ٤٥٢
سند (٣)..... ٤٥٢
سند (٤)..... ٤٥٢
سند (٥)..... ٤٥٢
سند (٦)..... ٤٥٣
ترجمه..... ٤٥٣
شرح..... ٤٥٤
حدیث هفدهم: روایت باقری..... ٤٥٤
سند..... ٤٥٤
ترجمه..... ٤٥٥
شرح..... ٤٥٥
حدیث هجدهم: روایت علوی..... ٤٥٥
سند..... ٤٥٥
ترجمه..... ٤٥٦
شرح..... ٤٥٦
حدیث نوزدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی..... ٤٥٦
سند..... ٤٥٦
ترجمه..... ٤٥٧
شرح..... ٤٥٧

حدیث بیستم: کلام عبد الکریم ـ روایت صادقی..... ۴۵۷
سند..... ۴۵۸
ترجمه..... ۴۵۸
شرح..... ۴۵۸
توضیح مرحوم نعمانی..... ۴۵۹

مقدمه شارح:

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد می‌کنم خدایی که ما را آفرید و متعادل قرار داد و روزی مان داد و بی‌نیازمان کرد و پیامبران را به سوی ما فرستاد تا بهانه‌ای برای مردم بر خدا نباشد و ما را به اسلام هدایت نمود و اگر او هدایت‌مان نمی‌کرد خود به هدایت نمی‌رسیدیم. و درود و سلام بر سرور پیامبران و اشرف همه مخلوقات و مورد ستایش در آسمان و زمین، پدر فاطمه زهرا حضرت محمد مصطفی و نیز بر اهل بیت پاک او، همان‌ها که صاحبان امر ما هستند و خدا به اطاعت از ایشان دستورمان داده است خصوصاً آخرین‌شان و قائم‌شان که همه امتها به آمدن او بشارت داده شده‌اند؛ خدای متعال فرجش را برساند.

سپاس خدایی که مرا در نوشتن شرح این گوهر ارزشمندِ پر اهمیت موفق داشت، همانکه جوینده از آن بی‌نیاز نیست و آنکه به حقیقت رسیده نیز از آن استفاده می‌کند، یعنی کتاب "غیبت" اثر شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد محمد بن ابراهیم نعمانی[1] که تمام دوره غیبت صغری را درک نموده و شاگرد عالم جلیل

---

۱. این در حالیست که برخی در نسبت کتاب حاضر به مرحوم نعمانی بدین دلیل تردید کرده‌اند که در قدیمی ترین نسخه خطی این کتاب یعنی نسخه آستان قدس رضوی، دو صفحه اول افتاده و معلوم نیست نویسنده آن چه کسی می‌باشد همچنانکه در پایان کتاب نیز نام کسی که آن را به پایان رسانده

القدر شیخ کلینی بوده است.

و نکته مهم آنکه او این کتاب را پس از گذشت مدت بسیار کمی از آغاز غیبت کبرای حضرت قائم علیه‌السلام نگاشته، زیرا در باب دهم کتاب تصریح می‌کند: «سن حضرت قائم الآن هشتاد و خرده‌ای است»[۱]؛ که اگر فرض کنیم او ولادت حضرت قائم علیه‌السلام را ۲۵۶ و آغاز غیبت کبری را ۳۲۹ دانسته[۲] و مراد از «و خرده‌ای» را پنج سال بگیریم، سال تالیف این کتاب می‌شود ۳۴۱ یعنی تنها ۱۲ سال پس از غیبت کبرای حضرت قائم موعود علیه‌السلام.

و این کتاب ارزشمند اولین مجموعه حدیثی بجا مانده است که به صورت مستقل به مسائل مربوط به مهدویت و قائمیت و غیبت پرداخته، برای همین نقش بزرگی در اعتقاد شیعه به قائم غائب منتظَر دارد. لکن از آنجا که مقصود نویسنده این نبوده که فقط احادیثی را جمع کند که از تمام جهات نزد شیعه صحیح است گاهی روایاتی آورده که نزد علمای شیعه مخدوش می‌باشد، همچنانکه در آن مطالب پیچیده‌ای است که هر کسی آنها را نمی‌فهمد. به همین جهت ما اقدام به شرح موارد محتاج به توضیح و نقد موارد غیر قابل پذیرش از نظر سند و نسخه و معنا و مضمون[۳] نمودیم، و ثواب این خدمت را به صاحبش طاوس

➡

ذکر نشده. اما این صرف یک توهم است چون سندهای احادیث این کتاب و نیز تاریخ نگارشش که در باب دهم بدان اشاره شده، و نیز شهرت کتاب نعمانی در همان تاریخ و عدم شهرت هیچ کتاب دیگری با عنوان "غیبت" کاملاً گواهی می‌دهد که این کتاب همان کتاب غیبت نعمانی رحمه الله می‌باشد. «مج»

۱. غیبت نعمانی ص۱۵۷

۲. اینکه گفتم: «فرض کنیم» بدین خاطر است که بعضی ولادت آن حضرت را سال ۲۵۵ ذکر کرده‌اند و نیز برخی آغاز غیبت کبری را سال ۳۲۸ دانسته‌اند. «مج»

۳. مضمون یعنی رابطه یک حدیث با احادیث دیگر که آیا موید هم هستند یا مخالف هم. «مج»

اهل بهشت حضرت مهدی عليه السلام و روحی له الفداء هدیه می‌دهم و امیدوارم خداوند پدر و مادرم و شما برادرانم و من را بیامرزد.

قابل توجه اینکه: تعداد ابواب این کتاب «۲٦ باب» بوده و تعداد احادیث هر باب به این ترتیب است:

باب اول: ۱۲، باب دوم: ۲، باب سوم: ۷، باب چهارم: ٤۰، باب پنجم: ۱۳، باب ششم: ۲٤، باب هفتم: ۱۹، باب هشتم: ۱۱، باب نهم: ۵، باب دهم: ۹۰، باب یازدهم: ۱۷، باب دوازدهم: ۲۰، باب سیزدهم: ٤٦، باب چهاردهم: ٦۸، باب پانزدهم: ۸، باب شانزدهم: ۱۵، باب هفدهم: ٦، باب هجدهم: ۱۸، باب نوزدهم: ۵، باب بیستم: ۱۳، باب بیست و یکم: ۱۰، باب بیست و دوم: ۵، باب بیست و سوم: ٤، باب بیست و چهارم: ۹، باب بیست و پنجم: ۷، باب بیست و ششم: ٤.

همچنین تعداد مجموع روایات شماره گذاری شده در تمام ابواب ٤۷۸ تا می‌باشد.

و در پایان لازم به ذکر است که ما:

- راوی را وقتی مجهول می‌شمریم که نامش در رجال چهارگانه: طوسی، کشّی، منقولات عقیقی و منقولات ابن عقده و نیز دو فهرست نجاشی و طوسی عنوان نخورده، هر چند نامش در طرق رجالی یا در رجال برقی آمده باشد، چون برقی فقط به ذکر نام بسنده کرده است.
- ما راوی را زمانی مهمل می‌دانیم که در این کتابها عنوان گشته اما نه توثیق شده و نه تضعیف، هر چند مورد ستایش قرار گرفته باشد، و به آنچه در رجال ابن غضائری آمده و نیز آنچه علامه حلی از او نقل نموده توجهی نداریم چون نزد مشهور علمای رجال معتبر نیست.
- گاهی سند حدیث را، مرسل، مرفوع یا موقوف خوانده‌ایم. مراد از مرسل و مرفوع یعنی قسمتی از سند ذکر نشده که باعث ضعف آن گشته، و منظور از

موقوف، یعنی سخن کسی غیر از معصوم می‌باشد و به معصوم نسبت داده نشده و در حقیقت اصلاً حدیث نیست.

• در مورد وثاقت راوی دو گونه تعبیر نموده‌ایم. هر که در کتب رجال تصریح به وثاقتش شده یا نزد مشهور، ادله بر وثاقت وی دلالت دارد از او تعبیر به «ثقه» کرده‌ایم و هر که اینگونه نبوده و خودمان وثاقت وی را به دست آورده‌ایم تعبیرمان «ثقه طبق تحقیق» است. همچنین هر کس که فقط طبق برنامه درایة النور یا نزد مرحوم خوئی (طبق مبنایی غیر از مبنای ایشان درباره "تفسیر قمی" و "کامل الزیارات") مورد وثوق بوده در موردش گفته‌ایم «و نزد بعضی ثقه است»، پس به این تعابیر دقت کنید.

• در مورد اعتبار احادیث برخی راویان، دو گانه عمل کرده‌ایم، زیرا وثاقت بعضی روات مثل سهل بن زیاد و بطائنی و امثال اینها مورد اختلاف است، یا اصلاً ضعیف شمرده شده‌اند و با این حال شواهد بر این دلالت دارد که برخی احادیث آنها مورد اعتماد طایفه شیعه بوده، در نتیجه هر جا مضمون حدیث آنها مورد قبول یا قابل قبول بوده آن حدیث را معتبر شمرده‌ایم و در غیر این صورت ضعیف معرفی کرده‌ایم.

• ما زمانی سند را شاذ می‌شمریم که اسم راوی یا طریق او در کتب روایی مان فقط یک یا دو بار ذکر شده، و وقتی سند را نادر می‌نامیم که سه یا چهار بار آمده باشد و البته گاهی نیز سندی که فقط مرحوم نعمانی آن را ثبت کرده و در هیچ کتاب دیگری نیست را شاذ شمرده‌ایم.

• ما هر جا به اطمینان رسیده‌ایم که اسم راوی یا طریق او در غیر آنچه یافته‌ایم وجود ندارد از تعبیر «وجود ندارد» استفاده کرده‌ایم، و هر کجا پس از تحقیقات بسیار زیاد به این نتیجه نرسیده‌ایم ـ چون احتمال داشته راوی نامهای مختلف یا تحریف شده داشته باشد ـ تعبیر به «من نیافتم» کرده‌ایم.

• هر کجا مضمون یک حدیث مورد تایید احادیث معتبر بوده از آن تعبیر به

«مورد پذیرش نزد عقل و دین» کرده‌ایم، و در غیر این موارد اگر محتوای حدیث درست بوده گفته‌ایم: «قابل پذیرش نزد عقل و دین است»، و اگر اینگونه نبوده گفته‌ایم غیر قابل پذیرش است، و البته هر جا لازم بوده، بین مقبول بودن نزد عقل و مقبول بودن نزد دین تفکیک کرده‌ایم.

• ما در نسخه عربی، کل متن حاضر را با چهار گونه مصدر مقابله کرده‌ایم: ۱. نسخه آستان قدس رضوی که قدیمی ترین نسخه خطی این کتاب می‌باشد، ۲. منقولات "بحار الأنوار" از این کتاب، ۳. مصادری که مرحوم نعمانی در این کتاب از آنها نقل کرده است، و ٤. مصادری که همان حدیث را از همان طریق یا از راه دیگری نقل نموده‌اند و تمام موارد اختلاف را ذکر کرده‌ایم. اما در نسخه فارسی تنها مواردی را تذکر داده‌ایم که در معنا یا سند تفاوت فاحش ایجاد می‌کرده است.

• از آنجا که متن عنوانی که مرحوم نعمانی برای باب ذکر کرده‌اند طولانی و گاهی سخت فهم بود، ما برای عنوان هر باب تعبیر جدیدی قرار داده و متن عنوان مرحوم نعمانی را در پاورقی متذکر شده‌ایم.

• آنچه در پاورقی از کلمات محقق غفاری آورده‌ایم رمز «غف» گذاشته‌ایم و آنچه از توضیحات خودمان می‌باشد با رمز «مج» مشخص شده است.

و الحمد الله أولاً و آخراً

سید مهدی مجتهد سیستانی

۷ شعبان المعظم ۱٤٤۳

مقدمه مولف

بسم الله الرحمن الرحیم شیخ ابو الفرج محمد بن علی بن یعقوب بن أبی قرّه قنانی ـ رحمه الله[1] ـ برای ما روایت کرده، گفت: ابو الحسین محمد بن علی بجلی کاتب برای ما روایت کرد ـ و عبارت از اصل متعلق به اوست، و من این نسخه را در حالی نوشتم که او به اصلی که در اختیار داشت می‌نگریست ـ او گفت: ابو عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی در حلب برای ما حدیث کرد[2]:

حمد مخصوص پروردگار جهانیان می‌باشد که هر کس را می‌خواهد به راه راست هدایت‌گر است، پروردگاری که سزاوار سپاسگزاری از جانب بندگان خویش هست، به پاس بیرون آوردن آنان از نیستی به وجود، و به تصویر کشیدن ایشان در بهترین صورت، و فرو ریختن نعمتهای آشکار و نهانش بر آنها، که اعداد، آن نعمت‌ها را با هر زمان طولانی به شماره در نمی‌آورد، چنانکه فرموده: «اگر نعمت

---

۱. شیخ نجاشی اینگونه او را توثیق کرده است: «محمد بن علي بن يعقوب بن إسحاق بن أبي قرة أبو الفرج، القنائي، الكاتب، كان ثقة، و سمع كثيراً، و كتب كثيراً، و كان يورق لأصحابنا، و معنا في المجالس...»، رجال النجاشی ص۳۹۸ رقم۱۰۶۶. «مج»

۲. در نسخه‌ای اینگونه است: «حدّثني محمد بن علی أبو الحسين الشجاعی الكاتب حفظه الله قال: حدّثني محمد بن إبراهيم أبو عبد الله النعماني رحمه الله تعالى في ذی الحجة سنة إثنتين و أربعين و ثلاثمائة قال:...». و در بعضی نسخه‌ها اینگونه آمده «أبو الحسن» و شاید همین درست باشد. «غف»

خدا را بشمارید نمی‌توانید به حسابش آورید».[۱]

و باز به پاس آنچه بندگان را به آن راهنمایی و ارشاد نموده یعنی علم به ربوبیتش و اقرار به وحدانیّتش، به واسطه عقل‌های پاك و حکمت رسا و آفرینش مستحکم و فطرت صحیح و نقشهای دلپذیر و نشانه‌های روشن و براهین آشکار، و این نعمت را با برانگیختن بهترین‌ها از خلقش به سوی آنها به عنوان رسولان منتخب مضاعف نمود.

همان‌ها که بشارت کننده و انذار دهنده و راهنمایی کننده و هدایت گر و یادآوری کننده و بر حذر دارنده (از زشتیها) و رساننده و اداء کننده (پیام خدا) بودند، از روی آگاهی سخنگو، و با روح القدس مؤیّد، و با داشتن دلائل محکم پیروز، و با نشانه‌های روشن و غیر قابل تردید بر اهل باطل چیره، و با معجزات خود روشنگر اندیشه صاحبان خرد بودند.

خداوند به واسطه بخشش از کرامتش به ایشان، آنها را از خلقش جدا نمود و آنان را بر غیبش مطلع کرد و از قدرتش به ایشان در این باره قدرت داد همانگونه که فرمود: «خداوند دانای غیب است، پس هیچکس را بر غیبش آگاه نکند مگر آن را که مورد پسند او باشد یعنی فرستاده، زیرا خداوند از پیش رو و پشت سرش بر او نگهبان می‌گمارد»[۲] و اینها به خاطر بالا بردن قدر و بزرگداشت مقام آنان است «تا پس از پیامبران حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند»[۳] و حجت خدا بر مردم تمام و بی‌کم و کاست باشد.

و سپاس خداوندی را که بر ما به وجود محمد منّت نهاد که پیشی گیرنده در اقرار به ربوبیت خدا و خاتم برگزیدگان الهی بود تا به واسطه رسالتش انذار دهد.

---

۱. سوره ابراهیم: ۳٤

۲. سوره جن: ۲٦

۳. سوره نساء: ۱٦٥

همان که محبوب‌ترین فرد از میان دوستان خدا و گرامی‌ترین و بلند مرتبه‌ترین پیامبر از میان پیامبران نزد خدا و ویژه‌ترین‌شان از نظر منزلت نزد خدا بود.

پروردگار تمام آنچه به پیامبران عطا کرده بود را به او بخشید، بلکه چندین برابر بیشتر از آنچه به آنان داده به وی ارزانی داشت، و او را در منزلتی قرار داد که بدان برتریش را بر همه پیامبران آشکار ساخت و او را امام انبیاء نمود در آن هنگام که برای جماعت ایشان (در ملکوت آسمان) نماز گزارد و مقام وی را بر تمام آنان برتری داد و وی را اجازه شفاعت عطا کرد نه آنها را، و او را در حال حرکت دادن تا ملکوت اعلای خویش (به آسمان) بالا برد تا آنجا که در محل جبروت خود با او سخن گفت طوریکه از رتبه‌های فرشتگان مقرّب و کرّوبیان و ساکنان گرد عرش فراتر رفت.

و بر او کتابی فرستاد که آن را صاحب سلطه بر کتب گذشته و شامل همه علوم آن کتب بلکه برتر از آنها نمود، به گونه‌ای که خود خدای متعال فرموده: «ما قرآن را به عنوان روشنگر همه چیز نازل کردیم»[1] چیزی در آن فروگزار نکرده.

پس خدا ما را به واسطه محمد ﷺ از گمراهی و کوردلی هدایت و توسط ایشان از جهل و تباهی نجات بخشید، و ما را به وسیله او و آنچه از کتاب روشنگر به همراه آورد و آنچه از دین برای ما کامل نمود و ما را بر آن رهنمون شد یعنی ولایت امامان طاهر هدایتگر، از عمل به خود رأیی و خود اندیشی بی‌نیاز ساخت، و ما را توسط او و امامان علیهم‌السلام به سوی راه رشد موفق نمود.

خدا بر او و بر برادرش امیر المومنین صلوات فرستد، همان که در فضیلت، پشت سر پیامبر و در سختیها و فشارها همپای ایشان بود، و شمشیر برنده خداوند بر اهل کفر و نادانی، و دست گشاده الهی به نیکی و دادگری، و پوینده راه خدا در همه حال، و همواره همراه حقّ هر جا که باشد و خزانه‌دار علم خدا و امانتدار سرّ او و واقف بر امر پنهان الهی بود.

---

۱. سوره نحل: ۸۹

و درود بر امامان از خاندانش، آن پاکان برگزیده شده و پاکیزگان نیکوکار باد، و همان‌ها که معدن‌های رحمت و جایگاه نزول نعمت و ماههای درخشان در دل تاریکیها و نور تابان در میان مردم و دریای سرشار از دانش و دروازه امن و سلامتی بودند؛ آن دری که خداوند بندگان خویش را به داخل شدن در آن فرا خوانده و از روگردانی از طریق آن بر حذر داشته، که می‌فرماید: «ای کسانیکه ایمان آورده‌اند همگی وارد سلم شوید و از گامهای شیطان پیرو نکنید که او برای شما دشمنی آشکارست»[1] برترین، شریف ترین، پاکیزه‌ترین، پربارترین، بالاترین و والاترین درودهای خدا و سلام فراوان خداوند بر آنان باد آنچنان که خود خدا و پیامبر و آل او علیهم‌السلام شایسته آنند.

اما بعد: ما گروههایی از جماعت منسوب به تشیع و منتسب به پیامبر این امت و آل او را می‌بینیم که قائل به امامتند[2] و با این وجود کلامشان به اختلاف افتاد و مذاهبشان چند دسته گشت و واجبات خدا عزوجل را سبک شمردند و رو به محرّمات خدای متعال آورده‌اند.

همان امامتی که خداوند به رحمت خود آن را دین حقّ و زبان راستگو و زیور آنکه در آن گام نهد قرار داده و نیز موجب نجات و آراستگی آنکه از اهل امامت است و به سرسپردن آن نائل شده و به گره آن چنگ زده و به شرایط آن وفا نموده، شروطی مثل مواظبت بر نمازها و پرداختن زکاتها، و پیشی گرفتن در انجام امور خیر، و پرهیز از زشتیها و اعمال ناشایست و دوری جستن از سایر کارهای مورد نهی، و در نظر داشتن خدای مقدس نام، در آشکارها و نهان‌ها، و مشغول داشتن دلها و به رنج افکندن جان‌ها و بدن‌ها در به چنگ آوردن حالت‌های تقرب خدا.

پس بعضی از اینان بلند پروازی کردند و برخی دچار کوتاهی شدند و هر دو

---

۱. سوره بقره: ۲۰۸

۲. مراد فرقه های غیر دوازده امامی همچون زیدیه و واقفیه و اسماعیلیه است. «مج»

دسته مگر عده‌ای اندک در مورد امام زمانشان و ولیّ امرشان و حجت پروردگارشان شک کردند در حالیکه خداوند او را به علم خود برگزیده، چنانکه می‌فرماید: «و پروردگار تو آنچه بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند و برای مخلوقات حقّ گزینشی نیست»[1] در امرشان.

آنها بدین خاطر شك کردند که دچار گرفتاری ناشی از این غیبت شدند، همان غیبتی که قبلاً از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله خاطر نشان و از طرف امیر المومنین علیه السلام خبرش بیان شده بود و در خطبه‌های مستندش و منقولات از کلماتش و احادیثش درباره بر حذر داشتن از فتنه‌های زمان غیبت سخن گفته بود.

و اخبار مربوط به آن را اهل علم و روایت یعنی امامان از فرزندان علی علیهم السلام یکی پس از دیگری در سینه حمل نمودند، طوریکه یکی از آنها نبود مگر اینکه سخن درباره این غیبت و فتنه‌هایش را مقدم داشت و رخدادش را امضا نمود و امتحان خدای تبارک و تعالی را نسبت به خلق خود با این فتنه‌ها توصیف فرموده، امتحانی که کردارهای زشت و اعمال ناپسند و حرص مورد اطاعت و دنیای زودگذر فانی که بر سرای دائم و باقی ترجیح داده شده و شهوت‌های پیروی شده و حقوق نادیده گرفته شده باعثش گشته است؛ اموری که خشم خدای عزیز و مقدس را جلب می‌کند و پیوسته این شك و تردید در دل‌های آنها اثر گذاشته و می‌گذارد چنانکه امیر المومنین علیه السلام در توصیف طالبان و حاملان علم به کمیل بن زیاد فرمود: «أَوْ مُنْقَاداً لِأَهْلِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ[2]: ... یا کسی که تسلیم اهل حقّ است اما دارای بصیرت نیست، لذا در همان ابتدای رخداد شبهه، شك در دلش اثر می‌گذارد».

---

۱. سوره قصص: ۶۸

۲. نهج البلاغه ص۴۹۶ با اندکی تفاوت. «مج»

تـا آنجـا کـه ایـن مسـاله آنهـا را بـه وادی سـرگردانی و تحیـر و کـوردلی و گمراهـی کشـاند، و از آنهـا بـاقی نمانـد جـز جماعـت انـدکی کـه بـر دیـن خـدا ثابـت قدمنـد[1] و به ریسمان خداوند چنگ زده اند و از راه راست خدا منحرف نگشته‌اند، و در مورد ایشان وصف فرقه ثابت بر حقّ تحقق یافت. همان فرقه‌ای که بادهای مخالف نمی‌لرزاندش و فتنه‌ها آسیب‌شان نمی‌رساند و درخشش دروغین سراب فریب‌شان نمی‌دهد زیرا این گروه با تکیه به این و آن وارد دین نشده‌اند تا با به واسطه همان‌ها از دین خارج شوند.

چنانکه ما از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت شده‌ایم که فرمود: «مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرِّجَالِ أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرِّجَالُ كَمَا أَدْخَلُوهُ فِيهِ وَ مَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ يَزُولَ[2]: هر کس به واسطه دیگران به این دین وارد شود همان‌ها وی را از دین بیرون خواهند کرد همانگونه که داخلش نموده اند، و هر کس با کتاب و سنّت به این دین وارد شد کوهها (از او سست ترند لذا آنها) جا به جا می‌شوند ولی او تکان نمی‌خورد.

و به جان خودم قسم سراغ هیچکس رفته نشده که سرگردان و متحیر و فتنه زده و از حقّ روگردان و چنگ زده به مذاهب اهل بیهودگی و باطل گردیده مگر به خاطر کم بهره بودن از روایات و علم، و بی‌نصیبی از بینش و فهم.

و همینها نگون بختند که هیچگاه همتی برای کسب علم به خرج نداده و برای به دست آوردن و بازگو کردنش از سرچشمه‌های پاکش به خود زحمت نداده‌اند، هر چند اگر بر ایشان روایت هم می‌شد چون معنی آن را نمی‌فهمند همانند کسانی بودند که بر ایشان روایتی نقل نشده است. حال آنکه امام

---

۱. منظور شیعیان دوازده امامی در قیاس با فرقه های منحرف از شیعه همچون زیدیه و واقفیه و اسماعیلیه است. «مج»

۲. مرحوم کلینی مضمون آن را به صورت مرسل در مقدمه کتاب "کافی" روایت نموده است. «مج»

صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عِنْدَنَا عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا[1]: منزلت شیعیان ما را نزد ما از میزان روایت کردنشان از ما و دریافتشان از احادیث ما بشناسید» چون روایت حتماً نیاز به فهم دارد «خَبَرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ خَبَرٍ تَرْوِيهِ[2]: «حدیثی که آن را بفهمی بهتر از هزار حدیثی است که صرفاً آنها را روایت نمایی».

و اکثر آنان که وارد این مذاهب شده‌اند فقط با یکی از این حالتها بوده:

عده‌ای از آنان کسی هست که بدون اندیشیدن و علم وارد مذهب شده، او به مجرد برخورد با کوچک ترین شبهه سرگردان می‌گردد.

و پاره‌ای از آنان کسی است که مذهب را برای رسیدن به دنیا و مادیاتش خواسته، لذا همین که گمراهان و دنیاپرستان نظرش را به سوی دنیا جلب کنند، منحرف گشته، دنیا را بر دین مقدّم می‌دارد و در همین حال فریب سخنان باطل و بی‌ارزش را خورده، فریبی از جانب شیاطینی که خدا عزوجل در کتابش آنها را توصیف کرده و فرموده: «شیاطین انس و جنّ به منظور فریب، سخنان باطل را برخی به برخی وحی می‌کنند»[3] و آن که فریب خورده، مانند صاحب سراب است که «شخص تشنه آن را آب می‌پندارد» و برای او به هنگام تشنگی‌اش مثل آب می‌درخشد اما چون پیش آن می‌آید ذره‌ای از آن را نمی‌یابد، همانگونه که خدای عزوجل فرموده است.[4]

و بعضی از آنان به منظور ریاکاری و نیکو جلوه دادن ظاهر خود و ریاست

---

۱. مرحوم کشّی مضمون آن را به صورت مرفوع روایت نموده: رجال الکشی ص۳ رقم۲. «مج»

۲. أعلام الدین ص۹۵ به صورت مرسل، و نزدیک به این معنی حدیثی است که در کتاب سرائر ج۳ ص۶۴۰ به صورت مرسل آورده است. «مج»

۳. سوره انعام: ۱۱۲

۴. منظور سخن خدای متعال در آیه ۳۹ از سوره نور است. «غف»

طلبی و میل و ولع به آن، خود را به لباس مذهب می‌آراید، بدون اینکه کوچکترین اعتقادی به حقّ و اخلاصی در آن داشته باشد؛ پس خداوند جمالش را از او سلب می‌کند، و حالش را دگرگون می‌سازد و عذاب خود را برای وی مهیا می‌گرداند.

و پاره‌ای از آنان با وجود ضعف ایمانش به صحت آنچه از مذهب می‌گوید و سستی درونش به آن متدین شده، لذا چون این محنت که اولیای خدا صلوات الله علیهم از سیصد سال پیش در مورد آن به ما هشدار دادند، رخ داد متحیر شد و باز ایستاد، همچنانکه خدای ﷻ فرموده: «مانند آن کس که آتش برافروزد و همین که گرداگرد او را روشن ساخت خداوند نور آنان را می‌برد و ایشان را در تاریکی‌ها که چیزی نمی‌بینند رها می‌سازد»[1] و باز فرموده: «هر زمانی که روشنایی بر آنان تابید راه می‌پیمایند و چون بر آنها تاریك شود (از رفتن باز) می‌ایستند».[2]

و ما از ائمه راستین علیهم السلام روایت یافته‌ایم: به کسی که خدا ﷻ بهره‌ای از علم عطایش فرموده و از علم چیزی به وی رسانده که به غیر او نرسانده امر کرده‌اند نسبت به آنچه بر برادران دینی اش مشتبه گشته روشنگری کند و آنان را در سرگردانی‌ها به راه درست راهنمایی و از حالت شک به نور یقین بیرون کشد.

پس قصد قربت به خدا ﷻ نمودم به وسیله ذکر آنچه از جانب امامان راستگوی پاك علیهم السلام رسیده، از زمان امیر المومنین علیه السلام تا آخرین امامی از آنها که از او درباره این غیبت روایت شده، غیبتی که از دیدن حقّانیت و نورش کور مانده هر کس که خدا از علم به آن و هدایت به آنچه درباره غیبت از معصومین علیهم السلام آمده دورش داشته است؛ مطالبی که حقیقت آنچه روایت کرده‌اند و به آن متدین گشته و حجت آنها بر وقوع آن تاکید نموده به صحت برساند و آنچه گفته بودند، مورد تصدیق قرار گیرد.

---

۱. سوره بقره: ۱۷

۲. سوره بقره: ۲۰

و اگر تامل کند کسی که خدای متعال به او حُسن صورت داده و گوش جانش را گشوده و طبع خوش ارزانی اش داشته و فهم و درستی روایت را ارمغان او کرده به آنچه از هدایتگران طاهر صلوات الله علیهم اجمعین از قدیم الایام تا حال نقل شده، روایات متصل در این دوره‌ها که پدید آمدن غیبت را ایجاب می‌نماید و مقتضی بودن آن است، همان‌ها که ما آنها را یکی یکی در این کتاب آورده ایم، و در این کتاب دقت و فکر کافی و رسا نماید و مطالعه و نگاه کردنش را سطحی و بدون دقت کافی قرار ندهد و چشمش را از حدیثی از اینها بر نگیرد به این بهانه که شبیهش قبلاً گذشته، بدون عمق نظر و روشنگری نسبت به آن و آنچه حاوی اضافات معانی و الفاظ در کلام امام به نقل یکی از راویان هست، چنین کسی خواهد دانست که اگر غیبت با این ترتیب و روایاتی که با گذشت روزگاران و مرور زمان نقل شده، واقع نشود، مسلّماً مذهب امامیه باطل خواهد بود.

لکن خدای تبارك و تعالی هشدار امامان علیهم السلام درباره غیبت را محقق کرد و راستی سخن ایشان را در هر زمان پس از زمان دیگر ثابت نمود، و شیعه را به پذیرش و تصدیق و چنگ زدن به آنچه بر آن معتقدند وادار ساخت و یقین به آنچه آنها نقل کرده‌اند را در قلب‌های شیعیان قوّت بخشید، در حالیکه اولیای خدا صلوات الله علیهم شیعیان خویش را بر حذر داشته بودند از اینکه خواسته‌های نفسانی آنان را مایل به چپ کند و یا فتنه‌ها و گرفتاری‌ها در روزگار غیبت آنان و دلهای‌شان را به کجروی اندازد و آنچه خدای متعال خلقش را به آن دچار می‌کند توصیف کرده بودند که همان بلازدگی به هنگام غیبت با طولانی شدن مدت آن و به درازا کشیدن سر آمدنش است «تا هر که هلاك شود با وجود دلیل هلاك شود و هر که زنده بماند با وجود دلیل زنده بماند».[1]

فَإِنَّهُ رُوِيَ عَنْهُمْ علیهم السلام مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ

---

١. سوره انفال: ٤٢

الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيُّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ـ الَّتِي فِي سُورَةِ الْحَدِيدِ ـ وَ لَا تَكُونُوا[1] "كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ"[2] فِي أَهْلِ زَمَانِ الْغِيبَةِ ثُمَّ قَالَ عز و جل: "أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ"[3] وَ قَالَ: إِنَّمَا الْأَمَدُ أَمَدُ الْغِيبَةِ»[4]:

و از آنها روایت شده آنچه محمد بن همام برای مان حدیث کرد و گفت: ... برای ما حدیث کرد احمد بن حسن میثمی از مردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام که او گفت: «شنیدم آن حضرت می‌فرمود: این آیه در سوره حدید که می‌فرماید: نباشید "مانند کسانی که پیش از این به آنان کتاب داده شد و روزگار طولانی بر آنان گذشت پس دلهای‌شان قسی شد و بسیاری از آنان فاسق اند" درباره مردم زمان غیبت نازل شده، سپس خدا عز و جل می‌فرماید: "یقیناً خدا زمین را پس از مرگ آن زنده می‌سازد، ما برای شما نشانه‌ها را روشن کردیم باشد که اندیشه کنید" و فرمود: منظور از روزگار طولانی، فقط روزگار غیبت است».

و خدای عز و جل چنین قصد کرده: ای امت محمد یا: ای یا گروه شیعه نباشید "مانند کسانی که پیش از این به آنان کتاب داده شد و روزگار طولانی بر آنان گذشت" که تاویل این آیه در مورد اهل زمان و روزگار غیبت محقق گشته نه غیر

---

۱. در قرآن اینگونه است: «وَ لا یَکُونُوا». «مج»

۲. سوره حدید: ١٦

۳. سوره حدید: ١٧

٤. شیخ صدوق آن را با همین سند بدون ارسال، اینگونه روایت نموده است: «نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْقَائِمِ عليه السلام: "وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ"»: کمال الدین ج۲ ص٦٦٨ ح۱۲. «مج»

آنها از اهل زمانها، و خدای متعال شیعه را از شک کردن درباره حجت خدای متعال یا این گمان که خدای متعال چشم بر هم زدنی زمینش را حجت خالی می‌گذارد نهی نموده است.

همانگونه که امیر المومنین علیه السلام در سخنش به کمیل بن زیاد فرمود: «بَلَى اللَّهُمَّ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ لِلّٰهِ إِمَّا ظَاهِرٍ مَعْلُومٍ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ[1]: جز این نباشد که زمین از حجتی برای خدا خالی نمی‌ماند یا به صورت آشکار و معلوم، و یا بیمناك و پنهان، تا حجتهای خدا و دلایل روشنگر او باطل نگردد».

و آنها را بر حذر داشت از اینکه شک کنند و به تردید افتند و زمان بر ایشان طولانی بگذرد و قلب‌های‌شان قسی گردد، سپس امام صادق علیه السلام اضافه فرمود:

«أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَهُ تَعَالَى - فِي الْآيَةِ التَّالِيَةِ لِهَذِهِ الْآيَةِ -: "اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ" أَيْ يُحْيِيهَا اللَّهُ بِعَدْلِ الْقَائِمِ عِنْدَ ظُهُورِهِ بَعْدَ مَوْتِهَا بِجَوْرِ أَئِمَّةِ الضَّلَالِ[2]: آیا کلام خدای تعالی را در آیه ی بعد از همین آیه نمی‌شنوی: "بدانید خدا زمین را پس از مرگش زنده می‌کند، ما آیات و نشانه‌ها را برای تان روشن کردیم شاید شما بیندیشید" یعنی خداوند به هنگام ظهور قائم توسط عدل او زمین را پس از مردن آن توسط ستمکاری رهبران گمراهی زنده می‌کند».

و تأویل هر آیه از آیات تصدیق کننده آیه دیگر است و علاوه بر آن فرمایش معصومان هم باید درست درآید در مورد شاذ گرایی کسی که شاذ گرایی می‌کند و

---

۱. این حدیث را با اندکی تفاوت در ص۱۳٦ باب ۸ ح۱ نقل نموده و مضمونش در این کتابها روایت شده: کمال الدین ج۱ ص۲۸۹ ح۲، خصال ج۱ ص۲۸٦ ح۲۵۷، نهج البلاغه ص٤۹۷، امالی مفید ص۲۵۰ و امالی طوسی ص۲۱. «مج»

۲. آدرسی برای آن نیافتم. «مج»

به فتنه افتادن کسی که اهل فتنه است و سرنگونی شیعه‌ای که به پشت برگشته، به واسطه شدت ابتلاء و جداسازی و غربال شدن. که ما آنچه امامان علیهم‌السلام در این باره متذکر شده‌اند را با ذکر سندها در باب «آنچه از امتحان و جداسازی و متفرق شدن و گرفتاری که به شیعه می‌رسد» آورده‌ایم و فقط در اینجا یك یا دو حدیث از مجموع احادیثی که در آن باب نقل کرده‌ایم، ذکر می‌کنیم تا آنچه از این فرقه‌های شهوتران دنیاپرست پدید آمده مورد انکار کسی واقع نشود.

وَ هُوَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ وَ هَذَا الرَّجُلُ مِمَّنْ لَا يُطْعَنُ عَلَيْهِ فِي الثِّقَةِ وَ لَا فِي الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَ الرِّجَالِ النَّاقِلِينَ لَهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمُلِيُّ مِنْ تَيْمِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَخَوَايَ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ ابْنَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَمٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ ضَمْرَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام لِشِيعَتِهِ:

«كُونُوا فِي النَّاسِ كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَ هُوَ يَسْتَضْعِفُهَا وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا فِي أَجْوَافِهَا لَمْ يَفْعَلْ بِهَا كَمَا يَفْعَلُ. خَالِطُوا النَّاسَ بِأَبْدَانِكُمْ وَ زَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ فَإِنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا اكْتَسَبَ وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.

أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْا مَا تُحِبُّونَ وَ مَا تَأْمُلُونَ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ حَتَّى يَثْفُلَ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً كَذَّابِينَ وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ وَ هُوَ أَقَلُّ الزَّادِ.

وَ سَأَضْرِبُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ مَثَلًا وَ هُوَ كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ قَدْ ذَرَاهُ وَ غَرْبَلَهُ وَ نَقَّاهُ وَ جَعَلَهُ فِي بَيْتٍ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ ذَرَاهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ.

ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ وَ أَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ ذَرَاهُ ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ ثُمَّ أَخْرَجَهُ بَعْدَ حِينٍ فَوَجَدَهُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ السُّوسُ فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ مِرَاراً حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةِ الْأَنْدَرِ الَّذِي لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئاً، وَ

كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَحِّصُكُمُ الْفِتَنُ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتَنُ شَيْئاً».[1]

و آن حدیثی است که احمد بن محمد بن سعید ابن عقده کوفی به ما خبر داده و این مرد از کسانی است که نه در وثاقت طعنه‌ای بر او زده می‌شود و نه در علم به حدیث و نه در مردانی که برای او نقل کرده‌اند، او گوید: ... مالك بن ضمره حدیث کرد: امیر مومنان علیه‌السلام به شیعه خود فرمود: «در میان مردم مانند زنبور عسل در بین پرندگان باشید که پرنده‌ای از پرندگان نیست مگر اینکه زنبور عسل را ناتوان می‌شمرد، در صورتی که اگر بداند در شکم‌های زنبورها چیست با آنها آنطور که می‌کند رفتار نمی‌کند.

با مردم با بدنهای تان حشر و نشر داشته و با قلب‌ها و اعمال تان از آنها جدا باشید که برای هر کسی همان چیزی است که خود به دست آورد، و در روز قیامت با آن کسی است که دوستش می‌داشته.

بدانید ای گروه شیعه شما به آنچه دوست داشته و آرزومند هستید دست نخواهید یافت تا اینکه عده ای از شما به روی بعضی دیگر آب دهان بیندازد، و تا اینکه برخی از شما عده دیگر را دروغگویان بنامند و تا اینکه کسی از شما بر این امر باقی نماند الا مثل سرمه‌در چشم و نمک در طعام و آن کمترین توشه است.

و من اکنون در این باره برای شما مثالی می‌زنم: و آن همچون مَثل مردی است که دارای گندمی باشد و آن را باد داده و غربال و پاکیزه کرده و در اتاقی‌گذاشته و مقدار زمانی که خدا خواست در را بر آن بسته، سپس در را از آن باز کند و ناگهان با آفتی که در گندم به وجود آمده روبرو گردد، پس آن را بیرون آورده، پاك نموده و باد دهد، سپس آن را در اتاق گذاشته، مقدار زمانی که خدا خواست در را بر آن بسته باشد.

سپس در را از آن باز کند و ناگهان با آفتی که در گندم به وجود آمده روبرو

---

۱. آن را در باب ۱۲ حدیث ۱۷ با اندکی تفاوت روایتش نموده. «مج»

گردد، پس آن را بیرون آورده، پاك نموده و باد دهد، سپس آن را در اتاق گذاشته، در را بر آن بسته باشد.

سپس بعد از مدتی آن را بیرون آورده و اینگونه بیابد که آفت در آن افتاده، و این عمل را اینقدر تکرار کند تا اینکه از آن بسته‌ای مثل بسته خرمن باقی بماند که دیگر آفت به آن هیچ آسیبی نزند. و شما نیز اینگونه خواهید بود فتنه‌ها شما را جداسازی می‌کنند تا اینکه از شما باقی نماند جز گروهی که فتنه‌ها هیچ آسیبی بدان نرساند».

وَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «وَ اللَّهِ لَتُمَحَّصُنَّ وَ اللَّهِ لَتَطِيرُنَّ يَمِيناً وَ شِمَالًا حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا كُلُّ امْرِئٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ»[1] وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْهُمْ عليهم السلام: «حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا الْأَنْدَرُ فَالْأَنْدَرُ».[2]

و از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: «سوگند به خدا شما حتماً جداسازی خواهید شد به خدا سوگند شما حتماً به چپ و راست می‌پرید از شما باقی نماند مگر هر که خدا پیمانش را گرفته و ایمان را در دلش نوشته و با روحی از خود تاییدش نموده».

و در روایتی دیگر از معصومان عليهم السلام آمده: «تا آنکه از شما کسی بر این امر باقی نماند مگر تعدادی نادرتر و باز نادرتر».

---

۱. برای این متن آدرسی نیافتم لکن مضمونش را در باب ۱۰ حدیث ۹ اینگونه روایت نموده: «وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ سَبْتاً مِنَ الدَّهْرِ وَ لَيَخْمُلَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ لَتَفِيضَنَّ عَلَيْهِ أَعْيُنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيُكْفَأَنَّ كَتَكَفُّؤِ السَّفِينَةِ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ حَتَّى لَا يَنْجُوَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ» و مرحوم کلینی آن را با تفاوت در بعضی الفاظ نقل نموده؛ کافی ج۱ ص۳۳۸ ـ ۳۳۹ ح۱۱. «مج»

۲. مضمونش را در باب ۱۲ حدیث ۱۵ اینگونه از حضرت رضا عليه السلام روایت نموده: «وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحَّصُوا وَ تُمَيَّزُوا وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ فَالْأَنْدَرُ». «مج»

و این جماعتی که بر این امر باقی و ثابت می‌ماند و بر حقّ ایستادگی می‌کند، همان گروهی است که در زمان غیبت دستور به صبر داده شده، و از جمله آن اوامر حدیثی است که:

«مَا أَخْبَرَنَا بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ الْعَبَّاسِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام «فِي مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا"[1] قَالَ:" اصْبِرُوا" عَلَى أَدَاءِ الْفَرَائِضِ "وَ صَابِرُوا" عَدُوَّكُمْ "وَ رَابِطُوا" إِمَامَكُمُ الْمُنْتَظَرَ[2]:

علی بن احمد بندنیجی به ما خبر داد ... از برید بن معاویه عجلی از امام باقر علیه السلام در معنی کلام خدای متعال: "ای کسانیکه ایمان آورده‌اند صبوری کنید و پایداری نمایید و همبستگی در مرزها داشته باشید" آن حضرت فرمود: «"صبوری کنید" بر انجام واجبات، "و پایداری نمایید" در برابر دشمن، "و همبستگی داشته باشید" با امام منتظرتان».

و این گروه اندك همان است که امیر المومنین علیه السلام درباره‌شان فرمود: «در راه هدایت از کم بودن پیروان آن هراس نداشته باشید»، در آنچه به ما خبر داد ابو العباس احمد بن محمد بن سعید ابن عقده ... از اصبغ بن نباته که گفت:

«أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَزْحَبِيُّ وَ يُعْرَفُ بِشَعِرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُخَوَّلٌ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أَنْفُ الْإِيمَانِ، أَنَا أَنْفُ الْهُدَى وَ عَيْنَاهُ، أَيُّهَا النَّاسُ لَا

---

۱. سوره آل عمران: ۲۰۰

۲. آن را در باب ۱۱ حدیث ۱۳ روایت نموده است. «مج»

تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ مَنْ يَسْلُكُهُ، إِنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ قَلِيلٍ شِبَعُهَا كَثِيرٍ جُوعُهَا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ،وَ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَ الْغَضَبُ. أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ صَالِحٍ وَاحِدٌ فَأَصَابَهُمُ اللَّهُ بِعَذَابِهِ بِالرِّضَا لِفِعْلِهِ وَ آيَةُ ذَلِكَ قَوْلُهُ ﷻ: "فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطى فَعَقَرَ * فَكَيْفَ كانَ عَذابِي وَ نُذُرِ"[1] وَ قَالَ: "فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها * وَ لا يَخافُ عُقْباها"[2] أَلَا وَ مَنْ سُئِلَ عَنْ قَاتِلِي فَزَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَقَدْ قَتَلَنِي، أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ وَرَدَ الْمَاءَ وَ مَنْ حَادَ عَنْهُ وَقَعَ فِي التِّيهِ» ثُمَّ نَزَلَ»[3]:

«شنیدم امیر المومنین علیه السلام بر منبر کوفه می‌گوید: ای مردم من نوک ایمان هستم من نوک و دو چشم هدایتم، ای مردم در راه هدایت از کم بودن پوینده آن هراس نداشته باشید، مردم بر سر سفره‌ای اجتماع کرده اند که سیر شدن از آن سفره، اندك و گرسنگی‌اش فراوان است، و خداوند مورد استعانت می‌باشد، مردم را تنها خشنودی و غضب گرد می‌آورد. ای مردم شتر صالح را تنها یك نفر پی کرد ولی خداوند همه آنان را به خاطر راضی بودن به کار او به عذاب خود رساند. و دلیل آن کلام خدا ﷻ است: "و آنان یار خود را خواندند و او آماده شد و ناقه را پی کرد * پس عذاب و تنبیه من چگونه بود؟" و فرمود: "پس آن را پی کردند و خداوند به کیفر گناهشان آنان را هلاك و شهرشان را با خاك یکسان کرد * و از نابودی آنان باك نداشت". بدانید اگر از کسی درباره قاتل من سوال شود و او قاتل مرا با ایمان پندارد، پس او نیز مرا کشته است، ای مردم هر کس در راه گام برداشت سرانجام به آب رسید، و هر کس بر بیراهه رفت، به سرگردانی افتاد؛ و از منبر پایین آمد».

وَ رَوَاهُ لَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ جَمِيعاً

---

۱. سوره قمر: ۳۰ ـ ۳۱

۲. سوره شمس: ۱۴ ـ ۱۵

۳. غارات (چاپ قدیم) ج۲ ص۳۹۸ ـ ۳۹۹ با اندکی تفاوت. «مج»

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نُوحٍ عَنِ ابْنِ عُلَيْمٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ قَالَ أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: «لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقِلَّةِ أَهْلِهِ».[1]

و این خبر را محمد بن همام و محمد بن حسن ... از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که گفت: خبر داد به من کسی که از امیر المومنین علیه السلام شنیده، و مثل همین حدیث را نقل کرده،فقط (با این فرق که او عبارت حضرت را اینگونه) گفته: «در راه هدایت به خاطر کمی اهل آن هراس نداشته باشید».

و در گفتار امیر المومنین علیه السلام که فرموده: «مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ وَرَدَ الْمَاءَ وَ مَنْ حَادَ عَنْهُ وَقَعَ فِي التَّيْهِ: هر کس در راه قدم برداشت به آب رسید و هر کس بر بیراهه رفت، به سرگردانی افتاد» بیانی شفابخش است برای کسی که در آن اندیشه کند و دلیل است بر تمسک به رشته ائمه، و بر حذر داشتن است از افتادن به وادی سرگردانی به واسطه روگرداندن و بریدن از راه امامان، و نیز از انحراف به راست و چپ، و از گوش فرادادن به آنچه افترازنندگان و فتنه زدگان در دین می‌بافند سخنانی که همچون غبار منتشر در هوا و مثل سراب نابود است. همانگونه که خدای عزوجل می‌فرماید: «الم آیا مردم گمان کردند رها می‌شوند اینکه بگویند ایمان آوردیم و دیگر مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند * در حالیکه ما کسانی که قبل از ایشان بودند آزمایش کردیم، آری خداوند حتماً آنها که راست می‌گویند را خواهد شناخت و حتماً دروغگویان را خواهد شناخت».[2]

و همانگونه که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

و كَمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَ جِدَالَ كُلِّ مَفْتُونٍ فَإِنَّهُ مُلَقَّنٌ حُجَّتَهُ

---

۱. همان مصدر.

۲. سوره عنکبوت: ۲ ـ ۳

إِلَى انْقِضَاءِ مُدَّتِهِ فَإِذَا انْقَضَتْ مُدَّتُهُ أَلْهَبَتْهُ خَطِيئَتُهُ وَ أَحْرَقَتْهُ»[1]. أَخْبَرَنَا بِذَلِكَ عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْغِفَارِيِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ: «از جرّ و بحث با هر فتنه زده‌ای بر حذر باشید زیرا دلیل او تا پایان رسیدن زمانش به وی تلقین می‌شود[2] و چون زمانش سپری شد شعله گناهانش او را در بر گرفته و می‌سوزاند». این حدیث را عبد الواحد به ما خبر داده ... از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام که فرمود: رسول خدا فرمود: و حدیث را ذکر می‌کند.

و من در این کتاب آنچه خداوند توفیق جمع آوری اش را داده گرد آورده‌ام از احادیثی که بزرگان از امیر المومنین و امامان راستین علیهم السلام درباره غیبت و غیر آن روایت کرده‌اند از مسائلی که به آنچه در این خصوص روایت شده مربوط می‌شود به حسب آنچه در این زمان نزد من موجود بود، زیرا همه آنچه در این باره برای من نقل شده در دسترسم نبود چون از نظر زمانی از من دور است و حافظه ام آنها را در بر ندارد، و الا آنچه مردم (اهل سنت) در این خصوص روایت کرده‌اند بیشتر و گسترده‌تر از مقداری است که برای من روایت شده، و روایاتی که نزد من‌است به نسبت آنها ناچیز و کم می‌باشد.

و من این روایات را چند باب قرار داده‌ام و نخستین باب را به ذکر آنچه روایت شده در مورد نگهداری سرّ آل محمد علیهم السلام از کسی که اهلش نیست اختصاص داده‌ام و نیز آراستگی به آداب اولیاء الله در مخفی داشتن آنچه به

---

۱. آن را مرحوم صدوق با اندکی تفاوت روایت کرده: توحید ص٤٥٩ ح٢٥، علل الشرائع ج۲ ص٥٩٩ ح٥١؛ «مج». و در بعضی نسخه‌ها آمده: «الهبته حجته و أحرقته»، و در بعضی احادیث آمده: «احرقته فتنته بالنار». «غف»

۲. بحار الأنوار ج۲ ص۱۳۱ ذیل ح۱۸: «بيان أي يلقنه الشيطان حجته».

مخفی داشتنش از دشمنان دین و ناصبیان مخالف و سایر فرقه‌ها دستور داده‌اند فرقه‌هایی چون بدعتگزاران و شك کنندگان و برکنار کنندگان که رد کننده فضیلت امیر المومنین علیه السلام و مقدم کننده مأموم بر امام و ناقص بر کامل هستند، به خاطر مخالفت بر ضد خداوند که می‌فرماید: «آیا کسی که به سوی حقّ هدایت می‌کند سزاوار است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه یافته نیست مگر اینکه هدایت شود؟ پس شما را چه شده چگونه حکم می‌کنید»؟[1]

و نیز به خاطر اینکه فریفته ی آراء گمراه کننده و قلبهای کور خود شده‌اند همانگونه که خدای با جلالت فرموده: «همانا چشمها کور نیست لکن قلبهایی که در سینه‌هاست کور است»[2]، و همانطور که خدای تبارک و تعالی فرموده: «بگو آیا شما را به زیان کارترین کسان از نظر اعمال خبر دهم؟ آنان که در زندگی دنیوی تلاش‌شان گم شده، در حالیکه خود را از جهت کار نیکوکار می‌شمرند»[3] همان‌ها که منکر برتری ائمه طاهرین و امامت ایشان هستند همان‌ها که به خاطر شقاوت‌شان هر چه سینه‌شان توانایی داشته باشد دشمنی با معصومان در آن جای گرفته، بعد از اینکه از جانب خدا عزوجل با این سخنش حجت بر آنها لازم شده بود: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و از هم جدا نشوید».[4]

و نیز از جانب رسولش با این سخنش درباره عترتش: آنان هدایتگران و کشتی نجاتند، و آنان یکی از دو امانت گرانقدری هستند که رسول خدا جانشین کردن آن دو را بر ما و چنگ زدن به آن دو را به این سخن یادمان داد:

«إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ

---

۱. سوره یونس: ۳۵

۲. سوره حج: ٤٦

۳. سوره کهف: ۱۰٤

٤. سوره آل عمران: ۱۰۳

وَ بَيْنَ اللَّهِ طَرَفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفٌ بِأَيْدِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا[1]: من پس از خود دو چیز گرانمایه یعنی کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را در میان شما به جای می‌گذارم، ریسمانی کشیده شده بین شما و خداوند که یک طرفش به دست خدا و طرف دیگرش به دست‌های شماست تا زمانیکه به آن چنگ زده‌اید هرگز گمراه نشوید».

به خاطر کوچك شمردن آن و آنچه به دستان خود کسب کردند و کوری را بر هدایت مقدّم شمردند، خذلان خداوند آنان را در بر گرفت. چنانکه خداﷻ فرموده: «و اما ثمود، ما آنها را هدایت نمودیم ولی ایشان کوری را بر هدایت برگزیدند»[2] و همانگونه که فرموده: «آیا دیدی آن که هوای نفسش را خدای خود قرار داد و خداوند او را با وجود علم گمراه کرد»[3]، مراد خدا اینست که با علم به دشمنی اش با حقّ، و سست گرفتن آن و رد کردنش، و گوارا دانستن باطل و شیرین انگاشتنش در دلش و پذیرفتن باطل و «خداوند نسبت به کسی هیچ ظلمی نمی‌کند لکن مردم فقط به خودشان ظلم می‌کنند».

و آنانند که با پیروان حقّ و دوستداران اهل راستی و درستی، دشمنی می‌کنند و نیز منکر روایاتی هستند که مومنان راستین و مورد اعتماد از اهل بیت رسول خداﷺ روایت کرده‌اند و از روی جهل و تیره بختی نسبت به اهل بیت رد کننده و عیبجو هستند، و آنچه دشمنان اهل بیت روایت می‌کنند همان را قائل بوده و بدان عمل می‌نمایند، آنها خواسته‌های نفس و عقلهاو نظراتشان را امامان خود قرار می‌دهند نه کسی که خدا با علمش او را انتخاب آنجا که می‌فرماید: «و ما

---

۱. آن را در باب ۳ حدیث ۷ با کاستی روایت نموده؛ «مج». این حدیث متواتر و مورد اتفاق شیعه و سنی است. «غف»

۲. سوره فصلت: ۱۷

۳. سوره جاثیة ۲۳

آنان را از روی علم بر جهانیان اختیار کردیم»[۱] و منصوب کرده و برگزیده و اختیار نموده و به او راضی گشته.

همان نگون بختانی که آب تلخ و شور را بر آب شیرین و گوارا ترجیح می‌دهند.

زیرا نگهداری دین خدا و مخفی داشتن علم برگزیدگان خداوند سبحان از دشمنان و مسخره کنندگان ایشان شایسته‌ترین مساله است (که باب آن) مقدّم داشته شده و دستور دادن آنان به این روش حقّ ترین دستوری است که بدان عمل شده.

پس از آن شروع کردیم به ذکر (احادیث مربوط به) ریسمان الهی که خدا ما را به چنگ زدن به آن و ترک پراکنده شدن از گرد آن امر فرموده با این گفتارش: «و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید»[۲] و آنچه در این خصوص روایت شده.

و پشت سرش آوردیم ذکر آنچه درباره امامت است و اینکه از جانب خدا ﷻ و به انتخاب ایشان می‌باشد، چنانکه خدای تبارك و تعالی فرموده:

«و پروردگارت آنچه بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند و برای آنان حقّ گزینش نیست»[۳] در امرشان و اینکه امامت پیمانی از جانب خدا و امانتی است که امام به آنکه پس از اوست می‌سپاردش.

سپس آنچه روایت شده در مورد اینکه ائمه دوازده امام اند، و ذکر آنچه از قرآن و تورات و انجیل بر این مطلب دلالت می‌کند، البته بعد از نقل روایاتی که از طریق اهل سنّت در مورد امامان دوازده گانه روایت شده.

---

۱. سوره دخان: ۳۳

۲. سوره آل عمران: ۱۰۳

۳. سوره قصص: ٦٨

سپس آنچه روایت شده در مورد کسی که ادعای امامت کند و آن که خود را امام می‌پندارد در صورتی که امام نیست، و اینکه هر پرچمی قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است.

[سپس احادیث روایت شده از طریق اهل سنّت که در این باره نقل شده].[۱]

سپس آنچه درباره کسی که در یکی از امامان صلوات الله علیهم شک کند روایت شده یا شبی بخوابد در حالیکه در آن شب امامش را نشناسد، یا خدا را به غیر امامی از جانب او معتقد باشد.

سپس آنچه روایت شده در مورد اینکه خدای متعال زمین خود را بدون حجتی رها نمی‌کند.

بعد آنچه روایت گشته در اینکه اگر در زمین جز دو نفر باقی نماند، حتماً یکی از آن دو حجت خداست.

سپس آنچه در مورد غیبت امام علیه‌السلام روایت شده و یادآوری و هشدار امیر المومنین و ائمه بعد ایشان صلوات الله علیهم اجمعین درباره آن.

بعد آنچه در مورد صبر و خودداری و انتظار در حال غیبت به شیعه دستور داده شده.

سپس آنچه در مورد چیزهایی روایت شده که دامنگیر شیعه می‌شود یعنی جداسازی و فرقه فرقه شدن و چنددستگی و پراکندگی به هنگام غیبت تا جایی که جز تعداد بسیار کمی، کسی بر حقیقت امامت باقی نماند.

سپس آنچه درباره سختی‌های شدید قبل از قیام قائم علیه‌السلام روایت شده.

سپس آنچه در خصوص صفت و رفتار آن حضرت علیه‌السلام روایت شده.

سپس آیاتی از قرآن که در مورد حضرت علیه‌السلام نازل شده.

---

۱. عبارت بین آکولاد در نسخه اصلی وجود ندارد و بعدها اضافه شده است. «غف»

سپس آنچه از علامت‌هایی روایت شده که قبل از ظهور آن حضرت است و دلالت بر قیام ایشان و نزدیك بودن امرش دارد.

سپس آنچه درباره منع از تعیین زمان ظهور و نام بردن صاحب الامرآمده.

بعد آنچه در مورد ناراحتي‌هایی آمده که آن حضرت علیه‌السلام به هنگام قیام خود با آن برخورد می‌کند و از نادانی مردم دچار گرفتاری می‌شود.

سپس آنچه در یادآوری جیش الغضب آمده که آنها همان اصحاب قائم علیه‌السلام هستند و درباره عدد آنها.

سپس آنچه در یادآوری سفیانی آمده و اینکه امرش جزو محتوم قبل از قیام قائم علیه‌السلام است.

سپس آنچه در یادآوری پرچم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده و اینکه بعد از روز جمل آن را کسی جز قائم باز نمی‌کند و ذکر صفت آن.

بعد آنچه در ذکر احوال شیعه آمده قبل و بعد و هنگام خروج قائم علیه‌السلام.

سپس آنچه در این روایت شده که قائم علیه‌السلام دعوت جدیدی آغاز می‌کند و اینکه اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره غریب می‌گردد همانگونه که آغاز شد.

بعد آنچه درباره مدت حکومت قائم علیه‌السلام پس از ظهورش روایت شده.

سپس آنچه در یادآوری اسماعیل فرزند حضرت علیه‌السلام روایت شده و نیز بطلان آنچه باطل گرایان ادعایش را دارند همان‌ها که از شنیدن و دانستن بر کنارند.

بعد آنچه در این باره روایت شده که هر کس امامش را بشناسد چیزی به او آسیب نمی‌رساند چه این امر ظهور زود رخ دهد و چه به تاخیر بیفتد.

و از خدا می‌خواهیم که:

به وجه کریم و مرتبه بلند خود بر پاکان برگزیده‌اش از میان خلقش و منتخبان از مردمش و ریسمان خلل ناپذیر و دستگیره استوارش که گسیختگی در آن راه ندارد یعنی محمد و آل پاکش درود فرستد؛

و اینکه ما را در زندگی دنیوی و اخروی در سخن درست خود پابرجا نگهدارد؛

و اینکه زنده ماندن و مردن و رستاخیزمان را بر دین حقّ که بر ما نعمت داده و ولایت اهل حقّ استوار بدارد، همان‌ها که به کرامت خود مخصوصشان نموده و آنان را واسطه میان خود و خلقش و حجت خویش بر مردمش قرار داده؛

و اینکه ما را در تسلیم بودن برای آنان و عمل به آنچه فرمان داده‌اند و دست کشیدن از آنچه نهی کرده‌اند موفّق بدارد؛

و ما را از گروه شک کننده در سخنی از سخنان آنان و تردید کنندگان در راستگویی ایشان قرار ندهد؛

و اینکه ما را از یاران دینش به همراه ولیّش و آنان که در جهاد با دشمنش صادق‌اند قرار دهد تا بدین وسیله ما را در شمار آنان قرار داده و به همجواری ایشان در باغهای پر نعمت (بهشت) گرامی مان بدارد، و میان ما و آنان به قدر چشم بر هم زدنی و نه کمتر و نه بیشتر جدایی نیندازد که او بخشنده و کریم است.

باب ۱:

محفوظ داشتن سرّ آل محمد علیهم‌السلام از نا اهلان[۱]

(در آن ۱۲ حدیث ذکر شده)

---

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه در مورد محفوظ داشتن سرّ آل محمد علیهم‌السلام از نا اهلانش و نهی از نشر آن برای ایشان و اطلاعشان روایت گشته. «مج»

حدیث اول: روایت علوی

۱ـ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ النَّاشِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ سَلَّامِ بْنِ أَبِي عَمْرَةَ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَ تُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؟ حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ أَمْسِكُوا عَمَّا يُنْكِرُونَ.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، القاسم بن محمد: مجهول، عبیس بن هشام: شیعه ثقه، عبد الله بن جبلة: هفت امامی ثقه، سلام بن أبی عمرة: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه، أبو الطفیل: مهمل ولی می‌توان با شواهد به روایت او اعتماد کرد و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است.

ترجمه:

امیر المومنین علیه السلام: آیا دوست دارید خدا و رسولش مورد انکار واقع شوند؟

---

۱. اصول ستة عشر (چاپ دار الحدیث) ص۳۳۱ ـ ۳۳۲، نیز آن را بخاری از فردی غیر از سلّام روایت کرده: صحیح بخاری ج۱ ص۱۰۹. «مج»

حدیثی به مردم بگویید که می‌شناسند (می فهمند و می‌پذیرند) و از گفتن آنچه انکار می‌کنند خودداری کنید.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوای آن نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و مرادش اینست که با مردم به اندازه عقلشان و مقدار شناختشان از دین سخن بگویید و تقیه و توریه را در جای مناسب خود رعایت کنید.

حدیث دوم: روایت نبوی

۲ـ وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَاوَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ الْمُقْرِئُ السَّقَطِيُّ بِوَاسِطٍ قَالَ حَدَّثَنِي خَلَفٌ الْبَزَّازُ عَنْ يَزِيدَ بْنِ هَارُونَ عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تُحَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ؛ أَ تُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ؟

سند:

ضعیفِ مقبول.

کل سند نزد شیعه مجهول است اما اکثر راویانش نزد اهل سنت ثقه می‌باشند[1]، مگر انس بن مالک که نزد شیعه مجهول نیست چون او همان کسی است که از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام منحرف بود و امیر المومنین علیه‌السلام وی را نفرین کردند و او به پیسی مبتلا گشت، ولی با این حال گاهی فضائلی در مورد اهل

---

۱. یوسف بن یعقوب مقری، خطیب بغدادی او را عنوان زده؛ خلف بن هشام بزاز، دارقطنی درباره‌اش گفته: عابد فاضل بود، و نسائی وی را توثیق کرده؛ یزید بن هارون، یکی از حافظان بزرگ و مشهور است و افراد متعددی از اهل سنت او را توثیق کرده‌اند؛ حمید بن ابی حمید، افراد متعددی وی را توثیق نموده‌اند. «غف»

بیت علیه‌السلام نقل می‌کند که با وجود شواهد از او پذیرفته می‌شود و این حدیث دارای شواهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا اسم حسین بن محمد باوری و یوسف بن یعقوب مقرئ و خلف بزاز در سند هیچ حدیثی در کتب شیعه نیامده مگر اینجا.

ترجمه:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله: با مردم درباره چیزی که با آن آشنایی ندارند حدیث نگویید، آیا دوست دارید خدا و رسولش مورد انکار واقع شوند؟

شرح:

سند این حدیث ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و مرادش از «چیزی که با آن آشنایی ندارند» مطلبی است که اگر بشنوند «انکار می‌کنند»، بنا بر این، مفادش همان مفاد حدیث قبلی است.

حدیث سوم: روایت صادقی

۳ـ وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيُّ أَبُو الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى إِنَّ احْتِمَالَ أَمْرِنَا لَيْسَ مَعْرِفَتَهُ وَ قَبُولَهُ، إِنَّ احْتِمَالَ أَمْرِنَا هُوَ صَوْنُهُ وَ سَتْرُهُ عَمَّنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ. فَأَقْرِئْهُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ يَعْنِي الشِّيعَةَ وَ قُلْ: قَالَ لَكُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اسْتَجَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَى نَفْسِهِ وَ إِلَيْنَا بِأَنْ يُظْهِرَ لَهُمْ مَا يَعْرِفُونَ وَ يَكُفَّ عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ؛ ثُمَّ قَالَ: مَا النَّاصِبُ لَنَا حَرْباً بِأَشَدَّ مَئُونَةً مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُهُ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن یوسف: مجهول، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، عبد الأعلی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شواهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از حسن بن علی بطائنی از عبد الأعلی جز اینجا نیافتم.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام : ای عبد الاعلی به دوش کشیدن و گردن نهادن امر ما (تنها) شناخت و پذیرفتن آن نیست، بلکه به دوش کشیدن امر ما نگهداری و پوشیده داشتن آن از کسانی است که اهلش نیستند، سلام ما و رحمت خدا را به آنان ـ یعنی شیعه ـ برسان و بگو امام به شما می‌گوید: خدا رحمت کند کسی را که دوستی و محبت مردم را نسبت به خودش و ما جلب می‌کند و با مردم آنچه را که می‌شناسند می‌گوید، و آنچه نمی‌پذیرند، از آنان پوشیده می‌دارد، سپس فرمود: آن کس که با ما به جنگ برخاسته زحمتش برای ما بیشتر نیست از گوینده سخنی که ما خوش نمی‌داریم.

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی همین حدیث به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی هم ثبت شده[1] و محتوای آن نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و مفادش اینست که ائمه علیهم‌السلام هیچگاه فضائل و مقامات و کرامات خود را به صورت

---

۱. کافی ج۲ ص۲۲۲ ـ ۲۲۳ ح۵

عمومی و علنی بیان نمی‌کردند و چه بسا که بیان آنها توسط بعضی شیعیان موجب رخداد سختی‌ها و بلاهایی از جانب دشمنان برای ائمه می‌شد بلاهایی همچون کشته یا زندانی یا تبعید شدن و امثال اینها. برای همین کسی که با بازگو کردن آن حقایق موجبات این مصائب را برای امام خود فراهم می‌آورده شیعه شمرده نشده، و به همین خاطر امام علیه‌السلام درباره او می‌فرمایند: «آن کس که با ما به جنگ برخاسته زحمتش برای ما بیشتر نیست از گوینده سخنی که ما خوش نمی‌داریم».

در نتیجه این حدیث با نگاه خاصِ مربوط به دوره حضور امام و تسلط دشمنان بر جامعه صادر شده است.

حدیث چهارم: روایت صادقی ـ سجادی

٤ـ وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَجَبٍ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ مِائَتَيْنِ[1] قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: لَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ مَعْرِفَتَهُ وَ وَلَايَتَهُ فَقَطْ حَتَّى تَسْتُرَهُ عَمَّنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ، وَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا مَا قُلْنَا وَ تَصْمُتُوا عَمَّا صَمَتْنَا، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمْ مَا نَقُولُ وَ سَلَّمْتُمْ لَنَا فِيمَا سَكَتْنَا عَنْهُ فَقَدْ آمَنْتُمْ بِمِثْلِ مَا آمَنَّا بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: "فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا"[2] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ لَا تُحَمِّلُوهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ فَتَغُرُّونَهُمْ بِنَا.

---

۱. در آن افتادگی رخ داده و صحیحش همانطور که خواهد آمد اینگونه است: «سنة ثمان و ستین و مائتین». «غف»

۲. سوره بقره: ۱۳۷

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، جعفر بن عبد الله: شیعه ثقه، الحسن بن علی: فطحی ثقه، صفوان بن یحیی: شیعه ثقه، إسحاق بن عمار: شیعه ثقه، عبد الأعلی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شواهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از جعفر از ابن فضال نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر.[1]

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: پذیرفتن این امر فقط به شناخت آن و گردن نهادن به آن نیست تا اینکه آن را از نا اهلانش مخفی بداری و همین شما را بس است که هر چه ما گفتیم بگویید و هر چه ما از آن ساکت بودیم شما نیز سکوت کنید، اگر آنچه ما گفتیم را بگویید و نسبت به آنچه ما سکوت کردیم تسلیم ما باشید ایمانی همانند ما آورده‌اید، خدای متعال می‌فرماید: «اگر آنان همانند شما ایمان داشته باشند به طور مسلّم هدایت شده‌اند».

علی بن حسین فرمود: به مردم آنچه می‌شناسند بگویید و آنچه تحملش را ندارند تحمیلشان نکنید که باعث شوید به وسیله ما آنان را فریب دهید (گمراه کنید).

شرح:

سند این حدیث طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و البته مانند حدیث قبلی با همان نگاه خاص به زمان حضور امام و تسلط دشمنان صادر گشته است.

---

۱. غیبت نعمانی ص۳۲٤ ح۱

حدیث پنجم: روایت صادقی

۵ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ غِيَاثٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام :إِنَّ احْتِمَالَ أَمْرِنَا لَيْسَ هُوَ التَّصْدِيقَ بِهِ وَ الْقَبُولَ لَهُ فَقَطْ، إِنَّ مِنِ احْتِمَالِ أَمْرِنَا سَتْرَهُ وَ صِيَانَتَهُ عَنْ غَيْرِ أَهْلِهِ؛ فَأَقْرِئْهُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ يَعْنِي الشِّيعَةَ وَ قُلْ لَهُمْ: يَقُولُ لَكُمْ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيَّ وَ إِلَى نَفْسِهِ يُحَدِّثُهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ يَسْتُرُ عَنْهُمْ مَا يُنْكِرُونَ. ثُمَّ قَالَ لِي: وَ اللَّهِ مَا النَّاصِبَةُ لَنَا حَرْباً أَشَدَّ مَئُونَةً عَلَيْنَا مِنَ النَّاطِقِ عَلَيْنَا بِمَا نَكْرَهُهُ؛ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ.

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، محمد بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، محمد بن غیاث: ظاهراً این اشتباه نگارشی «غیاث بن ابراهیم» شیعه ثقه است، عبد الأعلی بن أعین: مهمل ولی امکان اعتماد به روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شواهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث محمد بن غیاث یا غیاث بن ابراهیم از عبد الأعلی وجود ندارد مگر اینجا، و همچنین حدیث محمد بن حسین بن ابی خطاب از غیاث وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[۱]

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام : به دوش کشیدن و گردن نهادن امر ما تنها تصدیق و پذیرش

---

۱. تهذیب الأحکام ج۸ ص۳۱۹ ح۲

آن نیست، از موارد به دوش کشیدن امر ما نگهداری و پوشیده داشتن آن از کسانی است که اهلش نیستند، سلام ما و رحمت خدا را به آنان ـ یعنی شیعه ـ برسان و بگو امام به شما می‌گوید: خدا رحمت کند کسی که دوستی و محبت مردم را نسبت به من و خودش جلب می‌کند، با مردم به آنچه می‌شناسند سخن می‌گوید و آنچه انکار می‌کنند از آنان پوشیده می‌دارد، سپس به من فرمود: آن کس که با ما به جنگ برخاسته زحمتش برای ما بیشتر نیست از گوینده سخنی بر ضد ما که ما آن را خوش نمی‌داریم؛ و حدیث را با ادامه طولانیش ذکر کرد.

شرح:

سند حدیث طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول است، و این همان حدیث سوم است که از طریق دیگری ثبت شده پس نیازی به تکرار توضیح نیست، و ظاهراً ادامه طولانی نیز ندارد.

حدیث ششم: روایت صادقی

٦ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الزُّهْرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ أَذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جَحَدَنَا حَقَّنَا.[1]

سند:

ضعیف، موید به احادیث معتبر و فراوان.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد

---

۱. کافی ج۲ ص۳۷۰ ح۲ از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از محمد خزاز. «مج»

بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، محمد الخزاز: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از حسن بطائنی از محمد خزاز وجود ندارد مگر اینجا.

و مرحوم کلینی همین را به سند صحیح اعلایی اینگونه روایت کرده: عن علی بن إبراهیم عن محمد بن عیسی عن «یُونُسُ عَنِ ابْنِ مُسْکَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي یَعْفُورٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: مَنْ أَذَاعَ عَلَیْنَا حَدِیثَنَا سَلَبَهُ اللَّهُ الْإِیمَانَ».[۱]

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: هر کس حدیث ما را به ضرر ما پخش کند مانند کسی است که حقّ ولایت ما را انکار کرده است.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما احادیث بسیاری در این معنی وارد شده[۲] و شبیه به این مضمون را کلینی با سند صحیح اعلایی ثبت نموده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش است و با توجه به احادیث گذشته و غیر آنها، مرادش پخش کردن حدیثی است که مضمون آن جزء اسرار اهل بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شده و هر کسی ظرفیت شنیدن آن را نداشته؛ پس این حدیث نیز مانند قبلی‌ها با نگاه خاص آن دوران صادر گشته است.

---

۱. کافی ج۲ ص۳۷۰ ح۳

۲. مرحوم حر عاملی ۲۲ حدیث در این باره ثبت نموده است: وسائل الشیعه ج۱۶ ص۲۴۷ ـ ۲۵۳. «مج»

حدیث هفتم: روایت صادقی

۷ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ السَّرِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :إِنِّي لَأُحَدِّثُ الرَّجُلَ الْحَدِيثَ فَيَنْطَلِقُ فَيُحَدِّثُ بِهِ عَنِّي كَمَا سَمِعَهُ فَأَسْتَحِلُّ بِهِ لَعْنَهُ وَ الْبَرَاءَةَ مِنْهُ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، الحسن بن السری: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا روایت حسن بطائنی از حسن بن سری وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق عليه السلام : من با کسی حدیث می‌گویم پس می‌رود (برای نا اهل) همانگونه که شنیده از من بازگو می‌کند و به همین خاطر لعن و برائت از او را حلال می‌شمرم.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوای آن نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

مقصود آن حضرت اینست که حدیث را با کسی در میان می‌گذارد که معنایش را نمی‌تواند هضم کند و صلاح نیست چنین حدیثی بشنود؛ و از این

حدیث استفاده می‌شود درخواست حضرت آنست که مطالب پوشیدنی باید پوشیده مانده و ظاهر نشود.

حدیث هشتم: روایت صادقی

۸ـ وَ بِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنِ الْقَاسِمِ الصَّيْرَفِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنِّي إِمَامُهُمْ، وَ اللَّهِ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ، كُلَّمَا سَتَرْتُ سِتْراً هَتَكُوهُ، أَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فَيَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْنِي كَذَا وَ كَذَا، إِنَّمَا أَنَا إِمَامُ مَنْ أَطَاعَنِي.[1]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، القاسم الصیرفی: مهمل ولی امکان قبول نقلش با شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، إبن مسکان: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از حسن بطائنی از قاسم صیرفی و نیز روایت قاسم صیرفی از ابن مسکان وجود ندارد مگر اینجا، و در "رجال کشّی" بر عکس آمده: «عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ قَاسِمٍ الصَّيْرَفِيِّ» و این نیز شاذ است و جز اینجا وجود ندارد.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: عده‌ای گمان می‌کنند من امام آنها هستم و به خدا قسم من

---

۱. رجال کشّی ص۳۰۱ رقم۵۳۹ با اندکی تفاوت. «مج»

امام آنها نیستم، خدا آنها را لعنت کند هر وقت هر چه من پرده پوشی می‌کنم آنان پرده اش را می‌درند، من چنین و چنان می‌گویم آنان می‌گویند: مقصودش چنین و چنان بوده است، من تنها امام کسی هستم که اطاعتم کند.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است ولی شبیه این مضمون به سند معتبر هم وارد شده[۱] و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و می‌گوید هر کس از امام اطاعت نکند شیعه ایشان نیست و امام نیز امام او نیستند، و این نکته‌ای بسیار مهم است که خیلی از افراد آن را رعایت نمی‌کنند. به همین خاطر می‌بینید آنها اصلاً اوامر امام نسبت به کیفیت امر به معروف و نهی از منکر و آداب مناظره و رعایت اخلاق و ادب و احترام متقابل را نمی‌دانند چه برسد به اینکه بخواهند به آن عمل کنند!

همچنین می‌گوید: کسی که آنچه امام مخفی می‌دارد را همه جا جار می‌زند نزد خداوند ملعون است، و این نیز نکته بسیار مهمی است، خوب آنچه امام مخفیش می‌کنند چیست تا ما آن را جار نزنیم؟ آیا بر ما واجب نیست مصداق آن را بدانیم؟!

نیز می‌گوید: کسی که حدیث امام را با نظر شخصی خود تاویل می‌برد و در تفسیر آن به یعنی یعنی کردن متمسک می‌شود به صرف آنچه به ذهن خودش می‌رسد بدون هچ دلیل و شاهدی از احادیث دیگر، چنین شخصی بر زبان امام لعنت شده است. و این هم نکته بسیار مهمی است زیرا چه بسیار افراد دوستدار دین و دلسوز مومنین که اقدام به رفع شبهات بعضی احادیث یا جمع بین روایاتی می‌کنند که به ظاهر تعارض دارند اما حرفها و نتایجی از احادیث بیان می‌کنند که مقصود گوینده حدیث نیست.

---

۱. کافی ج۸ ص۳۷٤ ح٥٦۲

حدیث نهم: روایت صادقی

۹ـ وَ بِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ كَرَّامٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام :أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ كَانَتْ عَلَى أَفْوَاهِكُمْ أَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ بِمَا لَهُ، وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ أَتْقِيَاءَ لَتَكَلَّمْتُ"وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ".[1]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، کرام الخثعمی: هفت امامی ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا روایت حسن بطائنی از کرام وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام : به خدا قسم اگر دهان‌های شما دربند داشت من به هر یك از شما هر چه به سودش بود می‌گفتم، به خدا قسم اگر پرهیزکارانی می‌یافتم تکلم می‌کردم، و خدا تنها کسی است که از او طلب یاری می‌شود.

شرح:

سند این حدیث ضعیف می‌باشد ولی شبیه به این مضمون به سند معتبر هم وارد شده[2] و محتوای آن نزد عقل و دین مورد پذیریش است و البته در آن از

---

۱. کافی ج۱ ص۲٦٤ ح۱ و محاسن ج۱ ص۲۵۸ ح۳۰٤ به سندشان از عبد الواحد بن مختار از امام باقر علیه‌السلام با اندکی تفاوت و کاستی در انتهایش. «مج»

۲. بصائر الدرجات ص۲٦۱ ح۵

صنعت مبالغه استفاده شده چون چنین نیست که بتوان هر چه به سود هر کس هست را گفت و نیز چنین نبوده که هیچ پرهیزکاری یافت نشود.

توضیح مرحوم نعمانی:

مراد حضرت از کلمه «اتقیاء: پرهیزکاران» کسانی هستند که از تقیه استفاده می‌کنند.

حدیث دهم: روایت باقری

۱۰ـ وَ بِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: سِرٌّ أَسَرَّهُ اللَّهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلَى عَلِيٍّ وَ أَسَرَّهُ عَلِيٌّ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ أَنْتُمْ تَتَكَلَّمُونَ بِهِ فِي الطُّرُقِ.[1]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، علی بن أبی حمزة: هفت امامی ضعیف و لکن قبول نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو بصیر: شیعه ثقه.

و مرحوم صفار حدیثی نزدیک به این مضمون به سند معتبر روایت کرده: «حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَزْدِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا لَنَا مَنْ يُحَدِّثُنَا بِمَا يَكُونُ كَمَا كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۷۷ ح٤ تا: «بَعْدَ وَاحِدٍ». «مج»

يُحَدِّثُ أَصْحَابَهُ، قَالَ: بَلَى وَ اللَّهِ وَ إِنَّ ذَاكَ لَكُمْ وَ لَكِنْ هَاتِ حَدِيثاً وَاحِداً حَدَّثْتُكُمْ بِهِ فَكَتَمْتُمْ، فَسَكَتُّ[فَوَ اللَّهِ][1] مَا حَدَّثَنِي بِحَدِيثٍ إِلَّا وَ قَدْ وَجَدْتُهُ حَدَّثْتُ بِهِ».[2]

و نیز مرحوم کلینی به سند معتبر اینگونه روایت نموده: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ: سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ ... قَالَ سِرُّ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَسَرَّهُ إِلَى جَبْرَئِيلَ علیه‌السلام وَ أَسَرَّهُ جَبْرَئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَسَرَّهُ مُحَمَّدٌ إِلَى مَنْ شَاءَ اللَّهُ».[3]

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام: رازی را خداوند به جبرئیل گفت و جبرئیل آن را به محمد سپرد و محمد به علی سپرد و علی آن را به کسی داد که خدا خواست، یکی پس از دیگری، اما شما از آن راز در راه‌ها سخن می‌گویید.

شرح:

سند این روایت ضعیف است لکن نزدیک به این مضمون به سند معتبر روایت شده و محتوای آن نزد عقل و دین قابل پذیرش می‌باشد به شرطی که مرادش مبالغه کردن در لزوم کتمان مطالبی باشد که نباید پخش شود، و الا اگر مقصودش مبالغه نباشد چگونه دست مردم به سرّی رسیده که حجت قبلی فقط به حجت بعدی می‌گفته «یکی پس از دیگری» به گونه‌ای که مردم «از آن راز در راه‌ها» سخن می‌گویند؟

---

۱. این افزوده از "بحار الأنوار" است. «مج»

۲. بصائر الدرجات ص۲۶۱ ح۵

۳. کافی ج۱ ص۲۵۶ ح۱

حدیث یازدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی

۱۱ـ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَلَاءِ الْمَذَارِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِدْرِيسُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ شُيُوخِنَا قَالَ قَالَ الْمُفَضَّلُ: أَخَذْتُ بِيَدِكَ كَمَا أَخَذَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِيَدِي وَ قَالَ لِي: يَا مُفَضَّلُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ بِالْقَوْلِ فَقَطْ، لَا وَ اللَّهِ حَتَّى يَصُونَهُ كَمَا صَانَهُ اللَّهُ وَ يُشَرِّفَهُ كَمَا شَرَّفَهُ اللَّهُ وَ يُؤَدِّيَ حَقَّهُ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ.[1]

سند:

ضعیف به خاطر مرسل بودنش، مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن العلاء: شیعه ثقه، إدریس بن زیاد: شیعه ثقه، بعض شیوخنا: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا روایت عبد الله بن علاء از ادریس بن زیاد وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق علیه السلام دست مرا گرفتند و فرمودند: ای مفضل به خدا قسم قبول این امر فقط به گفتن نیست تا وقتی که شخص آن را حفظ کند همانطور که خدا آن را حفظ کرده و شریفش شمارد همانطور که خدا شریفش داشته و حقّش را به جا آورد آنچنان که خداوند دستور فرموده است.

---

۱. این حدیث در بعضی نسخه‌ها وجود ندارد؛ «غف». مرحوم طبرسی آن را به صورت مرسل با اختلاف در کلمات نقل کرده است: مشکاة الأنوار ص۷۱. «مج»

شرح:

سند این روایت ضعیف است و البته این حدیث اصلاً در بعضی نسخه‌ها وجود ندارد اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و مرادش از «همانطور که خدا آن را حفظ فرموده» و «همانطور که خدا شریفش داشته» این نیست که این دو را در حد خدا انجام دهد چون مخلوق هیچ کاری را نمی‌تواند همانند خدا انجام دهد، بلکه منظور یا تشریک در اصل حفاظت و شریف داشتن است یعنی خدا حفظ می‌کند شما هم حفظ کنید، یا اینکه هر کس به اندازه توانش در این دو بکوشد.

حدیث دوازدهم: کلام حفص ـ روایت صادقی

۱۲ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ حَفْصِ بْنِ نَسِيبٍ فُرْعَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَيَّامَ قَتْلِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ مَوْلَاهُ فَقَالَ لِي: يَا حَفْصُ حَدَّثْتُ الْمُعَلَّى بِأَشْيَاءَ فَأَذَاعَهَا فَابْتُلِيَ بِالْحَدِيدِ. إِنِّي قُلْتُ لَهُ: إِنَّ لَنَا حَدِيثاً مَنْ حَفِظَهُ عَلَيْنَا حَفِظَهُ اللَّهُ وَ حَفِظَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ وَ مَنْ أَذَاعَهُ عَلَيْنَا سَلَبَهُ اللَّهُ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ، يَا مُعَلَّى إِنَّهُ مَنْ كَتَمَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا جَعَلَهُ اللَّهُ نُوراً بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ رَزَقَهُ الْعِزَّ فِي النَّاسِ وَ مَنْ أَذَاعَ الصَّعْبَ مِنْ حَدِيثِنَا لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعَضَّهُ السِّلَاحُ أَوْ يَمُوتَ مُتَحَيِّراً.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۰۳ ح۲، رجال کشّی ص۳۷۸ ـ ۳۷۸ رقم۷۰۹، مختصر البصائر ص۲۷۹ ـ ۲۸۰ با اندکی تفاوت.

بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، حفص بن نسیب: مهمل.

ترجمه:

در آن روزها که معلّی بن خنیس خدمتکار حضرت صادق علیه‌السلام کشته شده بود نزدشان رفتم ایشان به من فرمودند: ای حفص! من به معلّی چیزهایی گفتم ولی او آنها را پخش کرد و گرفتار شمشیر شد، من به او گفته بودم ما را سخنی است که هر کس آن را بر ما حفظ کند خداوند او و دین و دنیایش را برایش حفظ می‌کند و کسی که آن سخن را بر ضد ما پخش کند خداوند دین و دنیایش را از او می‌گیرد.

ای معلّی کسی که حدیث سخت ما را کتمان کند خداوند آن را نوری در برابر دیدگان وی قرار می‌دهد و در میان مردم به او عزت می‌بخشد و کسی که حدیث سخت ما را پخش کند نمی‌میرد تا آنکه نیش شمشیر به او رسد و یا سرگردان (در شهرها) از دنیا برود.

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی محتوای آن قابل پذیرش نزد عقل و دین می‌باشد.

باب ۲:

تفسیر آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً»[۱].

(در آن ۲ حدیث ذکر شده)

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: درباره روایاتی که در تفسیر آیه«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا» رسیده است. «مج»

حدیث اول: کلام جابر - روایت نبوی

۱ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُعَمَّرِ الطَّبَرَانِيُّ بِطَبَرِيَّةَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ مَوَالِي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ مِنَ النُّصَّابِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ السَّكَنِ مَعاً قَالا حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ مِينَا مَوْلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: وَفَدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَهْلُ الْيَمَنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: جَاءَكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ يَبُسُّونَ بَسِيساً. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَوْمٌ رَقِيقَةٌ قُلُوبُهُمْ رَاسِخٌ إِيمَانُهُمْ وَ مِنْهُمُ الْمَنْصُورُ يَخْرُجُ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً يَنْصُرُ خَلَفِي وَ خَلَفَ وَصِيِّي حَمَائِلُ سُيُوفِهِمْ الْمَسْكُ.فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَصِيُّكَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِالاعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا"[1]. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيِّنْ لَنَا مَا هَذَا الْحَبْلُ؟ فَقَالَ: هُوَ قَوْلُ اللَّهِ: "إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ"[2] فَالْحَبْلُ مِنَ اللَّهِ كِتَابُهُ وَ الْحَبْلُ مِنَ النَّاسِ وَصِيِّي. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ وَصِيُّكَ؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: "أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ"[3]. فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا جَنْبُ اللَّهِ هَذَا؟ فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَقُولُ اللَّهُ فِيهِ: "وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي

---

۱. سوره آل عمران: ۱۰۳

۲. سوره آل عمران: ۱۱۲

۳. سوره زمر: ٥٦

اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا"[1] هُوَ وَصِيِّي وَ السَّبِيلُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِي.

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ بِالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيّاً أَرِنَاهُ فَقَدِ اشْتَقْنَا إِلَيْهِ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَسِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ "كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ"[2] عَرَفْتُمْ أَنَّهُ وَصِيِّي كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ؛ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ أَهْوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ لِأَنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: "فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ"[3] أَيْ إِلَيْهِ وَ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ عليهم السلام.

ثُمَّ قَالَ: فَقَامَ أَبُو عَامِرٍ الْأَشْعَرِيُّ فِي الْأَشْعَرِيِّينَ وَ أَبُو غِرَّةَ الْخَوْلَانِيُّ فِي الْخَوْلَانِيِّينَ وَ ظَبْيَانُ وَ عُثْمَانُ بْنُ قَيْسٍ فِي بَنِي قَيْسٍ وَ عُرَنَةُ الدَّوْسِيُّ فِي الدَّوْسِيِّينَ وَ لَاحِقُ بْنُ عِلَاقَةَ فَتَخَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ وَ أَخَذُوا بِيَدِ الْأَنْزَعِ الْأَصْلَعِ الْبَطِينِ وَ قَالُوا إِلَى هَذَا أَهْوَتْ أَفْئِدَتُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَنْتُمْ نَجَبَةُ اللَّهِ حِينَ عَرَفْتُمْ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تُعَرَّفُوهُ، فَبِمَ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ هُوَ؟ فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ يَبْكُونَ وَ يَقُولُونَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَظَرْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَلَمْ تَحِنَّ لَهُمْ قُلُوبُنَا وَ لَمَّا رَأَيْنَاهُ رَجَفَتْ قُلُوبُنَا ثُمَّ اطْمَأَنَّتْ نُفُوسُنَا وَ انْجَاشَتْ أَكْبَادُنَا وَ هَمَلَتْ أَعْيُنُنَا وَ انْثَلَجَتْ صُدُورُنَا حَتَّى كَأَنَّهُ لَنَا أَبٌ وَ نَحْنُ لَهُ بَنُونَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: "وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ "أَنْتُمْ مِنْهُمْ بِالْمَنْزِلَةِ الَّتِي سَبَقَتْ لَكُمْ بِهَا الْحُسْنَى وَ أَنْتُمْ عَنِ النَّارِ مُبْعَدُونَ.

قَالَ: فَبَقِيَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ الْمُسَمَّوْنَ حَتَّى شَهِدُوا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْجَمَلَ وَ صِفِّينَ فَقُتِلُوا بِصِفِّينَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ؛ وَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ بَشَّرَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُمْ يَسْتَشْهِدُونَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

---

۱. سوره فرقان: ۲۷

۲. سوره ق: ۳۷

۳. سوره ابراهیم: ۳۷

سند (۱):

جداً ضعیف.

محمد بن عبد الله: از ناصبی‌هاست، عبد الله بن المعمر: مجهول، علی بن هاشم: مهمل نزد شیعه ثقه نزد اهل سنت، عبد الرزاق بن همام: ثقه نزد اهل سنت، همام: مجهول نزد شیعه، مینا: مجهول، جابر بن عبد الله: شیعه ثقه.

سند (۲):

جداً ضعیف.

محمد بن عبد الله: از ناصبی‌هاست، عبد الله بن المعمر: مجهول، الحسین بن سکن: مجهول، عبد الرزاق بن همام: ثقه نزد اهل سنت، همام: مجهول نزد شیعه، مینا: مجهول، جابر بن عبد الله: شیعه ثقه؛ و این دو سند شاذ هستند زیرا اسم محمد بن عبد الله و پدرش عبد الله بن معمر و نیز حسین بن سکن در سند هیچ حدیث دیگری در کتب شیعه نیامده است.

ترجمه:

از جابر روایت شده: هیئتی از یمن سوی رسول خدا آمدند، رسول خدا فرمود: یمنی‌ها با شتاب پیش شما آمدند، چون به خدمت آن حضرت رسیدند ایشان فرمود: گروهی هستند که دلهایشان نرم و ایمانشان محکم می‌باشد، و منصور از آنهاست که با هفتاد هزار نفر خروج کرده و جانشین مرا و جانشین وصی مرا یاری می‌کند در حالیکه بند شمشیرهایشان از چرم است.

عرض کردند: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمودند: همان کسی که خداوند به شما دستور داده به او چنگ بزنید و فرموده: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»: (همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید). عرض کردند: یا رسول الله برای ما بیان فرمایید که این ریسمان چیست؟ فرمودند:

همانست که خدا فرموده:«إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ»: (مگر به ریسمانی از خدا و ریسمانی از مردم) ریسمانی که از طرف خداست کتاب اوست و ریسمانی که از مردم است وصی من است. عرض کردند: یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمودند: همان کسی که خدا درباره او فرموده: «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»: (تا کسی بگوید: حسرت بر آنچه در جنب خدا کوتاهی نمودم).

عرض کردند: یا رسول الله مقصود از جنب خدا چیست؟ فرمودند: همانست که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: «وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»: (و روزی که ستمگر دستهای خویش را به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش راهی با رسول خدا انتخاب کرده بودم)، او وصی من و راه به سوی من، بعد از من است.

عرض کردند: یا رسول الله به خدایی که شما را به حقّ مبعوث کرده است وصی خود را به ما نشان دهید که بسی مشتاق دیدار او شدیم.

فرمودند: او همانست که خداوند وی را نشانه‌ای برای مومنان قیافه شناس قرار داده که شما اگر به چهره او با دیده صاحبدل بنگرید و یا همچون شاهدی که گوش فرا دهد باشید می‌شناسیدش که او وصی من است همانطور که شناختید من پیغمبر شما هستم، اکنون به میان صفها بروید و چهره‌ها را بنگرید هر آن کس که دل‌های شما به سوی او گرایید همانست، زیرا خدای تعالی در قرآنش می‌فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»: (دلهای عده‌ای از مردم را به سوی آنان جذب کن) یعنی به سوی وصی من و فرزندان او.

راوی گوید: ابو عامر اشعری برخاست و به میان اشعریان رفت و ابو غرّه خولانی به میان خولانیان، و ظبیان و عثمان بن قیس در میان بنی قیس و عرنه دوسی در میان دوسیان، و نیز لاحق بن علاقه، به میان صفها رفتند و به بررسی چهره‌ها پرداختند و دست کسی را گرفتند که دو طرف پیشانی و جلوی سرش

بی‌مو بود و شکمی بزرگ داشت و گفتند: یا رسول الله دلهای ما به سوی این شخص گرایید.

پیغمبر فرمودند: شما برگزیدگان خدایید چون وصی رسول خدا را پیش از آنکه به شما معرفی شود شناختید، با چه چیزی شناختید که او همان است؟ در این هنگام صدای آنها بلند شده، گریستند و عرض کردند: یا رسول الله ما به مردم که نگاه کردیم دلهای ما به آنها نگرایید اما چون او را دیدیم نخست اضطرابی در دلهای ما پدید آمد و سپس آرامش یافت و جگرهای ما سوخت و اشك از دیدگان ما سرازیر شد و سینه‌های ما خنك گشت آنچنان که گویی او پدر ما و ما فرزندان اوییم. پیغمبر فرمود: «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»: (و تأویل قرآن را به جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند) شما از آنانید تا آنجا که خدا برای شما در ازل نیکو خواسته و شما از آتش به دورید.

راوی گوید: گروه نام برده باقی ماندند تا آنکه در رکاب امیر المومنین علیه‌السلام در جنگ جمل و صفین حاضر شدند و همگی در صفین کشته شدند، رحمت خدا بر آنان باد و پیغمبر، آنان را مژده بهشت داده بود و آگاهشان فرموده بود که در رکاب علی بن ابی طالب علیه‌السلام به درجه شهادت خواهند رسید.

شرح:

سند این روایت بسیار ضعیف است و هیچ حدیثی با این مضمون در میان روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیافتم، اما به هر حال مطالبی بیان کرده که باید مورد بررسی قرار بگیرد:

الف) منصور یمنی: یکی از اهل یمن ملقب به منصور «با هفتاد هزار نفر خروج کرده و» قائم موعود علیه‌السلام را یاری می‌کند، این مطلب قابل پذیرش است و ظاهراً مقصودش همان یمانی است که در روایات، جزء علائم ظهور و در بعضی

جزء علائم حتمی آن شمرده شده است.[۱]

ب) وصی معین: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وصی معینی بوده که همان امیر المومنین علیه السلام اند، و این نزد عقل و دین پذیرفته شده است.

ج) علی علیه السلام مصداق آیات: مصداق آیاتی از قرآن شخص امیر المومنین علیه السلام اند، و این نیز نزد عقل و دین پذیرفته شده است، فقط در اینجا ظاهراً تناقضی در تفسیر حبل الله دیده می‌شود، زیرا یکبار حبل الله را بر وصی پیامبر حمل نموده و یکبار آن را بر قرآن حمل کرده: «وصی شما کیست؟ فرمودند: همان کسی که خداوند به شما دستور داده به او چنگ بزنید و فرموده: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا"، «فرمودند: همانست که خدا فرموده:"إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ" ریسمانی که از طرف خداست کتاب اوست و ریسمانی که از مردم است وصی من است». ولی به هر حال در روایت دیگری نیز در تفسیر ریسمانی از مردم آمده: «او علی بن ابی طالب است».[۲]

د) ملاک تشخیص حجت خدا: ملاک تشخیص وصی حقیقی گرایش قلبی به اوست: «بنگرید هر آن کس که دل‌های شما به سوی او گرایید همانست»، «اگر به چهره او با دیده صاحبدل بنگرید و یا همچون شاهدی که گوش فرا دهد باشید می‌شناسیدش که او وصی من است همانطور که شناختید من پیغمبر شما هستم»، «ما به مردم که نگاه کردیم دلهای ما به آنها نگرایید اما چون او را دیدیم نخست اضطرابی در دلهای ما پدید آمد و سپس آرامش یافت و جگرهای ما سوخت و اشك از دیدگان ما سرازیر شد و سینه‌های ما خنك گشت آنچنان که گویی او پدر ما و ما فرزندان اوییم».

---

۱. علامه مجلسی در شرح این فقره نگاشته: «منصور همان کسی است که نزدیک به زمان قائم عجل الله تعالی فرجه از یمن خروج می‌کند»: بحار الأنوار ج۳۶ ص۱۱۴. «مج»

۲. تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۹۶ ح۱۳۱

اما این مورد قبول عقل نیست و در دین هم مردود می‌باشد، زیرا اولاً ممکن نیست کسی خود را به طور قطعی به این صفت بشناسد که صاحبدل یا شاهد است الا شخصی که معصوم به او خبر داده که اینگونه است در حالیکه طبق این حدیث ملاک شناخت معصوم نیز گرایش قلبی است: «همانطور که شناختید من پیغمبر شما هستم»، یعنی همان معصوم را هم باید با گرایش قلبی شناخته باشد و این نیز بستگی به خبر معصوم قبلی دارد لذا تسلسلی بی‌انتها پیش می‌آید؛ ثانیاً این مضمون منحصر به فردی است که روایات تاییدش نمی‌کند، بلکه در روایات مشهور این بیان شده که ملاک شناخت وصی، نص آشکار، معجزه و دارا بودن علم الهی و این قبیل چیزهاست، همچنانکه تعابیر استفاده شده در این حدیث نیز منحصر به فرد است به گونه‌ای که بوی جعلی بودن از آن به مشام می‌رسد.

مگر اینکه گفته شود این یک ماجرای خاص در شرایطی خاص و برای افرادی خاص بوده است و اصلاً به عنوان یک قانون و ملاک صحبت نمی‌کند و منظورش از این جمله: «همانطور که شناختید من پیغمبر شما هستم» مقدار معرفت آنهاست نه نحوه رخ دادن این معرفت، یعنی همانقدر که اطمینان دارید من پیامبر شما هستم به همان میزان به وصی من معرفت پیدا خواهید کرد.

هـ) راسخان در علم: این جماعت جزء راسخان در علم شمرده شده‌اند: «پیغمبر فرمود: "وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" شما از آنانید»، لکن این مخالف چیزی است که طبق احادیث متعدد، نزد شیعه کاملاً به اثبات رسیده که راسخان در علم فقط ائمه علیهم‌السلام هستند و نه هیچکس دیگر.

و) هیچ جا نیست: اسامی افراد نامبرده در هیچ حدیث دیگری در کتب شیعه وجود ندارد نه «ابو عامر اشعری، و نه «ابو غره خولانی» و نه «ظبیان» و نه «عثمان بن قیس» و نه «لاحق بن علاقه»، همچنانکه قصه آنها حتی توسط یکی از ائمه علیهم‌السلام نقل نشده؛ و این نشانه خوبی نیست.

حدیث دوم: روایت سجادی ـ نبوی

۲ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ الْحِمْيَرِيُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ التَّيْمِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ جَالِساً وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْأَلُ عَمَّا يَعْنِيهِ. فَطَلَعَ رَجُلٌ طُوَالٌ يُشْبِهُ بِرِجَالِ مُضَرَ فَتَقَدَّمَ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ جَلَسَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عز و جل يَقُولُ فِيمَا أَنْزَلَ: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا" فَمَا هَذَا الْحَبْلُ الَّذِي أَمَرَنَا اللَّهُ بِالاعْتِصَامِ بِهِ وَ أَلَّا نَتَفَرَّقَ عَنْهُ؟ فَأَطْرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَلِيّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ قَالَ: هَذَا حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ عُصِمَ بِهِ فِي دُنْيَاهُ وَ لَمْ يَضِلَّ بِهِ فِي آخِرَتِهِ. فَوَثَبَ الرَّجُلُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَاحْتَضَنَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: اعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ وَ حَبْلِ رَسُولِهِ؛ ثُمَّ قَامَ فَوَلَّى وَ خَرَجَ. فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلْحَقُهُ فَأَسْأَلُهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِذاً تَجِدُهُ مُوَفَّقاً. فَقَالَ: فَلَحِقَهُ الرَّجُلُ فَسَأَلَهُ أَنْ يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ لَهُ: أَ فَهِمْتَ مَا قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَا قُلْتُ لَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنْ كُنْتَ مُتَمَسِّكاً بِذَلِكَ الْحَبْلِ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَ إِلَّا فَلَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: شیعه ثقه، إبراهیم بن إسحاق: ضعیف متهم لکن کتبش نزدیک به درستی است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن یزید: مجهول، الحسن بن الحسین العرنی: مهمل ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، محمد بن الحسین الأصغر: مهمل، الحسین الأصغر: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، جده:

یعنی امام زین العابدین علیه‌السلام، و طبق این، پس فقره «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام» اضافه و یا اشتباه نگارشی «الحسین بن علی» بوده و یا ضمیر در اولین «قَالَ» به لفظ «أَبِيهِ» بر می‌گردد؛ و این سند شاذ است زیرا نام محمد بن یزید بن عبد الرحمن در سند هیچ حدیثی در کتب شیعه وجود ندارد مگر اینجا، همچنین روایت حسن بن حسین انصاری از محمد بن حسین وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام سجاد علیه‌السلام: روزی رسول خدا با اصحاب خود در مسجد نشسته بودند که فرمودند: مردی از اهل بهشت از این در بر شما وارد می‌شود و درباره مسائلی که برایش مهم است پرسش می‌کند، در این هنگام مرد بلند قامتی شبیه به مردان قبیله مضر نمایان شده، جلو آمد و به رسول خدا سلام کرد و نشست، بعد گفت: ای رسول خدا من شنیده‌ام خداوند در آنچه نازل نموده می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»: (همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و از هم جدا نشوید)، این چه ریسمانی است که خداوند چنگ زدن به آن و متفرّق نشدن از گرد آن را به ما امر فرموده؟ پیامبر خدا مدتی سر به زیر افکنده و خاموش ماندند سپس سر برداشته و با دست خویش به علی بن ابی طالب اشاره فرموده و گفتند: این همان ریسمان خداست که هر کس بدان چنگ زد در دنیا محفوظ و در آخرت از گمراهی مصون می‌باشد. آن مرد خود را به سمت علی انداخت و او را از پشت سر در آغوش گرفت در حالیکه می‌گفت: من به ریسمان خدا و رسولش آویختم، سپس برخاست و پشت کرد و رفت.

پس از رفتن او مردی از مردم بلند شده، عرض کرد: ای رسول خدا آیا خود را به او رسانده، از وی بخواهم برای من استغفار کند؟ رسول خدا فرمودند: در این صورت او را مردی موفق می‌یابی! آن مرد خود را به وی رساند و از او درخواست کرد که از خدا برایش طلب آمرزش کند، آن مرد گفت: آیا فهمیدی رسول خدا به من چه

فرمود و من به ایشان چه گفتم؟ مرد جواب داد: آری! گفت: اگر تو به آن ریسمان چنگ زده‌ای خداوند می‌آمرزدت، و الا خدا تو را نخواهد بخشید.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما محتوای آن نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد بخاطر وجود روایات متعدد که می‌فرماید ریسمان خدا همان امیر المومنین علیه‌السلام است. بله فقط در اینکه آن مرد با وجود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضور ریسمان محکم خدا امیر المومنین علیه‌السلام رفت از آن مرد قد بلند طلب استغفار کرد نوعی نادانی شدید است مگر اینکه می‌خواسته سخن پیامبر را مسخره کند که اُه اُه عجب مردی که به ریسمان خدا چنگ زد من بروم از او بخواهم برایم استغفار کند! که در این صورت خدا هم او را مسخره نموده است.

همچنین کاری که آن مرد بلند قد انجام داد نیز معقول نیست؛ براستی آیا صِرف اینکه کسی حضرت علی علیه‌السلام را «از پشت سر در آغوش» بگیرد اسمش می‌شود چنگ زدن به ریسمان خدا؟ و بعد هم دیگر برود؟!

توضیح مرحوم نعمانی:

و اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را به ریسمانی رهنمون نشده بود که خدای عزوجل دستور فرموده به آن چنگ بزنیم و از گرد آن پراکنده نشویم برای دشمنانِ عناد ورز، راه تأویل باز بود و می‌توانستند به کمك تأویل از آن عدول نموده و از روی حسد و عناد آن را به غیر آن کسی که مقصود خدا بوده و رسول خدا به آن رهنمون شده برگردانند. لکن پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خطبه مشهوری که در حجة الوداع در مسجد خیف ایراد فرمودند اعلام کردند:

«من پیشرو شما هستم و شما پس از من در کنار حوض بر من وارد خواهید شد حوضی که به پهنای فاصله بُصرَی تا صنعا است و به شمار ستارگان آسمان پیاله

بر کنار آن چیده شده؛ من دو چیز گرانقدر میان شما به جای می‌گذارم آن که بزرگتر است قرآن می‌باشد و آن که کوچک تر است عترت من یعنی اهل بیت منند، آن دو، ریسمان خدا هستند که میان شما و خدا کشیده شده‌اند، تا وقتی بر آن ریسمان چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد، یك سبب از آن به دست خداست و یك سبب به دست شما. خدای لطیف و آگاه به من خبر داده که آن دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد گردند، مانند این دو انگشت من ـ و دو انگشت سبّابه را کنار هم گذاشت ـ و نمی‌گویم مانند این دو ـ و انگشت سبّابه را کنار انگشت وسطی گذاشت ـ که یکی بر دیگری برتری داشته باشد».[۱]

پس قرآن همراه با عترت است و عترت همراه با قرآن است و آن دو، ریسمان محکم خدا هستند و از یکدیگر جدا نشوند چنانچه رسول خدا فرمود.

و کسی که خداوند، گوش دل او را باز کرده و در دینش بینائیِ نیکو عطا فرموده از همین جا متوجه می‌شود هر کس علم قرآن و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و حلال و حرام و خاص و عامّش را از غیر کسانی طلب کند که خداوند اطاعتشان را واجب نموده و زمام کار را پس از پیغمبرش به دست آنان سپرده و پیغمبر نیز به دستور خدا آنان را با قرآن و قرآن را با آنان قرین فرموده نه با غیر آنان و خدا دانش خود و احکام دین خود و واجبات و مستحباتش را به آنها سپرده، یقیناً حیران و گمراه و نابود خواهد شد و دیگران را نیز به هلاکت خواهد کشید.

و عترت علیهم‌السلام همان کسانی هستند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امت خود مثال آنان را آورده و فرموده: «مثال اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است که هر کس سوار آن شد نجات یافت و هر کس جا ماند غرق شد».[۲]

---

۱. تفسیر قمی ج۱ ص۳ ـ ٤، تفسیر عیاشی ج۱ ص٤ ح۳، کفایة الأثر ص۱۲۸ ـ ۱۲۹، خصال ج۱ ص٦٦ ـ ٦٧ ح۹۸ با اندکی تفاوت.

۲. امالی طوسی ص٦۰ ح۵۷

و فرمود: «مثال اهل بیت من در میان شما همچون باب حطّه بنی اسرائیل است که هر کس از آن داخل شد گناهانش آمرزیده گشت و شایسته رحمت و افزونی از جانب آفریدگار خود شد»[۱]، چنانچه خدای ﷻ می‌فرماید: «اُدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»[۲]: (از این در داخل شوید و سجده کنید و بگویید: آمرزش، تا ما خطاهای شما را بیامرزیم و نیکوکاران را عطای بیشتری خواهیم داد).

و امیر مومنان علیه‌السلام و راستگوترین راستگویان در خطبه مشهورش که شیعه و سنی نقلش نموده‌اند فرمودند: «علمی که آدم آن را به همراه خود از آسمان به زمین آورد و همه آنچه موجب برتری پیامبران شده تا خاتم پیامبران، تمامش نزد عترت خاتم پیامبران است[۳]، پس در کجا سرگردانتان می‌کنند؟ به کجا می‌روید[۴]؟ ای کسانی که از نسل کشتی نشستگان هستند. این مثال آن در میان شماست همانطور که نجات یافتگان در آن حادثه نجات یافتند در اینجا نیز نجات یافتگان همانگونه نجات می‌یابند، وای بر کسی که از آنان (یعنی از امامان) جا بماند».[۵]

و فرمودند: «مثال ما در میان شما همانند کهف است برای اصحاب کهف و مانند باب حطّه است که دروازه سلامت بود "پس همگی از دروازه سلامت داخل شوید"».[۶]

---

۱. امالی طوسی ص۷۳۳ ح۲ با اندکی تفاوت و فقدان جمله آخر. «مج»
۲. سوره بقره: ۵۸
۳. تا اینجا در تفسیر قمی ج۱ ص۳٦۷ نقل شده است. «مج»
٤. تا اینجا در تفسیر قمی ج۱ ص٤ نقل شده است. «مج»
۵. تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۰۲ ـ ۱۰۳ ح۳۰۰، ارشاد ج۱ ص۲۳۲ با اندکی تفاوت. «مج»
٦. به این عبارت حدیثی نیافتم، بله در بعضی زیارتها ایشان توصیف به «کهف حصین» شده‌اند: مصباح المتهجد ج۱ ص٤۵. «مج»

و در همین خطبه فرمود: «عده‌ای از یاران محمد که فراموش کار نیستند می‌دانند آن حضرت فرمود: من و اهل بیتم مطهریم، بر آنان پیش قدم نشوید که گمراه خواهید شد و از آنان جا نمانید که دچار لغزش خواهید گشت و با آنها مخالفت نکنید که در نادانی خواهید ماند و به ایشان نیاموزید که آنها داناتر از شمایند و آنان داناترین مردمند در کودکی[۱] و داناترین مردمند در بزرگسالی، پس پیرو حقّ و اهل حقّ باشید در هر جا که باشد[۲] و از باطل و اهل باطل کناره گیرید در هر جا که باشد».[۳]

اما مردم کسانی را که چنین بوده و این گونه ستایش و اینچنین به سوی آنان دعوت شده بود را رها کردند و از آنان رو گردان شده و از آنها بریدند و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مسخره گرفتند و سخنش را بیهوده انگاشتند و آن را که خدای تعالی فرمانبری و پرسش و کسب روشنایی از او را به زبان پیغمبر خودش واجب کرده بود و فرموده بود: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»[۴]: (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) و فرموده بود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[۵]: (از خدا اطاعت کنید و از پیغمبر و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید) کنار زدند در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله رهنمون گشته بود که نجات در تمسک به او و عمل به گفته‌اش و تسلیم امر وی بودن و آموختن از وی و روشنی گرفتن از نور اوست، ولی

---

۱. در غرر الأخبار ص۱۳۳ از جابر همینگونه نقل شده، و در تفسیر قمی ج۱ ص۵ و ارشاد ج۱ ص۲٤۰ از امیر المومنین علیه السلام و در عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۲۰٤ از مامون لعنه الله، و در کمال الدین ج۱ ص۲۵۷ از جابر رحمه الله: «با حلم ترین»، و در کفایة الأثر ص٥٦ از جابر اینگونه: «خوب قضاوت کننده‌ترین». «مج»

۲. تا اینجا در تفسیر قمی ج۱ ص٤ ـ ۵ نقل شده. «مج»

۳. عجالتاً این فقره را در جایی نیافتم. «مج»

٤. سوره نحل: ٤۳

۵. سوره نساء: ۵۹

آنها این حقیقت را برای دیگری ادعا کردند و از اهل بیت به غیر ایشان رو آوردند و به جای آنان به دیگری راضی شدند، خدا نیز آنها را از علم دور ساخت و هر کس بر طبق هوای نفس خود تاویلی کرد و گمان کردند که با عقل‌ها و قیاس‌ها و رأی‌های خودشان بی‌نیاز از امامانی هستند که خداوند برای مردم به عنوان راهنما تعیین فرموده است.

و چون آنان با دستور خدا مخالفت کردند و از آنچه خداوند اختیار کرده بود عدول نمودند و از اطاعت خدا و اطاعت کسی که خداوند انتخابش کرده بود سرباز زدند خدا نیز آنان را به خودشان واگذاشت که طبق اختیار آراء و عقلهای خودشان عمل کنند، این بود که سرگشته و گمراه شدند چه گمراهیِ دور و درازی! هم خود هلاك شدند و هم دیگران را هلاك کردند. آنان در پیشگاه وجدان خود چون کسانی هستند که خدای ﷻ فرموده است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»[1]: (بگو آیا شما را از افرادی که زیان بارترین کارها را دارند آگاه کنم؟ آنان که در زندگی دنیا بیراهه می‌روند و چنین می‌پندارند که خوب کردارند).

تو گویی مردم سخن خدا را نشنیده‌اند که در کتابش گفتار ستمکاران این امت را در روز رستاخیز حکایت می‌کند هنگامی که از کرده خود نسبت به پیغمبرشان و کتاب پروردگارشان پشیمانند آنجا که فرماید: «وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا»[2]: (روزی که ستمگر دست‌هایش را به دندان می‌گزد و می‌گوید ای کاش به همراه رسول راهی در پیش می‌گرفتم، ای کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم).

خوب مراد از این رسول چه کسی غیر از محمد ﷺ است؟ و این فلانی

---

۱. سوره کهف: ۱۰۳ ـ ۱۰۴

۲. سوره فرقان: ۲۷ ـ ۲۸

کیست که نام زشتش برده نشده و به کنایه نامش و دوستی و همصحبتی و رفاقت و شراکت با وی در ظلم بیان شده است؟ سپس می‌گوید: «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»[۱]: (آن فلانی مرا از ذکر گمراه کرد بعد از آنکه بر من عرضه شد) یعنی پس از داخل شدن در اسلام و اقرار نمودن به آن.

خوب این ذکری که دوستش او را از آن گمراه کرده پس از آنکه در نزدش بوده چیست؟ آیا آن ذکر همان قرآن و عترت نیست که مردم دست به دست و پشت به پشت هم دادند برای ظلم کردن به آنها و کنار گذاشتن ایشان؟ زیرا خداوند، رسول خود را ذکر نامیده و فرموده: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولًا»[۲]: (خدا ذکر بر شما فرستاد که همان رسول است) و فرموده: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»: (اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید)، خوب ذکر در اینجا به جز رسول خداست؟ و چه کسانی اهل ذکر هستند به جز اهل بیت پیغمبر که جایگاه دانش بودند؟

سپس خدای ﷻ فرمود: «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولًا»[۳]: (شیطان همیشه موجب خذلان آدمی است) و همراهی با آن دوستش را همراهی با شیطان قرار داده، همان دوستی که او را در دار دنیا از ذکر گمراه کرده و در آخرت خوار و زبونش ساخته و دوستی و همراهیش با او در آن هنگام که هر یک از دیگری بیزاری می‌جوید به حال او سودی نداشته، سپس خدای ﷻ سخن پیغمبرش ﷺ را حکایت می‌کند که در روز قیامت می‌گوید: «وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً»[۴]: (و رسول می‌گوید: پروردگارا قوم من این قرآن را مهجور کردند) یعنی همان قرآنی را مهجور نمودند که تو دستور فرموده بودی به همراه آن به اهل

---

۱. سوره فرقان: ۲۹
۲. سوره طلاق: ۱۰ ـ ۱۱
۳. سوره فرقان: ۲۹
٤. سوره فرقان: ۳۰

بیتم تمسک کنند و از آن دو پراکنده نشوند.

مگر این همه خطاب و این همه ملامت نه برای مردمی است که قرآن بر زبان پیغمبر برای آنان و دیگران نازل شده؟ که افراد این امتند و بر عترت پیغمبرشان ستم کردند و کتاب خدا را پشت سر انداختند. کسانی که پیغمبر روز قیامت گواه خواهد بود آنان سخن او درباره تمسك به قرآن و عترت را دور انداختند و آن دو را ترک کردند و از هواهای خود پیروی نمودند و امر و نهی این دنیا و رنگ و روی این زندگی را بر دینشان مقدّم داشتند چون درباره محمد و آنچه آورده بود شك داشتند و بر اهل بیت پیغمبر خدا که خداوند آنان را برتری داده بود حسد می‌ورزیدند.

مگر از پیغمبر ﷺ این حدیث روایت نشده که حدیث‌شناسان نمی‌توانند انکارش کنند و موافق همین آیات است که فرمود: «گروهی از یارانم روز قیامت بدون من از سمت راست به سمت چپ می‌روند پس من می‌گویم: خدایا یارانکانم یارانکانم ـ و در حدیثی: یارانم یارانم ـ اما خطاب می‌رسد: ای محمد تو نمی‌دانی اینها بعد از تو چه کارها کردند! و من می‌گویم: از آنان بیزام از آنان بیزارم مرگ بر آنان مرگ بر آنان».[1]

این روایت را سخن خدای ﷻ تصدیق نموده و بدان گواهی می‌دهد: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»[2]: (محمد نیست الا رسولی که پیش از او پیامبرانی آمده و رفته‌اند آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به پیشینیان خود باز می‌گردید؟ و هر که به گذشته خود بازگردد هرگز خدا را هیچ زیانی نمی‌رساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش نیك می‌دهد).

این فرمایش خدای ﷻ بهترین دلیل بر اینست که پس از درگذشت

---

۱. اعتقادات امامیه ص۶۵ با اندکی تفاوت. «مج»

۲. سوره آل عمران: ۱۴۴

پیغمبر ﷺ گروهی عقب گرد خواهند کرد و آنان همان‌ها هستند که با دستور خدا و رسول او ﷺ مخالفت کرده و فریفته شدند، کسانی که خداوند درباره آنان فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»[۱]: (آنان که از دستور خدا سرپیچی می‌کنند باید بترسند که فتنه‌ای دامن‌گیرشان شود و یا شکنجه دردناکی به ایشان برسد).

خدا عذاب و زیان را بر آنها چندین برابر می‌کند، و از رحمتش دور و مورد خشم قرار دهد آنکه بر آل محمد ستم کرد و آنچه خدا دستور به پیوندش داده بود را برید، کسانی که دستور به دوستی و پیروی آنان داده بود نه دیگران، آنجا که می‌فرماید: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»[۲]: (بگو ای پیغمبر من به جز دوستی خویشاوندان مزدی از شما نمی‌طلبم) و می‌فرماید: «أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»[۳]: (آیا کسی که به حقّ هدایت می‌کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که خودش به هدایت نمی‌رسد جز اینکه هدایت شود؟ چه بر سر شما آمده چگونه قضاوت می‌کنید؟)

و در میان امت اسلامی که حیا می‌کند و از بهتان می‌پرهیزد و از گفتن دروغ ابا دارد و عناد نمی‌ورزد اختلافی در این نیست که در هر کار پیچیده و مشکلی این وصی رسول خدا امیر المومنین علیه السلام بود که صحابه را در هر معضل و مشکلی راهنمایی می‌کرد و آنان او را به حقّ راهنمایی نمی‌کردند، و او بود که آنها را هدایت می‌کرد و غیر او کسی هدایت نمی‌کرد و به او نیاز بود اما وی از همه آنان بی‌نیاز می‌بود، و تمام علم را می‌دانست و آنها به او تعلیم نمی‌دادند.

و با فاطمه دختر رسول خدا چنان رفتاری شد که وصیت کرد شبانه دفن شود

---

۱. سوره نور: ۶۳

۲. سوره شوری: ۲۳

۳. سوره یونس: ۳۵

و کسی از امت پدرش بر او نماز نگذارد به جز کسانی که خودش نام برد.

پس اگر در اسلام هیچ مصیبتی رخ نداده بود و هیچ ننگ و عاری دامن مسلمانان را آلوده نمی‌کرد و برای مخالفان دین اسلام هیچ حجتی نبود مگر آنچه به فاطمه رسید و باعث شد او به هنگام وفات بر امت پدرش خشمناك گردد و واداشت که وصیت کند یك نفر از آنان بر جنازه او نماز نگذارد چه رسد به دیگر چیزها، همین یك مصیبت و همین ننگ، مصیبتی بزرگ و ننگی وحشت آور بود که دل خفته اهل غفلت را بیدار می‌کرد، مگر آن کس که خداوند مُهر غفلت بر دل او زده و او را کور کرده باشد. چنین کسی زیر بار این ننگ می‌رود و در نظر او اهمیتی ندارد و چیزی حسابش نمی‌کند و آزار دهنده فاطمه را پاك دامن می‌پندارد و او را بر فاطمه و شوهرش و فرزندانش برتری می‌دهد و از آنان بزرگترش می‌داند و به نظر او رفتاری که با فاطمه شده حقّ بوده و از جمله خوبیهای آن شخص است و به واسطه همین کار، جزو برترین امت پس از رسول خدا گردیده!

آری خدا فرماید: «فَإِنَّهَا لا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»[1]: (یقیناً چنین است: چشمها کور نیست و لکن دلهای درون سینه‌ها کور هست) این کوری در دشمنان آل محمد و ستمگران بر آنان و طرفداران ستمگران نیز تا روز رستاخیز خواهد بود تا روز کشف که خدا می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»[2]: (تو از این کار در غفلت بودی و ما پرده را از چشم تو برداشتیم لذا امروز دیده تو تیزبین شده است) و: «يَوْمَ لا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»[3]: (روزی که ستمگران را پوزش طلبیدن‌شان سودی ندارد و برای آنها لعنت و برایشان جایگاه بدی خواهد بود).

---

۱. سوره حج: ٤٦

۲. سوره ق: ۲۲

۳. سوره غافر: ۵۲

شگفت آورتر آنکه این کر و کوران ادعا دارند کوچك و بزرگ واجبات و ریز و درشت احکام الهی در قرآن نیست و چون همه احکام الهی را در قرآن نمی‌یابند به ناچار محتاج قیاس و اجتهاد در رأی شدند و از روی قیاس و رأی حکم می‌کنند و به دروغ بر رسول خدا افتراء می‌بندند که آن حضرت اجتهاد را برای آنان تجویز نموده و به آنها به واسطه چیزی که به معاذ بن جبل فرموده،اجازه داده‌است، حال آنکه خدا می‌فرماید: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ»[۱]: (و ما قرآن را برای تو فرستادیم تا بیانگر همه چیز باشد)، و می‌فرماید: «مَا فَرَّطْنا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»: (و ما در قرآن از چیزی فرو نگذاشتیم)، و می‌فرماید: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»[۲]: (و همه چیز را در پیشوایی روشنگر جمع کرده‌ایم) و می‌فرماید: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً»[۳]: (و ما همه چیز را به صورت کتابی جمع کردیم)، و می‌فرماید: «قُل... إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»[۴]: (بگو ... من پیروی نمی‌کنم مگر از آنچه به من وحی می‌شود)، و می‌فرماید: «وَ أَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»[۵]: (میان آنان به آنچه خدا نازل نموده حکم کن).

پس هر کسی انکار کند و بگوید چیزی از امور دنیا و آخرت و احکام دین و واجبات و مستحبات و همه آنچه که اهل شریعت به آن نیازمندند در قرآن نیست، قرآنی که خدا درباره‌اش فرموده:«تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ»: (روشنگر هر چیز است) چنین کسی سخن خدا را رد کرده و بر خدا دروغ بسته و قرآنِ خدا را تصدیق نکرده است.

سوگند به جانم که آنان از طرف خود و امامانشان که از آنان پیروی می‌کنند

---

۱. سوره نحل: ۸۹
۲. سوره یس: ۱۲
۳. سوره نبأ: ۲۹
٤. سوره انعام: ۵۰
۵. سوره مائده: ٤۹

راست می‌گویند که همه احکام را در قرآن نمی‌یابند زیرا آنها نه اهل ذکر هستند و نه دانش آن به ایشان داده شده و نه خدا و رسولش بهره‌ای برای آنان از علم قرآن قرار داده‌اند بلکه همه دانش مخصوص خاندان رسول است که خدا علم را به آنان داده‌و دیگران را به ایشان رهنمون شده و دستور داده که از آنها بپرسید تا جای آن را در قرآن به شما نشان دهند، قرآنی که آنان نگهبان و وارث و ترجمان آن هستند.

و اگر ایشان دستوری را که خدا داده بود انجام می‌دادند که می‌فرماید: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»[1]: (اگر آن را به رسول و صاحبان امرشان وا می‌گذاشتند آنان که نیروی استنباط دارند آن را می‌دانستند) و آنجا که می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»[2]:(اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) خداوند آنها را به روشنیِ هدایت می‌رساند و آنچه را که نمی‌دانستند به آنها می‌آموخت و آنها را از قیاس و اجتهاد بی‌نیاز می‌کرد و این اختلاف در احکامِ دینی که بندگان خدا به آن عمل می‌کنند و آنها خود مسبّب این اختلافند از میان برداشته می‌شد.

اینان به دروغ مدعی هستند که پیغمبر خدا آنان را آزاد گذاشته و اجازه چنین اختلافی را به آنها داده است، با آنکه قرآن از اختلاف منع و از ایجاد آن نهی می‌کند زیرا می‌فرماید: «وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافاً كَثِيراً»[3]: (اگر این قرآن از نزد غیر خدا بود اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند)، و می‌فرماید: «وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّناتُ»[4]: (مانند آنان مباشید که پراکنده شدند و پس از اینکه برایشان دلیل‌های روشن آمد اختلاف کردند)، و

---

۱. سوره نساء: ۸۳

۲. سوره نحل: ٤۳

۳. سوره نساء: ۸۲

٤. سوره آل عمران: ۱۰۵

می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»[۱]: (همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید).

و آیات خدا در مورد نکوهش اختلاف و پراکندگی، فراوان است،و اختلاف و پراکندگی در دین همان گمراهی است و آنان این گمراهی را روا می‌دانند و مدعی هستند که رسول خدا آن را آزاد کرده و اجازه فرموده و این دروغی است که به رسول خدا می‌بندند زیرا کتاب خدای ﷻ از آن بیم می‌دهد و نهی می‌کند و می‌فرماید: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا»: (مانند کسانی مباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند).

دیگر چه بیانی روشنتر از این بیان؟ و مردم پس از این روشنگری و ارشاد چه حجتی بر خدا دارند؟

به خدا پناه می‌بریم از گمراهی و از اینکه خداوند درباره دین ما، ما را به خودمان و عقلهای‌مان و اجتهادمان واگذارد و از خداوند می‌خواهیم که ما را بر آنچه بدان رهنمون شده و دلالت کرده و ارشاد فرموده ـ یعنی دینش و دوستی دوستانش و چنگ زدن به دامن آنان و فرا گرفتن از ایشان و عمل کردن به دستور آنها و خودداری از آنچه نهی کرده‌اند ـ ثابت قدم فرماید، تا آنکه با همین حال خدا را ملاقات کنیم، نه چیزی را تغییر داده باشیم و نه شکی در دلمان باشد و نه از آنان پیشی گرفته باشیم و نه از آنها جا مانده باشیم که هر کس بر آنان پیشی گیرد از دین خارج می‌شود و هر کس جا بماند غرق می‌گردد و هر کس با آنان مخالفت کند نابود می‌شود و هر کس همراه آنان رود به مقصد نائل آید که رسول خدا ﷺ این چنین فرموده است.[۲]

---

۱. سوره آل عمران: ۱۰۳

۲. با این الفاظ چیزی نیافتم، بله در وصف ایشان نزدیک به این مضمون چنین وارد شده: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»: مصباح المتهجد ج۱ ص۴۵. «مج»

دو نکته درباره توضیحات مرحوم نعمانی:

الف) اجتهادی که شیخ نعمانی آن را مذمت می‌کند اجتهادی است که اهل سنت قبول دارند نه اجتهادی که نزد شیعه معتبر است، و فرق بین این دو اجتهاد آنست که اهل سنت می‌گویند: چون در قرآن و سنت پیامبر ﷺ تمام احکام بیان نشده، خودمان باید با راهکارهایی مثل قیاس و استحسان و سد ذرائع و ... نقصان احکام را جبران نماییم، اما نظر شیعه اینست که همه احکام یا در کلام اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده یا می‌توان از احادیث آنها استنباطشان کرد، لذا شیعه اجتهاد می‌کند تا احکام را از احادیث ایشان به دست آورد نه از خودش.

ب) درباره اینکه چگونه همه چیز در قرآن وجود دارد دو نظریه مطرح است: (۱) همه چیز در خود قرآن می‌باشد اما بخشی در ظاهر آن و بخشی در باطن آن و کسی جز راسخان در علم از باطن قرآن آگاه نیست لذا ما با مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام از همه احکام که در باطن قرآن وجود دارد مطلع می‌شویم، (۲) همه چیز در خود قرآن نیامده اما قرآن بیان همه چیز را بر عهده اولی الامر گذاشته، لذا به واسطه آنها همه چیز را بیان کرده است. و هر دوی این نظریه‌ها مخالف تمسک کردن به قیاس و استحسان و اجتهاد به معنای مورد قبول اهل سنت می‌باشد.

باب ۳:

امانت الهی بودن امامت و وصایت[۱].

(در آن ۷ حدیث ذکر شده)

---

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه درباره امامت و وصیت رسیده و اینکه آن دو از جانب خداﷻ و امانتی است که هر امام به امام بعدی تحویل می‌دهد. «مج»

حدیث اول: کلام عَمر ـ روایت صادقی

١ـ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُسْتَوْرِدٍ الْأَشْجَعِيُّ مِنْ كِتَابِهِ فِي صَفَرٍ سَنَةَ سِتٍّ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ وَ نَحْنُ عِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ نَحْوٌ مِنْ عِشْرِينَ رَجُلًا فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ قَالَ: لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي الْإِمَامَةِ إِلَى الرَّجُلِ مِنَّا يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ؟ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنَ اللَّهِ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى رِجَالٍ مُسَمَّيْنَ رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهَا.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، عبد الله بن أحمد: مجهول، محمد بن عبید الله: مجهول، عبد الله بن بکیر: فطحی ثقه، عمرو بن الأشعث: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الله بن احمد از ابن عبید الله وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر در همین کتاب.[2]

---

١. بصائر الدرجات ص٤٧١ ح٦، الإمامة و التبصرة ص٣٧ ـ ٣٨ ح١٨، و نزدیک به این مضمون: کمال الدین ج١ ص٢٢٢ ح١١، بصائر الدرجات ص٤٧١ ح٥ و ص٤٧١ ـ ٤٧٢ ح٧، کافی ج١ ص٢٧٨ ح٢ همه شان با سندهای معتبر تا عمرو بن اشعث. «مج»

٢. غیبت نعمانی ص١٧٧ ح٢١

ترجمه:

عَمر گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم ـ در حالیکه ما حدود بیست مرد در اتاق نزد ایشان بودیم که رو به ما کرده، ـ فرمودند: شاید به نظر شما چنین بیاید که این امر در امامت به اختیار مردی از ماست که در هر کس بخواهد قرار می‌دهد، به خدا قسم این امر عهدی از خداست که بر رسول خدا در مورد مردانی نازل شده که یکی پس از دیگری نامشان برده شده تا به صاحب آن برسد.

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و می‌گوید: تعیین امام بعدی در اختیار امام قبلی نیست بلکه به انتخاب خداست و خداوند تعداد و افراد و نامهای این امامان را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان فرموده و این به صورت عهدی در آمد که هر امام به امام بعدی منتقل می‌نموده است، بنا بر این ادعای وقوع بداء در تعداد امامان یا اشخاص آنها از بیخ باطل است و کسی جز بی‌دینانی که به دنبال از بین بردن اعتقاد می‌باشند چنین ادعایی نمی‌کنند.

حدیث دوم: روایت صادقی

۲ـ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ الْجُعْفِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ وَ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ"[1] قَالَ: هِيَ الْوَصِيَّةُ

---

۱. سوره نساء: ۵۸

يَدْفَعُهَا الرَّجُلُ مِنَّا إِلَى الرَّجُلِ.[۱]

سند (۱):

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن یوسف: مجهول، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، علی بن أبی حمزة: هفت امامی ضعیف و لکن قبول نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو بصیر: شیعه ثقه.

سند (۲):

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن یوسف: مجهول، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، وهیب: هفت امامی ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه.

و آن را مرحوم صفار به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی اینگونه روایت کرده: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا" قَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْإِمَامِ وَ الْوَصِيَّةُ».[۲]

و نیز به سند معتبر اینگونه: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ[۳] صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ

---

۱. در این معنا احادیث معتبر و غیر معتبر زیادی از ائمه علیهم السلام وجود دارد. «مج»

۲. بصائر الدرجات ص۴۷۶ ح۷

۳. من می‌گویم: این غلط نگارشی است و صحیحش محمد از صفوان است و مراد از وی نیز محمد بن حسین می‌باشد که ثقه است. «مج»

بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا" قَالَ: هُوَ وَ اللَّهِ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْإِمَامِ وَ الْوَصِيَّةُ».[1]

ترجمه:

امام صادق عليه السلام در مورد این آیه: «خداوند به شما فرمان می‌دهد امانتها را به اهلش بدهید و چون میان مردم حکم کردید به دادگری حکم کنید، چه خوب خداوند شما را بدان موعظه می‌کند» فرمودند: آن امانت همان وصیتی است که هر یك از ما آن را به نفر بعدی تحویل می‌دهد.

شرح:

سند این روایت ضعیف می‌باشد اما مضمونش در احادیث متعدد و معتبر آمده و محتوای آن نزد عقل و دین مورد پذیرش است و توضیح می‌دهد که یکی از مصادیق آیه امانت، وصیتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تک تک امامها می‌باشد و هر امامی آن را به امام بعدی تحویل می‌دهد تا دلیلی بر امامت او باشد، و این در روایات متعدد بیان شده که یکی از آنها روایت امام صادق عليه السلام هست که فرمودند: «امام با سه ویژگی شناخته می‌شود: نزدیک ترین فرد به امام قبلی باشد، سلاح رسول خدا نزد او باشد، وصیت هم نزد او باشد و این همان است که خداوند فرمود: "خداوند به شما فرمان می‌دهد امانتها را به اهلش بدهید"».[2]

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۷۷ ح۱۰

۲. بصائر الدرجات ص۱۸۰ ـ ۱۸۱ ح۲۲

حدیث سوم: روایت صادقی ـ نبوی

۳ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْوَصِيَّةُ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كِتَاباً مَخْتُوماً، وَ لَمْ يُنْزَلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِيَّةُ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِيَّتُكَ فِي أُمَّتِكَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِي يَا جَبْرَئِيلُ؟ فَقَالَ: نَجِيبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّيَّتُهُ لِيُوَرِّثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ[1]. وَ كَانَ عَلَيْهَا خَوَاتِيمُ فَفَتَحَ عَلِيٌّ عليه السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ فِيهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّانِيَ وَ مَضَى لِمَا أُمِرَ بِهِ ثُمَّ فَتَحَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ قَاتِلْ وَ اقْتُلْ وَ تُقْتَلُ وَ اخْرُجْ بِقَوْمٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ، فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ مَضَى فَفَتَحَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِيهِ: أَنْ أَطْرِقْ وَ اصْمُتْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِيهِ أَنْ: فَسِّرْ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى وَ صَدِّقْ أَبَاكَ وَ وَرِّثِ ابْنَكَ الْعِلْمَ وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّةَ وَ قُلِ الْحَقَّ فِي الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ، فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ. فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَنْتَ هُوَ؟ فَقَالَ: مَا بِكَ فِي هَذَا إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ يَا مُعَاذُ فَتَرْوِيَهُ عَنِّي؟ نَعَمْ أَنَا هُوَ؛ حَتَّى عَدَّدَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ اسْماً ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ فَقَالَ حَسْبُكَ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این

---

۱. در "کافی" اینگونه ثبت شده: «لِيَرِثَكَ عِلْمَ النُّبُوَّةِ كَمَا وَرَّثَهُ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام»، و شاید «علیه السلام» افزوده‌ای از طرف نسخه برداران باشد و مراد از ابراهیم، ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده. «غف»

حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، عبید الله بن موسی: مجهول، علی بن الحسن: فطحی ثقه، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، المفضل بن صالح: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، معاذ بن کثیر: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از عبید الله بن موسی از علی بن حسن نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر.[۱]

و آن را مرحوم کلینی از محمد بن یحیی و حسین بن محمد که هر دو ثقه‌اند، از جعفر بن محمد فزاری که وثاقتش مورد اختلاف است لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، از علی بن حسین بن علی که اشتباه نگارشی علی بن حسن بن علی فطحی ثقه است، نقل نموده[۲]، در نتیجه طریق کلینی طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر می‌باشد.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: وصیت معهود از آسمان بر رسول خدا به صورت نوشته‌ای سر به مهر نازل شد و بر آن حضرت هیچ نوشته سر به مهری جز وصیت نازل نشد. جبرئیل گفت: ای محمد این وصیت تو درباره اهل بیتت در میان امتت هست، رسول خدا پرسید: ای جبرئیل کدام اهل بیتم؟ جواب داد: بزرگوارشان پیش خدا و فرزندان او، تا وارث تو در علم نبوت باشند همانگونه که ابراهیم به ارث گذاشت[۳]، و بر آن وصیت چندین مهر بود، علی مهر اول را گشود و آنچه‌بدان مامور بود انجام داد، پس از او حسن مهر دوم را گشود و آنچه را بدان مامور بود انجام داد، سپس مهر سوم را حسین گشود و در آن چنین یافت: پیکار کن و بکش و کشته شو و

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۹۸ ح۹ و این در ص۲۴۳ ح۴۳ نیز تکرار شده است.
۲. کافی ج۱ ص۲۷۹ ح۱
۳. این قسمت طبق متن "کافی" ترجمه شده. «مج»

برای شهادت با گروهی خروج کن که شهادتی برای آنان جز به همراهی تو نخواهد بود، پس آن حضرت چنان کرد، سپس آن را به علی بن حسین داد و در گذشت. علی بن حسین مهر چهارم را باز نمود و در آن چنین یافت: سر به زیر افکن و خاموش باش، زیرا علم در حجاب رفته، سپس آن را به محمد بن علی داد و در گذشت، و او مهر پنجم را گشود و در آن یافت: کتاب خدای تعالی را تفسیر کن و پدر خود را تصدیق نما و فرزند خود را وارث این علم گردان و به ساختن امت بپرداز و حقّ را در حال نگرانی و ایمنی بگو و جز از خدا از هیچ کس نترس، او نیز چنین کرد، سپس آن را به کسی که پس از او بود سپرد.

معاذ بن کثیر گوید: به ایشان عرض کردم: و اکنون شما همانی؟ آن حضرت فرمود: تو را با این سخن چه کار؟ غیر از اینکه بروی ای معاذ و آن را از من بازگو کنی؛ بله، من همانم. تا آنجا که آن حضرت دوازده نام را برای من برشمرد و سپس سکوت فرمود، من پرسیدم: بعد از آن چه کسی است؟ آن حضرت فرمود: بست است[1].

شرح:

سند این حدیث ضعیف است ولی همین حدیث را مرحوم کلینی به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی ثبت نموده، و محتوای آن نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و می‌گوید: در هر مُهری وظیفه هر امامی کاملاً مشخص بوده است. فقط ممکن است کسی از عبارتِ «بست است» گمان کند بعد از امامان دوازدگانه امامت در شخص یا اشخاص دیگری ادامه پیدا می‌کند، اما این توهم

---

۱. در نسخه "کافی" از «تا آنجا که آن حضرت دوازده...» تا پایان حدیث طور دیگری ثبت شده: «قَالَ: فَقُلْتُ: أَسْأَلُ اللهَ الَّذِی رَزَقَكَ مِنْ آبَائِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ، قَالَ: قَدْ فَعَلَ اللهُ ذَلِكَ يَا مُعَاذُ، قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: هَذَا الرَّاقِدُ، وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِد». «مج»

باطلی است چون اولاً در روایات دیگری تصریح شده که تعداد آن مهرها دوازده تا بوده و این در حدیث شماره بعد هم ذکر شده، بنا بر این مُهر دیگری نبوده تا صاحبی داشته باشد، ثانیاً بعد از قائم علیه‌السلام رجعت امام حسین علیه‌السلام اتفاق می‌افتد ولی امام علیه‌السلام صلاح ندیده‌اند برای این راوی از آن پرده بردارند لذا با بیان این جمله که «بست است» از گفتن آن خودداری نموده‌اند و البته در نسخه "کافی" اصلاً این فقره وجود ندارد.

البته اینکه این وصیت آسمانی به عنوان علامت امامت شخص معرفی شده و بین ائمه علیهم‌السلام به ارث می‌رسیده منافاتی ندارد که شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از وفاتشان وصیتی به دست امیر المومنین علیه‌السلام نوشته باشند که این در بعضی روایات ذکر شده است.

حدیث چهارم: روایت صادقی ـ نبوی

٤ـ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى عَلِيٍّ علیه‌السلام صَحِيفَةً مَخْتُومَةً بِاثْنَيْ عَشَرَ خَاتَماً وَ قَالَ: فُضَّ الْأَوَّلَ وَ اعْمَلْ بِهِ وَ ادْفَعْهَا إِلَى الْحَسَنِ علیه‌السلام يَفُضُّ الثَّانِيَ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَدْفَعُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يَفُضُّ الثَّالِثَ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ ثُمَّ إِلَى وَاحِدٍ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام.

سند:

ضعیفِ مقبول.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، عبید الله بن موسی: مجهول، محمد بن أحمد: شیعه ثقه مضطرب در حدیث لکن امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست، محمد بن الولید: شیعه ثقه، یونس بن یعقوب: فطحی ثقه.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: رسول خدا صحیفه سربسته به دوازده مُهر را به امیر المومنین داد و فرمود: نخستین مهر را بشکن و به آن عمل کن و آن را به حسن بده تا مهر دوم را بشکند و بدان عمل کند، و حسن آن را به حسین بدهد تا او مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به یکایك از فرزندان حسین داده شود.

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و در آن توضیح داده شده که در آن وصیت نازل شده از آسمان که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به امیر المومنین علیه‌السلام دادند دوازده مهر وجود داشته، و زمانیکه گوینده در مقام بیان تعداد چیزی باشد و عددی را ذکر کند این عدد بر مفهومِ «نه بیشتر» دلالت می‌کند همچنانکه در این حدیث گوینده در مقام بیان است.

حدیث پنجم: کلام زراره ـ روایت باقری

۵ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزوجل: "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ"[1]؟ قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ الْإِمَامَ مِنَّا أَنْ يُؤَدِّيَ الْإِمَامَةَ إِلَى الْإِمَامِ بَعْدَهُ، لَيْسَ لَهُ أَنْ يَزْوِيَهَا عَنْهُ، أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ: "وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ"؟ هُمُ الْحُكَّامُ، أَ وَ لَا تَرَى أَنَّهُ خَاطَبَ بِهَا الْحُكَّامَ؟

---

۱. سوره نساء: ۵۸

سند:

ضعیفِ مقبول.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، عبید الله بن موسی: مجهول، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، حماد: شیعه ثقه، حریز: شیعه ثقه، زرارة: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «خداوند به شما دستور می‌دهد امانتها را به اهلش بدهید و هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید به دادگری حکم نمایید» فرمودند: خداوند هر امام از ما را به تحویل دادن امامت به امام بعد از خود امر فرموده است، او حقّ باز داشتن آن را از امام بعد از خود ندارد، مگر به فرمایش خداوند گوش نداده‌ای که می‌فرماید: «و هنگامی که بین مردم حکم می‌کنید به دادگری حکم نمایید که خداوند شما را بدان، خوب موعظه می‌کند»؟ امامان همان حکم‌کنندگان هستند، آیا نمی‌بینی که در این آیه حکم‌کنندگان را مورد خطاب قرار داده است؟

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و می‌گوید امامت امانتی الهی است و امام قبلی هیچ دخالتی در تعیین امام بعدی ندارد.

حدیث ششم: روایت صادقی

٦ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:لَا وَ اللَّهِ لَا يَدَعُ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ إِلَّا وَ لَهُ مَنْ يَقُومُ بِهِ إِلَى يَوْمِ تَقُومُ السَّاعَةُ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن یوسف: مجهول، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، علی بن أبی حمزة: هفت امامی ضعیف و لکن قبول نقلش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، یعقوب بن شعیب: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از علی بن ابی حمزه از یعقوب بن شعیب وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق علیه السلام : نه به خدا قسم، خداوند این امر را به حال خود وا نمی‌گذارد مگر اینکه برای آن، کسی هست که بدان قیام می‌کند تا روزی که قیامت برپا شود.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما محتوای آن مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مرادش از پیوسته بودن وجود کسانی که به امر امامت قیام می‌کنند این نیست که عدد ائمه اسلام از دوازده نفر بیشتر می‌شود زیرا این حدیث اصلاً در صدد بیان عدد امامان نیست، لذا مضمون آن با این منافاتی ندارد که بعد از وفات حضرت قائم موعود علیه السلام قیامت رخ دهد یا طبق روایات فراوان، رجعت ائمه علیهم السلام واقع شود.

حدیث هفتم: روایت صادقی

۷ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ صَالِحٍ أَبُو جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي [عَبْدِ اللَّهِ] عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى كُلِّ إِمَامٍ عَهْدَهُ وَ مَا يَعْمَلُ بِهِ وَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ فَيَفُضُّهُ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ وَ إِنَّ فِي هَذَا يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ "لَبَلاغاً لِقَوْمٍ عابِدِينَ" وَ بَياناً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْخَيْرَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الْمُسَلِّمِينَ لِلْأَئِمَّةِ الْهَادِينَ بِمَا مَنَحَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كَرَامَتِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ خِيَرَتِهِ وَ حَبَاهُمْ بِهِ مِنْ خِلَافَتِهِ عَلَى جَمِيعِ بَرِيَّتِهِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ خَلْقِهِ، إِذْ جَعَلَ طَاعَتَهُمْ طَاعَتَهُ بِقَوْلِهِ صلى الله عليه و آله: "أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ" وَ قَوْلِهِ: "مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"[1] فَنَدَبَ الرَّسُولُ صلى الله عليه و آله الْخَلْقَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الَّذِينَ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِطَاعَتِهِمْ وَ دَلَّهُمْ عَلَيْهِمْ وَ أَرْشَدَهُمْ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عليه السلام: إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا، وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مُحِثّاً لِلْخَلْقِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مُحَذِّراً لَهُمْ مِنْ عِصْيَانِهِ فِيمَا يَقُولُهُ وَ يَأْمُرُ بِهِ: "فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ"[2] فَلَمَّا خُولِفَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ نُبِذَ قَوْلُهُ وَ عُصِيَ أَمْرُهُ فِيهِمْ عليهم السلام وَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَهُمْ وَ جَحَدُوا حَقَّهُمْ وَ مَنَعُوا تُرَاثَهُمْ وَ وَقَعَ التَّمَالِي عَلَيْهِمْ بَغْياً وَ حَسَداً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً حَقَّ عَلَى الْمُخَالِفِينَ أَمْرَهُ وَ الْعَاصِينَ ذُرِّيَّتَهُ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ وَ الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِمْ مَا تَوَعَّدَهُمُ اللَّهُ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ فَعَجَّلَ لَهُمُ الْفِتْنَةَ فِي الدِّينِ بِالْعَمَى عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ وَ الِاخْتِلَافِ فِي الْأَحْكَامِ وَ الْأَهْوَاءِ وَ التَّشَتُّتِ فِي الْآرَاءِ وَ خَبْطِ الْعَشْوَاءِ وَ أَعَدَّ لَهُمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ فِي الْمَعَادِ. وَ قَدْ رَأَيْنَا

---

۱. سوره نساء: ۸۰

۲. سوره نور: ٦٣

اللَّهَ ﷻ ذَكَرَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ مَا عَاقَبَ بِهِ قَوْماً مِنْ خَلْقِهِ حَيْثُ يَقُولُ: "فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كانُوا يَكْذِبُونَ"[1] فَجَعَلَ النِّفَاقَ الَّذِي أَعْقَبَهُمُوهُ عُقُوبَةً وَ مُجَازَاةً عَلَى إِخْلَافِهِمُ الْوَعْدَ وَ سَمَّاهُمْ مُنَافِقِينَ ثُمَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ: "إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ"[2] فَإِذَا كَانَتْ هَذِهِ حَالَ مَنْ أَخْلَفَ الْوَعْدَ فِي أَنَّ عِقَابَهُ النِّفَاقُ الْمُؤَدِّي إِلَى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ فَمَا ذَا تَكُونُ حَالَ مَنْ جَاهَرَ اللَّهَ ﷻ وَ رَسُولَهُ ﷺ بِالْخِلَافِ عَلَيْهِمَا وَ الرَّدِّ لِقَوْلِهِمَا وَ الْعِصْيَانِ لِأَمْرِهِمَا وَ الظُّلْمِ وَ الْعِنَادِ لِمَنْ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِالطَّاعَةِ لَهُمْ وَ التَّمَسُّكِ بِهِمْ وَ الْكَوْنِ مَعَهُمْ؟ حَيْثُ يَقُولُ: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ"[3] وَ هُمُ الَّذِينَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ ﷻ عَلَيْهِ مِنْ جِهَادِ عَدُوِّهِ وَ بَذْلِ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِهِ وَ نُصْرَةِ رَسُولِهِ وَ إِعْزَازِ دِينِهِ حَيْثُ يَقُولُ: "رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا"[4] فَشَتَّانَ بَيْنَ الصَّادِقِ لِلَّهِ وَعْدَهُ وَ الْمُوفِي بِعَهْدِهِ وَ الشَّارِي نَفْسَهُ لَهُ وَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ وَ الْمُعِزِّ لِدِينِهِ النَّاصِرِ لِرَسُولِهِ وَ بَيْنَ الْعَاصِي وَ الْمُخَالِفِ رَسُولَهُ ﷺ وَ الظَّالِمِ عِتْرَتَهُ وَ مَنْ فَعَلَهُ أَعْظَمُ مِنْ إِخْلَافِ الْوَعْدِ الْمُعْقِبِ لِلنِّفَاقِ الْمُؤَدِّي إِلَى "الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ" نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا.

سند:

ضعیفِ مقبول.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، عبید الله بن موسی: مجهول، علی بن

---

۱. سوره توبه: ۷۷

۲. سوره نساء: ۱۴۵

۳. سوره توبه: ۱۱۹

۴. سوره احزاب: ۲۳

إبراهیم: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، المفضل بن صالح: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الرحمن بن الحجاج: شیعه ثقه؛ و این سند نادر است زیرا حدیثی از ابو جمیله از عبد الرحمن بن حجاج وجود ندارد مگر اینجا و دو جای دیگر.[۱]

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: خدای با جلالت عهد هر امام و آنچه را که او باید بدان عمل کند از آسمان برایش نازل نمود، و بر آن عهد، مُهری است که او آن را می‌گشاید و بدان چه در آن است عمل می‌کند.

ای گروه شیعه بدرستی که در این، حجتی رسا برای پرستش کنندگان خدا و پیامی روشنگر برای مومنان است، و هر که را خدای تعالی برایش خیر بخواهد او را از تصدیق‌کنندگان و تسلیمان در برابر امامان هدایت کننده قرار می‌دهد نسبت به آنچه خداوند از کرامت خود به آنان بخشیده و آنان را به انتخاب خودش مخصوص داشته و خلافتش بر همه بندگان را به آنان عطا فرموده، نه دیگر بندگانش، زیرا اطاعت از آنان را اطاعت خود خواند، که فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»: (از خداوند اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر از خودتان اطاعت کنید) و باز فرموده: «و مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»: (هر کس از رسول اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است) و رسول خدا نیز مردم را به امامان از نسل خود خوانده است، همان کسانی که خدای تعالی مردم را به اطاعت از آنان امر فرموده و او مردم را به سوی آنها راهنمایی و ارشاد نموده، فرمود: من دو چیز گرانمایه در میان شما به جا می‌گذارم کتاب خدا و عترت خودم اهل بیتم.

---

۱. تهذیب الأحکام ج٤ ص٢٩٤ ح٢٥، ج٥ ص٢٣١ ح١١٩

ریسمانی است کشیده میان شما و خداوند، تا وقتی آن را به دست دارید هرگز گمراه نخواهید شد.

و خدای تعالی در مقام واداشتن مردم به اطاعت از رسول و بر حذر داشتن آنان از نافرمانی و گردنکشی نسبت به او در آنچه می‌گوید و بدان امر می‌کند فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»: (آنان که دستور او را مخالفت می‌کنند باید بترسند از اینکه گرفتار فتنه‌ای شده، یا دچار عذاب دردناکی گردند). پس وقتی با رسول خدا مخالفت و گفته او کنار گذاشته شد و دستور وی در مورد اهل بیت مورد نافرمانی قرار گرفت، و در کارشان جدا از آنان، تك روی و حقّ آنها را انکار کردند و مانع میراث ایشان شدند و از روی نابکاری و حسادت و ستمگری و دشمنی ضد آنها همدست گشتند، وعده خداوند به فتنه و عذاب دردناك بر مخالفت کنندگان دستور او و سرپیچی کنندگان نسبت به اهل بیت وی و آنان که از آن گروه متابعت کردند و به رفتار آنان خشنود بودند حتمی شد لذا خدا ابتلای آنان را به کوری در شناخت راه راست و گرفتاری به اختلاف در احکام و خواسته‌ها و پراکندگی نظرات و کورکورانه گام برداشتن در بیراهه را در دین برای آنان زود محقق ساخت، و عذاب دردناکی برای‌شان در روز حسابرسی در قیامت مهیا نمود.

و ما مشاهده می‌کنیم خدای ﷻ در کتاب استوارش متذکر عذابی شده که گروهی از بندگانش را بدان کیفر داده، آنجا که می‌فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ...»: (پس [منافقان] به خاطر آنکه با خداوند در آنچه با او پیمان بسته بودند، خلاف کردند و به خاطر آنکه دروغ می‌گفتند، تا روزی که او را ملاقات کنند، به دنبال آن در دل‌هایشان نفاقی باقی گذاشت)، و خدا نفاقی را که در دل آنان جایگزین ساخته بود کیفر خلف وعده آنان قرار داد و ایشان را منافقین خواند، سپس در کتاب خود فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»: (منافقان در پایین‌ترین جای آتش‌اند).

اگر وضع کسی که خلف وعده کرده چنین باشد، که کیفرش نفاقی کشاننده به پایین ترین جای دوزخ است، پس چگونه خواهد بود حال کسی که در برابر خدای ﷻ و رسول او آشکارا به مخالفت آن دو، و رد کردن سخن شان و سرپیچی از فرمانشان برخاسته است؟ همو که ستم می‌کند و با وجود آگاهی، با کسانی سر ستیز دارد که خداوند مردم را به اطاعت از ایشان و چنگ زدن به ریسمان آنان و همراه بودن با آنها امر فرموده، آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»: (ای مومنان از خدا بپرهیزید و همراه راستگویان باشید).

و راستگویان همان کسانی هستند که در عهد خود با خدا عمل کردند که همان جهاد با دشمنان او و بذل جان خود در راه وی و یاری کردن فرستاده‌اش و گرامی داشتن دین او بود، آنجا که خدا می‌فرماید: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...»: (مردانی هستند که به آنچه با خدا عهد بستند عمل نمودند بعضی‌شان عهد خود را انجام داده و بعضی از آنان به انتظار به سر می‌برند، و هیچ کدام تبدیلی در پیمان خود روا نداشتند».

آن کس که به راستی سر وعده خود با خداست و پیمان خویش را بجا می‌آورد و جانش را در راه رضای خدا عرضه می‌کند و در راهش پیکار می‌نماید و دین وی را سربلند می‌دارد و پیامبرش را یاری می‌کند. چنین کسی چقدر فاصله دارد با شخصی‌که پیامبر خدا را نافرمانی و با او مخالفت می‌نماید و به عترت وی ظلم می‌کند و نیز آن کس که کارش بزرگتر از به جا نیاوردن وعده‌ای است که نفاق به دنبال دارد و موجب رفتن به درك اسفل دوزخ می‌شود؛ از آن به خدا پناه می‌بریم.

شرح:

سند این روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

خدا شما را رحمت کند این است حال کسی که از یکی از امامانی که خداوند آنان را برگزیده، رو بر گردانده و امامت او را انکار نموده، دیگری را جایگزین وی قرار دهد و برای غیر او مدعی حقّ شود، چون امر وصیت و امامت به عهدی از خدای متعال و به اختیار او بوده، نه مربوط به بندگان خدا و به اختیار آنان، پس هر کس غیر از برگزیده خدا را انتخاب کند و با دستور خدای سبحان مخالفت نماید به جایگاه ظالمان و منافقان داخل شده، که جایشان آتش خداست همانگونه که خداوند آنان را وصف نموده است.

به خدا پناه می‌بریم از مخالفت کردن با او و خشم و عذابش، و از وی می‌خواهیم ما را بر آنچه به ما بخشیده ثابت بدارد و اینکه دلهای ما دچار لغزش نشود پس از آنکه به رحمت و رأفت خود هدایتمان فرموده است.

باب ٤:

دوازده امام منتخب توسط خدا[1]

(در آن ٤٠ حدیث ذکر شده)

---

١. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه در این باره روایت شده که ائمه دوازده نفر و از طرف و به انتخاب خداوند هستند. «مج»

حدیث اول: مرفوع حسن بصری

۱ـ أَخْبَرَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ أَبِي هَرَاسَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ سَنَةَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شِمْرٍ عَنِ الْمُبَارَكِ بْنِ فَضَالَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ: أَتَى جَبْرَئِيلُ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ ﷻ يَأْمُرُكَ أَنْ تُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ أَخِيكَ. فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ إِنِّي مُزَوِّجُكَ فَاطِمَةَ ابْنَتِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَحَبَّهُنَّ إِلَيَّ بَعْدَكَ وَ كَائِنٌ مِنْكُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الشُّهَدَاءُ الْمُضَرَّجُونَ الْمَقْهُورُونَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِي وَ النُّجَبَاءُ الزُّهْرُ الَّذِينَ يُطْفِئُ اللَّهُ بِهِمُ الظُّلَمَ وَ يُحْيِي بِهِمُ الْحَقَّ وَ يُمِيتُ بِهِمُ الْبَاطِلَ، عِدَّتُهُمْ عِدَّةُ أَشْهُرِ السَّنَةِ، آخِرُهُمْ يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام خَلْفَهُ.[1]

سند:

ضعیف مرفوع، عباراتش موید به احادیث معتبر.

أحمد بن هوذة: مهمل، إبراهیم بن إسحاق: ضعیف متهم لکن کتبش نزدیک به درستی است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن حماد: شیعه ثقه، عمرو بن شمر: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و برای این کلام

---

۱. مقتضب الأثر ص۲۹

شواهد صدق می‌باشد، المبارک بن فضالة: مجهول، الحسن البصری: ضعیف است و اصلاً زمان پیامبر ﷺ نبوده لذا هر چه خودش از وقائع اسلام نقل می‌کند مرسل است خصوصاً مثل این حدیث که امکان اطلاع بر مضمونش جز برای معصوم ممکن نیست؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عمرو بن شمر از مبارک بن فضاله وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

حسن بصری: جبرئیل خدمت پیامبر رسیده، گفت: ای محمد خدای ﷻ به تو دستور می‌دهد فاطمه را به همسری برادر خودت علی در آوری. رسول خدا کسی را نزد علی فرستاد و به او پیغام داد: ای علی من دختر خود فاطمه را که سرور زنان جهانیان است و پس از تو محبوب‌ترین آنان نزد من می‌باشد به همسری تو در می‌آورم، از شما دو نفر دو سرور جوانان اهل بهشت به وجود می‌آیند و شهدای به خون آغشته و مقهور در روی زمین بعد از من، و بزرگواران گرانقدر نورانی که خداوند به وسیله ایشان آتش ستمکاری را فرو می‌نشاند و حقّ را به دست آنان زنده می‌کند و باطل را به وسیله آنان نابود می‌سازد، و شمار آنان به عدد ماههای سال هست، آخرینشان عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند.

شرح:

سند این روایت ضعیف است بلکه اصلاً روایت محسوب نمی‌شود چون به معصوم نسبت داده نشده، اما محتوای آن نزد عقل و دین پذیرفته است و بر این دلالت دارد که تعداد کسانی که بعد از رسول خدا ﷺ هستند منحصر در دوازده نفر است حال چه به عنوان امام، چه به عنوان وصی یا خلیفه رسول خدا، چه به عنوان ولیّ امر و چه به عنوان حجت خدا. و این حصر از تطبیق تعداد آنها بر «عدد ماههای سال» به دست می‌آید زیرا ما می‌دانیم که ماههای سال فقط و فقط دوازده تا هستند نه کمتر و نه بیشتر.

بله ممکن است کسی چنین توهم کند که ضمیر «هم» در «عِدَّتُهُمْ» به فرزندانی بر می‌گردد که از حضرت علی و فاطمه سلام الله علیهما به دنیا می‌آیند که با احتساب خود امیر المومنین علیه‌السلام بشوند سیزده تا، اما این صرف توهم است چون حدیث تصریح کرده که آخرین آنها همان کسی است که «عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند» و او یقیناً کسی جز امام دوازدهم علیه‌السلام، یازدهمین فرزند حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام نیست، بنا بر این متوجه می‌شویم ضمیر «عِدَّتُهُمْ» به جمیع ائمه‌ای بر می‌گردد که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشند نه خصوص فرزندان حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام.

و در این نقل نکات قابل ذکر دیگری هم بیان شده:

الف) ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام به امر مستقیم خدای متعال بوده است.

ب) حضرت علی علیه‌السلام برادر دینیِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند.

ج) حضرت فاطمه علیهاالسلام «سرور زنان جهانیان» اند.

د) خبر دادن از اینکه امامان «شهدای به خون آغشته و مقهور در روی زمین» خواهند بود.

و همه این مطالب راست و درست است.

حدیث دوم: روایت باقری ـ علوی

۲ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم‌السلام قَالَ: أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صلی‌الله‌علیه‌وآله ذَاتَ يَوْمٍ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَدِ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَجَلَسَ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ

اللِّبَاسِ فَسَلَّمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: سَلْنِي عَمَّا بَدَا لَكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِنْسَانِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يَذْكُرُ وَ يَنْسَى وَ عَنِ الرَّجُلِ كَيْفَ يُشْبِهُ وَلَدُهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ؟ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الْحَسَنِ وَ قَالَ: أَجِبْهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ عليه السلام لِلرَّجُلِ: أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ عَنْ أَمْرِ الرَّجُلِ إِذَا نَامَ أَيْنَ تَذْهَبُ رُوحُهُ فَإِنَّ رُوحَهُ مُعَلَّقَةٌ بِالرِّيحِ وَ الرِّيحُ بِالْهَوَاءِ مُعَلَّقَةٌ إِلَى وَقْتِ مَا يَتَحَرَّكُ صَاحِبُهَا بِالْيَقَظَةِ فَإِنْ أَذِنَ اللَّهُ تَعَالَى بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى ذَلِكَ الْبَدَنِ جَذَبَتْ تِلْكَ الرُّوحُ الرِّيحَ وَ جَذَبَتِ الرِّيحُ الْهَوَاءَ فَاسْتَكَنَتْ فِي بَدَنِ صَاحِبِهَا وَ إِنْ لَمْ يَأْذَنِ اللَّهُ بِرَدِّ تِلْكَ الرُّوحِ عَلَى ذَلِكَ الْبَدَنِ جَذَبَ الْهَوَاءُ الرِّيحَ وَ جَذَبَتِ الرِّيحُ الرُّوحَ فَلَا تُرَدُّ عَلَى صَاحِبِهَا إِلَى وَقْتِ مَا يُبْعَثُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الذِّكْرِ وَ النِّسْيَانِ فَإِنَّ قَلْبَ الْإِنْسَانِ فِي حُقٍّ وَ عَلَى الْحُقِّ طَبَقٌ فَإِذَا هُوَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً تَامَّةً انْكَشَفَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَنْ ذَلِكَ الْحُقِّ فَأَضَاءَ الْقَلْبُ وَ ذَكَرَ الرَّجُلُ مَا نَسِيَ، وَ إِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَوِ انْتَقَصَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَ أَغْضَى عَنْ بَعْضِهَا انْطَبَقَ ذَلِكَ الطَّبَقُ عَلَى الْحُقِّ فَأَظْلَمَ الْقَلْبُ وَ سَهَا الرَّجُلُ وَ نَسِيَ مَا كَانَ يَذْكُرُهُ.

وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْمَوْلُودِ يُشْبِهُ الْأَعْمَامَ وَ الْأَخْوَالَ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَتَى أَهْلَهُ فَجَامَعَهَا بِقَلْبٍ سَاكِنٍ وَ عُرُوقٍ هَادِئَةٍ وَ بَدَنٍ غَيْرِ مُضْطَرِبٍ اسْتَكَنَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فِي جَوْفِ الرَّحِمِ فَخَرَجَ الْمَوْلُودُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ إِنْ هُوَ أَتَى زَوْجَتَهُ بِقَلْبٍ غَيْرِ سَاكِنٍ وَ عُرُوقٍ غَيْرِ هَادِئَةٍ وَ بَدَنٍ مُضْطَرِبٍ اضْطَرَبَتْ تِلْكَ النُّطْفَةُ فَوَقَعَتْ فِي حَالِ اضْطِرَابِهَا عَلَى بَعْضِ الْعُرُوقِ فَإِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَعْمَامِ أَشْبَهَ الْمَوْلُودُ أَعْمَامَهُ وَ إِنْ وَقَعَتْ عَلَى عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِ الْأَخْوَالِ أَشْبَهَ الْوَلَدُ أَخْوَالَهُ.

فَقَالَ الرَّجُلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَقُولُهَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَشْهَدُ بِهَا وَ أَقُولُهَا ـ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قَالَ: ـ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَقُولُهَا ـ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ عليه السلام ـ، وَ أَشْهَدُ عَلَى

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ وَصِيُّهُ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ وَ لَمْ أَزَلْ أَقُولُهَا وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى جَعْفَرٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ جَعْفَرٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ أَنَّهُ وَلِيُّ مُوسَى وَ أَشْهَدُ عَلَى مُحَمَّدٍ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيٍّ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ عَلَى الْحَسَنِ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ عَلِيٍّ وَ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا يُسَمَّى وَ لَا يُكَنَّى حَتَّى يُظْهِرَ اللَّهُ أَمْرَهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛ ثُمَّ قَامَ فَمَضَى.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ عليه السلام: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اتَّبِعْهُ فَانْظُرْ أَيْنَ يَقْصِدُ. قَالَ: فَخَرَجْتُ فِي أَثَرِهِ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ وَضَعَ رِجْلَهُ خَارِجَ الْمَسْجِدِ حَتَّى مَا دَرَيْتُ أَيْنَ أَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ فَرَجَعْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَعْلَمْتُهُ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ تَعْرِفُهُ؟ قُلْتُ: لَا، وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ، فَقَالَ: هُوَ الْخَضِرُ عليه السلام.

سند:

معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، محمد بن جعفر: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، أبو هاشم الجعفری: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از ابن جعفر از ابن خالد نیافتم مگر اینجا، و لکن آن را هر سه شیخ بزرگ شیعه با سندهای متعدد معتبر غیر شاذ نقل نموده‌اند.

ترجمه:

روزی امیر المومنین در حالیکه فرزندش حسن بن علی و سلمان فارسی با او بودند و ایشان به دست سلمان رضی الله عنه تکیه داشت وارد مسجد الحرام شدند و نشستند. در این هنگام مرد آراسته و خوش لباسی آمده به امیر المومنین

سلام کرد و مقابل آن حضرت نشست و گفت: ای امیر مومنان سه مسأله از شما می‌پرسم.

امیر المومنین فرمود: از من از آنچه برایت پیش آمده سوال کن. آن مرد گفت: در مورد انسان مرا آگاه کنید که وقتی می‌خوابد روحش کجا می‌رود؟ و اینکه چگونه آدمی چیزی را به یاد می‌آورد و فراموش می‌کند؟ و اینکه چگونه فرزند انسان شبیه عموها و داییها می‌شود؟

امیر المومنین به امام حسن رو کرده، فرمود: ابو محمد تو به او پاسخ بده، امام حسن به او فرمود: در مورد پرسش تو راجع به اینکه آدمی هنگامی که می‌خوابد روحش کجا می‌رود، روح او به باد آویخته و باد نیز به هوا آویخته تا وقتی که صاحب آن روح رو به بیداری می‌رود، پس اگر خدای تعالی به بازگشت روح به آن بدن اجازه دهد آن روح باد را به درون خود می‌کشد و باد نیز به نوبه خود هوا را جذب می‌کند و به این ترتیب روح (آزاد شده و) در بدن صاحبش جای می‌گیرد، و اگر خداوند اجازه برگشت آن روح را به آن بدن ندهد، هوا باد را جذب می‌کند و باد نیز روح را در خود نگاه می‌دارد و آن به صاحبش باز نمی‌گردد تا روز رستاخیز فرا رسد.

و اما آنچه راجع به یادآوری و فراموشی گفتی، دل آدمی (مغز انسان) در محفظه‌ای گوی مانند است و بر سر آن طبقی نهاده شده، هنگامی که او صلوات کاملی بر محمد و آل محمد می‌فرستد، آن طبق از روی محفظه برداشته می‌شود و دل فرد روشن می‌گردد و آدمی آنچه را فراموش کرده به یاد می‌آورد، و اگر بر محمد و آل او صلوات نفرستد، یا آن را ناقص ادا کند و از گفتن قسمتی از آن صرف نظر نماید آن طبق فرو می‌افتد و دل تاریك می‌شود و انسان آنچه را به یاد داشته فراموش می‌کند.

و اما آنچه راجع به چگونگی شبیه شدن نوزاد به عموها و داییهایش پرسیدی، وقتی که شخص با دل آسوده و اعصاب آرام و جسمی بی‌دلهره و نگرانی نزد همسر خود رفته همبستر شود، نطفه حاصل از آن، درون رحم جای می‌گیرد و

نوزادی که به‌دنیا می‌آید به پدر و مادر خود شبیه می‌شود، و اگر شخصی با دل پریشان و اعصابی ناآرام و بدنی مضطرب با زن خود نزدیکی کند، در این صورت نطفه او دچار تشویش شده و با همان حالت بر یکی از رگها قرار می‌گیرد، اگر بر رگی از رگهای عموها بنشیند طفل به عموهایش شبیه می‌شود و اگر بر رگی از رگهای داییها قرار گیرد، نوزاد شبیه داییها می‌شود.

مرد سوال‌کننده پس از شنیدن پاسخها گفت: شهادت می‌دهم هیچ معبودی جز خداوند نیست و همواره بر آن شهادت می‌دهم، و شهادت می‌دهم محمد پیامبر خداست و همواره بر آن شهادت می‌دهم و همان را به زبان می‌آورم، و شهادت می‌دهم که تو جانشین رسول خدا و بر پا دارنده حجت او هستی، و پیوسته بدان شهادت می‌دهم و آن را خواهم گفت ـ و با دست خود به امیرالمومنین اشاره کرد ـ و گفت: گواهی می‌دهم که تو وصی او (علی علیه‌السلام) و قیام‌کننده به حجت وی هستی و همیشه آن را خواهم گفت ـ و با دستش به امام حسن علیه‌السلام اشاره کرد ـ.

(بعد گفت): و شهادت می‌دهم بر حسین بن علی که او جانشین حسن و قیام کننده به حجت است و پیوسته چنین خواهم گفت و گواهی می‌دهم بر علی بن حسین که او به پا دارنده کار حسین است، و گواهی می‌دهم بر محمد بن علی که او بر پا دارنده امر (پدرش) علی است و شهادت می‌دهم بر جعفر بن محمد که او بر پا دارنده امر محمد (باقر) است و شهادت می‌دهم بر موسی که او قیام‌کننده به امر جعفر است و گواهی می‌دهم بر علی که او ولیّ (و قائم به امر پدر خود) موسی است و گواهی می‌دهم بر محمد که قیام‌کننده به امر (پدر خویش) علی است و شهادت می‌دهم بر علی که قیام‌کننده به امر محمد (جواد) است، و گواهی می‌دهم بر حسن که او بر پا دارنده امر (پدر خود) علی (هادی) است و بالأخره شهادت می‌دهم بر مردی از فرزندان حسین که نام و کنیه او برده نشود تا زمانی که خداوند امر او را آشکار سازد که سراسر زمین را پر از عدل و داد کند

همانگونه که از تجاوز و ستم پر شده است، و درود بر تو ای امیر مومنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد؛ سپس برخاست و رفت.

امیر مومنان به فرزندش حسن فرمود: ای ابو محمد دنبال او برو ببین کجا می‌رود، امام حسن گوید: پشت سر او رفتم، همین که پای خود را از مسجد بیرون نهاد نفهمیدم کجا رفت، من نزد امیر المومنین بازگشتم و او را از ماجرا آگاه کردم، به من فرمود: ای ابو محمد آیا او را شناختی؟ گفتم: نه، خدا و پیامبرش و امیر المومنین بهتر می‌دانند، به من فرمود: او خضر بود.

شرح:

سند این روایت در کمال اعتبار است و از نظر محتوا شامل نکاتی می‌باشد:

الف) علم در کودکی: امام، قبل از اینکه به مقام امامت برسد عالم به علوم امامت است، برای همین خضر علیه‌السلام بعد از مشاهده علمی که فرزند امام علیه‌السلام اظهار نمود، به وصی بودن امیر المومنین علیه‌السلام شهادت داد، و این موضوع نزد عقل و دین مورد پذیرش است.

ب) خضرِ زنده: حضرت خضر علیه‌السلام زنده و در میان جامعه انسانی هست و استمرار زنده بودن ایشان پشت کسانی که منکر عمر طولانی حضرت مهدی علیه‌السلام هستند را می‌شکند. همچنانکه شیخ صدوق از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده: «چون در علم خدای تبارک و تعالی گذشته بود که عمر قائم را در دوران غیبتش آن مقدار (طولانی) نماید، و می‌دانست بندگانش آن عمر طولانی را انکار می‌کنند، عمر عبد صالح (خضر) را بدون سببی که موجبش باشد طولانی کرد مگر به خاطر استدلال به آن بر طول عمر قائم تا بدین وسیله حجت دشمنان منقطع گردد و برای مردم بر خداوند حجتی نباشد».[1]

---

۱. کمال الدین ج۲ ص۳۵۷

ج) **سه سوال:** درباره روح و فراموشی و علت شباهت فرزند به نزدیکانش سه سوال شده که علامه مجلسی شرحی درباره آن نگاشته‌اند و هر کس خواست می‌تواند مراجعه کند.[۱]

د) **علم، دلیل امامت:** دارا بودن علم الهی یکی از ادله ثبوت امامت شخص است و مصداق آن در این حدیث، علم به اسرار عالم تکوین می‌باشد که مخصوص به حجت خدا در زمینش هست، لکن تا وقتی خود سوال کننده جواب سوال‌هایش را نداند نمی‌تواند بفهمد آنچه مخاطبش به عنوان پاسخ گفت صحیح هست تا ثابت شود او حجت خداست.

هـ) **گواهی خضر**علیه‌السلام: گواهی دادن خضر علیه‌السلام بر یازده نفر به همراه ذکر اسم و یک نفر بدون ذکر اسم، بر حصر عدد ائمه در دوازده نفر دلالت می‌کند چون اگر بیشتر از این تعداد بودند خضر علیه‌السلام بر آن تعداد بیشتر هم گواهی می‌داد. بله در نسخه موجود در کافی ج۱ ص٥٢٦، غیبت طوسی ص۱٥٥، الإمامة و التبصرة ص۱۰۷، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص٦٧، و کمال الدین ج۱ ص۳۱٥، به جای «مردی از فرزندان حسین: رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ»: دارد: «مردی از فرزندان حسن: رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ» و چه بسا کسی طبق این نسخه توهم کند قائم موعود فرزند بلا فصل امام عسکری علیه‌السلام نیست زیرا فرزند بلا فصل را می‌گویند «فرزند حسن» نه «یکی از فرزندان حسن» لذا اگر مراد خضر علیه‌السلام فرزند بلا فصل بود نمی‌گفت «مردی از فرزندان حسن».

پاسخ اشکال:

اما این محض توهم است زیرا:

اولاً عبارت حدیث طبق نسخه "غیبت نعمانی"، "علل الشرایع"، "إثبات

---

۱. مرآة العقول ج٦ ص۲۰٤ ـ ۲۰٥

الوصیة"، "مناقب آل ابی طالب"، "الدرّ النظیم"، "مدینة المعاجز" و "الإنصاف" برای علامه بحرانی «مردی از فرزندان حسین: رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ» است نه حسن.[۱]

ثانیاً ممکن است مراد از «الحسن» امام مجتبی علیه‌السلام باشد نه امام حسن عسکری علیه‌السلام، بنا بر این حضرت خضر علیه‌السلام گواهی داده که قائم موعود از فرزندان امام مجتبی علیه‌السلام است، زیرا مادر امام باقر علیه‌السلام دختر امام مجتبی علیه‌السلام بوده‌اند و قائم از طرف مادری می‌شوند سید حسنی.

ثالثاً بر فرض که مراد از «الحسن» امام عسکری علیه‌السلام باشد احتمال دارد «مِن» برای بیان باشد نه تبعیض به معنای «از»، و کلمه «الوُلد» همیشه به معنای فرزندان نیست و گاهی به معنای «الوَلد: فرزند» به کار می‌رود[۲] لذا معنای عبارت می‌شود: گواهی می‌دهم به مردی که فرزند حسن می‌باشد.

رابعاً شیخ صدوق در کتاب "کمال الدین" دو نقل ثبت کرده که طبق آن، قائم موعود دارای برادر کوچکتری به نام موسی بوده‌اند[۳]، در نتیجه گواهی خضر علیه‌السلام موافق این دو نقل می‌باشد و او به وصایت یکی از دو فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام گواهی داده است.

خامساً گواهی خضر علیه‌السلام با تعبیر دیگری هم ثبت شده که در آن این اشکال وجود ندارد: (...و حسن بن علی و وصی حسن بن علی همان قیام کننده به عدل، همان منتظَری که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و ستم شده باشد): «... وَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ وَصِيَّ الْحَسَنِ بْنَ عَلِيٍّ الْقَائِمَ بِالْقِسْطِ الْمُنْتَظَرَ

---

۱. علل الشرایع ج۱ ص۹۸، اثبات الوصیه ص۱۶۱، مناقب آل ابی طالب ج۱ ص۲۸۶، درّ نظیم ص۷۹۳، مدینة المعاجز ج۳ ص۳۴۴، الإنصاف ص۱۴۳

۲. مرآة العقول ج۶ ص۲۰۶

۳. کمال الدین ج۲ ص۴۴۶ و ۴۶۷

الَّذِي يَمْلَؤُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً».[۱]

سادساً حضرت خضر علیه السلام آن مرد از فرزندان حسن را اینگونه معرفی کرده که او (زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از تجاوز و ستم شده باشد): «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً» و این وصف طبق روایات فراوان، مخصوص امام دوازدهم علیه السلام است.

همه اینها در کنار این مطلب است که اگر آن مرد را بر غیر امام دوازدهم علیه السلام حمل کنیم لازم می‌آید حضرت خضر علیه السلام به امام دوازدهم علیه السلام گواهی نداده باشد و این در مورد خضر علیه السلام قابل تصور نیست.

و) منع اسم و کنیه: حضرت خضر علیه السلام قائم موعود را به اینگونه توصیف کرد: (نام و کنیه او برده نشود تا زمانی که خداوند امر او را آشکار سازد): «لَا يُسَمَّى وَ لَا يُكَنَّى حَتَّى يُظْهِرَ اللَّهُ أَمْرَهُ» و ظاهراً این نفی در مقام انشای نهی است یعنی نباید برده شود، همچنانکه درباره کسی که بعد از دستشویی یادش رفته خودش را بشوید و همانطوری وضو گرفته و نماز خوانده روایت شده: (نمازش را اعاده می‌کند ولی وضویش را اعاده نمی‌کند): «يُعِيدُ الصَّلَاةَ وَ لَا يُعِيدُ الْوُضُوءَ»[۲] یعنی باید نماز را اعاده کند و نباید وضو را اعاده نماید، و قرآن می‌گوید: (و مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می‌دهند): «وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»[۳] یعنی باید شیر بدهند، در نتیجه بر زبان آوردن نام و کنیه قائم تا زمان ظهورش ممنوع است و این عقیده بعضی علما می‌باشد.

و چه بسا بعضی توهم کنند که نفی در این حدیث در مقام اِخبار است و خبر می‌دهد که قائم آن کسی است که نامش برده نمی‌شود در حالیکه نام امام

---

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۴۵

۲. کافی ج۳ ص۱۸ ح۱۵

۳. سوره بقره: ۲۳۳

دوازدهم علیه‌السلام در بعضی روایات و برخی عبارات علما ذکر شده، بنا بر این منظور حضرت خضر شخص دیگری به عنوان قائم بوده است!

اما این توهم باطلی است زیرا اولاً دلیلی نداریم که نفی در این حدیث در مقام اِخبار باشد، و اگر اشکال شود که اصل در نفی کردن اینست که در مقام اِخبار باشد می‌گوییم: اشکالی ندارد که نفی در مقام اِخبار بوده اما مرادش نفی غالبی باشد نه نفی مطلق، چون در طول تاریخ اسلام، غالباً امام دوازدهم علیه‌السلام به نام یا کنیه یاد نشده‌اند و عموماً ایشان را با لقب مهدی ذکر می‌کنند.

ثانیاً عین همین تعبیر درباره امام دوازدهم علیه‌السلام وجود دارد، لذا روشن می‌شود مراد خضر علیه‌السلام در گواهیش، شخص امام دوازدهم علیه‌السلام بوده نه کس دیگر:

(قائم مهدی فرزند حسن جسمش دیده نمی‌شود و احدی بعد از غیبتش او را به نام یاد نمی‌کند تا اینکه او را ببینند و اسمش علنی شود و همه خلق آن را بشنوند، گفتیم: ای سرور ما! حتی اگر بگوییم صاحب غیبت و صاحب زمان و مهدی؟ فرمودند: اینها جایز است، من فقط از تصریح به نام او شما را نهی کردم تا نامش از دشمنان ما مخفی بماند و او را نشناسند): «الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ بْنُ الْحَسَنِ لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمّٰى بِاسْمِهِ أَحَدٌ بَعْدَ غَيْبَتِهِ ...».[1]

و: (سپس امام آنها از آنها غائب می‌شود، پرسید: ای رسول خدا، آن امام، حسن است که از آنها غائب می‌شود؟ فرمودند: نه فرزندش حجت، غائب می‌شود، پرسید: ای رسول خدا اسم او چیست؟ فرمودند: نام او ذکر نمی‌شود تا خدا او را ظاهر کند): «... قَالَ لَا يُسَمّٰى حَتّٰى يُظْهِرَهُ».[2]

و به واسطه این روایات، جواب این اشکال هم داده می‌شود که: اراده نهی از نفی خلاف قاعده بوده و نیازمند دلیل است، خوب این روایات دقیقاً همان دلیل است.

---

۱. هداية الكبرى ص۳٦٤

۲. كفاية الأثر ص۵۹

ز) **می‌دانست:** اینکه حسن بن علی علیه‌السلام ندانست سوال کننده به کجا رفت، مبنی بر ظاهر حال است یعنی طوری غیب شد که هر کس نگاه کند نمی‌داند کجا رفت، و یا مبتنی بر مشیت الهی در خصوص این مورد بوده، چون در آن زمان هنوز حضرت مجتبی علیه‌السلام به مقام امامت نرسیده بودند، و الا بعد از امامت، هیچ چیز بر امام مخفی نمی‌ماند، و همچنین است توجیه ندانستن اینکه سوال کننده شخص خضر بوده است.

حدیث سوم: روایت باقری ـ علوی

۳ـ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ رِجَالِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْجَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يُنْزَلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ وَ مَا قُضِيَ فِيهَا، وَ لِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ.[1]

سند:

ضعیف، عباراتش موید به روایات معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، العدة: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن العباس: ضعیف مضطرب الحدیث. و البته سند در مصدر اصلی اینگونه است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ».

---

۱. کافی ج۱ ص۵۳۲ ح۱۱ با اندکی تفاوت. «مج»

ترجمه:

امام جواد علیه‌السلام از امیر المومنین علیه‌السلام نقل می‌کنند که ایشان به ابن عباس فرمودند: در هر سالی شب قدر وجود دارد، در آن شب برنامه کار آن سال و آنچه مقدر شده نازل می‌گردد، و برای این کار والیانی پس از رسول خداست. ابن عباس عرض کرد: ای امیر مومنان آنان چه کسانند؟ فرمود: من و یازده تن از نسل من، امامانی که فرشتگان با آنان حدیث می‌کنند.

شرح:

سند این روایت ضعیف می‌باشد اما مضمون فقراتش در روایات معتبر وارد شده، و محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته است و می‌گوید: بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برنامه هر سال بر امام هر زمان نازل می‌شود.

و این از طریق دیگری هم توسط ابن عباس نقل شده: «ابو طفیل می‌گوید: از علی علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: آنچه در شب قدر هر سال نازل می‌شود، بر وصی‌های پیامبر نازل می‌گردد، به ایشان گفته شد: وصی‌های پیامبر چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده نفر از نسل من که همان‌ها امامانِ محدَّث هستند. معروف می‌گوید: غلام ابن عباس را در مکه دیدم و این حدیث را برایش نقل کردم، او گفت من از ابن عباس شنیدم که همین حدیث را گفت».[1]

حدیث چهارم: کلام اصبغ ـ روایت علوی

٤ـ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي نَصْرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ سندِيٍّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ

---

۱. مقتضب الأثر ص۲۹ ـ ۳۰

الْمُسْتَرِقِّ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَوَجَدْتُهُ مُفَكِّراً يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ أَ رَغْبَةً مِنْكَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَ اللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَ لَا فِي الدُّنْيَا سَاعَةً قَطُّ وَ لَكِنَّ فِكْرِي فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ. فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: فَكَمْ تَكُونُ تِلْكَ الْحَيْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ؟ فَقَالَ: سَبْتٌ مِنَ الدَّهْرِ، فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ. قُلْتُ: أُدْرِكُ ذَلِكَ الزَّمَانَ؟ فَقَالَ: أَنَّى لَكَ يَا أَصْبَغُ بِهَذَا الْأَمْرِ؟ أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ. فَقُلْتُ: ثُمَّ مَا ذَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: "يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ" فَإِنَّ لَهُ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَايَاتٍ.

سند:

ضعيف.

محمد بن يعقوب: شيعه ثقه، علی بن محمد: شيعه ثقه، عبد الله بن محمد: شيعه ثقه، نصر بن محمد: اشتباه نگارشی منذر بن محمد[1] شيعه ثقه، منصور بن سندی: مجهول، أبو داود المسترق: شيعه ثقه، ثعلبة بن ميمون: شيعه ثقه، مالک الجهنی: مهمل ولی امکان اعتماد بر نقلش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد، الحارث بن المغيرة: شيعه ثقه، الأصبغ بن نباتة: شيعه ثقه؛ و اين سند شاذ می‌باشد زيرا اسم منصور بن سندی وجود ندارد مگر اينجا، همچنانکه حديثی از ثعلبه از مالک جهنی وجود ندارد مگر اينجا، همچنين حديثی از مالک از حارث وجود ندارد مگر اينجا، همچنين حديثی از حارث از اصبغ وجود ندارد مگر اينجا، و اين واقعاً عجيب است.

---

١. كافی ج١ ص٣٣٨ ح٧

ترجمه:

اصبغ بن نباته گوید: روزی خدمت امیر المومنین علیه السلام رسیدم و او را دیدم به اندیشه فرو رفته و (خط) بر زمین می‌کشید، عرض کردم: ای امیر مومنین آیا به خاطر تمایلتان به زمین بر روی آن می‌کشید ؟ فرمود: نه به خدا قسم هرگز ساعتی نه به زمین علاقه داشته‌ام و نه به دنیا، لکن اندیشه‌ام در مورد فرزندی است از نسل خودم، او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه لبریز از ستم و جفا شده است؛ برای او دوران سرگردانی و غیبتی خواهد بود که طی آن گروههایی گمراه و گروه‌هایی هدایت می‌شوند. عرض کردم: ای‌امیر مومنان مدت آن سرگردانی و غیبت چقدر خواهد بود؟ فرمود: دوره‌ای از روزگار، پرسیدم: وقوع این امر حتمی است؟ فرمود: آری همانگونه که او خلق خواهد شد. پرسیدم: آیا من آن زمان را در می‌یابم؟ فرمود: ای اصبغ چگونه چنین کاری برایت ممکن است؟ آنان برگزیدگان این امت اند همراه با نیکوکاران این خاندان، گفتم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد که خدا را خواسته‌ها و اهداف و مقاصدی است.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است و نام یکی از راویان آن که مجهول هم می‌باشد فقط و فقط در سلسله این حدیث ذکر شده نه هیچ حدیث دیگر، و محتوایش مشتمل بر مطالبی است:

الف) مولود علوی: مهدی از فرزندان امیر المومنین است: (فرزندی است از نسل خودم، او همان مهدی است): «مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي هُوَ الْمَهْدِيُّ» و این نزد عقل و نقل مورد پذیرش می‌باشد، فقط یک مشکل وجود دارد و آن اینکه همین عبارت در بعض کتابهای حدیثی اینگونه ثبت شده: (فرزندی از پشت یازدهمین از فرزندان من، او همان مهدی است): «مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِ الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي

هُوَ الْمَهْدِيُّ»، و این عبارت چنین به ذهن می‌اندازد که مهدی موعود دوازدهمین فرزند امیر المومنین علیه‌السلام است نه یازدهمین. اما این محض توهم است زیرا:

اولاً این حدیث دارای چهار نسخه می‌باشد: نسخه اول همین نسخه نعمانی است که کلاً فاقد فقره «یازدهمین از فرزندان من: الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي» می‌باشد و طبق آن اشکالی وجود ندارد.

نسخه دوم دارای یای متکلم در «ظهر» است: «فرزندی از نسل من، یازدهمین از فرزندان من، او همان مهدی است: مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْحَادِيَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي»[1] مانند بعضی نسخ "کافی"، "الإمامة و التبصرة"، "کمال الدین"، "إثبات الوصية"، "كفاية الأثر"، "تقريب المعارف"، و "إعلام الورى"، که طبق این نسخه هم اشکالی وجود ندارد.

نسخه سوم فاقد یای متکلم در «ظهر» ولی با تنوین: «من ظهرٍ»[2] به معنای: بعد از روزگاری؛ علامه مجلسی می‌گوید: «چه بسا "ظهر" با تنوین قرائت شود یعنی بعد از دوره‌ای، و مقصود این است که آن فرزند بعد از این دوره به دنیا می‌آید، لذا «الحادي عشر» مبتدا و«المهدي» خبرش است[3]، و طبق این قرائت هم اشکالی وجود ندارد.

نسخه چهارم فاقد یای متکلم در «ظهر» و بدون تنوین، و این همان نسخه‌ایست که ایجاد اشکال کرده، اما این اشکال تنها در صورتی است که ما «مِنْ وُلْدِي» را صفت «الْحَادِيَ عَشَرَ» بگیریم که معنی می‌شود: مهدی دوازدهمین فرزند از فرزندان امیر المومنین علیه‌السلام است، لکن مجبور نیستیم اینطور ترکیب کنیم و

---

١. کافی ج١ ص٣٣٨ ح٧ طبق نسخه های «بع»، «جد» و چاپی و"وافی"، الإمامة و التبصرة ص٢٠، کمال الدین ج١ ص٢٨٩، اثبات الوصیه طبق ثبت ص٢٧٠ نه ثبت ص٢٦٦ ، کفایة الأثر ص٢٢٠، تقریب المعارف ص٤٢٩، إعلام الوری ج٢ ص٢٢٨.

٢. مرآة العقول ص٤ ص٤٣

٣. مرآة العقول ص٤ ص٤٣

می‌توانیم «مِنْ وُلْدِي» را صفت برای «مَوْلُودٍ» قرار دهیم یعنی فرزندی از فرزندان من که از پشت یازدهمین امام است، نه یازدهمین فرزند.

ثانیاً این حدیث آن فرزند را اینگونه توصیف کرده: (او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه لبریز از ستم و جفا شده است): «هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»، و این وصفی است که در روایات زیادی برای امام دوازدهم بیان شده که یازدهمین فرزند امیر المومنین علیه‌السلام می‌باشد:

(سپس م ح م د بن حسن، مهدی امت اسلام، امام است، اسم او اسم من و طینت او طینت من است، به همان چیزی که من امر کرده‌ام امر می‌کند و از همان چیزی که من نهی کرده‌ام نهی می‌نماید، زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانگونه که پر از ظلم و جفا شده است، یکی پشت سر دیگری می‌آیند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند): «... ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ مَهْدِيُّ الْأُمَّةِ اسْمُهُ كَاسْمِي وَ طِينَتُهُ كَطِينَتِي يَأْمُرُ بِأَمْرِي وَ يَنْهَى بِنَهْيِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً يَتْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ».[1]

(نهمین امام از نسل حسین، مهدیِ آنهاست که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که پر از ظلم و ستم شده باشد): «... التَّاسِعُ مَهْدِيُّهُمْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».[2]

ب) حیرت و غیبت: برای حضرت مهدی علیه‌السلام «دوران سرگردانی و غیبتی خواهد بود که طی آن گروههایی گمراه و گروه‌هایی‌هدایت می‌شوند» خوب مراد از این سرگردانی چیست؟ و آیا تعبیر دیگری از همان غیبت است یا با آن فرق می‌کند؟ إن شاء الله به زودی جوابش می‌آید.

---

۱. کتاب سلیم ج۲ ص۷۶۳

۲. کفایة الأثر ص۴۷، ۹۹، ۱۷۶

ج) شش سال غیبت: مدت غیبت ایشان معلوم نیست: «عرض کردم، ای‌امیر مومنان مدت آن سرگردانی و غیبت چقدر خواهد بود؟ فرمود: دوره‌ای از روزگار»، اما همین عبارت در بعضی کتابها اینگونه ثبت شده: «عرض کردم، ای‌امیر مومنان مدت آن سرگردانی و غیبت چقدر خواهد بود؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال»[١]، و طبق این عبارت تطبیق این حدیث بر امام دوازدهم علیه‌السلام با مشکل رو به رو می‌شود چون مدت غیبت صغرای ایشان که حدود هفتاد سال طول کشیده و غیبت کبرای‌شان نیز که تا همین الآن ادامه دارد، پس این کدام مهدی است که مدت غیبتش «شش روز یا شش ماه یا شش سال» می‌باشد؟

چند جواب:

از این اشکال چند گونه پاسخ داده شده است:

١) انحصار نقل: اولاً این حدیث منحصراً توسط شخص نا شناسی به نام منصور بن سندی نقل شده که در تمام کتاب‌های حدیثی ما هیچ روایت دیگری از او نقل نشده است، در نتیجه وی کاملاً از جامعه شیعه کنار گذاشته شده بوده و ـ اگر احادیثی داشته ـ به احادیثش هیچ اعتنایی نمی‌شده، لذا استناد به چیزی که تنها و تنها او نقلش نموده معقول نیست و ما نیز نسبت به چیزهایی که فقط یک نفر نقلش کرده و مخالف اعتقاد مورد اتفاق شیعه می‌باشد تکلیفی نداریم و الا باید بپذیریم حضرت مهدی علیه‌السلام برادر کوچکی به نام موسی داشته‌اند چون نقل شده[٢]، یا بپذیریم پرچم قیام نزد یکی از فرزندان جعفر است و او آن را به امام زمان علیه‌السلام می‌دهد[٣]، یا غیر اینها.

---

١. کافی ج١ ص٣٣٨ ح٧
٢. کمال الدین ج٢ ص٤٦٧
٣. غیبت نعمانی ص٢٤٧

۲) فقدان عبارت: ثانیاً عبارت مورد بحث در بعضی کتابها به کلی وجود ندارد تا بخواهیم درباره‌اش بحث کنیم، کتابهایی مثل: کمال الدین ج۱ ص۲۸۹ ح۱ با ۳٤ طریق، دلائل الإمامة ص۵۳۰، إعلام الوری ج۲ ص۲۲۸، و یکی از دو نقل کتاب غیبت طوسی ص۳۳٦.

۳) مقدار حیرت: ثالثاً ممکن است مدتی که در روایت ذکر شده، مدت دوران حیرت باشد نه دوران غیبت، و منظور از آن سه مدت، سه درجه از حیرتی باشد که بعد از آغاز غیبت برای مردم رخ داد: حیرت اول از هنگام وفات امام عسکری علیه‌السلام شروع شد و تا شش روز ادامه پیدا کرده و این شدیدترین درجه حیرت بود زیرا شیعه با موضوع جدیدی به نام غیبت حجت خدا رو به رو شده بود برای همین در حیرتی عظیم فرو رفتند که پس به چه کسی مراجعه کنند؟ و برای همین بعضی به جعفر کذاب رجوع کردند و بعضی بر امام یازدهم وقف و بعضی هم در اصل عقیده خود شک نمودند. اما این حیرت با تلاش نائب اول عثمان بن سعید که نزد همه شیعیان مورد اعتماد و امین بود فرو نشست.

حیرت دوم تا شش ماه طول کشید تا اینکه موضوع نیابت عثمان بن سعید کاملاً جا افتاد و باطل بودن دیگر مدعیان نیابت روشن شد، و درجه این حیرت متوسط بود.

حیرت سوم تا شش سال طول کشید چون برخی از مردم گمان می‌کردند غیبت حجت خدا در عرض چند ماه یا یک سال تمام می‌شود اما وقتی اینقدر طول کشید به شک افتادند، و درجه این حیرت ضعیف بود و بعد از آن دیگر امر غیبت برای عموم شیعیان بدون هیچ شک و شبهه‌ای، طبیعی و مورد قبول واقع شد.

کلام مولی صالح مازندرانی

او در این زمینه می‌نگارد:

«شاید اصبغ از مقدار غیبتی که همراه با حیرت بوده سوال کرده و امام علیه‌السلام هم جواب داده‌اند که مدت هر دوی آنها یکی از این سه زمان است و بعد از تمام شدن آن مدت، حیرت از بین می‌رود و غیبت باقی می‌ماند و اینکه سه زمان ذکر کرده‌اند به نسبت تفاوت اشخاص بوده یعنی حیرت یکی بعد از شش روز از بین رفته، حیرت دیگری بعد از شش ماه و حیرت یکی دیگر بعد از شش سال».[١]

همچنانکه ممکن است مراد این حدیث از آن سه زمان، مدت مراتب غیبت بوده است، یعنی امر امامت امام زمان علیه‌السلام بعد از وفات پدرشان تا شش روز از مردم غائب و پوشیده بوده و در همین مدت بعضی پیرو جعفر شدند، و تا شش ماه کم کم و به تدریج برای شیعیان مشخص شد و بعد از گذشت شش سال به صورت کامل، قطعی و محرز گشت که امام زمان علیه‌السلام به دنیا آمده و غائب هستند.

کلام علامه مجلسی

ایشان در این باره می‌فرماید: «شاید این حدیث اشاره به تفاوت حال امام علیه‌السلام در غیبتش دارد یعنی شش روز احدی از مردم از ولادت ایشان با خبر نشد الا نزدیک ترین افراد از خانواده امام، بعد از شش ماه افراد متعدد از نزدیکان با خبر شدند و بعد از شش سال هنگام وفات پدرش امر ایشان برای بسیاری از خلق روشن شد، یا اینکه اشاره دارد به اینکه وقتی آن حضرت به واسطه وفات پدر به امامت رسید تا شش روز احدی مطلع نشد و بعد از شش ماه امر ایشان منتشر گشت و بعد از شش سال امر آن حضرت و امر نائبانشان انتشار یافت».[٢]

٤) امکان تداوم غیبت: رابعاً این حدیث نمی‌گوید مهدی بعد از آن مدت ظهور می‌کند تا بر امام دوازدهم علیه‌السلام منطبق نباشد: «گفتم: پس از آن چه خواهد

---

١. شرح کافی ج٦ ص٢٣٧

٢. بحار الأنوار ج٥١ ص١٣٤ ـ ١٣٥

شد؟ فرمود: خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد که خدا را خواسته‌ها و اهداف و مقاصدی است»، پس اگر منظور اصبغ از اینکه پرسیده «پس از آن چه خواهد شد» پس از آن شش سال باشد خوب حدیث تصریح می‌کند که بعد از آن «خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد» و یکی از موارد مشیئت الهی طولانی کردن دوران غیبت است، خیلی بیشتر از این شش سال، در نتیجه حدیث مذکور قابل انطباق بر غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام می‌باشد.

شاید کسی اشکال کند که دو تاویل مذکور درباره مراتب حیرت و مراتب غیبت، هر دو مبتنی بر این بود که مراد حدیث از غیبت، غیبت صغری باشد در حالیکه دلیلی بر این وجود ندارد، اما این سخن باطل است و دلیل وجود دارد زیرا در حدیث دیگری از امام سجاد علیه‌السلام تصریح شده که این مدت‌های سه گانه مربوط به اولین غیبت قائم است نه غیبت طولانی ایشان:

«برای قائم از ما دو غیبت خواهد بود یکی طولانی تر از دیگری، غیبت اول شش روز طول می‌کشد یا شش ماه و یا شش سال و اما غیبت دوم زمانش آنقدر طولانی می‌شود که اکثر کسانی که معتقد به این امر بودند بر می‌گردند و کسی بر آن باقی نمی‌ماند الا فردی که یقینش قوی و معرفتش صحیح باشد و در درونش اعتراضی نسبت به آنچه ما حکم کنیم نیابد و برای ما اهل بیت تسلیم باشد».[1]

و آن کسی که در روایاتِ فراوان بیان شده که دو غیبت دارد: غیبت کوتاه و غیبت طولانی، شخص امام دوازدهم علیه‌السلام است، بنا بر این، مراد هر دو حدیث، یک فرد می‌باشد و مدتی که ذکر شده دارای یکی از توضیحاتی است که بیان کردیم.

د) برترین افراد: ظاهر این حدیث آنست که یاران حضرت مهدی علیه‌السلام که

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۳۲۳ ـ ۳۲۴

همان ٣١٣ نفر می‌باشند برترین افراد امت اسلام در طول تاریخ اند: «أُولَئِكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»، خوب اگر منظور حدیث اینست که آنها از میان مردم همه قرنها انتخاب شده‌اند و بعضی‌هاشان از زنده‌های دوران ظهور و بعضی‌شان جزء مردمان گذشته‌اند که به دنیا رجعت می‌کنند این نزد عقل و دین مورد پذیرش است، اما اگر مقصودش اینست که همه آنها از مردم زنده در دوره ظهور هستند و با این حال از همه افراد امت اسلام برترند حتی از سلمان و مقداد و ابو ذر و عمار و مالک اشتر و ابو حمزه ثمالی و امثال فراوان آن بزرگان، قبولش سخت است.

هـ) اشاره به حقیقت رجعت: زیرا در جمله: «پس از آن چه خواهد شد» دو احتمال وجود دارد: اول اینکه مراد اصبغ پس از آن شش سال باشد، دوم: مرادش پس از رخداد ظهور باشد، و ظاهراً همین مرادش هست، زیرا اصبغ وقتی این سوال را پرسید که امام علیه‌السلام در مورد اصحاب قائم علیه‌السلام سخن گفتند پس اصبغ در مورد بعد از آنها پرسیده است خصوصاً که طبق نسخه کتاب "کافی"، امام جواب این سوال را با «ثم: پس از آن» آغاز کرده‌اند که ظهور در رخداد حوادث بعدی دارد. خوب آنچه در احادیث متعدد درباره بعد از قائم علیه‌السلام تصریح شده، اینست که بعدش رجعت رخ می‌دهد، در نتیجه امیر المومنین علیه‌السلام در اینجا مساله رجعت را به صورت اجمالی و با این جمله بیان کرده‌اند: «خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد که خدا را خواسته‌ها و اهداف و مقاصدی است»و در نکته «و» احتمال دیگری برای این فقره بیان می‌شود.

و) اشاره به حقیقت بداء: زیرا در نسخه کافی ج١ ص٣٣٨ ح٧ فقره «که خدا را خواسته‌ها و اهداف و مقاصدی است» اینگونه ثبت شده: «که خدا را بداءها، خواسته‌ها و اهداف و مقاصدی است» و ظاهراً مراد از «بداءها» همان بداء اصطلاحی هست، بنا بر این اگر مراد امام علیه‌السلام از این فقره، رجعت نباشد که در نکته قبلی بیان شد، مرادشان اشاره به حقیقت بداء است، یعنی مدت غیبت هر چند حد اکثر شش سال ذکر شده، ولی برای خدا بداء بوده و ممکن است در مورد

استمرار مدت غیبت قائم علیه‌السلام بداءهایی رخ دهد.

اما به نظر ما وجه قبلی که درباره رجعت بود ظاهرتر است.

حدیث پنجم: روایت صادقی ـ باقری

۵ـ وَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ أَبُو الْقَاسِمِ بِشِيرَازَ سَنَةَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ أَبِي لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً فَمَتَى يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ أَخْلُوَ بِكَ فِيهَا فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا؟ قَالَ جَابِرٌ: فِي أَيِّ الْأَوْقَاتِ أَحْبَبْتَ. فَخَلَا بِهِ أَبِي يَوْماً فَقَالَ لَهُ: يَا جَابِرُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ بِيَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ عَمَّا أَخْبَرَتْكَ أُمِّي فَاطِمَةُ بِهِ مِمَّا فِي ذَلِكَ اللَّوْحِ مَكْتُوبٌ.

فَقَالَ جَابِرٌ: أُشْهِدُ اللَّهَ لَا شَرِيكَ لَهُ أَنِّي دَخَلْتُ عَلَى أُمِّكَ فَاطِمَةَ علیهاالسلام فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَهَنَّيْتُهَا بِوِلَادَةِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام وَ رَأَيْتُ فِي يَدِهَا لَوْحاً أَخْضَرَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ مِنْ زُمُرُّدٍ وَ رَأَيْتُ فِيهِ كِتَابَةً بَيْضَاءَ شَبِيهَةً بِنُورِ الشَّمْسِ، فَقُلْتُ لَهَا: بِأَبِي أَنْتِ وَ أُمِّي مَا هَذَا اللَّوْحُ؟ فَقَالَتْ: هَذَا لَوْحٌ أَهْدَاهُ اللَّهُ عزوجل إِلَى رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِيهِ اسْمُ أَبِي وَ اسْمُ بَعْلِي وَ اسْمُ وَلَدَيَّ وَ اسْمُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي أَعْطَانِيهِ أَبِي لِيُبَشِّرَنِي بِذَلِكَ؛ قَالَ جَابِرٌ: فَدَفَعَتْهُ إِلَيَّ أُمُّكَ فَاطِمَةُ علیهاالسلام فَقَرَأْتُهُ وَ نَسَخْتُهُ.

فَقَالَ لَهُ أَبِي علیه‌السلام: يَا جَابِرُ فَهَلْ لَكَ أَنْ تَعْرِضَهُ عَلَيَّ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَمَشَى مَعَهُ أَبِي إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ أَبِي صَحِيفَةً مِنْ رَقٍّ فَقَالَ: يَا جَابِرُ انْظُرْ فِي كِتَابِكَ حَتَّى أَقْرَأَ أَنَا عَلَيْكَ. فَقَرَأَهُ أَبِي عَلَيْهِ فَمَا خَالَفَ حَرْفٌ حَرْفاً، فَقَالَ جَابِرٌ: فَأُشْهِدُ اللَّهَ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ فِي اللَّوْحِ مَكْتُوباً: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ "هَذَا كِتَابٌ "مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ "لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ نُورِهِ وَ حِجَابِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ دَلِيلِهِ "نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ" مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. يَا مُحَمَّدُ عَظِّمْ أَسْمَائِي وَ اشْكُرْ نَعْمَائِي وَ لَا تَجْحَدْ آلَائِي، إِنِّي "أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا" قَاصِمُ

الْجَبَّارِينَ وَ مُدِيلُ الْمَظْلُومِينَ وَ دَيَّانُ يَوْمِ الدِّينِ وَ إِنِّي "أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا أَنَا" فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِي أَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِي عَذَّبْتُهُ "عَذَاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِنَ الْعَالَمِينَ" فَإِيَّايَ فَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ.

إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأَكْمَلْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ أَكْرَمْتُكَ بِشِبْلَيْكَ وَ سِبْطَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَجَعَلْتُ الْحَسَنَ مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ وَ جَعَلْتُ حُسَيْناً مَعْدِنَ وَحْيِي فَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَ خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ أَفْضَلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ فِيَّ وَ أَرْفَعُ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً عِنْدِي، جَعَلْتُ كَلِمَتِيَ التَّامَّةَ مَعَهُ وَ حُجَّتِيَ الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ.

بِعِتْرَتِهِ أُثِيبُ وَ أُعَاقِبُ؛ أَوَّلُهُمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنُ أَوْلِيَائِيَ الْمَاضِينَ وَ ابْنُهُ سَمِيُّ جَدِّهِ الْمَحْمُودِ مُحَمَّدٌ الْبَاقِرُ لِعِلْمِي وَ الْمَعْدِنُ لِحِكْمَتِي، سَيَهْلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَ لَأَسُرَّنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ.

أُتِيحَتْ بَعْدَهُ فِتْنَةٌ عَمْيَاءُ حِنْدِسٌ لِأَنَّ خَيْطَ فَرْضِي لَا يَنْقَطِعُ وَ حُجَّتِي لَا تَخْفَى وَ إِنَّ أَوْلِيَائِي بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى يُسْقَوْنَ أَبْدَالُ الْأَرْضِ، أَلَا وَ مَنْ جَحَدَ وَاحِداً مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَنِي نِعْمَتِي وَ مَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي فَقَدِ افْتَرَى عَلَيَّ. وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ حَبِيبِي وَ خِيَرَتِي، إِنَّ الْمُكَذِّبَ بِهِ كَالْمُكَذِّبِ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي وَ هُوَ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ مَنْ أَضَعُ عَلَيْهِ أَعْبَاءَ النُّبُوَّةِ وَ أَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلَاعِ بِهَا.

وَ بَعْدَهُ خَلِيفَتِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا يَقْتُلُهُ عِفْرِيتٌ مُسْتَكْبِرٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ذُو الْقَرْنَيْنِ خَيْرُ خَلْقِي يُدْفَنُ إِلَى جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي. حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأُقِرَّنَّ عَيْنَهُ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثِ عِلْمِهِ وَ هُوَ مَعْدِنُ عِلْمِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً مِنْ أَهْلِ

بَيْتِهِ[۱] كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَ أَخْتِمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ وَلِيِّي وَ نَاصِرِي وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي.

أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِيَ الْحَسَنَ ثُمَّ أُكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ،عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ. تُسْتَذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ وَ تُتَهَادَى رُءُوسُهُمْ كَمَا تُتَهَادَى رُءُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيُقْتَلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ وَجِلِينَ مَرْعُوبِينَ تُصْبَغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرَّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ. أُولَئِكَ أَوْلِيَائِي حَقّاً وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أَرْفَعَ عَنْهُمْ كُلَّ عَمْيَاءَ حِنْدِسٍ وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلَازِلَ وَ أَرْفَعُ عَنْهُمُ الْآصَارَ وَ الْأَغْلَالَ، "أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ".

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَوْ لَمْ تَسْمَعْ فِي دَهْرِكَ إِلَّا هَذَا الْحَدِيثَ الْوَاحِدَ لَكَفَاكَ فَصُنْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ.[۲]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

موسی بن محمد الأشعری: شیعه ثقه، سعد بن عبد الله: شیعه ثقه، بکر بن صالح: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبد الرحمن بن سالم: مهمل ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، أبو بصیر:

---

۱. در "کافی" اینگونه ثبت شده: «وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ». «غف»

۲. کافی ج۱ ص۵۲۷ ح۳ با سندهایش از بکر. همچنین الإمامة و التبصرة ص۱۰۳ ـ ۱۰۶ ح۹۲، اثبات الوصیه ص۱۶۹ ـ ۱۷۰، کمال الدین ج۱ ص۳۰۸ ـ ۳۱۱ ح۱ به چهارده طریق، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۴۲ ـ ۴۵ ح۲ به چهارده طریق، اختصاص ص۲۱۰ ـ ۲۱۲، غیبت طوسی ص۱۴۳ ـ ۱۴۶

شیعه ثقه. و این سند شاذ است زیرا سعد بن عبد الله از بکر بن صالح بدون واسطه نقل نمی‌نماید اما این اشکالی وارد نمی‌کند چونکه واسطه در دیگر کتابها ذکر شده و او حسن بن ظریف شیعه ثقه است.[۱]

ترجمه:

ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند: پدرم به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: مرا با تو کاری است چه موقع برایت دشوار نیست می‌خواهم با تو تنها باشم و آن را بپرسم. جابر عرض نمود: هر وقت که دوست دارید. لذا روزی پدرم با جابر خلوت کرد و به او گفت: ای جابر به من از لوحی خبر بده که در دست فاطمه دختر رسول خدا دیدی و آنچه مادرم فاطمه از نوشته آن لوح به تو خبر داد.

جابر گفت: خدای بی‌همتا را گواه می‌گیرم که در زمان رسول خدا برای عرض تهنیت ولادت حسین خدمت مادرت فاطمه رسیدم به دستش لوح سبزی دیدم که به گمانم از زمرد بود و در آن نوشته‌ای سفید شبیه نور آفتاب نگاشته شده بود. گفتمش: پدر و مادرم به فدایت این لوح چیست؟ فرمود: لوحی است که خداوند عزوجل به پیغمبرش هدیه داده که نام پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم و نام جانشینان از فرزندانم در آن نوشته شده و پدرم آن را به عنوان چشم روشنی به من داده است.

جابر گفت: مادرت فاطمه آن لوح را به من داد و من خواندم و نسخه‌ای از آن نوشتم. پدرم به جابر فرمود: ای جابر ممکن است آن را به من نشان دهی؟ عرض کرد: آری. پدرم به همراه جابر به خانه او رفت، پدرم صفحه پوستی در آورد و گفت: ای جابر تو به نوشته خودت نگاه کن تا من این نوشته را برای تو بخوانم آنگاه پدرم

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۳۰۸ ح۱، الإمامة و التبصرة ص۱۰۳ ح۹۲. «مج»

بر جابر خواند و حتی یك حرف نسخه پدرم با یك حرف نسخه جابر مخالف نبود. جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من همین طور دیدم که در آن لوح نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، این نوشته‌ای از سوی خدای عزیز حکیم است به محمد پیغمبرش و نورش و حجابش و سفیرش و راهنمایش که روح الامین آن را از نزد پروردگار جهانیان فرود آورده. ای محمد نامهای مرا بزرگ بشمار و نعمت‌های مرا سپاس بگذار و آنها را نادید نگیر. من همان خدایی هستم که معبودی جز من نیست پشت ستمگران را می‌شکنم و ستمدیدگان را به پیروزی می‌رسانم و حاکم روز جزایم. و من همان خدایی هستم که معبودی جز من نیست هر کس جز فضل مرا امیدوار باشد و یا به جز از عدل من بترسد او را عذابی دهم که هیچیك از جهانیان را چنین عذابی نداده باشم، پس تنها مرا بپرست و تنها به من توکل کن. من پیامبری نفرستادم که عمرش تمام شود و مدتش به سر آید مگر آنکه وصیی برای او قرار دادم و من تو را بر همه پیامبران برتری دادم و وصی ات را از همه اوصیا برتر نمودم و تو را به دو شیر بچه‌ات و دو نواده‌ات: حسن و حسین سرافراز کردم و حسن را پس از تمام شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را معدن وحی خویش کردم و او را با شهادت سربلند نمودم و زندگی‌اش را به سعادت پایان بخشیدم و او برترین شهید راه‌من و رفیع ترین شهیدان در نزد من است، کلمه تامه خود را با او قرار دادم و حجت کامل را در نزد وی گذاشتم.

به واسطه عترت حسین ثواب می‌دهم و عقاب می‌کنم. نخستین عترتش علی است: سرور عبادت کنندگان و زینت بخش دوستان گذشته من و فرزندش همنام جد محمودش محمد است شکافنده علم من و معدن حکمت من. به زودی دو دلان درباره جعفر هلاك خواهند شد، آنکه او را رد کند همچون کسی است که مرا رد کرده باشد. سخنی است از من به حقیقت مقرون که جعفر را جایگاهی عزیز بخشم و خاطرش را درباره شیعیان و دوستانش خرسند گردانم.

پس از جعفر فتنه‌ای است تاریك و سخت که چشم جایی را نبیند، اما رشته‌ای که من واجبش کرده‌ام بریده نشود و حجت من پنهان نماند، اولیاء من نیکان زمین به جام لبریز سیراب شوند، آنان یگانه‌های روی زمینند. هان که اگر کسی یك نفر از آنان را انکار کند نعمت مرا انکار کرده و کسی که یك آیه از کتابم را تغییر دهد بر من افترا بسته است.

وای بر حال افتراگویان و انکارکنندگان در آن روز که مدت بنده ی من دوستم و برگزیده‌ام موسی به سر آید کسی که او را تکذیب کند همچون کسی است که همه دوستانم را تکذیب کرده و او دوست من و یار من است و کسی است که من باری به سنگینی بار نبوت بر دوش او نهادم و او را با کشیدن آن بار آزمایش می‌کنم.

و پس از او خلیفه من علی بن موسی الرضا است او را اهریمنی متکبر می‌کُشد و در شهری که بنده شایسته خدا ذو القرنین ساخته به خاك سپرده می‌شود؛ بهترین خلق من به کنار بدترین خلق من دفن می‌گردد. سخنی است از من به حقّ، که حتماً چشم او را با فرزندش محمد روشن خواهم ساخت، او معدن علم من و رازدار من و حجت من بر خلق من است بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد الا اینکه بهشت را جایگاهش می‌کنم و شفاعتش را درباره هفتاد نفر از اهل بیتش[1] که همگی سزاوار آتش باشند خواهم پذیرفت.

کار فرزندش علی را که دوست من و یاورم و شاهد در میان خلق من و امینم بر وحی من است به نیکبختی به انجام رسانم. از او حسن را به وجود می‌آورم که دعوت کننده به راه من و خزانه دار علم من است.

سپس این را با فرزندش کامل می‌کنم که رحمت برای جهانیان است کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب را دارد. دوستان من در زمان غیبت[2] او خوار

---

۱. طبق نسخه "کافی" ترجمه شده است. «مج»

۲. این افزوده طبق نسخه "مشارق الأنوار" است. «مج»

شوند و سرهای‌شان مثل سرهای ترك و دیلم به عنوان هدیه به نزد این و آن فرستاده شود، کشته شوند و به آتش سوزانده گردند و همواره ترسیده و هراسان و وحشت زده می‌باشند، زمین از خونشان رنگین گردد، زنانشان در سوك آنان نالان گردند.

آنانند دوستان حقیقی منند و بر من حتم است که هر گونه کوری و تاریکی را از آنان مرتفع کنم و به احترام آنان زلزله‌ها را برچینم و سختیها و گرفتاریهای گریبان گیر را بردارم، بر آنان از پروردگارشان درودها و رحمت باد و آنان اند که رهنمون شدگانند.

ابو بصیر به کسی که داشت گوش می‌داد گفت: اگر در تمام عمرت به جز همین یك حدیث را نشنیده باشی برایت کافی است پس آن را از نا اهلش محافظت کن.

شرح:

سند این روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر است و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد اما دو اشکال تاریخی به آن شده:

اول اینکه جابر در سال ٦١ زمانیکه به زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام رفته بود کور بود پس چطور بعد از دهها سال توانسته آن نسخه را نزد امام باقر علیه‌السلام بخواند؟ اما این خلاف تصریح عده‌ای است که گفته‌اند او آخر عمر کور شده است. و نقل "بشارة المصطفی" درباره زیارت اربعین جابر که به عطیه گفت: «دستم را به قبر حسین بکش و چون کشید جابر بیهوش بر قبر افتاد»[1]، دلالتی ندارد که او در آن زمان کور بوده چون احتمال دارد به علت شدت حزن و کثرت گریه چشمهایش جایی را نمی‌دیده و فراوانی اشک مانع دیدن او شده بوده.

اشکال دوم اینکه جابر در سال هفتاد و اندی وفات کرده و امام باقر علیه‌السلام

---

۱. بشارة المصطفی ص٧٤

حدود سال ۹٤ به امامت رسیده‌اند در این صورت چگونه ملاقات امام باقر علیه‌السلام با او از سال ۹٤ به بعد رخ داده است؟ اما باید دانست که در تاریخ وفات جابر اختلاف هست و یکی از اقوال اینست که وی در سال ۹٤ وفات کرده، لذا می‌شود این ملاقات در آخرین سال حیات جابر و اولین سال امامت امام باقر علیه‌السلام رخ داده باشد.

و در این حدیث نکاتی قابل ذکر است:

الف) لوح میراث: این لوح آسمانی که در دست حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده به عنوان میراث ایشان به تک تک ائمه علیهم‌السلام به ارث می‌رسیده، لذا اصل آن نزد امام باقر علیه‌السلام موجود، و سوال و جوابی که با جابر نمودند برای صرف استشهاد بوده است.

ب) جزء خواص: بار یافتن جابر به نزد حضرت فاطمه علیهاالسلام و دیدن آن لوح در دستان ایشان بعید نیست، چون جابر نزد اهل بیت علیهم‌السلام جزء خواصی بوده که لیاقت بار یافتن به نزد آن حضرت را داشته است.

ج) لوح و صحیفه: این لوح آسمانی غیر از آن صحیفه آسمانی است که به عنوان وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معرفی شده، زیرا این لوح را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حوالی ولادت امام حسین علیه‌السلام به دخترشان فاطمه علیهاالسلام داده‌اند، در حالیکه آن صحیفه را به امیر المومنین علیه‌السلام در هنگام وفات داده‌اند.

د) امید بیجا: ظاهراً مراد از امید به غیر فضل خدا که موجب عذاب شدید معرفی شده اینست که امید داشته باشی که خدا بدون رعایت عدالت، بخشایش یا بدون رعایت حکمت بخششی داشته باشد.

هـ) همه دارای وصی: هر پیامبری دارای وصی بوده و هیچ پیامبری بدون وصی نبوده است: «إِنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً فَأُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيّاً».

و) برترین وصی: امیر المومنین علیه‌السلام برترین اوصیا هستند: «فَضَّلْتُ

وَصِيَّكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ» ولی مراد در اینجا با توجه به چینش کلام، اوصیای پیامبران گذشته است نه اوصیای پیامبر اسلام ﷺ، هر چند قریب به واقع آنست که امیر المومنین علیه السلام به نسبت اوصیای پیامبر ﷺ هم برترین باشند.

ز) علم دلیل امامت: در این روایت در لفافه به این حقیقت پرداخته شده که دارا بودن علم الهی یکی از ادله امامت شخص می‌باشد: «فَجَعَلْتُ الْحَسَنَ مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ أَبِيهِ».

ح) خبر از شهادت: این حدیث مشتمل بر خبر قطعی غیبی از رخداد شهادت امام حسین علیه السلام است و مرادش از اینکه ایشان را برترین و رفیع ترین شهید معرفی نموده نسبت به شهدایی است که در معرکه جنگ به شهادت رسیده‌اند و الا قبل از ایشان پدرشان به شهادت رسیده‌اند که از آن حضرت برتر بوده‌اند.

ط) شک در امامت: ظاهراً مراد از کسانی که در جعفر علیه السلام شک می‌کنند گروه زیدیه هستند که امامت امام صادق علیه السلام را قبول نکردند و قائل به امامت زید شهید شدند و در فقه نیز تابع ابو حنیفه گشتند.

ی) فتنه سخت: ظاهراً منظور از فتنه سخت و تاریکی که بعد از امام صادق علیه السلام رخ می‌دهد فتنه اسماعیلیه است که معتقد به امامت اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام شده و در دین دچار انحراف بزرگی گشتند.

ک) منکر امامت: ظاهراً مقصود از کسانیکه در زمان وفات موسی بن جعفر علیه السلام منکر و افترا زننده معرفی شده‌اند فرقه واقفیه می‌باشند که منکر وفات آن حضرت گشته و گفتند هفت امام بیشتر نداریم و امامت امامان بعدی از نسل ایشان را منکر شدند.

ل) چه کسی ساخت؟ در این حدیث خبر داده شده که شهر مشهد را ذو القرنین ساخته، اما من اطلاعی از این مورد ندارم، همچنین خبر غیبی می‌دهد که امام رضا علیه السلام در کنار هارون الرشید دفن خواهند شد.

م) افتادگی و تحریف: ظاهراً در نسخه "غیبت نعمانی" افتادگی و تحریفی اتفاق افتاده چون امام جواد علیه‌السلام را کسی معرفی می‌کند که به بهشت می‌رود و شفاعتش در هفتاد هزار جهنمی از اهل بیتش قبول می‌گردد: «وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ»، و صحیحش در نسخه "کافی" می‌باشد که می‌گوید: هر بنده‌ای که به امام جواد علیه‌السلام ایمان بیاورد بهشت جایگاه او می‌شود و شفاعتش در هفتاد نفر جهنمی از اهل بیتش پذیرفته می‌گردد: «وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِ إِلَّا جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَ شَفَّعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ»[1]، زیرا اولاً اهل بیت کسی هرگز به هفتاد هزار نفر نمی‌رسد ثانیاً امام علیه‌السلام شفیع یک امت است نه فقط خانواده‌اش، و سرّ اینکه ایمان آورنده به امام جواد علیه‌السلام به مقام شفاعت می‌رسد اینست که ایشان کم سن ترین امام نسبت به ائمه قبلی بودند و ایمان به ایشان امتحان بسیار سختی بود لذا افراد متعددی به خاطر سن بسیار پایین ایشان در امامتشان شک کردند.

ن) شاهد بر خلق: این روایت تصریح می‌کند که امام هادی علیه‌السلام شاهد در میان خلق هستند و این منصبی الهی برای همه ائمه علیهم‌السلام است که خدای متعال در کتاب خود از آن خبر داده و فرموده‌اند: (اینگونه ما شما را امت متعادلی قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و پیامبر هم شاهد بر شما باشد): «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً».[2]

س) کامل کننده امامت: حدیث تصریح می‌کند که امام دوازدهم علیه‌السلام کامل کننده سلسله ائمه علیهم السلام‌اند و این معنا ملازم با اینست که ایشان خاتم الأئمه باشند. ذکر این نکته لازم است که من در روایت دیگری ندیدم چنین

---

۱. کافی ج۱ ص۵۲۸ ح۳

۲. سوره بقره: ۱۴۳

تعبیری از این امام عزیز شده باشد: «عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ» الا روایتی در کتاب "کفایة الأثر" که می‌گوید: «مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَهُ هَيْبَةُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ حُكْمُ دَاوُدَ وَ صَبْرُ أَيُّوبَ».[1]

ع) **ذلت در غیبت:** این حدیث خبر می‌دهد که دوستان خدا در زمان این امام ذلیل می‌شوند و سرهای‌شان هدیه برده می‌شود، و منظور از زمان ایشان دوران غیبت آن حضرت است[2] و ما نمی‌دانیم مرادش حوادثی است که در این ۱۲ قرن اتفاق افتاده یا حوادثی در آینده که هنوز رخ نداده.

نسخه‌های لوح جابر:

لازم به ذکر است که قضیه این لوح در روایات دیگری با سندهای مختلفی بیان شده که قلب انسان به راست بودن چنین قضیه‌ای اطمینان پیدا می‌کند، فقط سندی که توسط ابو الجارود نقل شده دارای نسخه‌هایی است که طبق یک نسخه معنای حدیث دارای اشکال می‌باشد.

توضیح آنکه: ابو الجارود رئیس فرقه زیدیه جارودیه حدیثی در قضیه لوح از جابر بن عبد الله نقل کرده که در کتابهای مختلف سه جور ثبت شده:

- «لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».[3]
- «لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ».[4]

---

۱. کفایة الأثر ص۴۳

۲. همانگونه که در نقل مشارق أنوار الیقین ص۱۶۰ تصریح شده: «یذلّ أولیاؤه في غیبته». «مج»

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۴۷ ح۶ و ۷، کمال الدین ج۱ ص۳۱۳ ح۴

۴. من لا یحضره الفقیه ج۴ ص۱۸۰ ح۵۴۰۸، کمال الدین ج۱ ص۲۶۹ ح۱۳، ارشاد ج۲ ص۳۴۶ ح۱۵

• «لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهَا فَعَدَدْتُ اثْنَيْ عَشَرَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ عليه‌السلام ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ مُحَمَّدٌ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ عَلِيٌّ».[١]

نسخه اول می‌گوید: تعداد اوصیا دوازده نفر بود و بدون اینکه همه را از فرزندان حضرت فاطمه عليها‌السلام بشمارد می‌گوید: نام سه نفرشان محمد و نام چهار نفرشان علی بود، و این دقیقاً مطابق عقیده شیعه است زیرا در میان امامان دوازده گانه نام امام باقر و امام جواد و امام مهدی عليهم‌السلام محمد است و نام امیر المومنین و امام سجاد و امام رضا و امام هادی عليهم‌السلام نیز علی.

نسخه دوم می‌گوید: تعداد اوصیا دوازده نفر و آنها از اولاد فاطمه عليها‌السلام بودند و چون امیر المومنین عليه‌السلام از فرزندان ایشان نبودند نتیجه این می‌شود که تعداد اوصیا سیزده نفر است. اما این محض توهم است زیرا این نسخه می‌گوید: نام سه نفرشان محمد بود و نام چهار نفرشان علی بود اما در میان اوصیایی که از فرزندان حضرت فاطمه عليها‌السلام می‌باشند فقط سه نفرشان علی نام دارند لذا متوجه می‌شویم این نسخه حضرت امیر المومنین عليه‌السلام را هم از باب تغلیب جزء فرزندان حضرت فاطمه عليها‌السلام قرار داده یعنی چون یازده نفر از اوصیا جزء فرزندان حضرت فاطمه عليها‌السلام بوده‌اند هر دوازده نفر را جزء فرزندان ایشان معرفی کرده است.

همانگونه که امیر المومنین عليه‌السلام از باب تغلیب جزء فرزندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شمرده شده‌اند: (بعد از من امامانی از نسل من به تعداد نقبای بنی اسرائیل خواهند بود که بر پا کننده عدل هستند اولین آنها علی بن ابی طالب است که او امام و خلیفه بعد از من می‌باشد و نُه امام از صلب حسین و قائم نهمین آنهاست که در آخر الزمان قیام خواهد کرد): «يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ كَعَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَهُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ

١. کافی ج١ ص٥٣٢ ح٩، خصال ج٢ ص٤٧٨ ح٤٢، غیبت طوسی ص١٣٩

تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْ صُلْبِ هَذَا - وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي - وَ الْقَائِمُ تَاسِعُهُمْ يَقُومُ بِالدِّينِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ».[۱]

بله نسخه سوم می‌گوید: تعداد اوصیا دوازده نفر از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بوده که نام سه نفرشان محمد و نام سه نفرشان علی بوده و این نسخه مخالف عقیده شیعه است. ولی با توجه به دو نسخه اول واضح است که این نسخه دچار تصحیف شده؛ علامه مجلسی در این باره می‌نگارد: «ظاهراً تصحیف از جانب نسخه برداران بوده، زیرا صدوق در "کمال الدین" و "عیون" و "فقیه" و شیخ طوسی در "غیبت" و غیر اینها با همین سند از جابر نقل کرده‌اند که نام چهار نفرشان علی بوده است».[۲]

غیر از اینکه در بعضی روایاتِ لوح به اسامی آن اوصیا تصریح شده که یازده نفر از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌باشند نه دوازده نفر، همچنانکه در بعضی از این روایات تصریح شده که نام امیر المومنین علیه السلام نیز در آن لوح بوده است، از جمله:

الف) «به بانو گفتم: ای سرور زنان این صحیفه که همراه شما می‌بینم چیست؟ فرمود: در آن نام امامان از فرزندانم هست ... جابر گوید: در آن دیدم: ... ابو الحسن علی بن ابی طالب، مرتضی، مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ... م ح م د بن حسن، او حجتِ قائم خداست، مادرش کنیزی به نام نرجس است».[۳]

ب) «لوحی که نورش چشمها را می‌زد و در آن دوازده اسم بود ... اسمها را شمردم دوازده تا بود، گفتم: اینها اسمهای چه کسانی است؟ بانو فرمود: اسامی

---

۱. کفایة الأثر ص۱۷۳

۲. مرآة العقول ج۶ ص۲۲۸

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۴۰ - ۴۱ ح۱

اوصیا هست اولین‌شان پسر عمویم و یازده نفر از فرزندانم که آخرین‌شان همان قائم می‌باشد، جابر می‌گوید: در آن لوح دیدم محمد محمد محمد در سه جا، و علی علی علی علی در چهار جا».[١]

و دو نسخه دیگر که در کتاب "کفایة الأثر"[٢]، و "امالی طوسی"[٣] ذکر شده و نیز همین روایت "غیبت نعمانی".

و اینها همه در کنار صدها روایت است که تصریح می‌کند تعداد امامان و اوصیا و خلفای این امت دوازده نفر می‌باشد.

و در اینجا نکات دیگری هم وجود دارد که لازم است ذکر شود:

الف) راوی این نسخه ابو الجارود رئیس فرقه زیدیه جارودیه است، و بر فرض که نسخه سوم درست باشد او متهم به تحریف لفظ حدیث می‌باشد تا امام خود زید را هم جزء اوصیا و ائمه علیهم‌السلام قرار دهد.

ب) طبق این نسخه کسی که گفته دوازده وصی از اولاد حضرت فاطمه علیهاالسلام بوده‌اند جابر است نه حجت خدا، لذا احتمال اینکه اشتباه کرده باشد وجود دارد، در حالیکه طبق روایت نعمانی کسی که گفته یازده نفر از فرزندان آن حضرت بوده‌اند شخص حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌باشد.

ج) اصلاً معقول نیست لوح اسامی اوصیا فاقد نام امیر المومنین علیه‌السلام باشد با اینکه ایشان پدر دیگر اوصیا بوده‌اند، بنا بر این قطعاً نسخه سوم باطل است.

---

١. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج١ ص٤٦ ح٥، کمال الدین ج١ ص٣١١ ح٢

٢. کفایة الأثر ص١٩٦

٣. امالی طوسی ص٢٩١ ـ ٢٩٢ ح١٣

حدیث ششم: روایت باقری ـ نبوی

٦ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ مِنْ كِتَابِهِ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي اثْنَيْ عَشَرَ مُحَدَّثاً. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ وَ كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنَ الرَّضَاعَةِ: سُبْحَانَ اللَّهِ مُحَدَّثاً! كَالْمُنْكِرِ لِذَلِكَ. قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ: أَمَا وَ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كَانَ كَذَلِكَ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام.

سند:

معتبر، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، یحیی بن زکریا: شیعه ثقه، علی بن سیف: شیعه ثقه، أبان بن عثمان: شیعه ثقه، زرارة: شیعه ثقه؛ و این سند نادر است زیرا در تمام مصادر حدیثی ما روایتی از یحیی بن زکریا از علی بن سیف وجود ندارد مگر چهار مورد که همه‌شان منحصراً در "غیبت نعمانی" از طریق ابن عقده نقل شده، همچنانکه شاذ است زیرا حدیث علی بن سیف از ابان وجود ندارد مگر اینجا و یک مورد دیگر در همین کتاب.[1]

و آن را مرحوم کلینی به سندش اینگونه روایت نموده: «مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ سُوقَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَوْماً فَقَالَ: ... كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مُحَدَّثاً، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَانَ أَخَا عَلِيٍّ لِأُمِّهِ: سُبْحَانَ اللَّهِ مُحَدَّثاً؟ كَأَنَّهُ يُنْكِرُ ذَلِكَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۲۹ ح٤

إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ بَعْدُ قَدْ كَانَ يَعْرِفُ ذَلِكَ، قَالَ: فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ سَكَتَ الرَّجُلُ».[١]

و نیز اینگونه: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَشَّابِ[٢] عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: الِاثْنَا عَشَرَ الْإِمَامَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ ... فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ رَاشِدٍ ـ كَانَ أَخَا عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ لِأُمِّهِ ـ وَ أَنْكَرَ ذَلِكَ فَصَرَّرَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَ قَالَ: أَمَا إِنَّ ابْنَ أُمِّكَ كَانَ أَحَدَهُمْ».[٣]

و ابو بصیر به سند معتبر گواهی داده که این مطلب را از امام باقر عليه السلام شنیده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ».[٤]

ترجمه:

امام باقر از پدران عليهم السلام از رسول خدا صلى الله عليه وآله: از اهل بیت من دوازده محدَّث هستند. ولی مردی به نام عبد الله بن زید که برادر رضاعی امام سجاد عليه السلام بود با حالت انکار گفت: سبحان الله محدَّث! امام باقر عليه السلام به او رو کرده، فرمودند: فرزند مادرت (یعنی امام سجاد) هم اینگونه بود.

---

١. کافی ج١ ص٢٧٠ ح٢

٢. این اشتباه نگارشی عبد الله بن محمد عن الخشاب هست. «مج»

٣. کافی ج١ ص٥٣١ ح٧

٤. کافی ج١ ص٥٣٤ ـ ٥٣٥ ح٢٠

شرح:

سند این روایت معتبر است و به دو طریق دیگر هم نقل[۱] و به طور اجمال نیز به سند معتبر دیگری ثبت شده[۲]، و محتوای آن نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد، و مقصود از محدَّث کسی است که فرشتگان با او سخن می‌گویند، و ظاهراً این مقام ملازم با داشتن منصب الهی است مگر کسی که به دلیل خاصی می‌دانیم با وجود محدَّث بودن منصب الهی ندارد مثل سلمان و مریم علیهما السلام و حضرت فاطمه علیها السلام.

حدیث هفتم: روایت صادقی ـ نبوی

۷ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ عزوجل اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئاً: اخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَكَّةَ وَ اخْتَارَ مِنْ مَكَّةَ الْمَسْجِدَ وَ اخْتَارَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْمَوْضِعَ الَّذِي فِيهِ الْكَعْبَةُ وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَنْعَامِ إِنَاثَهَا وَ مِنَ الْغَنَمِ الضَّأْنَ[۳] وَ اخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ اخْتَارَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ مِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ اخْتَارَ مِنَ النَّاسِ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَنِي وَ عَلِيّاً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ اخْتَارَ مِنِّي وَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ يُكْمِلُهُ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تَاسِعُهُمْ بَاطِنُهُمْ وَ هُوَ ظَاهِرُهُمْ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ وَ هُوَ قَائِمُهُمْ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِي حَدِيثِهِ: يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ. وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ

---

۱. کافی ج۱ ص۲۷۰ ح۲، ص۵۳۱ ح۷

۲. کافی ج۱ ص۵۳٤ ـ ۵۳۵ ح۲۰

۳. تا اینجا در هیچ مصدر دیگری وجود ندارد. بله در کافی ج٦ ص٥٤٤ ح۱۱ این عبارت آمده: «إِنَّ اللَّهَ عزوجل اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئاً اخْتَارَ مِنَ الْإِبِلِ النَّاقَةَ وَ مِنَ الْغَنَمِ الضَّائِنَةَ». «مج»

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عز وجل اخْتَارَنِي؛ الْحَدِيثَ.

سند (١):

ضعيف، موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، همام: مجهول و ظاهراً طبق موارد مشابه، کلمه «أَبِي» اشتباه نگارشی احمد است یعنی احمد بن مابنداذ[1] که مجهول می‌باشد، أحمد بن هلال: فاسد المذهب ثقه، محمد بن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعید بن غزوان: شیعه ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه.

سند (٢):

معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، أحمد بن هلال: فاسد المذهب ثقه، محمد بن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعید بن غزوان: شیعه ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه.

سند (٣):

معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، الحسن بن محمد: شیعه ثقه، أحمد بن هلال: فاسد المذهب ثقه، محمد بن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعید بن غزوان: شیعه ثقه.

---

١. غیبت نعمانی ص١٨٠ ح٢٨: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ». «مج»

سند (٤):

ضعیف، موید به سند معتبر.

محمد بن الحسن: مجهول، الحسن بن محمد: شیعه ثقه، أحمد بن هلال: فاسد المذهب ثقه، محمد بن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعید بن غزوان: شیعه ثقه.

و آن را با اندکی تفاوت و نبود دو خط اولش شیخ صدوق، مسعودی، جوهری، طبری شیعه، حلبی و شیخ طوسی نیز نقل کرده‌اند.[۱]

و آن را مسعودی به سندش اینگونه روایت کرده: «إنّ الله ﷻ إختار من الأیام یوم الجمعة و من اللیالي لیلة القدر و من الشهور شهر رمضان و إختارني من الرسل و إختار مني علیاً و إختار من علي الحسن و الحسین و إختار منهما تسعة تاسعهم قائمهم و هو ظاهرهم و هو باطنهم».[۲]

و جوهری به سندش از طریق اهل سنت اینگونه: «إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ مِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَ اخْتَارَنِي وَ عَلِيّاً، وَ اخْتَارَ مِنْ عَلِيٍّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، وَ اخْتَارَ مِنَ الْحُسَيْنِ حُجَّةَ الْعَالَمِينَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ أَعْلَمُهُمْ أَحْكَمُهُمْ».[۳]

ترجمه:

خدای ﷻ از هر چیزی، مقداری را برگزیده است: از روی زمین، مکه را انتخاب کرد و از سرزمین مکه، مسجد الحرام را و از آن، بخشی را که کعبه در آن است و از چهارپایان، ماده آنان را و از گوسفندان، میش را و از روزها روز جمعه را و

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۲۸۱ ح۳۲، اثبات الوصیه ص۲٦۸، مقتضب الأثر ص۹ ـ ۱۰، دلائل الإمامه ص۳٥٤ ح۳٦، تقریب المعارف ص٤۱۹ ـ ٤۲۰، غیبت طوسی ص۱٤۲ ـ ۱٤۳

۲. اثبات الوصیه ص۲٦٦

۳. مقتضب الأثر ص۹

از ماهها، ماه رمضان را و از شبها، شب قدر را، و از میان مردم، بنی هاشم را، و از میان بنی هاشم، من و علی را و از تبار من و علی، حسن و حسین را برگزید و آن را تا دوازده امام از فرزندان حسین کامل کرد، نهمین آن فرزندان، باطن (از میان) آنانست و او ظاهر (از میان) آنان است و او برترین ایشان و او قائم آنهاست.

عبد الله بن جعفر در حدیث خود اضافه دارد: آنان دین را از تحریف تندروها و نسبتهای باطل‌گرایان و تأویل نادانان محفوظ می‌دارند.

شرح:

سند این روایت معتبر و از نظر محتوا مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد، و مرادش از «باطن (از میان) آنها» یعنی کسی که از بین ائمه غائب می‌شود، و منظور از «ظاهر (از میان) آنها» یعنی کسی که بر دشمنان ائمه ظفر یافته و غالب می‌شود، همچنانکه علامه مجلسی رحمه الله بیان داشته است.[١]

در اینجا دو نکته قابل ذکر است:

نکته اول) قائمِ آنها: اینکه از نهمین نفرشان تعبیر به «قائم آنها» کرده، دلالت دارد قائمیت آن حضرت امری مشخص بوده که از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن خبر داده شده بوده، لذا برخی احادیث که بر قائم بودن امام حسین یا امام کاظم علیهما السلام و رخداد بداء در قائمیت آن دو از جانب خدا دلالت دارد باطل است.

نکته دوم) افضلِ آنها: افضل بودن قائم نسبت به نُه فرزند از فرزندان امام حسین علیه السلام بیان شده نه هر دوازده امام، ولی همان نیز نسبی است نه به صورت مطلق، یعنی ایشان از بعضی جهات افضل هستند نه همه جهات، و با این توضیح تعارض ظاهری که بین روایات افضلیت و تساوی آنها دیده می‌شود رفع می‌گردد:

---

١. بحار الأنوار ج٣٦ ص٢٥٦

(پیامبر ﷺ به امام حسین علیه‌السلام درباره ائمه: همه شما در فضل و منزلت نزد خدای متعال یکسانید): «... كُلُّكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى سَوَاءٌ».[۱]

و در حدیث شماره ۱۶ می‌آید: (فضل ما یکی و همه ما نزد خدا ﷻ یکی هستیم): «فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ ﷻ».

(مهدی جزو ائمه دوازده گانه است و کسی که قبل از اوست از وی افضل است اولی بهتر از بعدی است زیرا اولی امام نفر بعدی است و نفر بعدی وصی امام اولست): «مِنْهُمُ الْمَهْدِيُّ [وَ الَّذِي قَبْلَهُ أَفْضَلُ مِنْهُ الْأَوَّلُ خَيْرٌ مِنَ الْآخِرِ لِأَنَّهُ إِمَامُهُ وَ الْآخِرُ وَصِيُّ الْأَوَّلِ]».[۲]

این در حالیست که بعضی از روایات و کتابها کلاً فاقد فقره «وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ» می‌باشد، از جمله:

«هدایة الکبری ص۳۶۳، اثبات الوصیه ص۲۶۶ و ص۲۶۸، کمال الدین ج۱ ص۲۸۱، دلائل الامامه ص۴۵۴، غیبت طوسی ص۱۴۲ ـ ۱۴۳».

حدیث هشتم: کلام سلیم ـ روایت علوی

۸ـ وَ مِنْ كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ مَا رَوَاهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ وَ عَبْدُ الْعَزِيزِ وَ عَبْدُ الْوَاحِدِ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ رِجَالِهِمْ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ وَ أَخْبَرَنَا بِهِ مِنْ غَيْرِ هَذِهِ الطُّرُقِ هَارُونُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْمُعَلَّى الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَمْرُو بْنُ جَامِعِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَرْبٍ الْكِنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ شَيْخٌ لَنَا كُوفِيٌّ ثِقَةٌ

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۲۶۹ ح۱۲

۲. کتاب سلیم ج۲ ص۵۶۸

قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ شَيْخُنَا عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ وَ ذَكَرَ أَبَانٌ أَنَّهُ سَمِعَهُ أَيْضاً عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ مَعْمَرٌ وَ ذَكَرَ أَبُو هَارُونَ الْعَبْدِيُّ أَنَّهُ سَمِعَهُ أَيْضاً عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ سُلَيْمٍ:أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَمَّا دَعَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ أَبَا هُرَيْرَةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام بِصِفِّينَ فَحَمَّلَهُمَا الرِّسَالَةَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَدَّيَاهُ إِلَيْهِ قَالَ: قَدْ بَلَّغْتُمَانِي مَا أَرْسَلَكُمَا بِهِ مُعَاوِيَةُ فَاسْتَمِعَا مِنِّي وَ أَبْلِغَاهُ عَنِّي كَمَا بَلَّغْتُمَانِي. قَالا: نَعَمْ، فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ عليه السلام الْجَوَابَ بِطُولِهِ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى ذِكْرِ نَصْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِيَّاهُ بِغَدِيرِ خُمٍّ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ: لَمَّا نَزَلَ عَلَيْهِ: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ"[1] فَقَالَ النَّاسُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ خَاصَّةٌ لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى نَبِيَّهُ صلى الله عليه وآله أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَلَايَةَ مَنْ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حَجِّهِمْ.

قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: فَنَصَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عز وجل أَرْسَلَنِي بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِي وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبُونِي فَأَوْعَدَنِي لَأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِّي، قُمْ يَا عَلِيُّ. ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ بَعْدَ أَنْ أَمَرَ أَنْ يُنَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً فَصَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاءُ مَا ذَا؟ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عز وجل: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً"[2] فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً؟ قَالَ: بَلْ فِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيِّنْهُمْ لِي.قَالَ: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ

---

١. سوره مائده: ٥٥

٢. سوره مائده: ٣

أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمْ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا قُلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَوَاءً لَمْ تَزِدْ وَ لَمْ تُنْقِصْ. وَ قَالَ بَقِيَّةُ الْبَدْرِيِّينَ الَّذِينَ شَهِدُوا مَعَ عَلِيٍّ صِفِّينَ: قَدْ حَفِظْنَا جُلَّ مَا قُلْتَ وَ لَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ وَ هَؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ خِيَارُنَا وَ أَفَاضِلُنَا. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: صَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَحْفَظُ وَ بَعْضُهُمْ أَفْضَلُ مِنْ بَعْضٍ.

وَ قَامَ مِنَ الِاثْنَيْ عَشَرَ أَرْبَعَةٌ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَبُو أَيُّوبَ وَ عَمَّارٌ وَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَقَائِمٌ وَ عَلِيٌّ عليه السلام قَائِمٌ إِلَى جَانِبِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَاماً يَكُونُ وَصِيِّي فِيكُمْ وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي وَ فِي أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ وَ أَمَرَكُمْ فِيهِ بِوَلَايَتِهِ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ خَشِيتُ طَعْنَ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبَهُمْ؛ فَأَوْعَدَنِي لَأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ لَيُعَاقِبَنِي[1].

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عزوجل أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاةِ وَ قَدْ بَيَّنْتُهَا لَكُمْ وَ سَنَنْتُهَا لَكُمْ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ فَبَيَّنْتُهُمَا لَكُمْ وَ فَسَّرْتُهُمَا وَ قَدْ أَمَرَكُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَةِ وَ إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهَا خَاصَّةٌ لِهَذَا وَ لِأَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمُ ابْنِيَ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدِي وَ إِمَامَكُمْ وَ وَلِيَّكُمْ وَ هَادِيَكُمْ بَعْدِي وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ هُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فَقَلِّدُوهُ دِينَكُمْ وَ أَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِيَ اللَّهُ عزوجل، أَمَرَنِي اللَّهُ عزوجل أَنْ أُعَلِّمَهُ إِيَّاهُ وَ أَنْ أُعَلِّمَكُمْ أَنَّهُ عِنْدَهُ فَسَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصِيَائِهِ وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ وَ لَا تَتَقَدَّمُوا عَلَيْهِمْ وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزَايِلُهُمْ وَ لَا يُزَايِلُونَهُ.

---

۱. در عموم مصادر مثل قبل آمده: «أَوْ لَيُعَذِّبَنِّي». «مج»

ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ ﷺ لِأَبِي الدَّرْدَاءِ وَ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ مَنْ حَوْلَهُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً"[1] فَجَمَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِي كِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَحِبَّتِي وَ عِتْرَتِي وَ ثَقَلِي وَ خَاصَّتِيوَ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَ أَنَا؟ فَقَالَ ﷺ لَهَا: وَ أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِيَّ وَ فِي أَخِي عَلِيٍّ وَ فِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ فِي ابْنَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ فِيهَا مَعَنَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَامَ جُلُّ النَّاسِ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ.

فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِ: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ"[2].فَقَامَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عِنْدَ نُزُولِهَا فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْهِمْ وَ هُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ "فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ" مِلَّةَ أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَنَى اللَّهُ تَعَالَى بِذَلِكَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ إِنْسَاناً أَنَا وَ أَخِي عَلِيّاً وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ؟ فَقَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ خَطِيباً ثُمَّ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِلَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ ﷻ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ أَخْبَرَنِي وَ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ اللَّهُمَّ قَدْ شَهِدْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

---

١. سوره احزاب: ٣٣

٢. سوره حج: ٧٧ ـ ٧٨

فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْجَمَاعَةِ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ خَطَبَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: لَا وَ لَكِنْ لِأَوْصِيَائِي مِنْهُمْ: عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ هُوَ أَوَّلُهُمْ وَ خَيْرُهُمْ ثُمَّ وَصِيُّهُ بَعْدَهُ ابْنِي هَذَا ـ وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ ـ ثُمَّ وَصِيُّهُ ابْنِي هَذَا ـ وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ ـ ثُمَّ وَصِيُّهُ ابْنِي بَعْدَهُ سَمِيُّ أَخِي ثُمَّ وَصِيُّهُ بَعْدَهُ سَمِيِّي ثُمَّ سَبْعَةٌ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ.

فَقَامَ السَّبْعُونَ الْبَدْرِيُّونَ وَ نَحْوُهُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالُوا: ذَكَرْتُمُونَا مَا كُنَّا نَسِينَاهُ نَشْهَدُ أَنَّا قَدْ كُنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَانْطَلَقَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَحَدَّثَا مُعَاوِيَةَ بِكُلِّ مَا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ مَا اسْتُشْهِدَ عَلَيْهِ وَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ شَهِدُوا بِهِ.[1]

سند:

معتبر.

در سند این روایت افراد ضعیف و مجهول و سنی وجود دارد لکن شیخ صدوق همین را از سلیم به سند معتبر تا ابن ابی عیاش نقل کرده، و هر چند راوی آن ابان بن ابی عیاش ضعیف دانسته شده اما این روایت اصلاً احتیاجی به سند ندارد زیرا از کتاب سلیم نقل شده که معروف و مشهور و کاملاً در جوامع شیعی در دسترس بوده، بگونه‌ای که به صورت کلی مورد قبول عموم شیعه می‌بوده، بنا بر این هر حدیثی در این کتاب وجود دارد معتبر است مگر روایتی که دلیلی بر خلافش باشد، و به زودی سخن خود مرحوم نعمانی درباره میزان اعتبار کتاب سلیم نزد شیعه خواهد آمد.

---

۱. کتاب سلیم ج۲ ص۷۵٦ ـ ۷٦٤، و همین مضمون را شیخ صدوق از سلیم در جلسه‌ای در مسجد پیامبر در زمان خلافت عثمان روایت کرده است: کمال الدین ج۱ ص۲۷٤ ـ ۲۷۹ ح۲۵. «مج»

ترجمه:

سلیم گوید: هنگامی که معاویه، ابو درداء و ابو هریره را نزد خود فرا خواند و ما آن زمان در صفین همراه امیر المومنین علی بودیم، و آن دو را مامور رساندن پیامی به امیر المومنین علی نمود و آنان پیغام را به آن حضرت رسانیدند، حضرت فرمود: پیامی را که معاویه همراه شما فرستاده بود به من رساندید، اکنون از من نیز بشنوید و همانگونه که به من ابلاغ کردید، از طرف من آن را به او ابلاغ نمایید. آن دو گفتند: بسیار خوب.

حضرت علی علیه‌السلام پاسخی طولانی در جواب معاویه فرمود تا اینکه سخن به یادآوری نصب ایشان به امر خدای تعالی به وسیله رسول خدا در غدیر خم رسید، که فرمود: هنگامی که آیه: "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ..." بر پیامبر نازل شد مردم گفتند: ای رسول خدا آیا این ولایت مخصوص برخی از مومنان است یا همه ایمان آورندگان را در بر می‌گیرد؟ خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود تا از ولایت آنها که خداوند ایشان را به ولایت او امر نموده آگاهشان سازد و مطابق نماز و زکات و روزه و حجشان که برای آنان تفسیر کرده ولایت را نیز برای آنان بیان نماید، پس رسول خدا در غدیر خم مرا به جانشینی خویش بر گماشت و فرمود:

خدای عزوجل مرا به رساندن پیامی مامور داشت که سینه ام را تنگ نمود و گمان کردم مردم مرا تکذیب کنند، ولی خداوند مرا تهدید فرمود که حتماً آن پیام را برسانم و گر نه عذابم خواهد کرد، (و خطاب به من فرمود:) ای علی برخیز، و پس از اینکه دستور داد مردم را برای جماعت دعوت کنند، و خود با آنان نماز ظهر را به جای آورد با صدای هر چه بلندتر فرمود: ای مردم بدانید خدا مولای من است و من مولای مومنان، و من نسبت به مومنان سزاوارتر از آنان نسبت به خودشان هستم، هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست، خدایا کسی را که دوستدار اوست دوست بدار و آن کس که با او دشمنی می‌کند دشمن بدار. سلمان فارسی به پا

خاست و گفت: ای رسول خدا چگونه ولایتی (در چه چیزی)؟ آن حضرت فرمود: هر کس که من به او از خودش سزاوارترم علی نیز نسبت به او شایسته تر از خود اوست.

در این هنگام خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ..." سلمان گفت: ای رسول خدا آیا این آیات مخصوص علی نازل شده؟ آن حضرت فرمود: بلکه درباره او و در مورد اوصیای من تا روز قیامت نازل گردیده. سلمان گفت: ای رسول خدا آنها را برای من بیان کنید، فرمود: علی برادر من و وصی من و وارث من و جانشین من در امتم و ولیّ هر مومنی بعد از من و یازده امام از فرزندان او که نخستین آنها فرزندم حسن و بعد حسین است، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری، آنها با قرآنند و قرآن با آنها، نه ایشان از قرآن جدا می‌شوند و نه قرآن از آنان، تا اینکه در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند.

در این هنگام دوازده نفر از شرکت کنندگان در جنگ بدر به پا خواستند و گفتند: ای امیر مومنان ما گواهی می‌دهیم که این سخن را به همانگونه که تو فرمودی از رسول خدا شنیده‌ایم، درست مثل همین، نه بیشتر نه کمتر؛ و بقیه اصحاب بدر که همراه حضرت علی علیه‌السلام در صفین حضور یافته بودند گفتند: ما بخش زیادی از آنچه را فرمودی به یاد داریم ولی همه آن را به خاطر نداریم، و این دوازده نفر بهترین و برترینِ ما هستند. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: راست می‌گویید، همه مردم حافظه‌شان خوب نیست و بعضی از بعضی برترند.

بعد چهار نفر از آن دوازده نفر یعنی: ابو الهیثم بن تیّهان و ابو ایوب و عمار و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین به پا خاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که فرمایش آن روز رسول خدا را به خاطر سپرده ایم، به خدا قسم که او به پا ایستاده بود و علی نیز در کنار او ایستاده بود و در این حال رسول خدا می‌فرمود: ای مردم به راستی که خداوند مرا امر فرموده تا امامی بر شما بگمارم که وصی من در میان شما باشد و پس از من در میان اهل بیتم و امتم جانشین من باشد و آن کس باشد که

خداوند اطاعت او را در کتاب خود بر مومنان واجب ساخته و در آن شما را به ولایت او امر نموده.

من عرض کردم: از زخم زبان منافقان و تکذیب آنان بیمناکم، اما خدا مرا تهدید نمود که حتماً آن را ابلاغ کنم و گر نه کیفرم خواهد کرد. ای مردم همانا خدای ﷻ در کتاب خویش شما را به نماز امر فرموده و من آن را برای شما بیان کرده ام و روش آن را به شما آموخته‌ام و همچنین‌به زکات و روزه که آن دو را نیز برای شما توضیح داده ام و خداوند در قرآنش شما را به ولایت امر فرموده؛ ای مردم من شما را گواه می‌گیرم که آن ولایت مخصوص این شخص و اوصیای من از فرزندان خودم و اوست، اولشان فرزندم حسن و بعد حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین است، آنان از کتاب جدا نمی‌گردند تا آنکه در کنار حوض به من ملحق شوند.

ای مردم، من پناهگاه شما پس از خود را، و پیشوا و ولیّ و رهبرتان را پس از خویش به شما اعلام کردم، او علی بن ابی طالب برادر من است و هم او در میان شما به منزله خود من است، پس کار دین خود را به او واگذار کنید و در همه امورتان از وی فرمانبرداری نمایید، که تمام آنچه خدای ﷻ به من آموخته نزد اوست، خدای ﷻ مرا امر فرموده که آن را فقط به او بیاموزم و به شما گوشزد کنم: همه آن علم نزد اوست، پس شما از او بپرسید و از وی و اوصیای وی فرا گیرید، شما به آنان چیزی را نیاموزید و بر آنها پیشی نگیرید و از ایشان جلو و عقب نیفتید، آنها قرین حقّ‌اند و حقّ نیز با آنهاست، نه حقّ از آنان جدا می‌شود و نه آنان از حقّ.

سپس علی ﷺ به ابو درداء و ابو هریره و کسانی که گرد او بودند فرمود: ای مردم آیا می‌دانید خداوند تبارك و تعالی در کتاب خود آورده: «خداوند چنین خواسته که تنها از شما اهل بیت پلیدی را بزداید و شما را پاك گرداند»؟ پس رسول خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در کسایی گرد آورد و فرمود: خداوندا اینها

حبیبان من و عترت من و گرانمایگان من‌و خاصّان من و اهل بیت من اند، پلیدی را از ایشان بزدای و آنان را پاكِ پاک نما. امّ سلمه گفت: و من نیز؟ آن حضرت به او فرمود: تو در راه خیری اما این آیه فقط در مورد من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین و نه فرزندم از فرزندان حسین نازل شده، و در آن غیر از خودمان هیچ کس با ما شریك نیست.

در این هنگام بیشتر حاضران برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم امّ سلمه این موضوع را برای ما نقل کرده، بعد هم آن را از رسول خدا پرسیدیم و آن حضرت نیز برای ما به همان صورت که امّ سلمه گفته بود نقل نمود.

آنگاه فرمود: آیا شما نمی‌دانید خدای ﷻ در سوره حج نازل فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجده به جای آورید و خدای خویش را پرستش نمایید و کار نیك انجام دهید شاید رستگار شوید * و در راه خدا جهاد کنید طوری که شایسته جهاد در راه اوست، اوست که شما را برگزیده و در دین برای شما فشار و سختی قرار نداده که همان آئین پدرتان ابراهیم است، او شما را پیش از این و در این کتاب مسلمان خواند تا پیامبر شاهد بر شما و شما شاهدان بر مردم باشید»؟ و به هنگام نزول این آیه، سلمان رضی الله عنه به پا خاست و گفت: ای رسول خدا اینان چه کسانی هستند که تو شاهد بر آنان و آنان نیز شاهدان بر مردم‌اند و خدا آنها را برگزیده و بر ایشان تنگی و سختی در دین که کیش پدرشان ابراهیم است مقرّر نفرموده؟ رسول خدا فرمود: منظور خدای تعالی از آن، سیزده انسان بدین ترتیب است: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندانش. حاضران گفتند: خدایا مطلب همین طور است، ما آن را از رسول خدا شنیده ایم.

پس حضرت علی علیه‌السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید رسول خدا برای مردم ایستاده خطبه خواند و پس از آن دیگر خطابه‌ای ایراد نکرد و فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز به جای گذاشته ام که تا وقتی به آن دو چنگ زده‌اید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدای ﷻ و اهل بیت من، و خدای لطیف و

خبیر به من خبر داده و عهد نموده که آن دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند؟ گفتند: آری به خدا شهادت می‌دهیم که همه این گفتار از رسول خداست.

سپس دوازده نفر از حاضران برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم هنگامی که‌رسول خدا خطبه ایراد می‌فرمود، همان روزی که در آن وفات یافت عمر بن خطّاب با حالتی شبیه به شخص خشمگین برخاست و گفت: ای رسول خدا این سخن مربوط به همه افراد خانواده تو است؟ آن حضرت پاسخ داد:

نه، بلکه فقط ناظر به جانشینان من از بین ایشان است یعنی: علی که برادر و وزیر و وارث و جانشین من در میان امتم است و پس از من ولیّ هر مومنی می‌باشد، او نخستین و بهترین آنان است، سپس بعدش همین پسرم وصی اوست ـ و به حسن اشاره فرمود ـ سپس این فرزندم وصی اوست ـ و به حسین اشاره نمود ـ بعد از او آن فرزندم که با برادرم همنام است، سپس وصی او همنام با خودم، و سپس هفت نفر از فرزندانش یکی پس از دیگری تا اینکه در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند، آنان شهدای خدا بر روی زمینش و حجتهای او بر بندگانش هستند، هر که از ایشان اطاعت کند خدا را فرمانبرداری نموده و هر که با آنان مخالفت کند خدا را نافرمانی کرده است.

بعد همان هفتاد نفر از اصحاب بدر و نزدیك به همان مقدار از مهاجرین برخاستند و گفتند: چیزی را به یاد ما آوردی که فراموشش کرده بودیم، گواهی می‌دهیم که ما نیز آن را از رسول خدا شنیده‌ایم.

ابو درداء و ابو هریره از آنان جدا شده، روانه گشتند و تمام آنچه حضرت علی علیه‌السلام فرموده و حاضران را بر آن گواه گرفته بود و پاسخ و گواهی مردم را بر آن به معاویه گفتند.

شرح:

سند این روایت طبق توضیحی که گذشت معتبر است و محتوای آن نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن نصوص متعددی بر حصر عدد اوصیا و ائمه علیهم‌السلام در دوازده نفر وجود دارد و این کمر هر کس که ادعا کند تعداد آنها کمتر یا بیشتر از دوازده نفر می‌باشد را می‌شکند.

حدیث نهم: کلام سلیم ـ روایت علوی

۹ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ صِفِّينَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام نَزَلَ قَرِيباً مِنْ دَيْرِ نَصْرَانِي،إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا شَيْخٌ مِنَ الدَّيْرِ جَمِيلُ الْوَجْهِ حَسَنُ الْهَيْئَةِ وَ السَّمْتِ‌مَعَهُ كِتَابٌ حَتَّى أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي مِنْ نَسْلِ حَوَارِيِّ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ كَانَ أَفْضَلَ حَوَارِيِّ عِيسَى الِاثْنَيْ عَشَرَ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ آثَرَهُمْ عِنْدَهُ‌وَ إِنَّ عِيسَى أَوْصَى إِلَيْهِ وَ دَفَعَ إِلَيْهِ كُتُبَهُ وَ عَلَّمَهُ حِكْمَتَهُ‌فَلَمْ يَزَلْ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ عَلَى دِينِهِ مُتَمَسِّكِينَ بِمِلَّتِهِ‌لَمْ يَكْفُرُوا وَ لَمْ يَرْتَدُّوا وَ لَمْ يُغَيِّرُوا وَ تِلْكَ الْكُتُبُ عِنْدِي إِمْلَاءُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ خَطُّ أَبِينَا بِيَدِهِ، فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ يَفْعَلُ النَّاسُ مِنْ بَعْدِهِ وَ اسْمُ مَلِكٍ مَلِكٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْهُمْ وَ أَنَّ[1] اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَبْعَثُ رَجُلًا مِنَ الْعَرَبِ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ مِنْ أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا تِهَامَةُ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا مَكَّةُ يُقَالُ لَهُ أَحْمَدُ لَهُ اثْنَا عَشَرَ اسْماً وَ ذَكَرَ مَبْعَثَهُ وَ مَوْلِدَهُ وَ مُهَاجَرَتَهُ وَ مَنْ يُقَاتِلُهُ وَ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ مَنْ يُعَادِيهِ وَ مَا يَعِيشُ وَ مَا تَلْقَى أُمَّتُهُ بَعْدَهُ إِلَى أَنْ يَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مِنَ السَّمَاءِ.

وَ فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ مِنْ خَيْرِ خَلْقِ اللَّهِ وَ مِنْ أَحَبِّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ وَلِيٌّ لِمَنْ وَالاهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ مَنْ

---

۱. در کتاب سلیم اینگونه ثبت شده: «حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ». «مج»

أَطَاعَهُمُ اهْتَدَى وَ مَنْ عَصَاهُمْ ضَلَّ، طَاعَتُهُمْ لِلّٰهِ طَاعَةٌ وَ مَعْصِيَتُهُمْ لِلّٰهِ مَعْصِيَةٌ مَكْتُوبَةٌ أَسْمَاؤُهُمْ وَ أَنْسَابُهُمْ وَ نُعُوتُهُمْ وَ كَمْ يَعِيشُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ وَ كَمْ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَسْتَتِرُ بِدِينِهِ وَ يَكْتُمُهُ مِنْ قَوْمِهِ وَ مَنِ الَّذِي يَظْهَرُ مِنْهُمْ وَ يَنْقَادُ لَهُ النَّاسُ حَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَى آخِرِهِمْ فَيُصَلِّيَ عِيسَى خَلْفَهُ وَ يَقُولُ إِنَّكُمْ لَأَئِمَّةٌ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَتَقَدَّمَكُمْ فَيَتَقَدَّمُ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ وَ عِيسَى خَلْفَهُ فِي الصَّفِّ أَوَّلُهُمْ وَ خَيْرُهُمْ وَ أَفْضَلُهُمْ ـ وَ لَهُ مِثْلُ أُجُورِهِمْ وَ أُجُورِ مَنْ أَطَاعَهُمْ وَ اهْتَدَى بِهِمْ ـ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله.

اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ عَبْدُ اللّٰهِ وَ يس وَ الْفَتَّاحُ وَ الْخَاتَمُ وَ الْحَاشِرُ وَ الْعَاقِبُ وَ الْمَاحِي وَ الْقَائِدُ وَ نَبِيُّ اللّٰهِ وَ صَفِيُّ اللّٰهِ وَ حَبِيبُ اللّٰهِ وَ إِنَّهُ يُذْكَرُ إِذَا ذُكِرَ، مِنْ أَكْرَمِ خَلْقِ اللّٰهِ عَلَى اللّٰهِ وَ أَحَبِّهِمْ إِلَى اللّٰهِ لَمْ يَخْلُقِ اللّٰهُ مَلَكاً مُكْرَماً وَ لَا نَبِيّاً مُرْسَلًا مِنْ آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ خَيْراً عِنْدَ اللّٰهِ وَ لَا أَحَبَّ إِلَى اللّٰهِ مِنْهُ يُقْعِدُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى عَرْشِهِ وَ يُشَفِّعُهُ فِي كُلِّ مَنْ يَشْفَعُ فِيهِ.

بِاسْمِهِ جَرَى الْقَلَمُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ بِصَاحِبِ اللِّوَاءِ يَوْمَ الْحَشْرِ الْأَكْبَرِ أَخِيهِ وَ وَصِيِّهِ وَ وَزِيرِهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِي أُمَّتِهِ وَ مِنْ أَحَبِّ خَلْقِ اللّٰهِ إِلَى اللّٰهِ بَعْدَهُ عَلِيٌّ ابْنُ عَمِّهِ لِأُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدَهُ ثُمَّ أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ وَ وُلْدِهِ أَوَّلُهُمْ يُسَمَّى بِاسْمِ ابْنَيْ هَارُونَ شَبَّرَ وَ شَبِيرٍ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ أَصْغَرِهِمَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ آخِرُهُمُ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ؛ وَ ذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ بِطُولِهِ.[1]

سند:

معتبر و توضیحش گذشت.

ترجمه:

سلیم گوید: هنگامی که ما به همراه علی علیه السلام از صفّین باز می‌گشتیم آن حضرت در نزدیکی دیر یك نصرانی فرود آمد، در این موقع پیرمردی خوشرو با

---

١. کتاب سلیم ج٢ ص٧٠٥ ـ ٧٠٨

ظاهری آراسته که کتابی همراه داشت، از دیر بیرون آمد تا به خدمت امیر المومنین رسید و بر او سلام کرد، سپس گفت: من از تبار یکی از حواریون عیسی بن مریم هستم که برترین آن دوازده حواری عیسی و محبوب‌ترین ایشان نزد او بود و وی او را بر دیگران مقدّم می‌داشت و او را جانشین خود ساخته، کتابهای خود را به وی داد و حکمت خویش را به او آموخت، افراد این خانواده همواره بر دین عیسی بوده‌اند، و پیوسته کیش وی را به دست داشتند، نه کافر شدند و نه مرتد، و نه تغییری در دین او به وجود آوردند، و آن کتابها به املای عیسی بن مریم و به خط دست نویس پدرمان هم اکنون نزد من است؛ در آن کتاب از تمامی آنچه مردم پس از او انجام خواهند داد یاد شده، و نیز نام یکایك پادشاهان که پس از وی از میان مردم به سلطنت می‌نشینند، و همچنین ذکر اینکه خدای تبارك و تعالی مردی از عرب را که از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل خداست از سرزمینی که به آن تهامه می‌گویند و از قریه‌ای که به آن مکه گفته می‌شود بر می‌انگیزد، آن مرد «احمد» نامیده می‌شود، و دارای دوازده اسم است و نیز زمان بعثت او و زادگاهش و هجرتش، و کسانی که با او می‌جنگند، و آن که یاریش می‌کند، و کسی که با او دشمنی می‌ورزد، و اینکه چه مقدار زندگی می‌کند، و امتش پس از او با چه چیزهایی روبرو می‌شوند، تا زمانی که عیسی بن مریم از آسمان فرو آید، همه اینها در آن کتاب آمده است.

و در آن سیزده نفر از بهترین آفریدگان خدا از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الله ذکر شده که محبوب ترین خلق خدا نزد او هستند، و اینکه خدا دوست هر کسی است که آنان را دوست بدارد و دشمن هر کس است که آنان را دشمن بدارد، هر که از ایشان اطاعت کند هدایت شده و هر که آنان را نافرمانی نماید گمراه گشته است، طاعت آنان، طاعت خدا و گردنکشی نسبت به ایشان، گردنکشی با خداست، و نامها و نسبتها و اوصافشان در آن کتاب نوشته شده، و اینکه هر کدام از آنها یکی پس از دیگری چقدر زندگی می‌کند و چند نفر از آنان

دین خود را پوشیده می‌دارد و آن را از قومش پنهان می‌نماید، و چه کسی از بین آنان ظهور خواهد کرد و مردم اوامر او را گردن می‌نهند تا عیسی بن مریم بر آخرین آنان از آسمان فرود می‌آید و عیسی پشت سر او به نماز می‌ایستد و می‌گوید: قطعاً شما پیشوایانی هستید که هیچکس را شایسته نیست بر شما پیشی جوید، پس او پیش می‌رود و با مردم نماز می‌گزارد و عیسی در صف پشت سر او می‌ایستد.

نخستین و بهترین و برترین آنان ـ که برای او مانند پاداش همه آنها و پاداش کسانی است که از آنها اطاعت کرده و به واسطه ایشان هدایت جسته‌اند ـ رسول خداست، نام او عبارت است از: محمد و عبد الله و یاسین و فتّاح و خاتم و حاشر و عاقب و ماحی و قائد و نبیّ الله و صفیّ الله و حبیب الله، و هر کجا خداوند یاد شود نام او نیز یاد می‌شود؛ او نزد پروردگار عالم یکی از گرامی‌ترین آفریدگان خدا و محبوب ترین آنان در پیشگاه خداوند است.

خدای تعالی هیچ فرشته مکرّم و هیچ پیامبر مرسلی از آدم و غیر او نیکوتر و محبوب‌تر از وی نزد خود نیافریده است، در روز قیامت او را بر عرش خویش می‌نشاند، و شفاعتش را در مورد هر که او در حقّش شفاعت کند می‌پذیرد. قلم در لوح محفوظ به نام او محمد رسول خدا جریان یافته و به نام پرچمدار روز رستاخیز بزرگ، که برادر و وصی او و وزیر وی و جانشین او در میان امتش هست، و پس از رسول خدا یکی از محبوب‌ترین آفریدگان خدا نزد اوست یعنی علی پسر عموی پدر و مادری او، و ولیّ هر مومنی پس از وی، سپس یازده تن از فرزندان محمد و فرزندان او (علی) اولین آنها به نام دو فرزند هارون، شبّر و شبیر خوانده می‌شود و نه تن دیگر از نسل فرزند کوچکتر، یکی پس از دیگری، آخرینشان کسی است که عیسی بن مریم‌پشت سر او به نماز می‌ایستد؛ و بقیه حدیث را با طولش نقل کرده است.

شرح:

سند این حدیث معتبر است و توضیحش گذشت و محتوای آن نیز مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد اما لازم است نکاتی در اینجا ذکر شود:

الف) تعداد حواریون: مراد از فقره «كَانَ أَفْضَلَ حَوَارِيِّ عِيسَى الِاثْنَيْ عَشَرَ» این نیست که حواریون عیسی علیه‌السلام بیشتر از دوازده نفر بوده‌اند، بلکه مقصود اینست که جد این مسیحی یعنی شمعون الصفا «برترین حواری عیسی: كَانَ أَفْضَلَ حَوَارِيِّ عِيسَى» بوده، و «الِاثْنَيْ عَشَرَ» صفت «حَوَارِيِّ عِيسَى» است نه خبر برای «كَانَ» و این روشن است.

ب) املای عیسی علیه‌السلام: اینکه گفته: «آن کتابها به املای عیسی بن مریم و به خط دست نویس پدر ما هم اکنون نزد من است»، به خاطر ندارم برای حضرت عیسی علیه‌السلام املایی به خط شمعون بوده، و اینکه «در آن همه چیز: فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ» هست از روی مبالغه گفته شده و الا آن کتابی که همه چیز در آن بوده نزد ائمه علیهم‌السلام بوده نه این مسیحی.

ج) مکه از تهامه: اینکه مکه جزء تهامه بوده که گفته: «از سرزمینی که به آن تهامه می‌گویند و از قریه‌ای که به آن مکه گفته می‌شود» مورد قبول نیست، چون تصریح متخصصان منطقه عرب مخالف این مطلب است:

مدائنی می‌گوید:

«جزیرة العرب پنج بخش است: تهامه و نجد و حجاز و عروض و یمن. اما تهامه ناحیه جنوبی از حجاز است، و اما نجد ناحیه بین حجاز و عراق است، و اما حجاز منطقه‌ای کوهستانی است که از طرف یمن مسدود شده تا به شام می‌رسد و در آن مدینه و عمان وجود دارد، اما عروض منطقه یمامه تا بحرین است».[۱]

---

۱. عمدة القاری ج٤ ص٣٤٩

خوب شما می‌بینید صریح کلام او اینست که منطقه تهامه در مقابل منطقه حجاز یعنی مکه قرار دارد.

و همچنین مانند واقدی که می‌گوید: «حجاز از مدینه تا تبوك است، و نجد از مدینه تا راه کوفه، و از پشت آن تا جایی که زمین بصره دیده شود، و بین عراق و بین وجره و عمره طائف: نجد است، و آنچه پشت وجره هست تا دریا تهامه می‌باشد، و زمینِ بین تهامه و نجد، حجاز است و حجاز نامیده شده چون مانع بین تهامه و نجد می‌باشد».[١]

خوب شما می‌بینید که او تصریح می‌کند حجاز بین تهامه و نجد است نه اینکه حجاز جزئی از تهامه باشد؛ و به همین خاطر قریش نمی‌گفتند تهامی هستند بلکه می‌گفتند ما حجازی هستیم.

گفته نشود: حضرت پیامبر ﷺ در چند روایت توصیف به «تهامی» شده‌اند، زیرا حتی یکی از این چند حدیث دارای سند معتبر نیست.[٢]

د) محدوده بشارت: برخی گمان کرده‌اند بشارت عیسی ؑ یا وصیت کردن امتش به پیامبر اسلام ﷺ منحصر در بیان اسم و محل بعثت ایشان بوده، در حالیکه طبق تصریح این حدیث لا اقل بعضی از بزرگان مسیحی می‌دانسته‌اند:

---

١. عمدة القاری ج٤ ص٣٤٩

٢. (١) هدایة الکبری ص٧٢ به سند مجهول مرسل شاذ؛ (٢) مصباح المتهجد ج٢ ص٥٩٠ بدون هیچ سندی؛ (٣) مکارم الأخلاق ص٤٠٩ بدون هیچ سندی و بدون اینکه اصلاً به معصومی نسبت داده شود؛ (٤) بشارة المصطفی ص٢١٩ به سند مرسل مجهول، و البته تمام مصادری که همان حدیث را از او ثبت کرده‌اند فاقد کلمه «تهامی» می‌باشند. این تمام احادیثی بود که در این باره وجود داشت که حتی با اینها یک امر مستحب را هم نمی‌توان ثابت نمود چه برسد به اینکه مکه جزء تهامه بوده. جالب اینکه در بعضی کتاب های لغت گفته شده که تهامه نامی برای مکه می‌باشد: (المحیط فی اللغة ج٣ ص٤٦١) و طبق آن، مراد از تهامی بودن پیامبر این بوده که ایشان اهل مکه است نه اینکه منسوب به تهامه‌ای غیر از مکه باشد. «مج»

«آن مرد "احمد" نامیده می‌شود، و دارای دوازده اسم است و نیز زمان بعثت او و زادگاهش و هجرتش، و کسانی که با او می‌جنگند، و آن که یاریش می‌کند، و کسی که با او دشمنی می‌ورزد، و اینکه چه مقدار زندگی می‌کند، و امتش پس از او با چه چیزهایی روبرو می‌شوند، تا زمانی که عیسی بن مریم از آسمان فرو آید، همه اینها» را می‌دانستند.

حدیث دهم: کلام سلیم ـ روایت علوی

۱۰ـ وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُعَمَّرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ عليه السلام: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ مِنَ الْمِقْدَادِ وَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ أَشْيَاءَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الرِّوَايَةِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقاً لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ كُلُّهُ بَاطِلًا، أَ فَتَرَى أَنَّهُمْ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بِآرَائِهِمْ؟

قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ قَالَ: قَدْ سَأَلْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلًا وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ خَاصّاً وَ عَامّاً وَ مُحْكَماً وَ مُتَشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ وَهَماً وَ قَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ؛ ثُمَّ كُذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ إِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةٌ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ:

رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ لِلْإِسْلَامِ بِاللِّسَانِ لَا يَتَأَثَّمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مُتَعَمِّداً، فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ مَا قَبِلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ قَدْ رَآهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ [وَ أَخَذُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ]؛ وَ قَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ

فَقَالَ ﷺ: "وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ"[١]. ثُمَّ بَقُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ تَقَرَّبُوا إِلَى أَئِمَّةِ الضَّلَالِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكَذِبِ وَ الْبُهْتَانِ حَتَّى وَلَّوْهُمُ الْأَعْمَالَ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ ﷻ؛ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ.

وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً وَ لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِهِ فَوَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدَيْهِ وَ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرْوِيهِ وَ يَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَهِمَ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَهِمٌ لَرَفَضَهُ.

وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ، أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ، فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظِ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ إِذَا سَمِعُوا مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ.

وَ رَجُلٌ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ بُغْضاً لِلْكَذِبِ وَ خَوْفاً مِنَ اللَّهِ ﷻ وَ تَعْظِيماً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَمْ يَسْهُ[٢] بَلْ حَفِظَ الْحَدِيثَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ حَفِظَ النَّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوخَ. وَ إِنَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ نَهْيَهُ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ عَامٌّ وَ خَاصٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ، قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْكَلَامُ لَهُ وَجْهَانِ كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ [قَالَ اللَّهُ ﷻ فِي كِتَابِهِ: "وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"][٣] يَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ [وَ لَمْ يَدْرِ] مَا عَنَى اللَّهُ ﷻ وَ لَا مَا عَنَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ[٤]. وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ، وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ

---

١. سوره منافقین: ٤

٢. در "خصال" و "اعتقادات امامیه" همینگونه است ولی در "کافی" چنین ثبت شده: «لَمْ يَنْسَهُ». «مج»

٣. سوره حشر: ٧

٤. در "کافی" و "خصال" اینگونه است: «فَيَشْتَبِهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَنَى اللَّهُ بِهِ وَ رَسُولُهُ ﷺ»، و نزدیک به این مضمون در "اعتقادات امامیه" نیز نقل شده. «مج»

وَ لَا يَسْتَفْهِمُ[۱]، حَتَّى إِنَّهُمْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ أَوِ الطَّارِي فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَسْمَعُوا.

وَ قَدْ كُنْتُ أَنَا أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً فَيُخْلِينِي فِيهَا خَلْوَةً أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ، وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي. فَرُبَّمَا كَانَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فِي بَيْتِي، وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخَلْوَةِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةُ وَ لَا أَحَدٌ مِنَ ابْنَيَّ.

وَ كُنْتُ إِذَا ابْتَدَأْتُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَ فَنِيَتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي[۲]، وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُحَفِّظَنِي وَ يُفَهِّمَنِي، فَمَا نَسِيتُ شَيْئاً قَطُّ مُذْ دَعَا لِي[۳]. وَ إِنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّكَ مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ مِمَّا عَلَّمْتَنِي شَيْئاً وَ مَا تُمْلِيهِ عَلَيَّ فَلِمَ تَأْمُرُنِي بِكَتْبِهِ أَ تَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النِّسْيَانَ؟ فَقَالَ: يَا أَخِي لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النِّسْيَانَ وَ لَا الْجَهْلَ[۴] وَ قَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ ﷻ أَنَّهُ قَدِ اسْتَجَابَ لِي فِيكَ وَ فِي شُرَكَائِكَ الَّذِينَ يَكُونُونَ

---

۱. در "اعتقادات امامیه" اینگونه است: «لِأَنَّ فِيهِمْ قَوْماً كَانُوا يَسْأَلُونَهُ وَ لَا يَسْتَفْهِمُونَهُ، لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَهَاهُمْ عَنِ السُّؤَالِ، حَيْثُ يَقُولُ: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ..." فَامْتَنَعُوا مِنَ السُّؤَالِ حَتَّى...». «مج»

۲. در "کافی" و "خصال" این افزوده وجود دارد: «فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَ أَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا». «مج»

۳. در "کافی" و "خصال" اینگونه است: «فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفاً وَاحِداً ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُكْماً وَ نُوراً»، و نزدیک به این مضمون را "اعتقادات امامیه" نیز نقل کرده است. «مج»

٤. تا اینجا نقل کافی ج۱ ص٦٢ ـ ٦٤ ح۱ و خصال ج۱ ص۲۵۵ ـ ۲۵۷ ح۱۳۱ با اندکی تفاوت تمام شده. «مج»

مِنْ بَعْدِكَ وَ إِنَّمَا تَكْتُبُهُ لَهُمْ.

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ شُرَكَائِي؟ قَالَ: الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِي[١] فَقَالَ:"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ"، فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازُعاً فِي شَيْءٍ فَأَرْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ[٢]. فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ إِلَى[٣] أَنْ يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي كُلُّهُمْ هَادٍ مُهْتَدٍ، لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُونَهُ وَ لَا يُفَارِقُهُمْ، بِهِمْ تُنْصَرُ أُمَّتِي وَ يُمْطَرُونَ وَ يُدْفَعُ عَنْهُمْ بِعَظَائِمِ دَعَوَاتِهِمْ.[٤]

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي. فَقَالَ: ابْنِي هَذَا[٥] ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ ـ ثُمَّ ابْنِي هَذَا ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ـ ثُمَّ ابْنٌ لَهُ عَلَى اسْمِكَ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنٌ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَالَ: سَيُولَدُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِي حَيَاتِكَ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ تُكَمِّلُهُ[٦] اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً. قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ سَمِّهِمْ لِي فَسَمَّاهُمْ رَجُلًا رَجُلًا، مِنْهُمْ وَ اللَّهِ يَا أَخَا بَنِي هِلَالٍ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.[٧]

---

١. در "اعتقادات اماميه" اينگونه است: «الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ بِطَاعَتِي» و آيه را ذكر نكرده. «مج»

٢. سوره نساء: ٥٩، البته اين خودِ آيه نيست بلكه از مضمون آن اقتباس شده. «غف»

٣. در "اعتقادات اماميه" اينگونه است: «هُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدِي وَ لَا يَتَفَرَّقُونَ حَتَّى». «مج»

٤. در "اعتقادات اماميه" اينگونه است: «وَ بِهِمْ يُدْفَعُ الْبَلَاءُ وَ بِهِمْ يُسْتَجَابُ لَهُمُ الدُّعَاءُ». «مج»

٥. در "اعتقادات اماميه" اينگونه است: «أَنْتَ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنِي هَذَا». «مج»

٦. در كتاب سليم ج٢ ص٦٢٧ دارد: «تَكْمِلَةُ» و همين صحيح است. «غف». من مى‌گويم: نقل "اعتقادات اماميه" نيز اينگونه است. «مج»

٧. كتاب سليم ج٢ ص٦٢٠ ـ ٦٢٨، اعتقادات اماميه ص١١٨ ـ ١٢٢ با اندكى تفاوت، و قسمتى از آن را بصائر الدرجات ص١٩٨ ح٣ و كمال الدين ج١ ص٢٨٤ ـ ٢٨٥ ح٣٧ نيز نقل كرده‌اند. «مج»

سند:

معتبر و توضیحش گذشت.

ترجمه:

سلیم بن قیس هلالی گوید: به علی عرض کردم: من از سلمان و مقداد و ابوذر چیزهایی از قرآن و روایاتی از پیامبر غیر از آنچه در دسترس مردم است شنیده‌ام و تصدیق آنچه شنیده بودم از شما شنیده ام، و در دست مردم موارد فراوانی از تفسیر قرآن و احادیث منقول از رسول خدا دیده‌ام که مخالف گفته سلمان و مقداد و ابو ذر است و گمان دارند کل این مطالب (شما) باطل و نادرست می‌باشد، آیا به نظر شما مردم عمداً به رسول خدا دروغ می‌بندند و قرآن را با نظرات شخصی خود تفسیر می‌کنند؟

علی علیه‌السلام رو به من کرد و گفت: حال که سوال کردی جواب را خوب بفهم. در میان مردم حقّ و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، خاصّ و عام، محکم و متشابه، و چیزهایی که واقعاً به خاطر دارند و آنچه ناشی از پندار آنان و نادرست است همه وجود دارد، در زمان خود رسول خدا چندان دروغ به ایشان نسبت داده شد که به ایراد خطابه برخاست و فرمود: ای مردم دروغ بستن به من بسیار شایع شده، هر که از روی عمد به من دروغ ببندد جایگاهش را در آتش برگزیند. و بعد از ایشان هم به آن حضرت دروغ بستند. جز این نیست که حدیث را چهارگونه شخص برای تو نقل می‌کند و آنان را پنجمی نیست:

اول: منافقی که تظاهر به ایمان می‌کند، و به طور ساختگی اسلام را به زبان دارد، و از این عمل ناروا که عمداً به رسول خدا دروغ ببندد احساس گناه و سختی ندارد. خوب اگر مردم بدانند چنین کسی منافق و دروغگوست از او حدیث نمی‌پذیرند و تصدیقش نمی‌کنند ولی آنان با خود می‌گویند: این شخص با رسول خدا مصاحبت داشته و آن حضرت را دیده و از او حدیث شنیده [پس حدیثش را

از وی می‌پذیرند، در صورتی که شخصیت او را نمی‌شناسند] و خدای تعالی از وجود منافقین به تو خبر داده، توصیفشان نموده است، خدای ﷻ می‌فرماید: «چون آنان را ببینی پیکرها و ظاهرهایشان تو را به شگفتی وا دارد، و اگر سخن بگویند به گفتارشان گوش فرا دهی».

این منافقان پس از رسول خدا همچنان باقی بودند و خود را به سردمداران گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش دوزخ از راه نادرستی و نیرنگ و دروغ و بهتان نزدیك ساختند تا اینکه مقام فرمانداریها را به آنان سپردند، و آنان را بر مردم سوار کردند، و به وسیله آنها دنیا را به کام خود کشیدند و چپاول کردند، مردم نیز پیوسته دنباله رو فرمانروایان خود و دنیا طلبان هستند مگر کسی که خدای ﷻ او را حفظ نماید؛ این یکی از آن چهار نفر است.

دوم: کسی که از رسول خدا چیزی شنیده ولی آن را به همان صورت که بیان شده درست به خاطر نسپرده، لا جرم دچار خیال و گمان شده، ولی قصد دروغ گفتن ندارد، پس آن چیزی را که توهم کرده، همان را به یاد دارد و همان را می‌گوید و همان را عمل و همان را روایت می‌کند و مدعی است که: من آن را از رسول خدا شنیده ام. خوب اگر مسلمانان بدانند او در حدیث دچار گمان و پندار شده از او نمی‌پذیرند و اگر خود او نیز بداند که آن ناشی از پندار و گمان است مسلّماً آن را کنار خواهد گذاشت.

سوم: شخصی که شنیده است رسول خدا به چیزی امر نموده و سپس از همان چیز نهی فرموده، و او از این (نسخ و تغییر حکم) آگاهی ندارد. یا شنیده که پیامبر از چیزی نهی فرموده و بعداً دستور به انجام همان چیز داده، ولی او از این امر بی‌اطلاع می‌باشد، بنا بر این منسوخ را به خاطر دارد و از ناسخ بی‌اطلاع است. چنین کسی اگر بداند آنچه به یاد دارد منسوخ شده حتماً آن را کنار می‌گذارد، و مردم نیز وقتی آن را از او می‌شنوند اگر بدانند نسخ شده مسلّماً آن را کنار خواهند گذاشت.

چهارم: کسی که به خاطر تنفّر از دروغ و ترس از خدای ﷻ و بزرگداشت رسول خدا نه به خدا دروغ می‌بندد نه به رسول او، و نه حدیث را فراموش می‌کند، بلکه آن را به همان صورت که هست به خاطر سپرده و آن را همانگونه که شنیده، بی‌کم و زیاد نقل می‌کند، نه چیزی به آن می‌افزاید و نه چیزی از آن کم می‌نماید، او ناسخ و منسوخ، هر دو را به خاطر دارد، به ناسخ عمل می‌کند و منسوخ را ترك می‌نماید. زیرا امر و نهی رسول خدا همانند قرآن دارای ناسخ و منسوخ، عام و خاصّ، و محکم و متشابه است.

گاهی کلام رسول خدا دارای دو وجه بود، به اعتباری عام و به اعتباری خاصّ، مانند قرآن [خدای ﷻ در کتاب خود می‌فرماید: «هر آنچه پیامبر برای شما آورد آن را بگیرید و از آنچه شما را از آن بازداشت دست بکشید»]، آن را کسی می‌شنود که شناخت ندارد [و نمی‌فهمد] چه چیزی مورد نظر خدای ﷻ و منظور رسول خدا بوده است. و همه اصحاب رسول خدا چنین نبودند که وقتی از آن حضرت پرسشی می‌کنند پاسخ آن را نیز درك کنند، بلکه بعضی از آنها از حضرت سوالی می‌کرد ولی پیگیر فهمیدن پاسخ نبود، تا آنجا که جداً دوست می‌داشتند یك عرب بادیه نشین یا رهگذری تازه وارد بیاید و از رسول خدا پرسشی کند و آنان بشنوند (چون جواب او را ساده و واضح می‌فرمود و دیگران درك می‌کردند).

ولی من هر روز یك بار و هر شب یك مرتبه نزد پیامبر می‌رفتم و آن حضرت در آن موقع با من تنها می‌شد [در خلوتی که هر جا آن حضرت بود من همراه او بودم] و اصحاب رسول خدا می‌دانستند که آن حضرت با هیچ کس غیر از من آن گونه رفتار نمی‌کرد، چه بسا این خلوت در خانه من صورت می‌گرفت. چه بسا رسول نزد من می‌آمد و بلکه بیشتر دفعات به خانه‌ام می‌آمد، و گاهی هم که من در یکی از اتاق‌هایش نزد او می‌رفتم او اتاق را برای من خلوت می‌کرد و زنان خود را از پیش من دور می‌نمود و غیر از من کسی نزد او باقی نمی‌ماند، و هرگاه آن حضرت برای گوشزد امری با من در خلوت به خانه ام نزد من می‌آمد فاطمه و هیچیك از دو

فرزندم از نزد من بر نمی‌خاستند و از ما دور نمی‌شدند.

و اگر من شروع به پرسش می‌کردم آن حضرت به من پاسخ می‌گفت و هرگاه خاموش می‌شدم و پرسشهایم تمام می‌شد او خود شروع می‌نمود و از خدا می‌خواست که آن را در خاطر من نگه دارد و به من بفهماند، و من از آن هنگام که برایم دعا فرمود هرگز چیزی را از یاد نبرده ام. من به رسول خدا عرض کردم: ای پیامبر خدا از آن وقتی که تو خدا را به آن دعا درباره من خوانده‌ای تاکنون چیزی از آنچه به من آموخته‌ای و بر من املاء نموده‌ای فراموش نکرده‌ام پس چرا دستور نوشتن آن را به من می‌دهی؟ آیا بیم دارید فراموش کنم؟

آن حضرت فرمود: ای برادرم من برایت از جهت فراموشی نگران نیستم که مبادا فراموش کنی و یا ندانی[1]، زیرا خدای ﷻ مرا آگاه فرموده که به دعا و خواسته من در مورد تو و شریکانت که پس از تو هستند پاسخ مثبت داده و دعایم را مستجاب نموده و تو فقط برای آنانست که باید بنویسی.

عرض کردم: ای رسول خدا شریکان من چه کسانی اند؟ فرمود: کسانی که خداوند آنان را با خویشتن و من قرین ساخته و فرموده: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسولش و صاحبان امر خود اطاعت کنید» و اگر از بروز اختلاف و کشمکش در چیزی بیم دارید آن را به خداوند و رسول او و صاحبان امر از خود برگردانید. عرض کردم: ای پیامبر خدا آنان چه کسانی اند؟ فرمود: آنان جانشینان تو هستند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، همه آنان راهنمایان و راه یافتگانند، یاری نکردن کسانی که ایشان را یاری نکنند آسیبی به عزّت ایشان نمی‌رساند، آنان با قرآنند و قرآن نیز با آنان است، ایشان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از ایشان جدا نمی‌گردد و به واسطه آنان امت من یاری می‌گردد، و باران

---

۱. تا اینجا نقل کافی ج۱ ص۶۲ ـ ٦٤ ح۱ و خصال ج۱ ص۲۵۵ ـ ۲۵۷ ح۱۳۱ با کمی اختلاف تمام شده. «مج»

رحمت بر آنان باریده می‌شود و به برکت دعاهای بزرگ ایشان گرفتاریها دفع می‌شود.

عرض کردم: ای رسول خدا آنان را برایم نام ببر، فرمود: این فرزندم ـ و دست خود را بر سر حسن گذاشت ـ و بعد این‌فرزندم ـ و دست خویش را روی سر حسین نهاد ـ و سپس فرزندی از او (حسین) همنام تو ای علی، سپس فرزندی از او به نام محمد بن علی، و رو به حسین نموده فرمود: محمد بن علی در زمان حیات تو متولد می‌شود، پس سلام مرا به او برسان، سپس آن را به دوازده امام تکمیل می‌کنی، من عرض کردم: ای پیامبر خدا آنان را برایم نام ببر، و آن حضرت آنها را یکایک نام برد. ای برادر هلالی! به خدا قسم یکی از آنان مهدی این امت است که روی زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده، از عدل و دادگری سرشار خواهد ساخت.

شرح:

سند این روایت معتبر است و توضیح آن گذشت و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن تصریح به حصر عدد اوصیا در دوازده نفر شده تا وقتی در کنار حوض کوثر نزد پیامبر وارد شوند، همچنین در آن خبر غیبی داده شده که امام حسین علیه‌السلام نوه‌شان و وصی پنجم پیامبر، امام باقر علیه‌السلام را درک خواهند کرد، و علت اختلاف احادیث بیان شده که:

الف) مقداری از آن به علت دروغ بستن راویان منافق بوده و

ب) مقداری ناشی از خوب حفظ نکردن راوی و بهم ریختگی حافظه‌اش و

ج) مقداری هم به جهت جهل راوی به وجود احادیث ناسخ.

و نیز علت اختلاف در برداشت از احادیث بیان شده که حدیث دارای تقسیمات مختلفی بوده همچون عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ، بلکه گاهی حدیثی: «دارای دو وجه بود، به اعتباری عام و به اعتباری

خاص» که تک تک مردم همه این موارد را نمی‌دانند، و برای همین حدیث تبدیل به علمی تخصصی گشته که برای هر کسی امکان استناد مستقیم به آن تا وقتی صدورش و مرادش ثابت نشده، نیست.

البته باید دانست که وجود ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دست آویزی برای بعضی افراد نادان شده که هر حدیثی برایشان خوانده شود رد می‌کنند به این بهانه که این متشابه است یا شاید نسخ شده باشد، حال آنکه متشابه و منسوخ دارای معیار و ملاک هستند نه بازیچه و بیهوده.

همچنانکه مساله نسخ تنها در احکام اتفاق می‌افتد نه در اعتقادات، زیرا احکام تابع مصالح و مفاسدند که ممکن است عوض شوند بر خلاف اعتقادات که مطابق واقعیت خارجی هستند، لذا معنا ندارد که مثلاً عصمت ائمه یا تعداد آنها یا موضوع اعتقادی دیگر نسخ شود، بر خلاف ادعای بعضی منحرفان.

حدیث یازدهم: کلام سلیم ـ روایت علوی

١١ـ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ: إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَالَ لِطَلْحَةَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ عِنْدَ ذِكْرِ تَفَاخُرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ بِمَنَاقِبِهِمْ وَ فَضَائِلِهِمْ: يَا طَلْحَةُ أَ لَيْسَ قَدْ شَهِدْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ دَعَانَا بِالْكَتِفِ لِيَكْتُبَ فِيهَا مَا لَا تَضِلُّ الْأُمَّةُ بَعْدَهُ وَ لَا تَخْتَلِفُ فَقَالَ صَاحِبُكَ مَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ تَرَكَهَا؟ قَالَ:بَلَى قَدْ شَهِدْتُهُ.

قَالَ: فَإِنَّكُمْ لَمَّا خَرَجْتُمْ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالَّذِي أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِيهَا وَ يُشْهِدَ عَلَيْهِ الْعَامَّةَ وَ أَنَّ جَبْرَئِيلَ أَخْبَرَهُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ عَلِمَ أَنَّ الْأُمَّةَ سَتَخْتَلِفُ وَ تَفْتَرِقُ. ثُمَّ دَعَا بِصَحِيفَةٍ فَأَمْلَى عَلَيَّ مَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي الْكَتِفِ وَ أَشْهَدَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثَةَ رَهْطٍ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ وَ سَمَّى مَنْ يَكُونُ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى الَّذِينَ أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِطَاعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَسَمَّانِي أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا

حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٍ. كَذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَ أَنْتَ يَا مِقْدَادُ؟ قَالا: نَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

فَقَالَ طَلْحَةُ: وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لِأَبِي ذَرٍّ: مَا أَقَلَّتِ الْغَبْرَاءُ وَ لَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ وَ لَا أَبَرَّ مِنْ أَبِي ذَرٍّ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنَّهُمَا لَمْ يَشْهَدَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ أَصْدَقُ وَ أَبَرُّ عِنْدِي مِنْهُمَا.[1]

سند:

معتبر و توضیحش گذشت.

ترجمه:

سلیم بن قیس گوید: هنگام یادآوری تفاخر مهاجرین و انصار که به افتخارات و برتری‌هایشان می‌بالیدند، علی علیه‌السلام ضمن حدیثی طولانی خطاب به طلحه فرمود: ای طلحه مگر تو خود شاهد نبودی که وقتی رسول خدا از ما استخوان کتفی خواست تا بر آن چیزی بنویسد که پس از او امتش گمراه و دچار اختلاف نشود، و آن دوست تو چنان سخنی را گفت که: رسول خدا هذیان می‌گوید، و پیامبر خدا خشمگین شد و نوشتن را ترک نمود؟ طلحه گفت: بله من شاهد آن واقعه بوده‌ام.

آن حضرت فرمود: پس از اینکه شما بیرون رفتید رسول خدا مرا از آنچه قصد داشت در آن (قطعه استخوان) بنویسد و مردم را بر آن گواه گیرد باخبر ساخت، اینکه جبرئیل به آن حضرت خبر داده بود خدای تعالی می‌داند امت در آینده‌ی نزدیک دچار اختلاف و تفرقه خواهد شد. پس از آن رسول خدا صحیفه‌ای خواست و آنچه قصد داشت در آن استخوان کتف بنویسد به من املاء فرمود و سه

---

۱. کتاب سلیم ج۲ ص۶۵۸ ـ ۶۵۹

نفر را بر آن گواه گرفت، سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد را. و کسانی که تا روز قیامت امامان هدایت هستند همان‌ها که مومنین را امر به اطاعت از آنها نموده را نام برد، و مرا نخستین آنان خواند، بعد این پسرم حسن و سپس این فرزندم حسین، و سپس نه تن از اولاد این فرزندم حسین. آیا همین طور است ای ابو ذر و تو ای مقداد؟ آن دو گفتند: ما بر رسول خدا به آن گواهی می‌دهیم.

طلحه گفت: به خدا سوگند من از رسول خدا شنیدم درباره ابو ذر می‌فرمود: زمین هرگز زبان‌آوری بر پشت خود حمل نکرده و آسمان هرگز بر کسی سایه نیفکنده که راستگوتر و نیکوکارتر از ابو ذر باشد؛ و من نیز گواهی می‌دهم که آن دو جز به حقّ شهادت نمی‌دهند، و تو نزد من راستگوتر و نیکوکارتر از آن دو هستی.

شرح:

سند این حدیث معتبر است و توضیحش قبلاً گذشت و محتوایش مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد. در آن تصریح شده: «کسانی که تا روز قیامت امامان هدایت هستند همان‌ها که مومنین را امر به اطاعت از آنها نمود» دوازده نفر بوده‌اند: امیر المومنین، امام حسن، امام حسین و نُه نفر از فرزندان امام حسین علیهم‌السلام: «فَسَمَّانِي أَوَّلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي هَذَا حُسَيْنٍ»، و نیز اینکه وصیت مکتوب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این بوده نه چیز دیگر.

حدیث دوازدهم: کلام سلیم ـ روایت علوی

۱۲ـ وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام: مَرَرْتُ يَوْماً بِرَجُلٍ سَمَّاهُ لِي[1] فَقَالَ: مَا مَثَلُ مُحَمَّدٍ إِلَّا كَمَثَلِ نَخْلَةٍ نَبَتَتْ فِي كباة [كِبَا]. فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. و در مصدر اینگونه ثبت شده: «ثُمَّ مَرَرْتُ بِالصُّهَاكِيِّ يَوْماً» و مراد از آن نزد اهل ولایت روشن است. «مج»

فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ خَرَجَ مُغْضَباً وَ أَتَى الْمِنْبَرَ فَفَرِغَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى السِّلَاحِ لِمَا رَأَوْا مِنْ غَضَبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ: فَمَا بَالُ أَقْوَامٍ يُعَيِّرُونِي بِقَرَابَتِي؟ وَ قَدْ سَمِعُونِي أَقُولُ فِيهِمْ مَا أَقُولُ مِنْ تَفْضِيلِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُمْ وَ مَا اخْتَصَّهُمْ بِهِ مِنْ إِذْهَابِ الرِّجْسِ عَنْهُمْ وَ تَطْهِيرِ اللَّهِ إِيَّاهُمْ، وَ قَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُهُ فِي فَضْلِ أَهْلِ بَيْتِي وَ وَصِيِّي وَ مَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهِ وَ خَصَّهُ وَ فَضَّلَهُ مِنْ سَبْقِهِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَلَائِهِ فِيهِ وَ قَرَابَتِهِ مِنِّي وَ إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، ثُمَّ يَمُرُّ بِهِ فَزَعَمَ أَنَّ مَثَلِي فِي أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ نَخْلَةٍ نَبَتَتْ فِي أَصْلِ حَشٍّ؟

أَلَا إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقَهُ وَ فَرَّقَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ وَ فَرَّقَ الْفِرْقَةَ ثَلَاثَ شُعَبٍ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا شَعْباً وَ خَيْرِهَا قَبِيلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتاً فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتاً حَتَّى خَلَصْتُ فِي أَهْلِ بَيْتِي وَ عِتْرَتِي وَ بَنِي أَبِي أَنَا وَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. نَظَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ نَظْرَةً وَ اخْتَارَنِي مِنْهُمْ ثُمَّ نَظَرَ نَظْرَةً فَاخْتَارَ عَلِيّاً أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، مَنْ وَالَاهُ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاهُ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ، لَا يُحِبُّهُ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ لَا يُبْغِضُهُ إِلَّا كُلُّ كَافِرٍ، هُوَ زِرُّ الْأَرْضِ بَعْدِي وَ [سَكَنِهَا] سَكُّهَا وَ هُوَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى "يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ"، يُرِيدُ أَعْدَاءُ اللَّهِ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ أَخِي "وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ"؛ أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغْ مَقَالَتِي شَاهِدُكُمْ غَائِبَكُمْ؛ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ نَظْرَةً ثَالِثَةً فَاخْتَارَ أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي وَ هُمْ خِيَارُ أُمَّتِي أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً بَعْدَ أَخِي وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ كُلَّمَا هَلَكَ وَاحِدٌ قَامَ وَاحِدٌ، مَثَلُهُمْ فِي أُمَّتِي كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ. إِنَّهُمْ أَئِمَّةٌ هُدَاةٌ مَهْدِيُّونَ لَا يَضُرُّهُمْ كَيْدُ مَنْ كَادَهُمْ وَ لَا خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ بَلْ يُضِرُّ اللَّهُ بِذَلِكَ مَنْ كَادَهُمْ وَ خَذَلَهُمْ. هُمْ حُجَجُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ، هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي. وَ أَوَّلُ الْأَئِمَّةِ أَخِي عَلِيٌّ خَيْرُهُمْ ثُمَّ ابْنِي حَسَنٌ ثُمَّ ابْنِي حُسَيْنٌ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ؛ وَ ذَكَرَ

الْحَدِيثَ بِطُولِهِ.[١]

سند:

معتبر و توضیحش گذشت.

ترجمه:

سلیم بن قیس گوید: علی بن ابی طالب فرمود: روزی بر مردی که نام او را به من گفت گذر کردم، و آن مرد گفت: مَثَل محمد همچون درخت خرمایی است که در میان خاکروبه روئیده باشد. من خدمت رسول خدا رسیدم و این ماجرا را برایش ذکر کردم، رسول خدا خشمگین شده، از خانه بیرون آمد و بر منبر رفت و انصار نیز با توجه به حالت خشم رسول خدا خواستند دست به اسلحه ببرند که آن حضرت فرمود: چرا گروههایی مرا به واسطه خویشاوندیم مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند با اینکه از من آنچه درباره ایشان گفته ام را شنیده‌اند؟ چیزهایی از برتری بخشیدن خداوند به آنها و آنچه به ایشان اختصاص داده از زدودن پلیدی و پاك گردانیدن آنان که گفته بودم و نیز آنچه در فضیلت اهل بیتم و وصی خود گفته ام و آنچه نزد خدا موجب گرامی داشت او و ویژگی وی و برتریش شده از پیشی جستن او نسبت به دیگران در اسلام و روبرو شدن وی با گرفتاریها در راه آن و خویشاوندیش با من و اینکه او نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است. حال باز یك نفر از کنار او می‌گذرد و می‌پندارد که مَثَل من در میان اهل بیتم مانند درخت خرمایی است که در محلّ قضای حاجت روئیده باشد؟

بدانید که خداوند مردمان را بیافرید و آنان را به دو گروه تقسیم کرد و مرا در نیکوترین آن دو گروه قرار داد و بعد آن گروه را سه شعبه ساخت و مرا در بهترین آن

---

١. کتاب سلیم ج٢ ص٦٨٤ ـ ٦٨٧

شعبه‌ها و جزء نیکوترین قبیله قرار داد، سپس آن را به صورت خانواده‌ها در آورد و مرا در بهترین خاندان قرار داد، تا اینکه در میان خاندانم و عترتم و فرزندان پدرم، من خالص و ناب شدم و برادرم علی بن ابی طالب.

خداوند سبحان نظری به اهل زمین انداخت و از میان آنان مرا اختیار کرد، سپس نگاهی دیگر افکند و برادرم علی را برگزید که وزیر و وارث و وصیّ من و جانشینم در میان امتم و مولای هر مومنی پس از من است، هر که با او دوستی کند با خدا دوستی کرده، و هر که با وی دشمنی نماید، با خدا دشمنی ورزیده است، و هر که او را دوست بدارد خدا نیز او را دوست می‌دارد، و هر کس با او کینه ورزد خداوند هم وی را مورد خشم قرار می‌دهد، او را دوست نمی‌دارد مگر آن کس که مومن باشد، و نسبت به او کینه نمی‌ورزد مگر آن که کافر باشد.

پس از من او محور زمین و میخ فولادین آن است، و او کلمه تقوی و ریسمان مطمئن و ناگسستنی خداست «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خویش خاموش کنند ولی خدا جز به کامل کردن نورش رضا نمی‌دهد»، دشمنان خدا می‌خواهند نور برادرم علی را خاموش کنند، «ولی خدا جز به کامل کردن نورش رضا نمی‌دهد»، ای مردم حاضران تان گفتار مرا به غائبان تان ابلاغ کنند، بار خدایا تو بر آنان شاهد باش.

پس از آن خداوند نظر سومی بر زمین افکند و اهل بیت مرا برای زمان بعد از من برگزید، آنان برگزیدگان این امتند یازده امام پس از برادرم یکی بعد از دیگری، هرگاه یکی از آنان فوت کند دیگری به جای او به پا می‌خیزد، مَثَل آنها در میان امت من همچون ستارگان درخشان آسمان است که هرگاه ستاره‌ای از نظر ناپدید شود ستاره دیگری پدیدار می‌گردد.

آنان امامانِ هدایتگرِ هدایت شده هستند که نیرنگ آن کس که با ایشان حیله ورزد و بی‌یاور رها کردن آن که ایشان را رها کند آسیبی به ایشان نمی‌رساند

بلکه خداوند به کیفر، آن کسی را که بدیشان نیرنگ و خذلان روا داشته دچار آسیب و زیان خواهد ساخت زیرا آنان حجتهای خداوند در زمین او هستند، و شاهدان وی بر بندگان خدا.

هر که از آنان فرمانبرداری کند خدا را اطاعت کرده و هر که نافرمانی ایشان نماید خدا را نافرمانی کرده است، آنان با قرآن و قرآن با آنان است، نه قرآن ایشان را رها می‌نماید و نه ایشان قرآن را رها می‌کنند تا در کنار حوض (کوثر در قیامت) نزد من آیند، نخستین آن امامان برادرم علی است که بهترین ایشان است، سپس فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، و سپس نه نفر از اولاد حسین؛ و راوی ادامه طولانی حدیث را نقل کرده است.

شرح:

سند این روایت معتبر است و توضیح آن گذشت، و محتوای آن نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن بیان شده که: «پس از آن خداوند نظر سومی بر زمین افکند و اهل بیت مرا برای زمان بعد از من برگزید، آنان برگزیدگان این امتند یازده امام پس از برادرم که یکی پس از دیگری خواهند بود ... نخستین آن امامان برادرم علی است که بهترین ایشان است، سپس فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، و سپس نه نفر از اولاد حسین» و این تصریحی درباره حصر عدد ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.

حدیث سیزدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی

١٣ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ

سَعِيراً"[1]؟ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّنَةَ اثْنَيْ عَشَرَ شَهْراً وَ جَعَلَ اللَّيْلَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَ جَعَلَ النَّهَارَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً[2] وَ مِنَّا اثْنَيْ عَشَرَ مُحَدَّثاً وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ تِلْكَ السَّاعَاتِ.

سند:

ضعیف.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الکریم از مفضل وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: معنای این فرمایش خداوند عزوجل چیست: «بلکه آن ساعت (قیامت) را دروغ شمردند و ما نیز شعله‌های آتش را برای کسی که ساعت را دروغ شمرد آماده ساختیم»؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: خدا عزوجل سال را دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت و روز را نیز دوازده ساعت قرار داد، و از ما دوازده نفر محدَّث قرار داد، و امیر المومنین یکی از آن ساعتها است.

---

۱. سوره فرقان: ۱۱

۲. زیرا مجموع ساعات شبانه روز ۲٤ ساعت است و در اول بهار و اول پاییز هر یک از شب و روز دوازده ساعت می‌باشد، و این میانگین ساعات شب و روز و ملاک حکمی آن دو در مکان هایی می‌باشد که اختلاف ساعات شبانه روز در آنجاها خیلی زیاد است مثل قطب شمال و قطب جنوب. و در سخن امام عليه السلام که فرمود: «و جعل» و نفرمود: «و خلق» اشاره‌ای به این مطلب است. «غف»

شرح:

سند روایت ضعیف است و نسبت به محتوایش چه بسا توهم شود که چون مجموع ساعات شب و روز بیست و چهار ساعت می‌باشد پس شمارش «امیرالمومنین از آن ساعات» کنایه از اینست که ایشان جزء گروهی بیست و چهار نفره‌اند!

لکن این توهمی بیش نیست زیرا روشن است که نظر حدیث به حصر عدد دوازده می‌باشد و اصلاً خودش تصریح کرده که: «از ما دوازده نفر محدَّث قرار داد»، پس برای آنها سیزدهمی و بیشتر وجود ندارد.

و این مضمون به گونه دیگری در "تفسیر قمی" آمده که دقیقاً موید توضیح ماست: «شب و روز هر کدام دوازده ساعت است و علی بن ابی طالب شریف ترین ساعت از دوازده ساعت می‌باشد و اینست سخن خدای تعالی: "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ..."».[1]

ممکن است اشکال شود که شب و روز دوازده ساعت نیست اما این با توجه به اولین روز بهار و اولین روز پاییز گفته شده و نیز به نسبت مناطق عادی است نه مناطقی مثل قطب.

حدیث چهاردهم: روایت باقری

١٤ـ وَ بِهِعَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ ثَابِتِ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ:مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

---

١. تفسیر قمی ج٢ ص١١٢

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، ثابت بن شریح: شیعه ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الکریم از ثابت وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

ابو بصیر می‌گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم می‌فرماید: از ما دوازده نفر محدَّث هستند.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما همین مضمون به سند معتبر هم ثبت شده[1] و محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد و به زودی حدیث دیگری می‌آید که صدور این مضمون را از امام باقر علیه السلام تایید می‌کند، و ما قبلاً توضیح دادیم محدَّث بودن شخص ملازم با اینست که منصوب و حجت از طرف خدا باشد الا کسی که دلیل خاص بر خارج بودنش از این قاعده هست.

حدیث پانزدهم: روایت صادقی

۱۵ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانٍ الْكَلْبِيِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي السَّائِبِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام: اللَّيْلُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ النَّهَارُ اثْنَتَا عَشْرَةَ سَاعَةً وَ الشُّهُورُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً وَ الْأَئِمَّةُ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً وَ النُّقَبَاءُ اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً وَ إِنَّ عَلِيّاً سَاعَةٌ مِنَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَاعَةً وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عزوجل: "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنَا

---

۱. کافی ج۱ ص۵۳٤ ح۲۰

لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيراً"[١].

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، محمد بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، عمر بن أبان: شیعه ثقه، عبد الله بن سنان: شیعه ثقه، أبو السائب: نزد شیعه مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از ابن ابی خطاب از عمر بن ابان نیافتم مگر اینجا، همچنین حدیثی از ابن ابان از ابن سنان و حدیثی از ابن سنان از ابو سائب وجود ندارد مگر اینجا بلکه اصلاً اسم ابو سائب در سند هیچ حدیثی وجود ندارد مگر اینجا و یک مورد در کتاب "کافی"[٢] مگر اینکه مراد از ابو سائب، عطاء بن سائب باشد که بعضی احتمالش را داده‌اند.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: شب دوازده ساعت است و روز دوازده ساعت می‌باشد و ماهها دوازده ماه است، و ائمه دوازده امام هستند، و نقباء دوازده نقیب‌اند، و علی ساعتی از دوازده ساعت است، و آنست گفته خداوند عزوجل: "بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ...".

شرح:

سند این حدیث ضعیف اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیریش است، و این حدیث توهمی که در حدیث شماره ١٣ می‌شد را کلاً از بین می‌برد، زیرا تصریح می‌کند امیر المومنین علیه‌السلام «علی ساعتی از دوازده ساعت است» بدون اینکه قید زند ایشان ساعتی از ساعات شب هستند یا روز، لذا دانسته می‌شود ایشان جزو هر

---

١. سوره فرقان: ١١

٢. کافی ج٦ ص٣٤ ح١

دو ساعت می‌باشند و عدد منحصر در دوازده نفر است.

بله ممکن است کسی توهم کند مراد از فقره «و نقباء دوازده نفرند» گروه دیگری بعد از ائمه علیهم‌السلام به عنوان نقیب هستند که تعداد آنها نیز دوازده نفر است، اما مراد از «نقباء» با توجه به تمام احادیثی که این تعبیر را ذکر نموده‌اند نقبای بنی اسرائیل است. غیر از اینکه در کلام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تصریح شده که نقبای ایشان همان ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام اند نه غیر آنها:

«ای سلمان آیا نقبای دوازده گانه مرا شناختی که خدا آنها را برای امامت بعد از من انتخاب کرده؟ ... گفتم: ای رسول خدا چگونه آنها را بشناسم؟ فرمود: تا حسین را که شناختی، سپس سید العابدین علی بن حسین است، سپس فرزندش محمد بن علی شکافنده علم اولین و آخرین از انبیا و مرسلین، سپس جعفر بن محمد زبان راستگوی خدا، سپس موسی بن جعفر فرو برنده خشم به خاطر صبر در راه خدا، سپس علی بن موسی راضی به امر خدا، سپس محمد بن علی بخشنده انتخاب شده از خلق خدا، سپس علی بن محمد هدایتگر به سوی خدا، سپس حسن بن علی عسکری سکوت کننده امین نسبت به دین خدا، سپس فرزندش حجت الله ـ اسمش را برد ـ فرزند حسن، مهدی و ناطق قائم به امر خدا».[1]

حدیث شانزدهم: کلام زید شحام ـ روایت صادقی

۱۶ـ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ بِقُمَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام، وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ: وَ حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ

---

۱. مقتضب الأثر ص۶ ـ ۷

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنُ؟ قَالَ: إِنَّ فَضْلَ أَوَّلِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ آخِرِنَا وَ فَضْلَ آخِرِنَا يَلْحَقُ فَضْلَ أَوَّلِنَا[1] فَكُلٌّ لَهُ فَضْلٌ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَسِّعْ عَلَيَّ فِي الْجَوَابِ فَإِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَسْأَلُكَ إِلَّا مُرْتَاداً. فَقَالَ: نَحْنُ مِنْ شَجَرَةٍ بَرَأَنَا اللَّهُ مِنْ طِينَةٍ وَاحِدَةٍ فَضْلُنَا مِنَ اللَّهِ وَ عِلْمُنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ وَ الْحُجَّابُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ، أَزِيدُكَ يَا زَيْدُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. فَقَالَ: خَلْقُنَا وَاحِدٌ وَ عِلْمُنَا وَاحِدٌ وَ فَضْلُنَا وَاحِدٌ وَ كُلُّنَا وَاحِدٌ عِنْدَ اللَّهِ عزوجل. فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي بِعِدَّتِكُمْ. فَقَالَ: نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا حَوْلَ عَرْشِ رَبِّنَا جَلَّ وَ عَزَّ فِي مُبْتَدَإِ خَلْقِنَا أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ.

سند (١):

ضعیفِ مقبول.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، إبراهیم بن محمد: مجهول، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرزاق: مجهول، زید الشحام: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا ابراهیم بن محمد بن یوسف در سند هیچ حدیثی وجود ندارد مگر اینجا و حدیث بعدی[2]، همانگونه که محمد بن عیسی روایتی از عبد الرزاق مجهول ندارد مگر اینجا و حدیث بعدی و نیز عبد الرزاق حدیثی از زید شحام ندارد مگر اینجا.

---

١. در بعضی نسخه ها اینگونه آمده: «و فضل آخرنا کفضل أولنا». «غف»

٢. غیبت نعمانی ص٨٦ ح١٧

سند (۲):

ضعیفِ مقبول.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، زید الشحام: شیعه ثقه.

ترجمه:

زید شحّام گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: حسن برتر است یا حسین؟ فرمود: برتری اولین فرد ما به برتری آخرین ما پیوند می‌یابد و برتری آخرین فرد ما به برتری اولین فرد ما پیوستگی دارد، پس همگی دارای فضلند. به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم پاسخ را برایم گسترده بفرمایید به خدا قسم من از شما سوال نمی‌کنم جز به منظور راهیابی به حقّ. امام فرمود: ما از شجره‌ای هستیم که خداوند همه مان را از یك گِل آفرید، برتری ما از جانب خدا و علم ما از نزد خداوند است، و ما امانتداران الهی بر آفریدگان او هستیم و فراخوانندگان به دین او و پرده‌داران میان وی و خلقش، ای زید آیا می‌خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کردم: بلی، آن حضرت فرمود: ما از حیث آفرینش یکسانیم، و دانش و فضل ما یکسان است، و همه ما نزد خدای عزّوجلّ یکی هستیم.

عرض کردم: مرا از تعدادتان آگاه کنید، فرمود: ما از آغاز آفرینش مان دوازده تن‌اینچنین گرداگرد عرش پروردگارمان جلّ و عزّ بوده ایم، نام اولین فرد ما محمد (پیامبر، اولین معصوم) و نفر میانه ما محمد (امام باقر علیه‌السلام، هفتمین معصوم)، و آخرین فرد ما نیز محمد (حضرت مهدی علیه‌السلام چهاردهمین معصوم) است.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما از نظر محتوا مورد قبول عقل و دین می‌باشد و در آن با دو اسلوب تصریح به حصر عدد ائمه علیهم‌السلام شده است، اسلوب اول: استفاده از مفهوم عدد که از مقام سوال و جواب به دست می‌آید زیرا وقتی کسی از تعداد چیزی می‌پرسد مرادش تمام عدد است لذا جوابی که مخاطب می‌دهد نیز نزد عقلا حمل بر بیان تمام تعداد می‌شود، و اسلوب دوم تعیین آخرین نفر از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است.

و ظاهراً سوال زید شحام درباره تعیین افضل از بین حسنین علیهماالسلام ناشی از شبهه‌ای بوده که سادات حسنی مطرح می‌کردند که حسن افضل از حسین بوده پس چگونه امامت در نسل حسین قرار داده شده؟ و امام علیه‌السلام سه جواب می‌دهند:

اول: جوابی اجمالی که فرمودند: «برتری اولین فرد ما به برتری آخرین ما پیوند می‌یابد و برتری آخرین فرد ما به برتری اولین فرد ما پیوستگی دارد»، و ظاهراً مقصود از این جواب اینست که افضل بودن سبب این نیست که امامت در نسل امام حسن علیه‌السلام قرار داده شود و امام حسین علیه‌السلام اگر چه افضل از برادرش نیست اما او هم بالاخره فضل امامت را دارد و همین کافی است، اما شحّام این جواب را متوجه نشد لذا گفت: «فدایت شوم پاسخ را برایم گسترده بفرمایید به خدا قسم من از شما سوال نمی‌کنم جز به منظور راهیابی به حقّ».

دوم: جواب اجمالی دیگر که فرمودند: «ما از شجره‌ای هستیم که خداوند همه ما را از یك گِل آفرید، برتری ما از جانب خدا و علم ما از نزد خداوند است، و ما امانتداران خدا بر آفریدگان او هستیم و فراخوانندگان به دین او و پرده‌داران میان او و خلق او»، و ظاهراً مراد از این جواب آنست که هر چند امام حسن علیه‌السلام افضل از امام حسین بوده اما فضل و علم و امانت و دعوت و حجابش همه از نزد خدای متعال بوده درست مثل امام حسین، بنا بر این، آن دو از این جهت با هم مساویند.

اما زید شحّام این جواب هم برایش کامل تلقی نشد برای همین امام علیه السلام به او فرمودند: «ای زید آیا می‌خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کردم: بلی».

سوم: جواب اجمالی دیگر که فرمودند: «ما از حیث آفرینش یکسانیم، و دانش و فضل ما یکسان است، و همه ما نزد خدای عزّوجلّ یکی هستیم»، و ظاهراً مراد از این جواب اینست که افضل بودن برخی از ما نسبت به بعضی دیگر به صورت مطلق نیست بلکه به صورت نِسبی است، لذا همه ما از جهاتی با هم مساوی هستیم.

صاحب کتاب "التوضیح الأنور" در این باره می‌نگارد: اصول مذهب امامیه اقتضا می‌کند که حسن علیه السلام در دوره‌ای قطعاً افضل بوده است، و آن دوره، زمان امامت ایشان بوده، زیرا در آن زمان، حسین علیه السلام جزء رعیت او بود، و امام مطلقاً از رعیت خویش افضل است، و هر امامی نسبت به امام بعد از خودش همین گونه می‌باشد، لکن بعد از حسن علیه السلام برای حسین علیه السلام چیزهایی حاصل شد از انواع طاعات و اصناف مجاهدات که او را از پایین تر بودن خارج کرد، و حکم به مساوات آن دو توسط صادق اهل بیت صحیح گشت.[۱]

و در این روایت جواب اجمالی چهارمی هم بعد از سوال شحام از تعداد ائمه علیهم السلام بیان شده که در لفافه فرمودند: تعیین اینکه چه کسی امام است در دست خدای متعال می‌باشد و خدا اراده نموده امامت را در نسل حسین علیه السلام قرار دهد نه حسن علیه السلام و امامان از روزی که خدا آنها را آفریده است «دوازده تن اینچنین گرداگرد عرش» خدای متعال بوده‌اند.

همچنانکه ربیع بن عبد الله می‌گوید: «بین من و عبد الله بن حسن راجع به امامت بحث شد، عبد الله بن حسن گفت: امامت در فرزندان حسن و حسین هر

---

۱. توضیح انور ص۵۲۸

دو است. من گفتم: بلکه تا روز قیامت امامت در اولاد حسین می‌باشد نه فرزندان حسن.

عبد الله بن حسن گفت: چگونه امامت فقط در فرزندان حسین است نه فرزندان حسن با اینکه هر دو سرور جوانان اهل بهشت بوده و هر دو در فضل با هم مساوی هستند؟ منتهی حسن به خاطر بزرگتر بودن افضل است و واجب است که امامت در افضل باشد نه در غیر او.

به او گفتم: موسی و هارون هر دو نبی و رسول بودند و موسی افضل از هارون بود ولی با این حال خدا ﷻ نبوت و خلافت را در فرزندان هارون قرار داد نه فرزندان موسی و همچنین خدا ﷻ امامت را در فرزندان حسین قرار داده نه اولاد حسن تا سنن امت‌های گذشته در این امت نیز عیناً جریان پیدا کند، خوب هر جوابی راجع به موسی و هارون دادی همان جواب من است درباره حسین و حسن.

عبد الله بن حسن دیگر نتوانست چیزی بگوید و من محضر امام صادق مشرف شدم، چون چشم حضرت به من افتاد فرمود: احسنت ای ربیع در آن کلامی که به عبد الله بن حسن گفتی، خدا تو را ثابت نگهدارد».[1]

همچنین مفضل بن عمر گوید: «از امام صادق درباره این سخن خدای ﷻ پرسیدم: "وَ إِذِ ابْتَلى‌ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ"[2] آن کلمات چه بود؟ فرمود: همان کلماتی که آدم از خدا دریافت نمود و خدا توبه اش را پذیرفت و آن اینکه گفت: پروردگارا از تو درخواست می‌کنم به حقّ محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا بپذیری، و خدا توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر و مهربانست. عرض کردم: یا بن رسول الله مقصود خدا از اینکه گفته "آنها را تمام کرد" چیست؟ فرمود: یعنی آنها را تا قائم تمام کرد که دوازده امامند نه تن آنها از فرزندان حسین اند.

---

١. علل الشرایع ج١ ص٢٠٩ ـ ٢١٠

٢. سوره بقره: ١٢٤

عرض کردم: یا ابن رسول الله مرا از سخن خداﷻ آگاه کنید: "وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ"[۱] فرمود: مقصود از آن امامت است که آن را در نسل حسین تا روز قیامت قرار داد. عرض کردم: یا ابن رسول الله چگونه امامت در فرزندان حسین قرار داده شد نه فرزندان حسن با اینکه هر دو فرزند رسول خدا و هر دو نوه‌های او و هر دو سرور جوانان بهشت بودند؟ فرمود: موسی و هارون هر دو پیغمبر مرسل و برادر بودند، اما خدا نبوت را در نسل هارون قرار داد نه نسل موسی و احدی نمی‌تواند بگوید چرا خدا این کار را کرد؟ و امامت خلافتی از جانب خداﷻ است احدی نمی‌تواند بگوید چرا خدا آن را در نسل حسین نهاد نه نسل حسن، زیرا خدا در کارهایش حکیم است و از آنچه می‌کند مورد سوال واقع نمی‌شود و مردم هستند که مورد سوال قرار می‌گیرند».[۲]

و نیز هشام بن سالم به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: «حسن افضل است یا حسین؟ فرمود: حسن افضل است از حسین. گفتم: پس چگونه امامت بعد از حسین در نسل او گردید نه در نسل حسن؟ فرمود: خدا تبارک و تعالی دوست داشت سنت موسی و هارون را در حسن و حسین جاری کند آیا نمی‌بینی آن دو در نبوت شریك بودند چنانچه حسن و حسین در امامت شریك بودند اما خدای ﷻ نبوت را در اولاد هارون نهاد و در اولاد موسی قرار نداد اگر چه موسی افضل از هارون بود».[۳]

---

۱. سوره زخرف: ۲۸

۲. خصال ج۱ ص۳۰۵ ح۸٤

۳. کمال الدین ج۲ ص٤۱٦ ح۹

حدیث هفدهم: کلام ابو حمزه ـ روایت باقری

١٧ـ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ فُضَيْلٍ الرَّسَّانِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ قَالَ لِي: يَا أَبَا حَمْزَةَ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِيَامُ قَائِمِنَا، فَمَنْ شَكَّ فِيمَا أَقُولُ لَقِيَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ بِهِ كَافِرٌ وَ لَهُ جَاحِدٌ. ثُمَّ قَالَ: بِأَبِي وَ أُمِّي الْمُسَمَّى بِاسْمِي وَ الْمُكَنَّى بِكُنْيَتِي،السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي، بِأَبِي مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا حَمْزَةَ مَنْ أَدْرَكَهُ فَلَمْ يُسَلِّمْ لَهُ فَمَا سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ قَدْ "حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ"[1] "وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ"[2].[3]

سند:

ضعیف، عباراتش موید به سندهای معتبر.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، إبراهیم بن محمد: مجهول، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرزاق: مجهول،

---

١. سوره مائده: ٧٢

٢. سوره آل عمران: ١٥١

٣. من می‌گویم: در تأویل الآیات ص٢٠٨ به اشتباه این حدیث را با همین متن و همین سند و کلامی که مرحوم نعمانی ذیل حدیث نگاشته، به کتاب غیبت شیخ مفید نسبت داده، و غلط بودن آن واضح است و البته او چند بار دیگر هم مرتکب این اشتباه شده. «مج»

محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، فضیل الرسان: مهمل، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث محمد کوفی از ابراهیم بن محمد وجود ندارد مگر اینجا و حدیث سابق و حدیث ابراهیم بن محمد از محمد بن عیسی وجود ندارد مگر اینجا و در حدیث قبلی، و حدیث محمد بن عیسی از عبد الرزاق وجود ندارد مگر اینجا و در حدیث سابق و حدیث عبد الرزاق از محمد بن سنان وجود ندارد مگر اینجا، همچنانکه حدیث محمد بن سنان از فضیل رسان و حدیث رسان از ابو حمزه وجود ندارد مگر اینجا!

ترجمه:

ابو حمزه ثمالی گوید: روزی خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم، وقتی افرادی که نزد او بودند متفرّق شدند به من فرمود: ابا حمزه، از جمله امور حتمی که تبدیلی برای آن نزد خدا نیست قیام قائم ما اهل بیت است و اگر کسی در آنچه می‌گویم شک کند در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که به او کافر و انکار کننده‌اش باشد. سپس فرمود: پدرم و مادرم فدای آن که همنام من و هم کنیه من است، هفتمین فرد پس از من، پدرم فدای آن کس که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانگونه که پر از ظلم و ستم شده است. سپس فرمود: ای ابا حمزه هر کس که او را درك کند و در برابرش تسلیم نباشد، پس تسلیم محمد و علی نشده و «خداوند بهشت را بر او حرام فرموده و جایگاهش آتش می‌باشد»، «و چه بد است جایگاه ستمگران».

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما عموم جملاتش با سند معتبر هم نقل شده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و در آن مواردی است که لازم به ذکر می‌باشد:

الف) تعریف امر محتوم: به اینکه «تبدیلی برای آن نزد خدا نیست»، پس در امر محتوم بر خلاف تصور بعضی، امکان بداء وجود ندارد.

ب) کنیه ابو جعفر: یکی از کنیه‌های قائم موعود ابو جعفر است همچنانکه روایت شده: «صاحب این امر همان طرد شده، رانده، پدر کشته بدون انتقام، کنیه دار شده به عمویش (جعفر) است».[1]

ج) هفتمین بعد از پنجمین: قائم موعود همان «هفتمین بعد از» امام باقر علیه‌السلام می‌باشد و اوست که «زمین را از عدل و داد پر می‌کند همانگونه که پر از ظلم و ستم شده است».

ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که سخن امام باقر درباره قائم موعود علیه‌السلام که می‌فرمایند: «پدرم و مادرم فدای آن» و: «پدرم فدای آن» دلالت بر افضل بودن امام زمان علیه‌السلام ندارد ـ هر چند امکان اثبات آن با ادله دیگر هست ـ زیرا این کلامی عرفی برای ابراز شدت علاقه به فرد می‌باشد نه کلامی قانونی که از آن حکم یا عقیده‌ای اثبات شود.

توضیح مرحوم نعمانی:

و به حمد خدا برای آن کسی که خداوند او را هدایت فرموده و نسبت به وی نیکی روا داشته، از این واضحتر و تابناکتر و روشنتر و درخشانتر گفتار خدای عزوجل در قرآن است که می‌فرماید: «تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماهست در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهار ماه از آنها حرام است، آن دین محکم همین است پس در آنها (ماهها) بر خودتان ستم نکنید». در حالیکه صرف شناختن ماهها ـ یعنی محرّم و صفر و ربیع و ماههای پس از آن و نیز ماههای

---

١. کمال الدین ج١ ص٣١٨ ح٥ از امام حسین علیه‌السلام، غیبت نعمانی ص١٧٨ ح٢٢ و ص١٧٩ ح٢٤ هر دو از امام باقر علیه‌السلام، دلائل الإمامه ص٥٣٠ ـ ٥٣١ ح١١١ از امام کاظم علیه‌السلام. «مج»

حرام که رجب و ذی قعده و ذی حجّه و محرّم است ـ نمی‌تواند دین محکم باشد، چون یهود و نصاری و مجوس و سایر کیشها و همه مردم از موافقان و مخالفان، این ماهها را می‌شناسند و آنها را به نام می‌شمارند، بلکه مراد از آنها منحصراً ائمه علیهم‌السلام و بر پا دارندگان دین خداست، و مقصود از آن چهار ماه محترم امیر المومنین علی علیه‌السلام است که خدای تعالی نام او را از نام خویش یعنی «علی» مشتق نموده ـ همچنانکه برای پیامبر خود نامی از اسم خویش «محمود» مشتق ساخته ـ و سه ماه دیگر سه تن از فرزندان علی است، که نامهایشان علی می‌باشد یعنی علی بن حسین، علی بن موسی و علی بن محمد، پس به این جهت، این نام مشتق از اسم خدای عزوجل دارای حرمت شده است، و درودهای خدا بر محمد و آل او که‌به واسطه وی مورد تکریم و در خور احترام هستند.

حدیث هجدهم: کلام داود رقّی ـ روایت صادقی

۱۸ـ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُمَرَ الْمَعْرُوفُ بِالْحَاجِي قَالَ حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْعَبَّاسِيُّ الرَّازِيُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى الْأَسَدِيُّ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لِي: مَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ يَا دَاوُدُ عَنَّا؟ فَقُلْتُ: حَاجَةٌ عَرَضَتْ بِالْكُوفَةِ. فَقَالَ: مَنْ خَلَّفْتَ بِهَا؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ خَلَّفْتُ بِهَا عَمَّكَ زَيْداً تَرَكْتُهُ رَاكِباً عَلَى فَرَسٍ مُتَقَلِّداً سَيْفاً يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: سَلُونِي سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَبَيْنَ جَوَانِحِي عِلْمٌ جَمٌّ قَدْ عَرَفْتُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوخِ وَ الْمَثَانِيَ وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ إِنِّي الْعَلَمُ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَكُمْ.[1]

---

۱. در "مقتضب الأثر" اینگونه است: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ إِنِّي الْعَلَمُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، قَدْ عَرَفْتُ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ». «مج»

فَقَالَ لِي: يَا دَاوُدُ لَقَدْ ذَهَبَتْ بِكَ الْمَذَاهِبُ، ثُمَّ نَادَى: يَا سَمَاعَةَ بْنَ مِهْرَانَ ايتِنِي بِسَلَّةِ الرُّطَبِ، فَأَتَاهُ بِسَلَّةٍ فِيهَا رُطَبٌ فَتَنَاوَلَ مِنْهَا رُطَبَةً فَأَكَلَهَا وَ اسْتَخْرَجَ النَّوَاةَ مِنْ فِيهِ فَغَرَسَهَا فِي الْأَرْضِ فَفَلَقَتْ وَ أَنْبَتَتْ وَ أَطْلَعَتْ وَ أَغْدَقَتْ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى بُسْرَةٍ مِنْ عَذْقٍ فَشَقَّهَا وَ اسْتَخْرَجَ مِنْهَا رَقّاً أَبْيَضَ فَفَضَّهُ وَ دَفَعَهُ إِلَيَّ[1] وَ قَالَ: اقْرَأْهُ[2] فَقَرَأْتُهُ وَ إِذَا فِيهِ سَطْرَانِ السَّطْرُ الْأَوَّلُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَ الثَّانِي:"إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ"أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، الْخَلَفُ الْحُجَّةُ. ثُمَّ قَالَ: يَا دَاوُدُ أَ تَدْرِي مَتَى كُتِبَ هَذَا فِي هَذَا؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنْتُمْ؛ فَقَالَ: قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَلْفَيْ عَامٍ.[3]

سند:

ضعيف.

سلامة بن محمد: شيعه ثقه، على بن عمر: مجهول، حمزة بن القاسم: شيعه ثقه، جعفر بن محمد: شيعه ثقه، عبيد بن كثير: ضعيف متهم به جعل، أحمد بن موسى: مجهول، داود بن كثير: در مورد وثاقتش اختلاف است و لكن امكان اعتماد بر روايتش با وجود شواهد هست و نزد بعضى ثقه مى‌باشد؛ و اين سند شاذ است

---

١. در "مقتضب الأثر" اينگونه است: «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا سَمَاعَةَ بْنَ مِهْرَانَ ايتِنِي بِتِلْكَ الصَّحِيفَةِ؛ فَأَتَاهُ بِصَحِيفَةٍ بَيْضَاءَ فَدَفَعَهَا إِلَيَّ». «مج»

٢. در "مقتضب الأثر" اينگونه است: «وَ قَالَ لِي: اقْرَأْ هَذِهِ مِمَّا أُخْرِجَ إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَرِثُهُ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ مِنَّا مِنْ لَدُنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ». «مج»

٣. مقتضب الأثر ص٣٠ ـ ٣١ با تفاوت، و در تأويل الآيات ص٢٠٩ ـ ٢١٠ به اشتباه اين حديث را با همين متن و همين سند، به كتاب غيبت شيخ مفيد نسبت داده، و غلط بودن آن واضح است. «مج»

زیرا سلامه از علی بن عمر روایت ندارد مگر اینجا، و علی بن عمر از حمزة بن قاسم روایت ندارد مگر اینجا بلکه اصلاً اسم علی بن عمر در سند هیچ حدیث دیگری نیامده، نیز حمزه از جعفر حسنی روایت ندارد مگر اینجا، و جعفر حسنی از عبید روایت ندارد مگر اینجا، و عبید از ابو احمد روایت ندارد مگر اینجا، و نیز احمد از داود رقی روایت ندارد مگر اینجا، بلکه اصلاً اسم این احمد اسدی در سند هیچ حدیث دیگری از شیعه نیامده!

ترجمه:

داود رقّی گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم، آن حضرت به من فرمود: چه چیز باعث تأخیر تو در آمدن نزد ما شده؟ عرض کردم: کاری در کوفه پیش آمده بود، حضرت فرمود: چه کسی را در آنجا پشت سر گذاشتی؟ عرض کردم: فدایت شوم عمویتان زید را در آنجا پشت سر گذاشتم، در حالی از او جدا شدم که بر اسبی سوار و شمشیری به دوش خود آویخته بود و با صدای هر چه بلندتر فریاد می‌زد: از من بپرسید از من بپرسید پیش از آنکه مرا از دست بدهید زیرا در دو پهلویم علم فراوانی انباشته شده، من ناسخ و منسوخ و مثانی و قرآن عظیم را شناخته ام، من همان پرچم بین خدا و بین شما هستم. آن حضرت به من فرمود:

ای داود فرقه‌گرائیها تو را با خود برده. سپس صدا زد: ای سماعة بن مهران سبدی خرما نزد من بیاور، و او سبدی که حاوی خرما بود نزد آن حضرت آورد، آن حضرت دانه‌ای خرما از آن برداشته و خورد و هسته‌اش را از دهان خود بیرون آورد و در زمین کاشت، پس آن هسته شکافته شد و روئیده و جوانه زده و شاخ و برگ و میوه داد، پس حضرت با دست خود به خرمای نارسی زده آن را از خوشه چید و از درون آن پوسته‌نازک سفیدی بیرون آورد و آن را باز نمود و به دست من داد و فرمود: آن را بخوان؛ من آن را خواندم در آن دو سطر مرقوم بود:

سطر اول: «لا إله إلا الله، محمّد رسول الله»

و سطر دوم: «تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفرید که چهار ماه از آنها حرام است، آن دین محکم همین است» یعنی امیر المومنین علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، خلف حجت. سپس آن حضرت فرمود: ای داود آیا می‌دانی این چه زمانی در این نوشته شده؟ عرض کردم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند و شما، فرمود: دو هزار سال پیش از اینکه خداوند آدم را بیافریند (یعنی تعداد و اشخاص ائمه اسلام از روز ازل معلوم و معین بوده و تا روز ابد تغییری نخواهد کرد).

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما محتوایش قابل پذیرش نزد عقل و شرع می‌باشد و مشتمل بر ذکر معجزه‌ای برای امام صادق علیه‌السلام است، بله فقره‌ای که می‌گوید زید شهید ادعای امامت و علم داشته، مخالف روایاتی است که می‌گویند او به سوی خود دعوت نکرده بلکه شعارش طلب رضایت از آل محمد بوده است، از جمله:

سخن فرزند زید: «پدر من امام نبود بلکه از سادات محترم و زاهد بود ... پدر من عاقل تر از آن بود که مدعی چیزی شود که در آن حقّی ندارد او فقط گفت من شما را به طلب رضایت از آل محمد دعوت می‌کنم و منظورش امام صادق بود...».

و سخن امام رضا علیه‌السلام: «زید از علمای آل محمد بود ... امام صادق می‌فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند او به جلب رضایت از آل محمد دعوت کرد و اگر پیروز می‌شد به حرفش وفا می‌نمود ... زید مدعی چیزی نبود که در آن حقّی نداشت و او برای خدا پرهیزکارتر از آن بود، او گفت: من شما را به طلب رضایت از آل محمد دعوت می‌کنم ...».

حدیث نوزدهم: روایت کاظمی

۱۹ـ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الخبائي[الْجُبَّائِيُ] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ مَيْمُونٍ الشَّعِيرِيِ عَنْ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ:إِنَّ اللَّهَ عزوجل خَلَقَ بَيْتاً مِنْ نُورٍ جَعَلَ قَوَائِمَهُ أَرْبَعَةَ أَرْكَانٍ كَتَبَ عَلَيْهَا أَرْبَعَةَ أَسْمَاءٍ تَبَارَكَ وَ سُبْحَانَ وَ الْحَمْدَ وَ اللَّهَ ثُمَّ خَلَقَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ أَرْبَعَةً وَ مِنَ الْأَرْبَعَةِ أَرْبَعَةً ثُمَّ قَالَ جَلَّ وَ عَزَّ: "إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً".

سند (۱):

ضعیف.

سلامة بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن علی بن مهزیار: مجهول و نزد بعضی ثقه می‌باشد، أحمد السیاری: ضعیف الحدیث فاسد المذهب، أحمد بن هلال: فاسد المذهب ثقه، أمیة بن عمرو: هفت امامی مهمل، زیاد القندی: هفت امامی مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از سلامه از حسن بن علی وجود ندارد مگر اینجا، همچنین حدیث حسن بن علی از احمد سیاری وجود ندارد مگر اینجا، و نیز حدیث سیاری از احمد بن هلال وجود ندارد مگر اینجا، و حدیث احمد بن هلال از امیه وجود ندارد مگر اینجا، و نیز حدیثی از امیه از زیاد قندی وجود ندارد مگر اینجا، بلکه اصلاً عنوان امیة بن میمون در سند هیچ حدیث دیگری نیامده!

سند (۲):

ضعیف.

سلامة بن محمد: شیعه ثقه، علی بن محمد: شیعه ثقه، أحمد بن الهلال:

فاسد المذهب ثقه، أمية بن عمرو: هفت امامی مهمل، زیاد القندی: هفت امامی مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند نیز شاذ است زیرا حدیثی از علی بن محمد جبائی از احمد بن هلال وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[1]، و همچنین شاذ است به علت آنچه در سند قبلی گذشت.

ترجمه:

زیاد قندی می‌گوید: از موسی بن جعفر بن محمد شنیدم می‌فرمود: خدای ﷻ خانه‌ای از نور آفرید و پایه‌های آن را چهار ستون قرار داد بر آنها چهار اسم نقش داد که عبارت است از: تبارك، سبحان، الحمد، الله، سپس خداوند از آن چهار، چهار تای دیگر آفرید، و باز از آن چهار، چهار تای دیگر خلق فرمود، سپس خدای جلّ و عزّ فرمود: "تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است".

شرح:

سند این روایت ضعیف و محتوایش مبهم و نا مفهوم و از نظر مضمون نیز تک می‌باشد، بلکه احتمال جعلی بودن آن می‌رود، و ربطی هم به عدد ائمه ندارد، و خدا داناست. بله علامه مجلسی در شرح آن احتمالی بیان کرده که با الفاظ حدیث سازگاری ندارد[2] اما خود ایشان ذیل حدیث دیگری که شبیه به این الفاظ را دارد نگاشته: «و سکوت از تفسیر و اقرار به عجز از فهم آن، درست تر و بهتر و مطابق احتیاط و صحیح تر است».[3]

---

١. تهذیب الأحکام ج٦ ص٥١ ح٣٣
٢. بحار الأنوار ج٣٦ ص٤١١
٣. بحار الأنوار ج٤ ص١٦٧

حدیث بیستم: کلام داود رقّی ـ روایت صادقی

۲۰ـ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عزّ وجلّ: "السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ"[1]، قَالَ: نَطَقَ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ ذَرَأَ الْخَلْقَ فِي الْمِيثَاقِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِأَلْفَيْ عَامٍ. فَقُلْتُ: فَسِّرْ لِي ذَلِكَ، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ خَلَقَهُمْ مِنْ طِينٍ وَ رَفَعَ لَهُمْ نَاراً فَقَالَ: ادْخُلُوهَا فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ ثُمَّ أَتْبَعَهُمْ بِشِيعَتِهِمْ فَهُمْ وَ اللَّهِ السَّابِقُونَ.

سند:

ضعیف، مضمون آن موید به سندهای متعدد معتبر.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، داود بن کثیر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

ترجمه:

داود بن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم مرا از معنی این گفته خدای عزّ وجلّ آگاه سازید که می‌فرماید: "السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ

---

۱. سوره واقعه: ۱۰ ـ ۱۱

الْمُقَرَّبُونَ"، آن حضرت فرمود: خداوند این کلام را روز آفرینش مخلوقات در عالم میثاق دو هزار سال پیش از اینکه آفریدگان را پدید آورد، فرموده است. عرض کردم: این مطلب را برایم توضیح دهید، فرمود: هنگامی که خدا جلّ و عزّ خواست مردمان را بیافریند، آنان را از گِلی پدید آورد و آتشی برای ایشان برافروخت و امر فرمود: داخل آن شوید، پس اول کسی که وارد آن آتش شد محمد رسول خدا و امیر المومنین و حسن و حسین و نه نفر از ائمه بودند که هر یك امامی پس از امام دیگرند، و به دنبال ایشان شیعیانشان را پشت سرشان در آورد، به خدا قسم که سابقون همانان هستند.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما همین مضمون با چند سند معتبر روایت شده[1] و محتوایش مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد و ظاهراً چون سبقت داشتن سرور زنان عالم حضرت فاطمه علیها السلام و بانو مریم و پیامبران علیهم السلام بر شیعیان روشن بوده، در اینجا ذکر نشده‌اند.

و به همین مضمون احادیث دیگری نقل شده، از جمله:

الف) به سند صحیح اعلایی از امام صادق علیه السلام روایت شده: «زمانیکه خدای عزوجل اراده کرد آدم را بیافریند آب را بر گِل روان نمود ... به ناگاه به جنبش در آمدند سپس آتشی برای آنها برافراشت و به اهل چپ فرمان داد وارد آن شوند، آنها به سوی آن رفتند و از آن هراس کردند و واردش نشدند سپس به اهل راست دستور داد وارد آن شوند و آنها رفتند و واردش شدند و خدا به آتش دستور داد و بر ایشان سرد و سلامت بود. چون اهل چپ این را دیدند گفتند: پروردگارا برای ما تجدیدِ قرار کن و از ما در گذر، و خدا از آنها در گذشت، سپس فرمود: وارد آن شوید آنها

---

١. کافی ج٢ ص٦ ـ ١٠

رفته بر سرش ایستادند و واردش نشدند و خدا آنان را به حال گِل باز گردانید و آدم را از آن آفرید. امام صادق فرمود: اینان هرگز نتوانند از آنان باشند و نه آنان از اینان شوند ...».[۱]

ب) به سند صحیح اعلایی از زراره روایت شده: «مردی از امام باقر علیه السلام از این سخن خدا جلّ و عزّ سوال پرسید: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى..." امام در پاسخ فرمود ـ و پدرش هم می‌شنید ـ : پدرم برایم باز گفت: خدای عزّ و جلّ مشتی از خاکی که آدم را از آن آفرید بر گرفت و از آب گوارا بر آن ریخت و آن را چهل صباح وانهاد و سپس از آب تلخ و شور بر آن ریخت و آن را چهل صباح وانهاد، و چون خمیر مایه شد آن را بر گرفت و به سختی در هم مالید و از راست و چپ آن چون مورچگان بیرون آمدند و به همه فرمان داد در آتش روند و اصحاب یمین رفتند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد و اصحاب شمال از رفتن در آن سرباز زدند».[۲]

ج) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل نموده: «... خدای تبارك و تعالی چون خواست آدم را بیافریند آن دو سرشت را آفرید و آنها را دو بخش کرد و به اصحاب یمین فرمود: به اذن من خلقی باشید و خلقی شدند که مثل مورچه‌ها جنب و جوش می‌کردند، و به اهل شمال فرمود: به اذن من خلقی باشید و خلقی شدند که مانند مورچه‌ها می‌لولیدند، سپس آتشی برای آنها برافراشت و فرمود: به اذن من در آن درآیید، و اولین کس که وارد آن شد محمد بود، سپس رسولان اولو العزم و اوصیا و پیروانشان در آن در آمدند، سپس به اصحاب شمال فرمود: به اذن من در آن در آیید، در پاسخ گفتند، پروردگارا ما را آفریدی تا بسوزانی؟ و نافرمانی کردند، پس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش بیرون آیید، آتش در آنها

---

۱. کافی ج۲ ص۷ ح۳
۲. کافی ج۲ ص۷ ح۲

زخم و اثری نکرده بود، چون اصحاب شمال آنها را دیدند گفتند: پروردگارا ما می‌بینیم اصحاب یمین سالمند، از ما در گذر و با ما تجدید قرار کن و به ما فرمان بده وارد آتش شویم.

خدا فرمود: من از شما در گذشتم، در آتش در آیید، چون نزدیك آن شدند و سوز آتش به آنها رسید، بر گشتند و گفتند: پروردگارا ما بر سوختن شکیبا نیستیم، و نافرمانی کردند و تا سه بار فرمانِ در آمدن در آتش به آنها رسید و هر بار نافرمانی نموده برگشتند، و آنان (اصحاب یمین) را سه بار دستور ورود داد و هر سه بار اطاعت کردند و بیرون آمدند، خدا به آنها فرمود: همه به اذن من گِل شوید و آدم را از آن آفرید. امام فرمود: هر که از آنان است از اینان نیست و هر که از اینان است از آنان نیست ...».[1]

د) روایت صحیح دیگر طبق تحقیق و نزد بعضی از امام باقر علیه السلام که فرمودند: «... سپس خداوند به آتشی امر نمود تا بر افروخت و به اصحاب شمال فرمود: داخل آن شوید، اما آنها از آن هراس کردند، به اصحاب یمین فرمود: داخلش شوید، و آنها واردش شدند و خدا فرمود: سرد و سلامت باش، و آن آتش بر آنها سرد و سلامت شد. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا قرار ما را تجدید کن، خدا فرمود: تجدید کردم، اکنون در آن درآیید، رفتند که در آیند و باز در هراس شدند، آنجا بود که طاعت و معصیت ثبت شد لذا اینان نمی‌توانند از آنان باشند و نه آنان از اینان».[2]

هـ) و باز از امام باقر علیه السلام نقل شده: «چون خدای تبارک و تعالی خلق را آفرید ... به آتشی دستور داد تا بر افروخت و به اصحاب شمال گفت: وارد آن شوید اما ایشان از آن هراسیدند، و به اصحاب یمین گفت: واردش شوید و آنها داخل آتش

---

١. کافی ج٢ ص١١ ح٢
٢. کافی ج٢ ص٦ - ٧ ح١

شدند و آتش بر آنها سرد و سلامت شد، اصحاب شمال گفتند: ای پروردگار قرار ما را تجدید کن، خدا فرمود: تجدید کردم، بروید و داخل شوید اما آنها از آن هراسیدند، آنجا بود که طاعت و ولایت و معصیت ثبت شد».[۱]

حدیث بیست و یکم: کلام ابراهیم کرخی - روایت صادقی

۲۱ـ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ عَمَّارٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ هِشَامٍ اللُّؤْلُؤِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِنِّي عِنْدَهُ جَالِسٌ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ غُلَامٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ، فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا إِبْرَاهِيمُ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُكَ مِنْ بَعْدِي، أَمَا لَيَهْلِكَنَّ فِيهِ أَقْوَامٌ وَ يَسْعَدُ آخَرُونَ فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ، أَمَا لَيُخْرِجَنَّ اللَّهُ عزوجل مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِي زَمَانِهِ سَمِيَّ جَدِّهِ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ قَضَايَاهُ وَ مَعْدِنَ الْإِمَامَةِ وَ رَأْسَ الْحِكْمَةِ يَقْتُلُهُ جَبَّارُ بَنِي فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبَ طَرِيفَةٍ حَسَداً لَهُ وَ لَكِنَّ "اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ" يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَكْمِلَةَ اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً مَهْدِيّاً اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ، الْمُنْتَظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ الشَّاهِرُ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَذُبُّ عَنْهُ.

وَ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ فَعُدْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِحْدَى عَشْرَةَ مَرَّةً[۲] أُرِيدُ أَنْ يَسْتَتِمَّ الْكَلَامَ فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَ قَابِلُ السَّنَةِ الثَّانِيَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هُوَ الْمُفَرِّجُ لِلْكَرْبِ عَنْ شِيعَتِهِ بَعْدَ

---

۱. کافی ج۲ ص۸ ح۱

۲. در نقل دوم "کمال الدین" اینگونه است: «خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً».

ضَنْكٍ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَوْرٍ[١] وَ خَوْفٍ فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ؛ حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ. قَالَ: فَمَا رَجَعْتُ بِشَيْءٍ أَسَرَّ إِلَيَّ مِنْ هَذَا لِقَلْبِي وَ لَا أَقَرَّ لِعَيْنِي.[٢]

سند:

ضعیفِ مقبول.

أبو علی أحمد بن محمد: ظاهراً او احمد بن محمد بن عمار ثقه می‌باشد، محمد بن یعقوب بن عمار: مجهول، القاسم بن هشام: ظاهراً شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، إبراهیم الکرخی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث قاسم بن هشام از حسن بن محبوب وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[٣] نیز حدیث محمد بن یعقوب بن عمار از قاسم وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

ابراهیم کرخی گوید: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و در خدمت آن حضرت نشسته بودم که ابو الحسن موسی (فرزند ایشان) که در آن زمان پسر بچه‌ای بود وارد شد، من برخاسته او را بوسیدم و نشستم. امام به من فرمود: ای ابراهیم بدان که پس از من او امام تو است، آگاه باش که در رابطه با او حتماً گروههایی به هلاکت خواهند رسید و عده‌ای دیگر نیکبختی و بهروزی خواهند یافت، پس خدا قاتل او را لعنت کند و عذاب را بر روحش دو چندان نماید.

به هوش باش که خدای عزوجل بهترین مردم روی زمین در زمان وی را از صلب او

---

١. در نقل اول "کمال الدین" آمده: «جَزَعٍ». «مج»

٢. کمال الدین ج٢ ص٣٣٤ ـ ٣٣٥ ح٥ به سندش و ص٦٤٧ ح٨ به سند دیگر با کاستی بعضی کلمات و اندکی تفاوت. «مج»

٣. کمال الدین ج٢ ص٦٤٥ ح٧

پدید خواهد آورد که با جد خویش همنام است و وارث علم او و احکامش و قضاوتهای اوست، وی سرچشمه امامت و سرآمد حکمت است، سرکش بنی فلان (بنی عبّاس) پس از اینکه شگفتیهای کم سابقه‌ای از وی سر می‌زند از روی حسد او را خواهد کشت. با وجود این «خداوند کار خود را به پایان می‌رساند اگر چه مشرکان آن را ناخوش دارند».

خداوند باقیمانده دوازده امامِ مهدی را از صلب او پدید خواهد آورد که آنها را به کرامت خود مخصوص گردانیده و به منزلگه قدس خویش فرودشان آورده است، منتظر دوازدهمین (امام) که شمشیرش را پیش روی او بر کشد همچون کسی است که شمشیر خود را در رکاب رسول خدا از نیام برکشیده، از آن حضرت دفاع نماید.

در این وقت مردی از هواداران بنی امیه وارد و رشته سخن قطع شد، پس از آن من یازده بار دیگر به خدمت امام صادق مراجعه کردم، به امید اینکه حضرت آن سخن را به پایان رساند ولی موفّق نشدم، تا دومین سال که بر آن حضرت وارد شدم، ایشان نشسته بود و فرمود: ای ابراهیم او همان کسی است که پس از دوران فشاری شدید و بلایی طولانی و ستمگری و بیم و هراس، اندوه و گرفتگی را از شیعه خویش می‌گشاید، پس خوشا به حال کسی که آن زمان را دریابد، ای ابراهیم برای تو همین بس است. ابراهیم کرخی گوید: هیچ ره آوردی که برای من بیش از این مایه شادی دلم و روشنی دیده‌ام باشد (از آن سفر) با خود باز نیاوردم.

شرح:

سند این روایت ضعیف اما محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته است، و در آن این مطلب بیان شده که ائمه این امت همان مهدی‌های این امت هستند: «خداوند باقیمانده دوازده امامِ مهدی را از صلب او پدید خواهد آورد»، همچنین در آن، ما توصیف به «منتظر دوازدهمین: الْمُنْتَظِرُ لِلثَّانِي عَشَرَ» شده‌ایم لذا روشن می‌شود که وصف امام زمان علیه‌السلام «منتظَر» است.

حدیث بیست و دوم: روایت صادقی ـ باقری

٢٢ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ قِرَاءَةً عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَيْسٍ عَنْ جَعْفَرٍ الرُّمَّانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ ابْنِ أُخْتِ خَالِدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْقَطَوَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى حُمْرَانَ فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: يَا حُمْرَانُ عَجَباً لِلنَّاسِ كَيْفَ غَفَلُوا أَمْ نَسُوا أَمْ تَنَاسَوْا فَنَسُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ مَرِضَ فَأَتَاهُ النَّاسُ يَعُودُونَهُ وَ يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا غَصَّ بِأَهْلِهِ الْبَيْتُ جَاءَ عَلِيٌّ عليه السلام فَسَلَّمَ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَتَخَطَّاهُمْ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُوَسِّعُوا لَهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَلِكَ رَفَعَ مِخَدَّتَهُ وَ قَالَ: إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ زَحَمَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ أَفْرَجُوا حَتَّى تَخَطَّاهُمْ وَ أَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِلَى جَانِبِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَنْتُمْ تَفْعَلُونَ بِأَهْلِ بَيْتِي فِي حَيَاتِي مَا أَرَى فَكَيْفَ بَعْدَ وَفَاتِي؟ وَ اللَّهِ لَا تَقْرُبُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُرْبَةً إِلَّا قَرُبْتُمْ مِنَ اللَّهِ مَنْزِلَةً وَ لَا تَبَاعَدُونَ عَنْهُمْ خُطْوَةً وَ تُعْرِضُونَ عَنْهُمْ إِلَّا أَعْرَضَ اللَّهُ عَنْكُمْ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ: أَلَا إِنَّ الرِّضَا وَ الرِّضْوَانَ وَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَحَبَّ عَلِيّاً وَ تَوَلَّاهُ وَ ائْتَمَّ بِهِ وَ بِفَضْلِهِ وَ بِأَوْصِيَائِي بَعْدَهُ وَ حَقٌّ عَلَى رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِنِّي مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمُ مِنِّي وَ دِينِي دِينُهُ وَ دِينُهُ دِينِي وَ نِسْبَتُهُ نِسْبَتِي وَ نِسْبَتِي نِسْبَتُهُ[1] وَ فَضْلِي فَضْلُهُ وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ لَا فَخْرَ يُصَدِّقُ قَوْلِي قَوْلُ رَبِّي: "ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ"[2].[3]

---

١. در "تفسیر عیاشی" اینگونه است: «سُنَّتُهُ سُنَّتِی وَ سُنَّتِی سُنَّتُهُ» و همچنین است در تمام مصادری که در پاورقی نام برده شده، و ظاهراً همین صحیح است. «مج»

٢. سوره آل عمران: ٣٤

٣. قسمت پایانی آن را با تفاوت ذیلش محاسن ج١ ص١٥٢ ح٧٤ و تفسیر عیاشی ج١ ص١٦٩ ح٣٣ نقل کرده‌اند و تمامش با اندکی تفاوت در بصائر الدرجات ص ٥٣ ح١ و فضائل الشیعه ص٣٣ ح٢٨ از امام صادق عليه السلام نقل شده است. «مج»

سند:

جداً ضعيف، ذيلش موید به سند معتبر.

أحمد بن محمد: شيعه ثقه، الحسين بن محمد: مجهول، محمد بن أبی قيس: مجهول، جعفر الرمانی: مجهول، محمد بن أبی القاسم: مجهول، عبد الوهاب بن عبد الحميد الثقفی: مهمل؛ و اين سند شاذ است زيرا نام محمد بن ابی قيس نيامده مگر اينجا و همچنين نام حسين بن محمد و جعفر رمانی البته اگر مراد از آن دو حسين فزاری و جعفر بن محمد رمانی كه در "تهذيب" آمده[۱] و هر دو مجهولند نباشد، و همچنين است نام محمد بن ابی قاسم با توصيف ابن اخت خالد.

و ذيل اين حديث به سند معتبر اينگونه روايت شده: «عَنْهُ (البرقی) عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي خَلَفٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: الرَّوْحُ وَ الرَّاحَةُ وَ الْفَلَجُ وَ الْفَلَاحُ وَ النَّجَاحُ وَ الْبَرَكَةُ وَ الْعَفْوُ وَ الْعَافِيَةُ وَ الْمُعَافَاةُ وَ الْبُشْرَى وَ النُّصْرَةُ وَ الرِّضَا وَ الْقُرْبُ وَ الْقَرَابَةُ وَ النَّصْرُ وَ الظَّفَرُ وَ التَّمْكِينُ وَ السُّرُورُ وَ الْمَحَبَّةُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى مَنْ أَحَبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ حَقٌّ عَلَيَّ أَنْ أُدْخِلَهُمْ فِي شَفَاعَتِي وَ حَقٌّ عَلَى رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ وَ هُمْ أَتْبَاعِي وَ مَنْ "تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي" جَرَى فِيَّ مَثَلُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ فِي الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِي لِأَنِّي مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ إِبْرَاهِيمُ مِنِّي دِينُهُ دِينِي وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي وَ أَنَا أَفْضَلُ مِنْهُ وَ فَضْلِي مِنْ فَضْلِهِ وَ فَضْلُهُ مِنْ فَضْلِي وَ تَصْدِيقُ قَوْلِي قَوْلُ رَبِّي "ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ"».[۲]

---

۱. تهذيب الأحكام ج۶ ص۳۳ ح۱۰

۲. محاسن ج۱ ص۱۵۲ ح۷۴

ترجمه:

عبد الوهّاب ثقفی از امام صادق از پدرشان امام باقر علیهما السلام روایت کرده که آن حضرت نگاهی به حمران انداخت و شروع به گریستن نمود، سپس فرمود: ای حمران از این مردم در شگفتم چگونه غافلند یا فراموش کرده‌اند و یا وانمود می‌کنند که از یاد برده‌اند، آنان گفتار رسول خدا را در زمانی که بیمار بود از یاد برده اند، آن هنگام که مردم به عیادت آن حضرت می‌آمدند و به ایشان سلام می‌کردند، تا وقتی که (از کثرت جمعیت) خانه بر اهلش تنگ شده بود علی وارد شد و سلام کرد و نتوانست از میان آنان بگذرد و پیش حضرت برود، و آنان نیز برای او راه باز نمی‌کردند.

چون رسول خدا این وضع را دید بالش خود را برداشت و فرمود: ای علی نزد من بیا. وقتی مردم چنین دیدند به یکدیگر فشار آورده راه گشودند تا علی از آنان گذشت و رسول خدا او را در کنار خویش نشانید، و فرمود: ای مردم اکنون که در زمان زنده بودن من است شما با اهل بیتم چنین می‌کنید که می‌بینم، پس بعد از وفات من رفتارتان چگونه خواهد بود؟ به خدا سوگند گامی به اهل بیت من نزدیك نمی‌شوید مگر اینکه درجه ای به خدا نزدیکی جسته باشید و گامی از آنان دور نمی‌شوید و رو نمی‌گردانید مگر اینکه خداوند از شما روگردان می‌شود.

سپس فرمود: ای مردم گوش فرا دهید به شما چه می‌گویم: بدانید که خشنودی و رضوان و بهشت بهره کسی است که علی را دوست بدارد و ولایت او را گردن نهد، و وی را پیشوای خود قرار دهد، و به او اقتدا کند و به فضلش اقرار نماید، و نیز با اوصیای من که پس از وی هستند چنین باشد، و بر پروردگار من است که دعای من را درباره ایشان بپذیرد، آنان دوازده وصی اند، هر که از او (علی) پیروی کند البته از من است، من خود از ابراهیم هستم و ابراهیم نیز از من است، و کیش من کیش اوست، و آئین او آئین من است، و نسبت او نسبت من و خویشاوندی من خویشاوندی اوست، و برتری من برتری اوست و من از او برترم،

بدون اینکه افتخار کنم، فرمایش پروردگارم گواه درستی سخن من است که می‌فرماید: «نسلی که بعضی از بعض دیگر است و خداوند شنوا و داناست».

شرح:

سند این روایت خیلی ضعیف است اما قسمت آخرش با سند معتبر هم نقل شده[1] و از نظر محتوا نیز نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد. فقط در آن جمله‌ای وجود دارد که شاید کسی را به این توهم اندازد تعداد اوصیا سیزده نفر هست.

توضیح آنکه: ممکن است کسی توهم کند ضمیر در فقره «إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً» به «أَوْصِيَائِي بَعْدَهُ» بر می‌گردد و نتیجه اینست که اوصیای بعد از حضرت علی علیه‌السلام دوازده نفرند، ولی این توهمی بیش نیست چون جمله «إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً» در توصیف کسانی آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آنها دعا کردند و فرمودند: «و بر پروردگار من است که دعای من را درباره ایشان بپذیرد: حَقٌّ عَلَى رَبِّي أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي فِيهِمْ» و معنی ندارد که امیر المومنین علیه‌السلام از این دعا محروم باشند در حالیکه افضل اوصیا و پدر ایشانند.

و موید این سخن اینست که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از فقره «إِنَّهُمْ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً» بلا فاصله با این فقره، لزوم تبعیت از امیر المومنین علیه‌السلام را بیان می‌کنند: «وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي».

بله در "بحار الأنوار" و بعضی نسخه‌های کتاب و تمام مصادری که در پاورقی ذکر شد آمده: «و من تبعنی» ولی ظاهراً این صحیح نیست چون قبل از این، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره تبعیت از امیر المومنین علیه‌السلام بود که فرمودند: «و به علی اقتدا کند: ... وَ ائْتَمَّ بِهِ» و آنچه با چینش کلام تناسب دارد اینست که نتیجه این تبعیت را بیان فرمایند که: «و هر کسی از او تبعیت کند از من است: وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»

---

۱. محاسن ج۱ ص۱۵۲ ح۷٤

نه اینکه: هر کس از من تبعیت کند از من است همچنانکه درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام همین تعبیر وارد شده: «هر کسی از او تبعیت کند از من است»[۱]؛ غیر از اینکه در این حدیث، قبلش دستوری از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نشده تا درباره تبعیت از آن سخن بگویند بلکه سخن درباره اقتدا به حضرت علی علیه السلام و نتیجه اخروی آن بود که فرمودند: «بدانید که خشنودی و رضوان و بهشت بهره کسی است که علی را دوست بدارد و ولایت او را گردن نهد، و وی را پیشوای خود قرار دهد، و به او اقتدا کند»، لذا اصلاً مقام، مقامی نیست که ایشان از تبعیت از خودشان با لفظ: «و من تبعنی» سخن بگویند.

حدیث بیست و سوم: روایت علوی ـ نبوی

۲۳ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى الْقُوهِسْتَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا بَدْرُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ بَدْرٍ الْأَنْمَاطِيُّ فِي سُوقِ اللَّيْلِ بِمَكَّةَ وَ كَانَ شَيْخاً نَفِيساً مِنْ إِخْوَانِنَا الْفَاضِلِينَ وَ كَانَ مِنْ أَهْلِ قَزْوِينَ فِي سَنَةِ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي إِسْحَاقُ بْنُ بَدْرٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَدِّي بَدْرُ بْنُ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي عِيسَى بْنُ مُوسَى وَ كَانَ رَجُلًا مَهِيباً فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ أَدْرَكْتَ مِنَ التَّابِعِينَ؟ فَقَالَ: مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ لِي وَ لَكِنِّي كُنْتُ بِالْكُوفَةِ فَسَمِعْتُ شَيْخاً فِي جَامِعِهَا يَتَحَدَّثُ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا عَلِيُّ الْأَئِمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ الْمَعْصُومُونَ[۲] مِنْ وُلْدِكَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً وَ أَنْتَ[۳] أَوَّلُهُمْ،

---

۱. امالی صدوق ص۱۱٤ و ۱۱۵

۲. در بعضی نسخه ها اینگونه است: «الراشدون المهديون المغصوبون حقوقهم»؛ «غف». من می‌گویم: و نیز در "غیبت طوسی". «مج»

۳. تا اینجا در غیبت طوسی ص۱۳۵ ـ ۱۳٦ نقل شده و در آن تصریح گشته که این حدیث را مختصر نموده است. «مج»

وَ آخِرُهُمُ اسْمُهُ اسْمِي يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً يَأْتِيهِ الرَّجُلُ وَ الْمَالُ كُدْسٌ فَيَقُولُ: يَا مَهْدِيُّ أَعْطِنِي فَيَقُولُ: خُذْ.

سند:

ضعیفِ مقبول، مرسل.

کل سند مجاهیل‌اند مگر محمد بن همام شیعه ثقه و عبد خیر مهمل؛ و این سند شاذ است.

ترجمه:

بدر بن عیسی می‌گوید: از پدرم عیسی بن موسی که مردی پر هیبت بود جویا شده و به او گفتم: کدامیك از تابعین را ملاقات کرده ای؟ گفت: من نمی‌فهمم تو چه می‌گویی، ولی زمانی من در کوفه بودم، شنیدم شیخی در مسجد کوفه از عبد خیر روایت می‌کرد که او گفت: شنیدم امیر المومنین علی بن ابی طالب می‌فرماید: رسول خدا به من فرمود: ای علی امامان راهنما و راه یافته و معصوم از فرزندان تو یازده امامند و تو نخستین آنان هستی و نام آخرینشان نام من است، او خروج خواهد کرد و زمین را پر از عدل می‌کند همانگونه که از تجاوز و ستم لبریز شده، چه بسا کسی نزد او می‌آید و در حالیکه مالها روی هم‌انباشته شده می‌گوید: ای مهدی به من عطا کن و او در پاسخ می‌گوید: بگیر.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن به عصمت ائمه علیهم‌السلام تصریح شده الا اینکه اثبات عصمت ایشان توسط سخن خود آنها دوری واضح است اما از آنجا که عصمت امیر المومنین توسط آیه تطهیر ثابت شده، عصمت باقی ائمه به گواهی آن حضرت ثابت می‌گردد. همچنین این حدیث تصریح می‌کند که یازدهمین امام از فرزندان امیر

المومنین «آخرین آنهاست: آخِرُهُمُ» و همان کسی است که «خروج خواهد کرد و زمین را پر از عدل می‌کند».

همچنانکه در آن از فراوانی ثروت در دوره دولت عدل مهدوی خبر داده شده است؛ خداوند آن ایام را روزی ما بگرداند إن شاء الله.

حدیث بیست و چهارم: روایت باقری ـ نبوی

٢٤ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَارِثِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَهْلٍ الطَّبَرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الدَّسْتُوَائِيُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ عز وجل أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي: يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَّفْتَ فِي الْأَرْضِ فِي أُمَّتِكَ؟ ـ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِذَلِكَ ـ، قُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي؛ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ؛ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَلَا أَذْكُرُ حَتَّى تُذْكَرَ مَعِي فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ إِنِّي اطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً أُخْرَى فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَجَعَلْتُهُ وَصِيَّكَ فَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، ثُمَّ شَقَقْتُ لَهُ اسْماً مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْأَعْلَى وَ هُوَ عَلِيٌّ.

يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ ثُمَّ عَرَضْتُ وَلَايَتَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ[1]. يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عَبْداً مِنْ عِبَادِي عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ ثُمَّ لَقِيَنِي جَاحِداً

---

١. در "عیون الأخبار" و "کمال الدین" و "کفایة الأثر" این فقره نیست: «وَ مَنْ جَحَدَهَا...» و همین صحیح است زیرا در بین ملائکه، فردی که منکر امر خدا باشد وجود نداشته، مگر ابلیس که از جنس آنها نبوده است. «مج»

لِوَلَايَتِهِمْ أَدْخَلْتُهُ نَارِي.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَ تُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: تَقَدَّمْ أَمَامَكَ، فَتَقَدَّمْتُ أَمَامِي فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ[1] وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي وَسْطِهِمْ. فَقُلْتُ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ وَ هَذَا الْقَائِمُ مُحَلِّلُ حَلَالِي وَ مُحَرِّمُ حَرَامِي وَ يَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي، يَا مُحَمَّدُ أَحْبِبْهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ وَ أُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ[2].[3]

---

۱. در "عیون الأخبار" و "کمال الدین" و "کفایة الأثر" این افزوده است: «وَ فَاطِمَةَ»، و همین طبق احادیث فراوان صحیح است، و این منافاتی با فقره‌ای که می‌گوید: «هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ» ندارد زیرا افراد مورد اشاره، مردها هستند و برای خدا حجتی از میان زنها نیست. «مج»

۲. در "عیون الأخبار" و "کمال الدین" و "کفایة الأثر" به جای «يَا مُحَمَّدُ أَحْبِبْهُ...» اینگونه است: «وَ هُوَ رَاحَةٌ لِأَوْلِيَائِي وَ هُوَ الَّذِي يَشْفِي قُلُوبَ شِيعَتِكَ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ الْجَاحِدِينَ وَ الْكَافِرِينَ»، و ظاهراً همین صحیح است زیرا اینکه خدای متعال به رسولش دستور دهد فرزند قائمش را دوست بدارد با عقل های ما جور در نمی‌آید و به همین خاطر چنین تعبیری در هیچ حدیثی وارد نشده است؛ و در "عیون الأخبار" و "کمال الدین" این افزوده وجود دارد: «فَيُخْرِجُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى طَرِيَّيْنِ فَيُحْرِقُهُمَا فَلَفِتْنَةُ النَّاسِ بِهِمَا يَوْمَئِذٍ أَشَدُّ مِنْ فِتْنَةِ الْعِجْلِ وَ السَّامِرِيِّ». «مج»

۳. مقتضب الأثر ص۲۳ ـ ۲۴ و نیز: ص۲۶ ـ ۲۷. همچنین در عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص۵۸ ـ ۵۹ ح۲۷، کمال الدین ج۱ ص۲۵۲ ـ ۲۵۳ ح۲، و کفایة الأثر ص۱۵۲ ـ ۱۵۳ با تفاوت در الفاظ از طریق اهل بیت علیهم‌السلام نه فرزند عمر نقل شده. و آن را در مقتضب الأثر ص۲۷ ـ ۲۹ با این تتمه روایت کرده: «قَالَ جَابِرٌ: فَلَمَّا انْصَرَفَ سَالِمٌ مِنَ الْكَعْبَةِ تَبِعْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا عُمَرَ وَ أَنْشُدُكَ اللَّهَ هَلْ أَخْبَرَكَ أَحَدٌ غَيْرَ أَبِيكَ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ؟ قَالَ: اللَّهُمَّ أَمَّا الْحَدِيثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَلَا، وَ لَكِنِّي كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ كَعْبِ الْأَحْبَارِ؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا عَلَى عَدَدِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام فَقَالَ كَعْبٌ: هَذَا الْمُقَفِّي أَوَّلُهُمْ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ، وَ سَمَّاهُ كَعْبٌ بِأَسْمَائِهِمْ فِي التَّوْرَاةِ... لَيْسَتْ أَسْمَاءً لَوْ كَانَتْ أَسْمَاءً لَتَطَرَّزَتْ فِي تَوَاطِي الْأَسْمَاءِ، وَ لَكِنَّهَا نُعُوتٌ لِأَقْوَامٍ وَ أَوْصَافٌ بِالْعِبْرَانِيَّةِ...». «مج»

سند:

جداً ضعیف، مقبول، موید به سندی که این مقدار ضعیف نیست.

عبد الله بن عبد الملک: مجهول، محمد بن المثنی: مجهول، محمد بن إسماعیل: مجهول، موسی بن عیسی: مجهول، هشام بن أبی عبد الله: ثقه نزد اهل سنت، علی بن محمد: اشتباه نگارشی علی بن حماد متهم اهل غلو، عمرو بن شمر: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، جابر بن یزید: شیعه ثقه، امام باقر علیه السلام: حجة الله در زمین خدا، سالم بن عبد الله و پدرش عبد الله بن عمر: دو عمری ضعیف نزد ما؛ و این سند شاذ است زیرا نقل امام باقر علیه السلام از سالم نوه عمر وجود ندارد مگر اینجا، همچنین آن چهار مجهول جایی ذکر نشده‌اند مگر در این سند، و اما شیخ صدوق همین را از طریق اهل بیت علیهم السلام نه پسر عمر به سندی نقل کرده که کل راویانش مورد اعتمادند الا بنداذ[1] که او را نمی‌شناسیم.

ترجمه:

رسول خدا فرمود: خدای عزوجل در آن شب که شبانه برده شدم (معراج) به من وحی نمود: ای محمد چه کسی را در زمین میان امتت به جای خود گذاشتی؟ ـ در حالیکه خدا خود بدان آگاه‌تر بود ـ عرض کردم: پروردگارا برادرم را، فرمود: ای محمد، علی بن ابی طالب را؟

عرض کردم: بله ای پروردگار من؛ فرمود: ای محمد من نظری بر زمین افکندم و تو را از آن اختیار کردم، هیچگاه یادی از من نمی‌شود مگر اینکه تو نیز با من یاد می‌شوی، من محمودم و تو محمد، سپس نظری دیگر بر زمین افکندم و از آن علی بن ابی طالب را برگزیدم و او را وصی تو قرار دادم، پس تو سرور پیامبرانی و علی

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۲۵۲ ـ ۲۵۳ ح۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۵۸ ـ ۵۹ ح۲۷

سرور اوصیاست، سپس از اسمهای خویش نامی مشتق ساخته بر او نهادم، من اعلی و او علی است.

ای محمد، من علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یك نور آفریدم سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، و هر که آن را پذیرفت از مقرّبین گردید و هر که آن را رد نمود به کافران پیوست. ای محمد اگر بنده‌ای از بندگانم مرا چندان پرستش کند که (گردنش) قطع شود و پس از آن در حالیکه منکر ولایت آنان است با من روبرو گردد، او را در آتش دوزخ خواهم افکند. سپس فرمود: ای محمد آیا دوست داری آنان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: قدمی پیش گذار، من قدمی جلو نهادم، ناگاه دیدم علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی آنجا بودند و حجت قائم همانند ستاره‌ای درخشان در میان آنان بود.

عرض کردم: پروردگارا اینان چه کسانی اند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این یك نیز قائم است که حلال کننده حلال من و حرام دارنده حرام من است، و از دشمنان من انتقام خواهد گرفت، ای محمد او را دوست بدار که من او را دوست می‌دارم و هر کس که او را دوست بدارد نیز دوست می‌دارم.

شرح:

سند این روایت خیلی ضعیف است اما همین مضمون را شیخ صدوق با سندی که فقط یک نفرش مجهول است از طریق اهل بیت علیهم‌السلام نقل نموده و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد، و فقره‌ای که موجب توهم عدم عصمت ملائکه است: «و هر که آن را رد نمود به کافران پیوست: وَ مَنْ جَحَدَهَا كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» محمول بر کفر ابلیس می‌باشد زیرا او بین ملائکه بود تا اینکه کفرش را آشکار کرد و البته این فقره در نقل شیخ صدوق وجود ندارد.

حدیث بیست و پنجم: روایت باقری

٢٥ـ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام قَالَ: يَكُونُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ.[1]

سند:

معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، إبن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعید بن غزوان: شیعه ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام باقر عليه السلام: بعد از حسین بن علی نه امام می‌باشند که نهمین‌شان قائم آنهاست.

شرح:

سند این روایت کاملاً معتبر و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول است و به این مضمون روایات فراوانی ثبت شده.

---

١. کافی ج١ ص٥٣٣ ح١٥، خصال ج٢ ص٤١٩ ح١٢ و ص٤٨٠ ح٥٠، ارشاد ج٢ ص٣٤٧، غیبت طوسی ص١٤٠. و در کمال الدین ج٢ ص٣٥٠ ح٤٥ از امام صادق عليه السلام نقلش کرده است. «مج»

حدیث بیست و ششم: کلام کرّام ـ روایت صادقی

۲٦ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ[۱] عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ كَرَّامٍ قَالَ: حَلَفْتُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي أَلَّا آكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكَ جَعَلَ لِلَّهِ عَلَيْهِ أَلَّا يَأْكُلَ طَعَاماً بِنَهَارٍ أَبَداً حَتَّى يَقُومَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ، فَقَالَ: صُمْ يَا كَرَّامُ وَ لَا تَصُمِ الْعِيدَيْنِ وَ لَا ثَلَاثَةَ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ وَ لَا إِذَا كُنْتَ مُسَافِراً، فَإِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام لَمَّا قُتِلَ عَجَّتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهِمَا[۲] وَ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا: يَا رَبَّنَا أَ تَأْذَنُ لَنَا فِي هَلَاكِ الْخَلْقِ حَتَّى نَجُذَّهُمْ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ بِمَا اسْتَحَلُّوا حُرْمَتَكَ وَ قَتَلُوا صَفْوَتَكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَائِي وَ يَا أَرْضِي اسْكُنُوا، ثُمَّ كَشَفَ حِجَاباً مِنَ الْحُجُبِ فَإِذَا خَلْفَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله وَ اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً لَهُ فَأَخَذَ بِيَدِ فُلَانٍ[۳] مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ: يَا مَلَائِكَتِي وَ يَا سَمَاوَاتِي وَ يَا أَرْضِي بِهَذَا أَنْتَصِرُ مِنْهُمْ لِهَذَا، قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ[٤]، وَ جَاءَ فِي غَيْرِ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ: بِهَذَا أَنْتَصِرُ مِنْهُمْ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ.

سند:

ضعیف، صدر آن موید به سند معتبر.

---

۱. در "کافی" این افزوده است: «وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ». «مج»

۲. در نسخه های «ج، ف، بح» از کتاب "کافی" و نیز کتاب وافی ج۲ ص۳۱۲ ح۷۷٤ و بحار ج۳٦ ص٤۰۲ ح۱۳ دارد: «عَلَيْهَا» یعنی بر زمین، و ظاهراً همین درست است زیرا در مورد اهل آسمان کلمه «فی: در» به کار می‌رود نه «علی: بر» بلکه اصلاً اهل آسمان با تعبیر «وَ الْمَلَائِكَةُ» بیان شده‌اند پس مراد از کلمه مورد نظر، اشاره به اهل زمین است که بر روی زمین هستند. «مج»

۳. در "کافی" این افزوده است: «الْقَائِمِ». «مج»

٤. کافی ج۱ ص٥۳٤ ح۱۹ با اندکی تفاوت. «مج»

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن محمد: شیعه ثقه، سهل بن زیاد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن الحسن: هفت امامی ضعیف فاسد المذهب، عبد الله بن عبد الرحمن: ضعیف اهل غلو، کرّام: هفت امامی ثقه.

و بخش اول آن را مرحوم کلینی به سند معتبر اینگونه روایت نموده: «عَلِيُّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ كَرَّامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ أَصُومَ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ عليه السلام، فَقَالَ: صُمْ وَ لَا تَصُمْ فِي السَّفَرِ وَ لَا الْعِيدَيْنِ وَ لَا أَيَّامَ التَّشْرِيقِ وَ لَا الْيَوْمَ الَّذِي يُشَكُّ فِيهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»[1]، و نزدیک به آن روایت شیخ صدوق به سند معتبر دیگر[2] و روایت شیخ طوسی در دو کتابش از طریق معتبر دیگر است.[3]

ترجمه:

کرّام گوید: من میان خودم و درونم قسم خوردم که هرگز در روز غذایی نخورم تا قائم آل محمد قیام کند، پس نزد امام صادق رفتم و به او عرض کردم: مردی از شیعیان شما برای خدا بر خویشتن واجب کرده که هرگز در روز غذایی نخورد تا زمانی که قائم آل محمد قیام کند، امام فرمود: ای کرّام روزه بگیر ولی در عید قربان و عید فطر و سه روز تشریق (روزهای ١٢ و ١٣ و ١٤ ماه ذی الحجة) و هنگامی که در سفر به سر می‌بری روزه نگیر، چون هنگامی که حسین کشته شد آسمانها و

---

١. کافی ج٤ ص١٤١ ح١

٢. «عن أبی و محمد بن الحسن ـ رضی الله عنهما ـ عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر البزنطی، عن عبد الکریم بن عمرو الخثعمی و لقبه کرّام»: الفقیه ج٢ ص١٢٧ ح١٩٢٥. «مج»

٣. تهذیب الأحکام ج٤ ص١٨٣ ح١١، استبصار ج٢ ص٧٩ ح٢٤٢

زمین و هر کس بر روی آن دو بود و فرشتگان به ناله در آمدند و گفتند: ای پروردگار ما، آیا برای نابود ساختن بندگان به ما اجازه می‌فرمایی تا آنان را از روی زمین ریشه کن کنیم و برداریم؟ که آنان حرمت تو را شکسته و برگزیده تو را کشتند.

خدا به آنان وحی فرستاد: ای فرشتگان و ای آسمان و زمین من آرام باشید، سپس پرده‌ای از پرده‌ها را برداشت، پشت آن محمد و دوازده وصی نمایان شدند، و خداوند از بین آنان دست فلانی را گرفت و فرمود: ای فرشتگانِ من و ای آسمان و زمینم انتقام او را از آنان به وسیله این شخص خواهم گرفت، و این‌سخن را سه بار تکرار فرمود.

و در روایت دیگری غیر از روایت کلینی آمده: به وسیله این شخص از آنان انتقام می‌گیرم هر چند پس از گذشت مدت زمانی باشد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما بخش اول آن به سند معتبر هم ثبت شده[۱] و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن مطالبی است که باید روشن شود:

الف) قَسمِ درونی: «من میان خودم و درونم قسم خوردم» یعنی با خدا به زبان عهد کردم بدون اینکه احدی بفهمد، تا وفای به چنین عهدی واجب شود و الا قسم خوردن در دل که منعقد نمی‌شود تا وفا به آن واجب باشد[۲]، همچنانکه خود راوی در ادامه آن را اینگونه بیان کرده: «برای خدا بر خویشتن واجب کرده که ...».

و اینکه گفته: «هرگز در روز غذایی نخورد» منظورش روزه گرفتن مدام تا زمان

---

۱. کافی ج٤ ص۱٤۱ ح۱، الفقیه ج۲ ص۱۲۷ ح۱۹۲۵، تهذیب الأحکام ج٤ ص۱۸۳ ح۱۱، استبصار ج۲ ص۷۹ ح۲٤۲

۲. شرح کافی ج۷ ص۳۸۱

ظهور قائم است[١] و الا قسم منعقد نمی‌شود چون صِرف نخوردن رجحانی ندارد.

ب) سه روز: استثنای سه روز تشریق محمول بر زمانی است که شخص برای اعمال حج در منی باشد.[٢]

ج) روزه در سفر: نهی امام علیه‌السلام از روزه در هنگام سفر بر این دلالت دارد که نذر مطلق، باعث حلال شدن روزه در سفر نمی‌شود.[٣]

د) به عهدت وفا کن: ظاهراً امام علیه‌السلام که فرمودند: «چون هنگامی که حسین کشته شد ...» در صدد خبر دادن به کرّام است که قائم موعود در دوره حیات تو ظهور نخواهد کرد لذا تو باید به غیر از روزهای استثنا، تمام عمرت را روزه بگیری تا به قَسَمت وفا کرده باشی.

هـ) استعمال کنایی: اینکه: «خدا دست فلانی را گرفت» کنایه از جلو آوردن قائم است چون خدای متعال دستی ندارد تا کسی را بگیرد.

همچنین این روایت متضمن خبری غیبی است زیرا کرّام به امام نگفت چه کسی آن قسم را خورده، اما امام علیه‌السلام در جواب او فرمودند: «ای کرّام روزه بگیر و ...».

و البته در نقل بخش اول آن که به سند معتبر ثبت شده، خبری از اِخبار غیبی نیست زیرا خود کرّام به امام گفته: «من بر عهده خودم چنین قرار دادم که ...: إِنِّي جَعَلْتُ عَلَى نَفْسِي».

حدیث بیست و هفتم: کلام ابن جعفر ـ روایت نبوی

٢٧ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ قَالَ

---

١. شرح کافی ج٧ ص٣٨١

٢. مرآة العقول ج٦ ص٢٣٤

٣. مرآة العقول ج٦ ص٢٣٤

سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّيَّارَ يَقُولُ:كُنَّا عِنْدَ مُعَاوِيَةَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ ابْنُ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، فَجَرَى بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ كَلَامٌ فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: أَنَا "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ"[1] ثُمَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِيٌّ فَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْدِهِ "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" وَ سَتُدْرِكُهُ يَا عَلِيُّ ثُمَّ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ "أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ" وَ سَتُدْرِكُهُ يَا حُسَيْنُ[2] ثُمَّ تُكَمِّلُهُ[3] اثْنَيْ عَشَرَ إِمَاماً تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: فَاسْتَشْهَدْتُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عُمَرَ ابْنَ أُمِّ سَلَمَةَ وَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَشَهِدُوا. قَالَ سُلَيْمٌ: وَ قَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ وَ ذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.[4]

سند:

معتبر، و قبلاً توضیح اعتبار احادیث سلیم بیان شد.

---

۱. در کتاب سلیم" این افزوده است: «لَيْسَ لَهُمْ مَعِي أَمْرٌ» و این در فقرات بعدی هم تکرار شده است. «مج»

۲. تا اینجا را مسعودی نقل نموده: اثبات الوصیه ص۱۷۹. «مج»

۳. در "الإمامة و التبصرة" و "کمال الدین" همینگونه است، و در "کافی": «يُكَمِّلُهُ» و در "غیبت طوسی": «يُكْمِلُهُ» و در "عیون الأخبار": «تُكْمِلُهُ»، و در "خصال" و "مرآة العقول": «تَكْمِلَةً». «مج»

٤. کتاب سلیم ج۲ ص۸۳٤ ـ ۸۳۹ با تفاوت و اضافات، کافی ج۱ ص۵۲۹ ح٤، الإمامة و التبصرة ص۱۱۰ ـ ۱۱۱ ح۹۷، خصال ج۲ ص٤۷۷ ح٤۱ با این سند و سند دیگر، کمال الدین ج۱ ص۲۷۰ ح۱۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص٤۷ ـ ٤۸ ح۸، غیبت طوسی ص۱۳۷ ـ ۱۳۸. «مج»

ترجمه:

سلیم گوید: شنیدم عبد الله بن جعفر طیّار می‌گفت: من و حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن أمّ سلمه و اسامة بن زید نزد معاویه بودیم، بین من و معاویه سخنی پیش آمد و من به معاویه گفتم: شنیدم رسول خدا می‌فرماید: من به مومنین از خودشان سزاوارترم، سپس برادرم علی بن ابی طالب نسبت به مومنین از خود آنان سزاوارتر است، و زمانیکه علی شهید شد، حسن بن علی به مومنان از خودشان سزاوارتر است، سپس فرزندم حسین پس از او به مومنان از خود آنان سزاوارتر است، و چون او شهید شود فرزندش علی بن حسین به مومنان سزاوارتر از خود ایشان است، و تو ای علی او را درك خواهی کرد، سپس فرزندش محمد بن علی نسبت به مومنان از خودشان سزاوارتر است و تو ای حسین او را درک خواهی نمود، سپس آن را تا دوازده امام کامل می‌کنی که نه تن‌از فرزندان حسین‌اند.

عبد الله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین و عبد الله بن عباس و عمر بن امّ سلمه و اسامة بن زید برای این سخن شهادت طلبیدم و آنان گواهی دادند.

سلیم بن قیس گوید: من این سخن را از سلمان فارسی و مقداد و ابو ذر نیز شنیدم و آنان بیان کردند آن را از رسول خدا شنیده اند.

شرح:

سند روایت معتبر بوده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و در آن تصریح شده که تعداد ائمه دوازده نفر است و همچنین خبر غیبی داده که امیر المومنین نوه خود یعنی سجاد را، و امام حسین نوه خود یعنی باقر علیهما السلام را درک خواهند و هر دو خبر اتفاق افتاد زیرا «امام سجاد هنگام شهادت امیرالمومنین دو ساله بودند و امام باقر به هنگام شهادت امام حسین علیهما السلام حدوداً چهار ساله».[1]

---

١. مرآة العقول ج٦ ص٢١٧

حدیث بیست و هشتم: کلام بطائنی - روایت باقری

۲۸ـ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ بْنِ يَقْطِينٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بَصِيرٍ وَ مَعَنَا مَوْلًى لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فَقَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي وَلَدِيَ الْقَائِمُ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُهُ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً.[1]

و قال أبو الحسن الشجاعی رحمه الله: هذان الحدیثان مما إستدرکهما أبو عبد الله رحمه الله بعد فراغه و نسخی الکتاب.

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، مضمونش موید به سند معتبر.

محمد بن عبد الله: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، النضر بن سوید: شیعه ثقه، یحیی الحلبی: شیعه ثقه، علی بن أبی حمزة: هفت امامی ضعیف و لکن قبول نقلش با شواهد امکان دارد و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو بصیر: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث یحیی حلبی از ابن ابی حمزه وجود ندارد مگر اینجا.

و آن را مرحوم صفار و کلینی و صدوق به سند معتبر دیگری اینگونه نقل نموده‌اند: «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ مَوْلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَنْزِلِهِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ مُحَدَّثاً، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: سَمِعْتَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ؟ فَحَلَّفَهُ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ أَنَّهُ سَمِعَهُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: لَكِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام».[2]

---

۱. اثبات الوصیه ص۲٦۹ ـ ۲۷۰ با اندکی تفاوت. «مج»

۲. بصائر الدرجات ج۱ ص۳۱۹ ح۲، کافی ج۱ ص٥۳٤ ـ ٥۳٥ ح۲۰، کمال الدین ج۲ ص ۳۳٥ ح٦، عیون ⬅

ترجمه:

علی بن ابی حمزه می‌گوید: من با ابو بصیر بودم و غلامی از امام باقر نیز با ما بود که گفت: از آن حضرت شنیدم می‌فرمود: از ما دوازده نفر محدَّث هستند، هفتمین نفر پس از من فرزندم قائم است، ابو بصیر به سوی او برخاست و گفت: گواهی می‌دهم که من شنیدم امام باقر همین سخن را چهل سال پیش فرمود.

ناقل این کتاب، ابو الحسن شجاعی رحمه‌الله گوید: این دو حدیث از احادیثی است که مولف پس از آنکه از تألیف کتاب فارغ شده و من از آن رونویسی کرده بودم به کتاب افزوده است.[1]

شرح:

سند این روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر است و مضممونش به سند معتبر دیگر هم نقل شده و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و در آن تصریح شده که قائم «هفتمین نفر» از فرزندان امام باقر علیه‌السلام می‌باشد، همچنانکه محدَّثین و ائمه دوازده گانه را یکی می‌داند.

حدیث بیست و نهم: کلام ابو طفیل ـ روایت علوی

٢٩ـ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَيْسِ بْنِ رُمَّانَةَ الْأَشْعَرِيُّ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مِهْزَمٍ قَالَ حَدَّثَنَا خَاقَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْخَزَّازُ[2] عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي يَحْيَى الْمَدَنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَبِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ

➡

أخبار الرضا علیه‌السلام ج١ ص٥٦ ح٢٣، خصال ج٢ ص٤٧٨ ح٤٥، و لفظ مطابق با "کافی" است. «مج»

١. کلام شجاعی در نسخه رضویه وجود ندارد. «مج»

٢. در مقتضب الأثر ص١٤ آمده: «جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ» و ظاهراً همین درست است. «مج»

بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ قَالا: شَهِدْنَا الصَّلَاةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ حِينَ مَاتَ فَبَيْنَمَا نَحْنُ قُعُودٌ حَوْلَ عُمَرَ وَ قَدْ بُويِعَ إِذْ جَاءَهُ فَتًى يَهُودِيٌّ مِنْ يَهُودِ الْمَدِينَةِ كَانَ أَبُوهُ عَالِمَ الْيَهُودِ بِالْمَدِينَةِ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَنْ وُلْدِ هَارُونَ فَسَلَّمَ عَلَى عُمَرَ وَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيُّكُمْ أَعْلَمُ بِكِتَابِكُمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكُمْ؟ فَقَالَ عُمَرُ: هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ قَالَ: هَذَا أَعْلَمُنَا بِكِتَابِنَا وَ سُنَّةِ نَبِيِّنَا، فَقَالَ الْفَتَى: أَخْبِرْنِي أَ أَنْتَ كَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، سَلْنِي عَنْ حَاجَتِكَ. فَقَالَ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثٍ وَ وَاحِدَةٍ، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَ فَلَا تَقُولُ أَسْأَلُكَ عَنْ سَبْعٍ؟ فَقَالَ الْفَتَى: لَا وَ لَكِنْ أَسْأَلُكَ عَنِ الثَّلَاثِ فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الثَّلَاثِ الْأُخَرِ فَإِنْ أَصَبْتَ فِيهِنَّ سَأَلْتُكَ عَنِ الْوَاحِدَةِ فَإِنْ لَمْ تُصِبْ فِي الثَّلَاثِ الْأُوَلِ سَكَتُّ وَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ شَيْءٍ. قَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا يَهُودِيُّ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ بِالصَّوَابِ وَ بِالْحَقِّ تَعْلَمُ أَنِّي أَخْطَأْتُ أَوْ أَصَبْتُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: فَبِاللَّهِ لَئِنْ أَصَبْتُ فِيمَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ لَتُسْلِمَنَّ وَ لَتَدَعَنَّ الْيَهُودِيَّةَ؟ قَالَ: نَعَمْ لَكَ اللَّهُ عَلَيَّ لَئِنْ أَصَبْتَ لَأُسْلِمَنَّ وَ لَأَدَعَنَّ الْيَهُودِيَّةَ.

قَالَ: فَاسْأَلْ عَنْ حَاجَتِكَ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَوَّلِ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ فِي الْأَرْضِ وَ أَوَّلِ عَيْنٍ أُنْبِعَتْ فِي الْأَرْضِ. قَالَ عَلِيٌّ: يَا يَهُودِيُّ أَمَّا أَوَّلُ حَجَرٍ وُضِعَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَقُولُونَ الصَّخْرَةُ الَّتِي فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ كَذَبُوا وَ لَكِنَّهُ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ نَزَلَ بِهِ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ فَوَضَعَهُ فِي الرُّكْنِ وَ الْمُؤْمِنُونَ يَسْتَلِمُونَهُ لِيُجَدِّدُوا الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ لِلَّهِ عز و جل بِالْوَفَاءِ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ نَبَتَتْ فِي الْأَرْضِ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَقُولُونَ الزَّيْتُونَةُ وَ كَذَبُوا وَ لَكِنَّهَا النَّخْلَةُ الْعَجْوَةُ نَزَلَ بِهَا آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ بِالْفَحْلِ فَأَصْلُ التَّمَرَةِ كُلِّهَا الْعَجْوَةُ، وَ أَمَّا الْعَيْنُ فَإِنَّ الْيَهُودَ يَقُولُونَ بِأَنَّهَا الْعَيْنُ تَحْتَ الصَّخْرَةِ وَ كَذَبُوا وَ لَكِنَّهَا عَيْنُ الْحَيَاةِ الَّتِي لَا يَغْمِسُ فِيهَا مَيِّتٌ إِلَّا حَيَّ وَ هِيَ عَيْنُ مُوسَى الَّتِي نَسِيَ عِنْدَهَا السَّمَكَةَ الْمَمْلُوحَةَ فَلَمَّا مَسَّهَا الْمَاءُ عَاشَتْ وَ انْسَرَبَتْ فِي الْبَحْرِ فَاتَّبَعَهَا مُوسَى وَ فَتَاهُ حِينَ لَقِيَا الْخَضِرَ.

فَقَالَ الْفَتَى: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ صَدَقْتَ وَ قُلْتَ الْحَقَّ وَ هَذَا كِتَابٌ وَرِثْتُهُ عَنْ آبَائِي إِمْلَاءُ مُوسَى وَ خَطُّ هَارُونَ بِيَدِهِ، وَ فِيهِ هَذَا الْخِصَالُ السَّبْعُ، وَ اللَّهِ لَئِنْ أَصَبْتَ فِي بَقِيَّةِ

السَّبْعِ لَأَدَعَنَّ دِينِي وَ أَتَّبِعَنَّ دِينَكَ. فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: سَلْ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا مِنْ إِمَامٍ هُدًى لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ، وَ أَخْبِرْنِي عَنْ مَوْضِعِ مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ، وَ كَمْ مَعَ مُحَمَّدٍ فِي مَنْزِلَتِهِ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: يَا يَهُودِيُّ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً مَهْدِيّاً[1] كُلُّهُمْ هَادٍ مَهْدِيٌّ لَا يَضُرُّهُمْ خِذْلَانُ مَنْ خَذَلَهُمْ وَ مَوْضِعُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فِي أَفْضَلِ مَنَازِلِ جَنَّةِ عَدْنٍ وَ أَقْرَبِهَا مِنَ اللَّهِ وَ أَشْرَفِهَا، وَ أَمَّا الَّذِي مَعَ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله فِي مَنْزِلَتِهِ فَالاثْنَا عَشَرَ الْأَئِمَّةُ الْمَهْدِيُّونَ[2].

قَالَ الْيَهُودِيُّ: وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ صَدَقْتَ وَ قُلْتَ الْحَقَّ، لَئِنْ أَصَبْتَ فِي الْوَاحِدَةِ كَمَا أَصَبْتَ فِي السِّتَّةِ وَ اللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ السَّاعَةَ عَلَى يَدِكَ وَ لَأَدَعَنَّ الْيَهُودِيَّةَ. قَالَ لَهُ: اسْأَلْ، قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ خَلِيفَةِ مُحَمَّدٍ كَمْ يَعِيشُ بَعْدَهُ وَ يَمُوتُ مَوْتاً أَوْ يُقْتَلُ قَتْلًا؟ قَالَ: يَعِيشُ بَعْدَهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ يُخْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَ أَوْمَأَ إِلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ الْفَتَى: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى الْأُمَّةِ وَ مَنْ

---

١. در کافی ج١ ص٥٣٢ ح٨ از خدری این افزوده است: «مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهَا» و بعضی فرقه های باطل برای اثبات سیزده امام به این نسخه تمسک کرده‌اند. و لکن نقل کافی ص٥٣٠ ح٥ از ابو طفیل و نقل کمال الدین ج١ ص٢٩٦ ح٣ به سند خودش و ص٣٠٠ ح٦ به سند دیگری از ابو طفیل و نیز نقل آن در ص٢٩٨ ح٥ به سندش و ص٣٠٠ ح٧ به سند دیگری از امام صادق عليه السلام و نیز نقل شیخ صدوق به سند دیگر در خصال ج٢ ص٤٧٦ ح٤٠ از امام صادق عليه السلام و نقل وی در عیون أخبار الرضا عليه السلام ج١ ص٥٤ ح١٩ تماماً فاقد این فقره است. نتیجه اینکه: این حدیث یکبار به سند واحد از خدری نقل شده و یک بار هم از عمر بن ابی سلمه و ابو طفیل و امام صادق عليه السلام به سندهای متعدد، و تمام آنها فاقد این افزوده‌اند الا تک نقل خدری، در حالیکه راوی حدیث خدری و بعضی از طرق ابو طفیل و امام صادق عليه السلام شخص واحدی است یعنی «إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَسْلَمِيُّ الْمَدِينِيُّ»، بماند که تنها سند معتبر از میان اینها فقط حدیث امام صادق عليه السلام است که فاقد این افزوده می‌باشد، بنا بر این، این زیادی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست، و البته مرحوم علامه مجلسی چهار جواب از این افزوده داده‌اند که می‌توانید مراجعه کنید: مرآة العقول ج٦ ص٢٢٦ ـ ٢٢٧. «مج»

٢. در "کافی" از خدری این افزوده است: «مِنْ ذُرِّيَّتِهِ» و آنچه ما در پاورقی قبل بیان کردیم در اینجا هم جاری است. «مج»

تَقَدَّمَ كَانَ مُفْتَرِياً ثُمَّ خَرَجَ.

سند (۱):

ضعیف، موید به سند صحیح اعلایی و سندهای متعدد دیگر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شیعه ثقه، إبراهیم بن مهزم: شیعه ثقه، خاقان بن سلیمان: مجهول و ظاهراً این تصحیف جعفر بن سلیمان ضبعی امامی ثقه است، إبراهیم بن أبی یحیی: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، أبو هارون: مجهول نزد ما، عمر بن أبی سلمة: مهمل؛ و این سند از چند جهت شاذ است.

سند (۲):

ضعیف، موید به سند صحیح اعلایی و سندهای متعدد دیگر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شیعه ثقه، إبراهیم بن مهزم: شیعه ثقه، خاقان بن سلیمان: مجهول، إبراهیم بن أبی یحیی: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، أبو هارون: مجهول نزد ما، أبو الطفیل: مهمل ولی می‌توان با شواهد به روایت او اعتماد کرد و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند از چند جهت شاذ است.

و این روایت به نسخه دیگری در "کافی" و "غیبت طوسی" به دو سند، یکی صحیح اعلایی و دیگری ضعیف و متفاوت از سند نعمانی آمده:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي يَحْيَى الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِي».[۱]

---

۱. کافی ج۱ ص۵۳۱ ح۸، غیبت طوسی ص۱۵۲

و نیز در "کمال الدین" به سند ضعیف دیگری روایت شده:

«حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُذَكِّرُ بِنَيْسَابُورَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو يَحْيَى زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى بْنِ الْحَارِثِ الْبَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يَحْيَى الْأَسْلَمِيُّ الْمَدِينِيُّ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ جُوَيْنٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ».[1]

و باز در "کافی" به سند ضعیف دیگری نقل شده:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَانِ بْنِ السَّرَّاجِ[2] عَنْ دَاوُدَ بْنِ سُلَيْمَانَ الْكِسَائِيِّ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ».[3]

همچنین نسخه سومی دارد که "خصال" و "عیون أخبار الرضا علیه السلام" و "کمال الدین" به سند دیگری که نزد بعضی معتبر است نقلش نموده‌اند:

«حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ».[4]

باز نسخه دیگری از آن در "کمال الدین" به هجده طریق که نزد بعضی معتبر است روایت شده و سندش اینگونه است:

«حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَيْمَنَ بْنِ مُحْرِزٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ الْكِنْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يَحْيَى الْمَدِينِيِّ عَنْ

---

١. کمال الدین ج١ ص٢٩٤ ـ ٢٩٥ ح٣

٢. صحیحش: «حیان السراج» بدون کلمه ابن هست. «مج»

٣. کافی ج١ ص٥٢٩ ح٥

٤. خصال ج٢ ص٤٧٦ ح٤٠، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج١ ص٥٢ ح١٩، کمال الدین ج١ ص٣٠١ ح٨

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام».[۱]

و این سند از دیگر سندها مقبول تر است: علی بن بابویه و محمد بن الحسن: شیعیان ثقه، سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی و أحمد بن إدریس: شیعیان ثقه، أحمد بن أبی عبد الله و یعقوب بن یزید و إبراهیم بن هاشم: شیعیان ثقه، علی بن فضال: فطحی ثقه، أیمن بن محرز: مهمل و نزد بعضی ثقه، محمد بن سماعة: شیعه ثقه، إبراهیم بن أبی یحیی: مهمل و نزد بعضی ثقه.

ترجمه:

ابن ابی سلمه و ابو طفیل می‌گویند: وقتی ابو بکر مرد ما در نماز بر جنازه‌اش حاضر بودیم و در گرماگرمی که دور عمر نشسته بودیم و با او بیعت شده بود جوانی یهودی از یهود مدینه که پدرش عالم یهود در مدینه محسوب می‌شد و می‌پنداشتند او از فرزندان هارون است نزد عمر آمده، سلام کرده، گفت: ای امیر المومنین کدامیك از شما به کتاب آسمانی خودتان و سنت پیامبرتان داناترید؟ عمر گفت: این مرد ـ و به علی بن ابی طالب اشاره کرد ـ و افزود: این شخص داناترین فرد ما به کتاب آسمانی ما و سنت پیامبرمان است، آن جوان گفت: آیا تو این گونه هستی؟ حضرت فرمود: آری مطلبت را بپرس.

جوان گفت: من از تو سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله می‌پرسم، علی علیه‌السلام گفت: چرا نمی‌گویی از تو هفت چیز می‌پرسم؟ جوان گفت: نه بلکه از تو ابتدا سه چیز را می‌پرسم، اگر در مورد آنها پاسخ درست دادی از تو درباره سه مسأله دیگر سوال می‌کنم، اگر در مورد آنها نیز پاسخ صحیح دادی آن وقت آن یکی را هم می‌پرسم، اما اگر در سه تای اول درست جواب ندادی سکوت کرده و دیگر از تو چیزی نمی‌پرسم.

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۲۹۷ ح۵

علی علیه‌السلام به او گفت: ای یهودی اگر من تو را از پاسخ صحیح و حقّ آگاه کنم تو خواهی فهمید که من نادرست گفته ام یا درست؟ گفت: بلی. علی علیه‌السلام فرمود: تو را به خدا سوگند اگر در مورد چیزی که از من سوالش می‌کنی پاسخ درست بگویم حتماً اسلام آورده، دین یهود را رها خواهی کرد؟ گفت: آری به خدا سوگند اگر درست پاسخ گویی حتماً مسلمان می‌شوم و دین یهود را رها می‌کنم.

علی علیه‌السلام فرمود: آنچه می‌خواهی بپرس. جوان یهودی پرسید: مرا آگاه کن از نخستین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، و نخستین درختی که در زمین روئید، و اولین چشمه‌ای که در زمین جوشید. علی علیه‌السلام فرمود: ای یهودی اولین سنگی که بر زمین قرار داده شد، یهود قائلند سنگی در بیت المقدس است در صورتی که دروغ گفته اند بلکه آن حجر الأسود است که آدم از بهشت آورد و در رکن قرار داد و مومنان بدان دست می‌مالند تا وفاداری خود را نسبت به عهد و پیمان خدا تجدید کرده باشند، و اما سخنت در مورد اولین درختی که در زمین روئید، یهود می‌گویند زیتون است در صورتی که دروغ گفته‌اندبلکه آن درخت خرمای عجوه است که آدم آن را همراه خرمای نر از بهشت به زمین آورد، پس منشأ تمامی خرماها از همان عجوه است.

و اما چشمه، یهود می‌گویند که آن چشمه زیر صخره است و دروغ گفته‌اند، بلکه آن چشمه آب حیات است که مرده‌ای در آن فرو برده نمی‌شود مگر اینکه زنده گردد و این همان چشمه موسی است که در کنار آن ماهی نمك سود خود را فراموش کرد و چون آن آب با جسم بی‌جان او برخورد نمود زنده شد و روانه دریا گردید و موسی و یار جوانش از پی آن روان شدند که با خضر روبرو گردیدند.

جوان یهودی گفت: گواهی می‌دهم پاسخ تو درست است و حقیقت را گفتی، و این کتابی است که به املاء موسی و دستنویس هارون از پدرانم به ارث برده‌ام و چگونگی این هفت چیز در آن آمده است، به خدا سوگند اگر در مورد بقیه

هفت سوال نیز پاسخ درست گفتی من حتماً آیین خود را رها کرده و البته از دین تو پیروی خواهم کرد.

علی علیه‌السلام فرمود: بپرس، آن جوان گفت: بگو بدانم این امت پس از پیامبر خود چند امام راهنما خواهد داشت که یاری نکردن آن که ترک یاری ایشان کند آسیبی به آنان نمی‌رساند؟ و همچنین مرا آگاه بساز از جایگاه محمد در بهشت که کجاست؟ و نیز چند تن با محمد در یک جایگاه قرار دارند؟ علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود: ای یهودی این دین دارای دوازده امامِ مهدی است که همه آنها هدایتگر و مهدی هستند و رها کردن کسی که آنان را رها کند زیانی به ایشان نمی‌رساند، و جایگاه محمد در بلندترین مراتب بهشت عدن است و نزدیکترین منازل نسبت به خداوند و بالاترین آنهاست، و اما آنان که با محمد در یك جایگاهند همان دوازده امامِ مهدی هستند.

یهودی گفت: گواهی می‌دهم که سخنت درست است و حقّ را بیان کردی، حال اگر مانند آن شش سوال که پاسخ درست دادی، یك سوال باقی مانده را نیز جواب درست دهی به خدا سوگند هم اکنون به دست تو اسلام خواهم آورد، و حتماً دین یهود را رها خواهم کرد. علی علیه‌السلام فرمود: بپرس، گفت: مرا آگاه کن که جانشین محمد پس از او چقدر زندگی می‌کند و آیا به مرگ طبیعی می‌میرد یا کشته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: او پس از محمد سی سال زندگی می‌کند ـ و در حالیکه محاسن خود را در دست گرفته و به سر خود اشاره می‌نمود فرمود: ـ و این از این رنگین می‌شود. جوان یهودی گفت: شهادت می‌دهم هیچ معبودی جز خداوند نیست، و محمد رسول خداست، و تو جانشین رسول خدا بر امت هستی، و هر که بر تو پیشی جسته افترازن است، سپس از آنجا بیرون رفت.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما دارای اسناد زیادی است[١] و مضمونش به سند صحیح اعلایی نیز وارد شده[٢] و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد، و در آن دو مطلب قابل ذکر است:

مطلب اول) علم دلیل امامت: علم الهی از ادله امامت شخص است، ولی ما قبلاً عرض کردیم که معیار در سوال کردن از چنین علمی آنست که فرد سوال کننده خودش جواب درست را بداند تا بفهمد جواب دهنده درست می‌گوید یا نه، لذا امیر المومنین علیه السلام از آن یهودی پرسیدند: «ای یهودی اگر من تو را از پاسخ صحیح و حقّ آگاه کنم تو خواهی فهمید که من نادرست گفته ام یا درست؟ گفت: بلی».

دانستن این نکته هم خوب است که گاهی امامان علیهم السلام از باب جدل و الزام جواب می‌دادند و این مساله غالباً در مورد سوالهای یهودیان جریان داشته، اما این حدیث از آن موارد نمی‌باشد و جواب‌ها طبق واقع است.

مطلب دوم: امامها مهدی اند: امامان این امت همان مهدی‌های این امت هستند: «این دین دارای دوازده امامِ مهدی است که همه آنها هدایتگر و مهدی هستند ... و اما آنان که با محمد در یك جایگاهند همان دوازده امامِ مهدی هستند».

---

١. کمال الدین ج١ ص٢٩٤ ـ ٢٩٥ ح٣ و ص٢٩٧ ح٥ و ص٣٠١ ح٨، کافی ج١ ص٥٢٩ ح٥، خصال ج٢ ص٤٧٦ ح٤٠، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج١ ص٥٢ ح١٩

٢. کافی ج١ ص٥٣١ ح٨، غیبت طوسی ص١٥٢

حدیث سیم: روایت صادقی ـ علوی

۳۰ـ وَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ مِنْ كِتَابِهِ وَ قَرَأْتُهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِنْقَرِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمُؤَدِّبِ عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ مُؤَدِّباً لِبَعْضِ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله دَخَلَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ دَاوُدَ عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ فَرَأَى السِّكَكَ خَالِيَةً فَقَالَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ: مَا حَالُكُمْ؟ فَقِيلَ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ الدَّاوُدِيُّ: أَمَا إِنَّهُ تُوُفِّيَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي هُوَ فِي كِتَابِنَا. ثُمَّ قَالَ: فَأَيْنَ النَّاسُ؟ فَقِيلَ لَهُ: فِي الْمَسْجِدِ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَ النَّاسُ قَدْ غَصَّ الْمَسْجِدُ بِهِمْ. فَقَالَ: أَوْسِعُوا حَتَّى أَدْخُلَ وَ أَرْشِدُونِي إِلَى الَّذِي خَلَّفَهُ نَبِيُّكُمْ، فَأَرْشَدُوهُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ.

فَقَالَ لَهُ: إِنَّنِي مِنْ وُلْدِ دَاوُدَ عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ وَ قَدْ جِئْتُ لِأَسْأَلَ عَنْ أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ فَإِنْ خَبَّرْتَ بِهَا أَسْلَمْتُ، فَقَالُوا لَهُ: انْتَظِرْ قَلِيلًا، وَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا لَهُ: عَلَيْكَ بِالْفَتَى، فَقَامَ إِلَيْهِ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ قَالَ لَهُ: أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: أَنْتَ فُلَانُ بْنُ فُلَانِ بْنِ دَاوُدَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَخَذَ عَلِيٌّ يَدَهُ وَ جَاءَ بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ: إِنِّي سَأَلْتُ هَؤُلَاءِ عَنْ أَرْبَعَةِ أَحْرُفٍ فَأَرْشَدُونِي إِلَيْكَ لِأَسْأَلَكَ، قَالَ: اسْأَلْ.

قَالَ: مَا أَوَّلُ حَرْفٍ كَلَّمَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّكُمْ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ وَ رَجَعَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ، وَ خَبِّرْنِي عَنِ الْمَلَكِ الَّذِي زَحَمَ نَبِيَّكُمْ وَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَ خَبِّرْنِي عَنِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ كَشَفَ عَنْهُمْ مَالِكٌ طَبَقاً مِنَ النَّارِ وَ كَلَّمُوا نَبِيَّكُمْ، وَ خَبِّرْنِي عَنْ مِنْبَرِ نَبِيِّكُمْ أَيُّ مَوْضِعٍ هُوَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَوَّلُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّنَا عليه السلام قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: "آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ"[1]، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أَرَدْتُ، قَالَ: فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ: "وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ"، قَالَ: لَيْسَ

---

۱. سوره بقره: ۲۸۵

هَذَا أَرَدْتُ، قَالَ: اتْرُكِ الْأَمْرَ مَسْتُوراً، قَالَ: لَتُخْبِرُنِي أَ وَ لَسْتَ أَنْتَ هُوَ؟

فَقَالَ: أَمَّا إِذْ أَبَيْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ وَ الْحُجُبُ تُرْفَعُ لَهُ قَبْلَ أَنْ يَصِيرَ إِلَى مَوْضِعِ جَبْرَئِيلَ نَادَاهُ مَلَكٌ: يَا أَحْمَدُ قَالَ[1]: إِنَّ اللَّهَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: اقْرَأْ عَلَى السَّيِّدِ الْوَلِيِّ مِنَّا السَّلَامَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنِ السَّيِّدُ الْوَلِيُّ؟ فَقَالَ الْمَلَكُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَجِدُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ أَبِي.

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَمَّا الْمَلَكُ الَّذِي زَحَمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَلَكُ الْمَوْتِ جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ جَبَّارٍ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ عَظِيمٍ فَغَضِبَ اللَّهُ[2] فَزَحَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ أَحْمَدُ حَبِيبُ اللَّهِ ﷺ فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَلَصِقَ بِهِ وَ اعْتَذَرَ وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَتَيْتُ مَلِكاً جَبَّاراً قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ عَظِيمٍ فَغَضِبْتُ[3] وَ لَمْ أَعْرِفْكَ فَعَذَرَهُ.

وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ كَشَفَ عَنْهُمْ مَالِكٌ طَبَقاً مِنَ النَّارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّ بِمَالِكٍ وَ لَمْ يَضْحَكْ مُنْذُ خُلِقَ قَطُّ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: يَا مَالِكُ هَذَا نَبِيُّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ فَتَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ وَ لَمْ يَتَبَسَّمْ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مُرْهُ أَنْ يَكْشِفَ طَبَقاً مِنَ النَّارِ، فَكَشَفَ فَإِذَا قَابِيلُ وَ نُمْرُودُ وَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانُ فَقَالُوا: يَا مُحَمَّدُ اسْأَلْ رَبَّكَ أَنْ يَرُدَّنَا إِلَى دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى نَعْمَلَ صَالِحاً، فَغَضِبَ جَبْرَئِيلُ، فَقَالَ بِرِيشَةٍ مِنْ رِيشِ جَنَاحِهِ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ طَبَقَ النَّارِ.

وَ أَمَّا مِنْبَرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنَّ مَسْكَنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَنَّةُ عَدْنٍ وَ هِيَ جَنَّةٌ خَلَقَهَا اللَّهُ بِيَدِهِ وَ مَعَهُ فِيهَا اثْنَا عَشَرَ وَصِيّاً وَ فَوْقَهَا قُبَّةٌ يُقَالُ لَهَا قُبَّةُ الرِّضْوَانِ وَ فَوْقَ قُبَّةِ الرِّضْوَانِ مَنْزِلٌ يُقَالُ لَهُ الْوَسِيلَةُ وَ لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلٌ يُشْبِهُهُ وَ هُوَ مِنْبَرُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

---

١. در نسخه آستان قدس رضوی و "بحار الأنوار" دارد: «قَالَ:لَبَّيْك، قَالَ» و همین صحیح است. «مج»

٢. در نسخه آستان قدس رضوی و "بحار الأنوار" دارد: «فَغَضِبَ لِلّٰهِ» و همین صحیح است. «مج»

٣. در نسخه آستان قدس رضوی و "بحار الأنوار" این افزوده است: «لِلّٰهِ». «مج»

قَالَ الْيَهُودِيُّ: صَدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَفِي كِتَابِ أَبِي دَاوُدَ يَتَوَارَثُونَهُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى صَارَ إِلَيَّ؛ ثُمَّ أَخْرَجَ كِتَاباً فِيهِ مَا ذَكَرَهُ مَسْطُوراً بِخَطِّ دَاوُدَ، ثُمَّ قَالَ: مُدَّ يَدَكَ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّهُ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ مُوسَى عليه السلام وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ؛ قَالَ: فَعَلَّمَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ شَرَائِعَ الدِّينِ.

سند:

ضعیف موقوف، به معصوم نسبت داده نشده، مگر اینکه گفته شود منظور از «قال: قال» یعنی پدر ابو ایوب گفته: امام صادق علیه السلام فرمودند، و لفظ حدیث این احتمال را تایید می‌نماید، و لکن نسخه آستان قدس رضوی و نسخه "بحار" خالی از دومین «قال» است.[1]

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، حمید بن زیاد: هفت امامی ثقه، و من نقل ابن عقده از حمید را نیافتم مگر در این کتاب، جعفر بن إسماعیل: مهمل، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، إسماعیل بن علی: ثقه اگر مراد ابو علی عمی باشد و الا مجهول، أبو أیوب المودب: مجهول، أبو أبی أیوب: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا نقل حمید از جعفر وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[2]، همچنانکه حدیث جعفر از عبد الرحمن وجود ندارد مگر اینجا، نیز من حدیثی از اسماعیل بن علی نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر[3]، همچنین اسم ابو ایوب مودب در هیچ سند دیگری وجود ندارد.

---

۱. بحار الأنوار ج۱۰ ص۲٤

۲. غیبت نعمانی ص۱۱۱ ح۱

۳. ارشاد ج۱ ص۱۲۳

ترجمه:

ابو ایوب مؤدب از پدرش که مربی یکی از فرزندان امام‌صادق علیه‌السلام بوده نقل می‌کند که گفت: چون رسول خدا رحلت فرمود مردی از فرزندان داود که دین یهودی داشت وارد مدینه شد و دید کوچه‌ها خلوت است، از یکی از مردم مدینه پرسید: چرا وضع شما این گونه است؟ به او پاسخ داده شد: رسول خدا وفات یافته، مرد داودی گفت: بلی او در همان روزی که در کتاب ما آمده از دنیا رفته است. سپس گفت: پس مردم کجا هستند؟ به او جواب داده شد: در مسجد، او به مسجد آمد، در آن هنگام ابو بکر و عمر و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده جرّاح و سایر مردم آنجا بودند، و مسجد از آنان پر و جا بر ایشان تنگ شده بود. وی گفت: راه را باز کنید تا من داخل شوم و مرا به سوی آن کسی که پیامبر شما جانشین خود قرار داده راهنمایی کنید، و او را به نزد ابو بکر هدایت کردند.

او به ابو بکر گفت: من از فرزندان داود نبی و بر دین یهود هستم آمده‌ام از تو چهار مطلب بپرسم، اگر مرا از آنها آگاه ساختی اسلام می‌آورم. به او گفتند: اندکی منتظر باش. آنگاه امیر المومنین علی بن ابی طالب از یکی از درهای مسجد نمایان شد. به مرد یهودی گفتند: نزد آن جوان برو، آن مرد برخاست و به طرف علی رفت و وقتی نزدیك رسید به او گفت: آیا تو علی بن ابی طالب هستی؟ و علی علیه‌السلام به او گفت: آیا تو فرزند فلانی پسر فلانی فرزند داود هستی؟ مرد گفت: آری، پس حضرت دستش را گرفته او را نزد ابو بکر آورد، آنگاه مرد یهودی گفت: من از این حاضران چهار سخن پرسیدم و ایشان مرا نزد تو هدایت کردند که از تو سوال کنم، حضرت فرمود: بپرس.

او گفت وقتی که پیامبر شما به معراج برده شد و از نزد خدای خود بازگشت اولین سخنی که خداوند به او گفت چه بود؟ همچنین مرا آگاه ساز از آن فرشته‌ای که با پیامبر شما برخورد کرده و به او سلام نکرد و نیز به من بگو آن چهار نفری که

مالك، سرپوش آتشینی از روی ایشان برداشت تا با پیامبر شما سخن گفتند چه کسانی بودند؟ و به من بگو منبر پیامبر شما در کدام جایگاه از بهشت قرار گرفته است؟ علی علیه‌السلام فرمود: نخستین سخنی که خداوند به پیامبر ما گفت این فرمایش خدای تعالی است: "آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ"، آن مرد گفت: مقصودم این نبود، آن حضرت فرمود: پس این گفته رسول خداست که: "وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ"، آن مرد گفت: مقصودم این نبود، حضرت فرمود: بگذار این امر پوشیده بماند، گفت: باید مرا آگاه سازی آیا او تو نیستی؟

آن حضرت فرمود: حال که دست بر نمی‌داری رسول خدا وقتی از نزد پروردگار خود بازگشت و برایش پرده‌ها برداشته می‌شد پیش از آنکه به جایگاه جبرئیل برسد، فرشته‌ای او را آواز داد و گفت: ای احمد، پیامبر فرمود: بله[1]، گفت: خدا تو را درود می‌فرستد و به تو می‌فرماید از طرف ما به آن سید ولیّ سلام برسان، رسول خدا گفت: آن سید ولیّ کیست؟ فرشته گفت: علی بن ابی طالب است، مرد یهودی گفت: راست گفتی، به خدا قسم من آن را در کتاب پدرم خوانده ام.

علی علیه‌السلام فرمود: اما فرشته‌ای که در راه با پیغمبر خدا برخورد کرد ملك الموت بود که از نزد ستمکاری از اهل زمین آمده بود که سخن درشتی بر زبان رانده بود و او برای خدا خشمگین شد[2] لذا با رسول خدا بر خورد و ایشان را نشناخت پس جبرئیل گفت: ای ملك الموت این رسول خدا احمد حبیب خداست، ملك الموت به سوی آن حضرت برگشت و به دامنش آویخت و پوزش خواسته، گفت: ای رسول خدا من نزد پادشاه زورگویی بودم که سخنی درشت گفت و من خشمگین بودم و تو را نشناختم، و رسول خدا عذر او را پذیرفت.

و اما آن چهار نفر که مالك دوزخ از روی آنان سرپوشی آتشین را برداشت:

---

۱. طبق نسخه آستان قدس رضوی و "بحار الأنوار". «مج»

۲. طبق نسخه آستان رضوی و "بحار الأنوار". «مج»

رسول خدا بر مالك گذر كرد كه از وقتی آفریده شده بود هرگز لب به خنده نگشوده بود، جبرئیل به او گفت: ای مالك این پیامبر رحمت، محمد است، پس او به چهره رسول خدا خندید و هرگز به هیچ کس دیگر جز او نخندیده بود، رسول خدا فرمود: به او بگو سرپوش را از آتش بردارد، مالك آن را برداشت در این هنگام قابیل و نمرود و فرعون و هامان گفتند: ای محمد از پروردگارت بخواه ما را به دار دنیا باز گرداند تا عمل صالح انجام دهیم، پس جبرئیل خشمگین شد و با پری از پرهای بال خود اشاره نمود و آن سرپوش آتشین را دوباره بر روی آنها انداخت.

و اما منبر رسول خدا مسکن رسول خدا بهشت عدن است و آن باغی است که خدای تعالی آن را به دست خود ساخته، و در آن همراه با پیامبر دوازده وصی هستند، و بر فراز آن گنبدی است که به آن«قبّه رضوان» گفته می‌شود و بر بالای قبّه رضوان جایگاه دیگری است که«وسیله» نامیده می‌شود و در بهشت هیچ منزلی شبیه به آن نیست و آن منبر رسول خداست.

مرد یهودی گفت: راست گفتی، به خدا سوگند این سخن در کتاب پدرم داود موجود است که آن کتاب را یکی پس از دیگری به ارث می‌بردند تا اکنون به من رسیده؛ سپس کتابی در آورد که آنچه گفته بود به خط داود در آن نوشته شده بود، بعد گفت: دستت را دراز کن من شهادت می‌دهم هیچ معبودی جز خداوند نیست و محمد پیامبر او و همان کسی است که موسی به وی بشارت داده و نیز گواهی می‌دهم تو عالم این امت و وصی رسول خدا هستی؛ راوی گوید: پس امیر المومنین احکام دین را به او آموخت.

شرح:

سند این روایت ضعیف است بلکه طبق ظاهر، اصلاً منتسب به معصوم نیست، و محتوایش نیز از نظر عقل و دین دارای اشکال است. از نظر عقل، چون در نوشته شدن چنین مسائلی به دستخط داود پیامبر تردید وجود دارد که مثلاً

اولین حرفی که خدا در معراج به پیامبر خواهد گفت یا منبر رسول خدا در کجای بهشت است یا کدام فرشته به پیامبر در معراج سلام نکرده و ...، همچنانکه اسلام آوردن کسی به واسطه شنیدن جواب چنین مسائلی را بعید می‌شمرد. و از نظر دین هم به یاد ندارم نسل مشخصی از حضرت داود علیه‌السلام تا زمان امیر المومنین علیه‌السلام باقی مانده و نیز اینکه داود نبی چنین مسائلی را به دستخط خود نوشته بوده است.

توضیح مرحوم نعمانی:

اکنون شما ای جماعت شیعه ـ خدا شما را مورد رحمت قرار دهد ـ نیك بیندیشید بدان چه کتاب خدای عزوجل گفته و آنچه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از امیر المومنین و از امامان علیهم‌السلام یکی از پس دیگری در مورد امامان دوازده‌گانه و برتری آنان و شماره ایشان از طریق رجال شیعه نقل شده که مورد اعتماد ائمه بوده‌اند، و به اتصال آن (به معصومین) که به نحو تواتر به ما رسیده بنگرید، که اندیشیدن عمیق به آن (اخبار) دلها را از ابتلاء به نابینایی، روشنایی می‌بخشد و شك و دودلی را دور می‌سازد و تردید و ناباوری را از کسی برطرف می‌کند که خدای تعالی برای وی خیر خواسته و او را به پیمودن راه حقّ موفق ساخته، و خود نیز راهی برای سلطه ابلیس بر درونش به وسیله گوش کردن به مزخرفات یاوه سرایان و فتنه فریب خوردگان قرار نداده است.

و در میان تمام کسانی که از شیعه بار دانش به دوش دارند و آن را از ائمه علیهم‌السلام نقل می‌کنند، اختلافی در این نیست که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی است‌از بزرگترین کتابهای اصول که اهل علم آن را از ناقلان حدیث اهل بیت علیهم‌السلام روایت کرده اند و قدیمی‌ترین آنهاست زیرا همه آنچه این کتاب حاویش است منحصراً از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر المومنین علیه‌السلام و مقداد و سلمان فارسی و ابو ذر و اشباه اینهاست یعنی از کسانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر المومنین علیه‌السلام را دیده و از آن دو حدیث شنیده اند، و آن کتاب جزء اصولی است که شیعه به آن مراجعه

می‌کند و بر آن تکیه و اعتماد می‌نماید و ما تنها بخشی از آنچه این کتاب شاملش بود و غیر آن را آوردیم که درباره توصیف رسول خدا ﷺ نسبت به ائمه دوازده گانه و اشاره به آنها و یاد کردن مکرّر او از تعداد آنان و این سخن آن حضرت می‌باشد که:

«ائمه از فرزندان حسین نه نفرند که نهمینشان قائم آنها ظاهر آنها باطن آنها و همو برترین آنهاست».[1]

و آن احادیث هر عذر و بهانه‌ای را قطع و هر شبهه‌ای را بر طرف می‌سازد و ادعای هر باطل‌گو و مزخرفات هر بدعت گذار و گمراهیِ هر فریبکار را رد می‌کند و دلیل روشنی است بر درستی امر این عده از امامان که برای هیچیك از آنان که ادعاهای نادرست و ناحقّ می‌کنند ـ وخود را به شیعه می‌بندند و شیعه از آنان بیزار است ـ چنین دلیلی فراهم نیست که بر درستی ادعاها و عقائد خود، مانند آن احادیث را بیاورند و نه در هیچیك از کتب اصول نیز که شیعه به آن مراجعه می‌کند و نه در روایات صحیح، آن را نمی‌یابند، "وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمِینَ".

---

١. مضمونش در باب چهارم ح٧ گذشت. «مج»

فصلی

درباره احادیث اهل سنت

و متن تورات و انجیل[1]

۱. عنوان اصلی در کتاب اینگونه است: آنچه از اهل سنت پیرامون اینکه امامان دوازده نفرند روایت شده و آنچه در قرآن و تورات آمده است. و مرحوم غفاری درباره این عنوان نگاشته: این عنوان را ما به جهت راحتی کسی که در ابواب کتاب جستجو می‌کند افزوده‌ایم. «مج»

ما بعد از آنچه از روایات شیعه گذشت، اصحاب حدیث اهل سنت را یافته ایم که در کتابهای خود از طرق مختلف دوازده امام را روایت کرده‌اند، ما آن روایات را به همان ترتیب که به ما رسیده در این باب آورده‌ایم تا در تاکید حجت بر مخالفان و شک کنندگان بیفزاید، البته ما جز بر روایات شیعه تکیه نمی‌کنیم، اما شاید تمام آنچه این باب از کتاب در بردارد به گوش پاره‌ای از مردم که دارای خرد و قوّه تشخیص هستند برسد و بدین وسیله حقّ را بشناسند و بدان عمل نمایند:

حدیث سی و یکم: روایت نبوی

۳۱ـ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَلَّانٍ الدُّهْنِيُّ الْبَغْدَادِيُّ بِدِمَشْقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. قَالَ: فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ قُرَيْشٌ فَقَالُوا لَهُ: ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ.[1]

---

۱. مسند احمد ج۳٤ ص٤۳۹ ـ ٤٤۰ ح۲۰۸٦۰ و محقق این کتاب نوشته: حدیثی صحیح است مگر این قسمتش: «ثم یکون الهرج: سپس آشوب و نابسامانی خواهد بود» و بخاری در تاریخ کبیر ۱/٤٤٦، ابو داود (٤۲۸۱)، ابو القاسم بغوی در جعدیات (۲۷٥٦)، ابن حبان (٦٦٦۱)، طبرانی (۲۰٥۹)، بیهقی در دلائل النبوه ٦/٥۲۰ ، ابو محمد بغوی در شرح السنه (٤۲۳٦) و مزی در تهذیب الکمال ۳/۲۲۳ آن را آورده‌اند.

و کفایة الأثر ص٥۱ ـ ٥۲، خصال ج۲ ص٤۲۷ ح۲٦، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص٥۰ ـ ٥۱ ح۱٤ با اندکی ⬅

ترجمه:

جابر بن سمره: از رسول خدا شنیدم می‌فرماید: پس از من دوازده جانشین خواهد بود که همه آنان از قریش‌اند. راوی گوید: هنگامی که رسول خدا به منزل بازگشت، قریش نزد آن حضرت آمده، به او گفتند: بعدش چه می‌شود؟ فرمود: سپس آشوب و نابسامانی خواهد بود.

توضیح:

مراد، رخداد آشوب بعد از ظهور خلیفه دوازدهم و وفات ایشان است و ظاهراً مقصودش همان نابسامانی قبل از قیامت می‌باشد، در نتیجه ظاهر این حدیث مخالف حادثه رجعت است، بله محقق کتاب اهل سنت می‌گوید: «احدی جز اسود رخداد هرج را نقل نکرده».

حدیث سی و دوم: روایت نبوی

۳۲ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ وَ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ وَ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كُلُّهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَأَلْتُ الْقَوْمَ فَقَالُوا: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[1]

تفاوت، و مقتضب الأثر ص٤ آن را روایت کرده‌اند، و نیز غیبت طوسی ص۱۲۷ ـ ۱۲۸ به نقل از "غیبت نعمانی". «مج»

۱. سنن ترمذی ج٤ ص۲٤۱ ح۵۲۱ از سماک از جابر با اندکی تفاوت، و خودش بعد از نقل این حدیث نگاشته: «این حدیثی حسن و صحیح است» و نزدیک به این مضمون: صحیح مسلم ج۳ ص۱٤۵۲ ح۵ از حصین. همچنین آن را خصال ج۲ ص۲۷۱ ح۲۱ روایت کرده و غیبت طوسی ص۱۲۸ از

ترجمه:

جابر بن سمره: رسول خدا فرمود: پس از من دوازده جانشین خواهد بود. سپس چیزی فرمود که متوجه نشدم. یکی از آنها گفت: از مردم پرسیدم گفتند: ایشان فرمود: همه آنان از قریش‌اند.

حدیث سی و سوم: روایت نبوی

۳۳ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: ذَكَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا يَزَالُ أَهْلُ هَذَا الدِّينِ يُنْصَرُونَ عَلَى مَنْ نَاوَاهُمْ إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً. فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَ يَقْعُدُونَ وَ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي أَوْ آخَرَ: أَيَّ شَيْءٍ؟ قَالَ: قَالَ: فَقَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[1]

ترجمه:

جابر بن سمره ذکر کرد که پیامبر فرمود: پیوسته اهل این دین در مقابل کسانی که با آنان ستیزه می‌کنند یاری خواهند شد تا دوازده خلیفه. در این هنگام مردم شروع کردند به بلند شدن و نشستن و رسول خدا جمله‌ای گفت که آن را نفهمیدم، پس به پدرم یا شخص دیگری گفتم: آن حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریش‌اند.

➡

"غیبت نعمانی" نقلش نموده است. «مج»

۱. صحیح مسلم ج۳ ص۱۴۵۳ ح۹ با اندکی تفاوت و نزدیک به آن: ح۸. و همچنین آن را خصال ج۲ ص۴۷۱ ح۲۲ با اندکی تفاوت نقل نموده و نزدیک به آن: ص۴۷۲ ح۲۳ ـ ۲۵ و همچنین غیبت طوسی ص۱۲۸ از "غیبت نعمانی" روایتش کرده. «مج»

حدیث سی و چهارم: روایت نبوی

۳٤ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ سَيْفٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ شُفَيٍّ الْأَصْبَحِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.[1]

ترجمه:

عبد الله بن عمرو گفت: رسول خدا فرمود: پشت سر من دوازده جانشین خواهد بود.

حدیث سی و پنجم: موقوف ابن عَمر

۳۵ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ قَالَ حَدَّثَنَا عَفَّانُ وَ يَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ السَّالَحِينِيُّ قَالا حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ اعْدُدْ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ[2] ثُمَّ يَكُونُ النَّقْفُ وَ النِّقَافُ.[3]

ترجمه:

عبد الله بن عمرو گفت: ای ابا طفیل دوازده تن از بنی کعب بن لؤی (جد

---

۱. مقتضب الأثر ص۵. و غیبت طوسی ص۱۳۰ ـ ۱۳۱ از "غیبت نعمانی" روایتش کرده. «مج»

۲. او از اجداد رسول خدا ﷺ است: محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب. «مج»

۳. الفائق ج۳ ص۳۲۷، نهایه ابن اثیر ج۵ ص۱۰۹. و همچنین غیبت طوسی ص۱۳۱ ـ ۱۳۲ از "غیبت نعمانی" روایتش کرده. «مج»

اعلای پیامبر) را بشمار پس از آن جنگ و خونریزی خواهد شد.

توضیح:

این اصلاً حدیث نیست چون از معصوم نقل نشده، بله گفته شده که اهل سنت مضمونش را از پیامبر نقل کرده‌اند[1] ولی به هر حال ظاهرش اینست که بعد از وفات خلیفه دوازدهم نابسامانی قبل از قیامت رخ می‌دهد و این مخالف عقیده به رجعت است.

حدیث سی و ششم: روایت نبوی

۳۶ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا الْمُقَدَّمِيُّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مِقْدَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْوَالِبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِراً لَا يَضُرُّهُ مَنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[2]

ترجمه:

جابر بن سمره: شنیدم رسول خدا می‌فرماید: این امر همواره پیروز خواهد بود و هر کس با آن به ستیز برخیزد به آن ضرری نمی‌رساند تا دوازده جانشین باشند که همه آنان از قریش‌اند.

---

۱. این حدیث را خطیب در تاریخ بغداد ج٦ ص٢٦٣ از پیامبر اینگونه نقل نموده: «إذا ملك إثنا عشر من بنی کعب بن لؤی کان النقف و النقاف». و در مجمع الزوائد ج٥ ص١٩٠ مانند آن را نقل کرده و گفته: طبرانی در معجم اوسط روایتش کرده. «غف»

۲. مسند احمد ج٣٤ ص٥٢٣ ح٢١٠٣٣ با اندکی تفاوت، سنن ابو داود ج٤ ص١٨٣٠ ح٤٢٧٩ با اندکی تفاوت. و همچنین غیبت طوسی ص١٣٢ ـ ١٣٣ از "غیبت نعمانی" روایتش کرده. «مج»

حدیث سی و هفتم: روایت نبوی

۳۷ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ فَإِنَّكَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً؛ سَمِعْتُهُ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى عليه السلام.[1]

ترجمه:

ما نزد ابن مسعود بودیم که مردی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما خبر داد پس از او چند جانشین خواهد بود؟ جواب داد: آری، ولی هیچکس پیش از تو آن را از من نپرسیده بود، با اینکه تو از نظر سن کم سال ترین فرد این جماعت هستی، من از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهند بود.

حدیث سی و هشتم: روایت نبوی

۳۸ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ قَالَ حَدَّثَنَا فِطْرٌ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو خَالِدٍ الْوَالِبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ السُّوَائِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَضُرُّ هَذَا الدِّينَ مَنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[2]

ترجمه:

جابر بن سمره: رسول خدا فرمود: کسی که با این شریعت به ستیز برخیزد به

---

۱. خصال ج۲ ص۴۶۹ ح۱۱. و غیبت طوسی ص۱۳۳ ـ ۱۳۴ به نقل از "غیبت نعمانی". «مج»
۲. مصادر آن ذیل ح۳۶ گذشت. «مج»

آن آسیبی نمی‌رساند تا دوازده جانشین بگذرند که همه آنان از قریش‌اند.

توضیح مرحوم نعمانی:

و روایات در این معنی از طرق اهل سنت بسیار است و دلالت بر این دارد که منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله خاطر نشان ساختن آن دوازده نفر و این بوده که آنان جانشینان اویند، و فرمایش آن حضرت در پایان حدیث اول که: «سپس آشوب می‌شود» خود روشنگرترین دلیل است بر آنچه در روایات متصل آمده که پس از سپری شدن زمان قائم علیه السلام پنجاه سال آشوب روی خواهد داد[1]. و نیز بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذکر آن دوازده خلیفه منظوری نداشته جز ائمه علیهم السلام که همان جانشینان او می‌باشند، زیرا تعداد کسانی که پس از وی از زمان امیر المومنین تا کنون به حکومت رسیده اند از دوازده و دوازده هم می‌گذرد، پس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد دوازده نفر، تنها تصریح بر امامان دوازده گانه است، همان جانشینان که همواره با قرآنند و قرآن با ایشان، از قرآن جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض بر او وارد شوند.

سپاس خداوند را به پاس آشکار ساختن حجت و به پا داشتن آن با دلائل روشن و تابناك، سپاسی که به پای نعمت او رسد، همچنین شکر خدا را که به ما پاکی ولادت و هدایت به نور خویش ارزانی داشت به آنچه در خور سپاسگزاری اوست و برای همیشه، به رتبه‌ای که از ما خشنود گردد.

و به اذن خدای متعال دلالت و برهان و تاکید این باب به گونه‌ای افزوده

---

۱. در این باره روایتی نیافتم جز یک خبر مرسل در تفسیر عیاشی ج۲ ص۳۲۶ و اختصاص ص۲۵۷ که تصریح می‌کند رجعت بعد از این هرجِ پنجاه ساله اتفاق می‌افتد و این مخالف روایاتی است که تصریح می‌کنند امام حسین علیه السلام بعد از قائم علیه السلام رجعت نموده و ایشان است که قائم را در قبر قرار می‌دهد؛ در نتیجه درباره پنجاه سال هرج، حتی یک روایت متصل وجود ندارد چه برسد به روایات.

می‌شود که حجت را بر هر مخالف ستیزه‌گر و تردیدکننده و سرگردانی لازم کند و آن به واسطه ذکر چیزی است که تورات و غیر آن بدان فرا خوانده یعنی امامان دوازده‌گانه؛ تا خواننده این کتاب بداند هر چه بیشتر حقّ شرح داده شود انوارش پر فروغ‌تر و چراغهایش روشن‌تر و پرتو آن خیره کننده‌تر خواهد شد.

و از جمله چیزهایی که در تورات نگاشته شده و دلالت بر دوازده امام دارد عبارت از فرمایش خدای ﷻ در سِفر اول (باب هفدهم آیه ۲۱) است که در بخشی از قصه اسماعیل پس از پایان یافتن داستان ساره از آن یاد کرده و خدای تعالی آن را در مورد کار ساره و فرزندش، به ابراهیم علیه‌السلام خطاب فرموده که: «من خواسته تو را درباره اسماعیل اجابت کردم و دعایت را در حقّ او به برکت‌یابی شنیدم و من جداً و باز جداً او را فزونی خواهم داد و در آینده نه چندان دور دوازده پیشوای بزرگ از او پدید خواهند آمد، من آنان را امامانی خواهم ساخت بسان قبیله‌ای بزرگ».

و عبد الحلیم بن حسین سمری ـ که رحمت خدا بر او باد ـ برای من خواند آنچه مردی یهودی به نام حسین بن سلیمان از علمای یهود در ارّجان در آنجا بر او املاء کرده بود از نامهای امامان علیهم‌السلام به زبان عبری و عدد آنان، که من آن را به لفظ خود او ثبت کرده ام، و در میان آنچه او خواند این بود: از فرزندان اسماعیل در تورات، اشموعیل که «مامد» نامیده می‌شود یعنی محمد برانگیخته می‌گردد که به سروری می‌رسد و از آلش دوازده مرد امامان و سرورانی خواهند بود که به آنان اقتدا می‌شود، و نامهایشان عبارت است از: «تقوبیت، قیذوا، ذبیرا، مفسورا، مسموعا، دوموه، مثبو، هذار، یثمو، بطور، نوقس و قیدموا».

از این مرد یهودی سوال شد این اسمها در کدام سوره است؟ او یادآور شد که آن در مثلی سلیمان یعنی قصه سلیمان علیه‌السلام می‌باشد، و همچنین از آن نوشته این عبارت را خواند:

و لیشمعیل شمعتیخا هنیي برختي أوتو و هیفریتي أوتو و هیریتي أتو بمئدمئد شنیم عاسار نسیئیم یولد ونتتیو لغوي غادل.

و گفت: معنی این کلام این است که از تبار اسماعیل فرزند پربرکتی پدید خواهد آمد که درود و رحمت من بر او باد، از خاندان او دوازده مرد، زاده خواهند شد که مقام بلند یابند و مورد اکرام واقع و معظّم شوند، و نام و آوازه این مرد بلند می‌گردد و شکوه می‌یابد و آوازه‌اش بالا خواهد گرفت.

این سخن و تفسیرش بر موسی بن عمران بن زکریای یهودی خوانده شد و او آن را صحیح دانست، و در این مورد اسحاق بن ابراهیم بن بختویه یهودی فسوی نیز چنین گفت و سلیمان بن داود نوبنجانی نیز همان سخن را گفت. اکنون پس از گواهی کتاب خدای ﷻ و روایت شیعه از پیامبر و امامانش و روایت اهل سنت از رجال خود و همچنین گواهی کتب گذشته و اهل آن کتاب بر صحت وجود امامان دوازده‌گانه، دیگر برای پژوهنده هدایت و یا طالب حقیقت و یا ستیزه جوی معاند و منکر، چه حجتی واجب آید و چه دلیلی است که باید آشکار شود و چه حقّی لازم آید؟

مسلّماً همین مقدار کافی و قانع کننده و عبرت آمیز و دلیل و برهان است برای کسی که خدا او را به نور خویش هدایت و وی را به دین خود که مورد خشنودیش هست راهنمایی نموده و اولیای خویش را به آن دین گرامی و دشمنان خود را از آن محروم داشته، به خاطر دشمنی آنان با کسی که خدا او را برگزیده و مقدم کردن هر کس هوای خود را و قرار دادن عقل خویش به عنوان امام و هادی و مرشد نه ائمه هدایتگری که خداوند در کتاب خود آنها را برای پیامبرش ذکر نموده: «تو فقط انذار دهنده‌ای و برای هر قومی هدایتگری وجود دارد».[1]

در هر زمانی امامی هست که خدا توسط او هر که از وی تبعیت و به وی اقتدا نماید را هدایت می‌نماید نه کسی که با او مخالفت ورزد و وی را انکار کند و

---

۱. سوره رعد: ۷

تکیه بر عقل خود و نظر شخصی و قیاس خویش نماید، که او به همان‌ها واگذاشته شود، چون خودش آنها را ترجیح داده است.

خداوند ما را چنان بدارد که انجام دهنده چیزی باشیم که مورد خشنودی خاطر اوست و به حجتهای وی بیاویزیم و از آنان پیروی کنیم و به گفته آنان تسلیم باشیم، و هر کاری را به آنان باز گردانیم و از ناحیه آنان دین را استنباط کنیم و معارف را از آنان بگیریم و با آنان محشور باشیم و به جایی که آنان هستند در آییم که او خدای پر جود و کرم است.

حدیث سی و نهم: روایت صادقی

۳۹ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيّ فِي شَوَّالٍ سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الطَّوِيلُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَيْرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْفُضَيْلِ[1] عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" قَالَ: كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ.[2]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن سالم: مجهول، عثمان بن سعید: مجهول و ظاهراً این اشتباه نگارشی است چون در "کافی" و "بصائر الدرجات" حسین بن سعید ثبت شده که شیعه ثقه است لکن محمد بن سالم از

---

۱. در بحار الأنوار به اشتباه «الْمُفَضَّل» ثبت شده است. «مج»

۲. این حدیث و حدیث بعدی در نسخه آستان قدس رضوی وجود ندارد لکن در بحار الأنوار ج۲۳ ص۵٤ ح۱۱۵ و ج۲۳ ص٤ ذیل ح۵ از "غیبت نعمانی" نقل شده‌اند. «مج»

حسین بن سعید روایت ندارد پس اگر لفظ حسین صحیح باشد سند شاذ است و اگر عثمان طویل درست باشد سند نادر خواهد بود زیرا اسم او وجود ندارد مگر اینجا و دو جای دیگر از این کتاب[۱]، أحمد بن سیر: اشتباه نگارشی و مجهول است زیرا مرحوم نعمانی یک بار نامش را احمد بن سلیمان[۲] و بار دیگر احمد بن سلیم[۳] ثبت نموده و آنچه در "کافی" و "بصائر الدرجات" وجود دارد: نضر بن سوید است که شیعه ثقه می‌باشد، موسی بن بکر: هفت امامی ظاهراً ثقه و نیز نزد بعضی ثقه می‌باشد، الفضیل بن یسار: شیعه ثقه؛ و این سند نادر است زیرا من حدیث احمد از موسی بن بکر را نیافتم مگر اینجا و دو جای دیگر از این کتاب.[۴]

البته همین حدیث در "کافی" و "بصائر الدرجات" به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی موجود است.[۵]

ترجمه:

فضیل بن یسار از امام صادق علیه‌السلام در مورد معنای سخن خدای متعال: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" نقل کرده که فرمود: هر امامی هادی تمام مردمی است که در میان آنها به سر می‌برد.

شرح:

سند این نقل ضعیف است اما همین حدیث به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی هم روایت شده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

---

۱. غیبت نعمانی ص۲۸٤ ح۲، ص۳۰۱ ح٦
۲. غیبت نعمانی ص۲۸٤ ح۲
۳. غیبت نعمانی ص۳۰۱ ح٦
٤. غیبت نعمانی ص۲۸٤ ح۲، ص۳۰۱ ح٦
۵. کافی ج۱ ص۱۹۱ ح۱، بصائر الدرجات ص۳۰ ح٦

حدیث چهلم: روایت باقری

٤٠ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ فِي شَوَّالٍ سَنَةَ إِحْدَى وَ سِتِّينَ[1] وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْمُنْذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي، أَمَا وَ اللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَ مَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ.

سند:

ضعیف، صدر آن موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن سالم: مجهول، علی بن الحسن بن رباط: شیعه ثقه، منصور بن حازم: شیعه ثقه، عبد الرحیم القصیر: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث محمد بن سالم از علی بن حسن وجود ندارد مگر اینجا.

و عین همین حدیث در "کافی" به سند صحیح اعلایی تا عبد الرحیم که مهمل است روایت شده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ».[2]

ترجمه:

عبد الرحیم قصیر از امام باقر علیه السلام در معنای فرمایش خدای تعالی: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" نقل کرده که فرمود: رسول خدا انذار دهنده و علی هادی

---

۱. ظاهراً این غلط نگارشی است و درستش این می‌باشد: «سَنَةَ إِحْدَى وَ ثَمَانِينَ» همانطور که در سند قبلی بود. «غف»

۲. کافی ج۱ ص۱۹۲ ح٤

است؛ هشدار به خدا قسم این سِمت از ما بیرون نرفته، و تا روز قیامت همواره در میان ما خواهد بود.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما صدر آن به سند معتبر هم روایت شده[۱] و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد.

---

۱. بصائر الدرجات ص۳۰ ح٤ و ٥

باب ۵:

مدعیان و پرچم‌های دروغین مهدویت[۱]

(در آن ۱۳ حدیث ذکر شده)

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه در مورد کسی روایت شده که ادعای امامت کند و کسی که خود را با اینکه امام نیست امام پندارد و اینکه هر پرچمی پیش از قیام حضرت قائم برافراشته شود صاحبش طاغوت است. «مج»

حدیث اول: روایت صادقی

١ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِنْقَرِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي شَيْخٌ بِمِصْرَ يُقَالُ لَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُقْرِئُ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عزوجل: "وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ"[1] قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، حمید بن زیاد: هفت امامی ثقه، جعفر بن إسماعیل: مهمل، الحسین بن أحمد: ضعیف، یونس بن ظبیان: ضعیف و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث حمید از جعفر وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر که قبلاً بیان شد، و نیز حدیث جعفر از حسین بن احمد وجود ندارد مگر اینجا.

---

١. سوره زمر: ٦٠

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام در مورد فرمایش خدای عزوجل که فرموده: «و روز قیامت می‌بینی کسانی که بر خدا دروغ بستند صورتهای‌شان سیاه شده، آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست»؟ فرمود: منظور کسی است که خود را امام پندارد در حالیکه واقعاً امام نیست.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما مضمونش به سند معتبر هم نقل شده[1] و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد و ظاهراً این حدیث در مقام تطبیق آیه بر مدعی امامت است نه تفسیر آن.

حدیث دوم: روایت صادقی

۲ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْعَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ مَرْزُبَانَ الْقُمِّيِّ عَنْ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ "إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ": مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ وَ مَنْ زَعَمَ فِي إِمَامٍ حَقٍّ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ وَ هُوَ إِمَامٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شیعه ثقه، محمد بن عبد الله: شیعه ثقه، مرزبان: مهمل ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است

---

۱. تفسیر قمی ج۲ ص۲۵۱

و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عمران الأشعری: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث محمد بن عبد الله از مرزبان وجود ندارد مگر اینجا، همانطور که مرزبان از پدرش عمران اشعری حدیثی ندارد مگر اینجا، همچنین نادر است چون من حدیث محمد بن مفضل از محمد بن عبد الله بن زراره را نیافتم مگر اینجا و سه جای یگر از این کتاب.[1]

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: سه کس هستند که خداوند در روز قیامت به ایشان نگاه نمی‌کند و آنان را پاك نمی‌سازد و عذابی دردناك برای آنان است: کسی که بپندارد امام است و امام نباشد، و کسی که درباره امام حقّی چنین پندارد که او امام نیست در حالیکه واقعاً امام است، و کسی که پندارد آن دو نفر یاد شده بهره‌ای از اسلام دارند.

شرح:

سند حدیث ضعیف است اما همین مضمون با سند معتبر هم روایت شده که ذیل حدیث بعدی می‌آید و محتوای آن نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد، و حصری هم در آن نیست لذا آنها که خداوند در روز قیامت بدیشان نظر نمی‌کند فقط این سه دسته نیستند.

حدیث سوم: روایت صادقی

۳ـ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي دَاوُدَ الْمُسْتَرِقِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ الصَّائِغِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ

---

۱. غیبت نعمانی ص۲۳۶ ح۲۴، ص۲۹۷ ح۱، ص۳۲۱ ح۴

اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:ثَلَاثَةٌ "لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ": مَنِ ادَّعَى مِنَ اللَّهِ إِمَامَةً لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً.[1]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، الحسین بن محمد: شیعه ثقه، معلی بن محمد: مضطرب الحدیث و المذهب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو داود: شیعه ثقه، علی بن میمون: مهمل، ثقه نزد بعضی، إبن أبی یعفور: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث مسترق از علی بن میمون وجود ندارد مگر اینجا، همچنانکه من حدیثی از علی بن میمون از ابن ابی یعفور نیافتم مگر اینجا.

و این مضمون به سند معتبر در "کافی" روایت شده:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ دَاوُدَ الْحَمَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:ثَلَاثَةٌ "لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ":مَنِ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيباً».[2]

ترجمه:

امام صادق عليه السلام : سه کس هستند که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید و آنان را پاك نمی‌سازد و بر ایشان عذاب دردناکی مقرّر است: کسی که

---

۱. کافی ج۱ ص۳۷٤ ح۱۲

۲. کافی ج۱ ص۳۷۳ ح٤

مدعی امامتی از جانب خدا شود که برای او نیست، و کسی که امامی از طرف خدا را انکار کند، و کسی که پندارد برای این دو گروه از اسلام بهره‌ای هست.

شرح:

سند حدیث ضعیف است اما همین مضمون با سند معتبر هم روایت شده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و حصری در آن نیست لذا آنها که خداوند در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید فقط این سه دسته نیستند.

حدیث چهارم: کلام ابن تمّام ـ روایت صادقی

٤ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَيْمَنَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ تَمَّامٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ فُلَاناً يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: اضْمَنْ لِيَ الشَّفَاعَةَ. فَقَالَ: أَ مِنْ مَوَالِينَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمْرُهُ أَرْفَعُ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: إِنَّهُ رَجُلٌ يُوَالِي عَلِيّاً وَ لَمْ يَعْرِفْ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ، قَالَ: ضَالٌّ، قُلْتُ: أَقَرَّ[1] بِالْأَئِمَّةِ جَمِيعاً وَ جَحَدَ الْآخِرَ، قَالَ: هُوَ كَمَنْ أَقَرَّ بِعِيسَى وَ جَحَدَ بِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله أَوْ أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ وَ جَحَدَ بِعِيسَى، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَحْدِ حُجَّةٍ مِنْ حُجَجِهِ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، القاسم بن محمد: مجهول، عبیس بن هشام: شیعه ثقه، عبد الله بن جبلة: هفت امامی ثقه، الحکم بن أیمن: مهمل ولی

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی و "بحار الأنوار" اینگونه است: «فأقرّ» و ظاهراً همین صحیح می‌باشد. «مج»

قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، محمد بن تمام یا همام[۱]: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الله بن جبله از حکم بن ایمن وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[۲]، همچنانکه حدیث حکم بن ایمن از محمد بن تمام وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

محمد بن تمّام گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فلان شخص به شما سلام می‌رساند و برایتان پیغام فرستاده که: ضامن شفاعت برای من شوید. فرمود: آیا از طرفداران ماست؟ عرض کردم: بلی. فرمود: کار او بالاتر از آن است. راوی گوید: عرض کردم: او علی را دوست دارد ولی اوصیای بعد از وی را نمی‌شناسد، آن حضرت فرمود: شخص گمراهی است، عرض کردم: اگر[۳] به همه امامان اقرار داشته باشد و امام آخر را انکارکند؟ فرمود: او مانند کسی است که به عیسی اقرار داشته باشد ولی محمد را انکار کند یا به محمد اقرار داشته و عیسی را انکار نماید. به خدا پناه می‌بریم از انکار حجتی از حجتهای خدا.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد و در آن تصریح شده که هر کس یکی از حجت‌های خدا را انکار کند مانند منکر همه آنهاست.

---

۱. کمال الدین ج۲ ص۶۵۵ ح۲۵

۲. غیبت نعمانی ص۲۷۱ ح۴۶

۳. طبق نسخه آستان قدس رضوی. «مج»

توضیح مرحوم نعمانی:

پس هر که این حدیث را می‌خواند و این نوشته به او می‌رسد باید بپرهیزد از اینکه امامی از امامان را انکار کند یا خویشتن را نابود سازد با قرار دادن خود در وضعی که منزلت او در آن وضع به مثابه کسی باشد که نبوت محمد یا عیسی صلوات الله علیهما را انکار کرده است.

حدیث پنجم: روایت باقری

۵ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرِ بْنِ رَبَاحٍ الثَّقَفِيُّ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ أَبِي سَلَّامٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:[1] قَوْلُ اللَّهِ عز و جل: "وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ" قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ، قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً.[2]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، علی بن الحسن: فطحی ثقه، العباس بن عامر، شیعه ثقه، أبو المغراء: شیعه ثقه، أبو سلام: مجهول، سورة بن کلیب: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث ابو مغراء از

---

۱. در اینجا باید جمله‌ای می‌بوده که نیامده و در کافی ج۱ ص۳۷۲ ح۳ در حدیثی مشابه آمده: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ». «مج»

۲. ثواب الأعمال ص۲۱٤

ابو سلام را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر[۱]؛ و مولف همین حدیث را در آینده از طریق دیگری روایت کرده است.

ترجمه:

سورة بن کلیب از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که درباره سخن خدا عزوجل: "وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ" فرمود: کسی است که خود را امام پندارد با اینکه امام نیست، عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: هر چند علوی و فاطمی باشد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما همین مضمون با سند معتبر هم روایت شده[۲] و محتوایش نیز نزد عقل و دین مقبول می‌باشد.

حدیث ششم: کلام زید شحّام ـ روایت صادقی

٦ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ النَّاشِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ قَطْرٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَعْرِفُ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام؟ قَالَ: قَدْ كَانَ نُوحٌ علیه السلام يَعْرِفُهُمْ؛ الشَّاهِدُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عزوجل: "شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى"[۳]، قَالَ: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحاً.[۴]

---

۱. بصائر الدرجات ص٤٤ ح۱

۲. تفسیر قمی ج۲ ص۲۵۱

۳. سوره شوری: ۱۳

٤. مناقب آل ابی طالب ج۱ ص۳۰۱ به صورت مرسل و مختصر از منصور بن حازم. «مج»

سند:

ضعیف.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، القاسم بن محمد: مجهول، عبیس بن هشام: شیعه ثقه، عبد الله بن جبلة: هفت امامی ثقه، عمران بن قطر (قطن): مهمل، زید الشحام: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الله بن جبله از عمران وجود ندارد مگر اینجا، چنانکه حدیثی از عمران از شحام وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

زید شحّام گوید: از امام جعفر صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا رسول خدا امامان را می‌شناخت؟ فرمود: نوح آنان را می‌شناخت، و گواه بر آن فرمایش خدای عزّوجلّ است: «برایتان از دین همان را تشریع کرد که نوح را بدان توصیه فرمود، و آنچه ما به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه نمودیم»، می‌گوید: برای شما ای گروه شیعه دینی تشریع کرده که آن را به نوح سفارش نموده است.

شرح:

سند حدیث ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین قابل پذیرش می‌باشد، فقط این سوال زید شحام که «آیا رسول خدا امامان را می‌شناخت» جداً عجیب است خصوصاً از مثل زید شحام که امام صادق علیه‌السلام به او فرمودند: «گویا من، تو و رفیقت را در مرتبه بهشتی ات دارم نگاه می‌کنم»[1]، و خودش از امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که ایشان فرموده‌اند: «آیا نمی‌دانید که من

---

۱. بصائر الدرجات ص۲۶۵ ح۱۵

اعمال شما را در حالت خوابم می‌بینم همانگونه که شما را در بیداری می‌بینم؟ چشم من می‌خوابد اما حواسم نمی‌خوابد».[۱]

البته ما نمی‌دانیم مراد حدیث اینست که حضرت نوح علیه‌السلام ائمه علیهم‌السلام را به طور اجمالی می‌شناخته، یعنی فقط می‌دانسته آنها دوازده نفرند، یا نه، به طور تفصیلی از نام تک تک آنها نیز مطلع بوده است.

حدیث هفتم: روایت صادقی

۷ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْسُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْمَكْفُوفِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: يَنْبَغِي لِمَنِ ادَّعَى هَذَا الْأَمْرَ فِي السِّرِّ أَنْ يَأْتِيَ عَلَيْهِ بِبُرْهَانٍ فِي الْعَلَانِيَةِ. قُلْتُ: وَ مَا هَذَا الْبُرْهَانُ الَّذِي يَأْتِي فِي الْعَلَانِيَةِ؟ قَالَ: يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَكُونُ لَهُ ظَاهِرٌ يُصَدِّقُ بَاطِنَهُ.

سند:

ضعیفِ مقبول، مرسل.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، القاسم بن محمد: مجهول، عبیس بن هشام: شیعه ثقه، عبد الله بن جبلة: هفت امامی ثقه، أبو خالد المکفوف: مجهول، بعض أصحابه: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الله بن جبله از ابو خالد وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: برای آن کس که این امر را در نهان ادعا می‌کند شایسته

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۲۱ ح۱۰

است آشکارا بر آن برهان بیاورد، عرض کردم: این برهان که باید آن را در آشکارا بیاورد چیست؟ فرمود: حلال خدا را حلال بدارد و حرام خدا را حرام دارد، و او را ظاهری باشد که باطنش را تصدیق کند.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد و البته در مورد معنای آن، دو برداشت وجود دارد:

الف) علامت سلبی شناخت: مرحوم نعمانی معتقد است که مراد از «امر» امامت هست چون یکی از علائم امامت علم به احکام خدای متعال می‌باشد: «حلال خدا را حلال بدارد و حرام خدا را حرام دارد» و نیز اینکه: «او را ظاهری باشد که باطنش را تصدیق کند»، و ما قبلاً این را توضیح دادیم که دانستن احکام الهی علامت سلبی است نه علامت اثباتی، یعنی توسط آن می‌توان فهمید چه کسی امام نیست نه اینکه چه کسی امام هست، پس کسی که احکام الهی را نمی‌داند امام نیست، و این علامت در قبال کسانی مثل عبد الله افطح و عبد الله بن حسن بیان شده که ادعای امامت داشتند و احکام دین را یاد نداشتند، و باز قبلاً این را تذکر دادیم که این علامت سلبی برای کسی کارایی دارد که خودش احکام دین را بداند تا بتواند تشخیص دهد مدعی اشتباه جواب داده است.

همچنین علامت دوم یعنی اینکه ظاهر شخص باطن او را تصدیق کند نیز علامت سلبی و البته ساده است تا کذب مدعی امامتی که ظاهر و عملش بر دروغگویی او گواهی می‌دهد روشن شود.

ب) صفات شیعه: اما علامه مجلسی معتقد است این روایت ربطی به این باب ندارد چون مرادش از «امر» تشیع می‌باشد نه امامت، زیرا امامت با این ویژگی‌های ساده شناخته نمی‌شود، برای همین این حدیث را در باب صفات

شیعه ثبت نموده[۱]؛ بنا بر این حدیث می‌گوید: برای شیعه بودن لازم است حلال و حرام خدا رعایت شود و اینکه عمل شخص سخن او را تصدیق کند که واقعاً شیعه است.

حدیث هشتم: روایت باقری

۸ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالرَّزَّازِ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَّامٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: "يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَ لَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ" قَالَ: مَنْ قَالَ إِنِّي إِمَامٌ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ، قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ عَلَوِيّاً فَاطِمِيّاً، قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؟ قَالَ: وَ إِنْ كَانَ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي سَلَّامٍ عَنْ سَوْرَةَ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام مِثْلَهُ سَوَاءً.[۲]

سند (۱):

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، محمد بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و نزد بعضی ثقه است، أبو سلام: مجهول، سورة بن کلیب: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

---

۱. بحار الأنوار ج٦٥ ص١٦٤ ح١٥

۲. کافی ج۱ ص۳۷۲ ح۱

سند (۲):

ضعیف، موید به سند معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، أبو سلام: مجهول، سورة بن کلیب: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

ترجمه:

سورة بن کلیب از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که آن حضرت درباره فرمایش خداوند: «و روز قیامت می‌بینی کسانی که بر خدا دروغ بستند صورتهای‌شان سیاه شده، آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست»؟ فرمود: [مراد] کسی است که بگوید: من امام هستم و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی و فاطمی باشد، سوال کردم: هر چند از فرزندان علی بن ابی طالب باشد؟ پاسخ فرمود: هر چند از فرزندان علی بن ابی طالب باشد.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است اما همانگونه که در توضیح حدیث پنجم گذشت، همین مضمون با سند معتبر نیز نقل شده، و شاید اینکه راوی دوباره سوالش را پرسیده برای رفع توهم این بوده که مراد از علوی افراد منتسب به حضرت علی علیه‌السلام از دوستان و شیعیان ایشان باشد نه سادات علوی.

حدیث نهم: روایت باقری

۹ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ عِيسَى الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ

عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ رَايَةِ الْقَائِمِ عليه السلام صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، محمد بن العباس: شیعه ثقه، الحسن بن علی البطائنی: هفت امامی ضعیف متهم به کذب، علی بن أبی حمزة: هفت امامی ضعیف و لکن قبول نقلش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، مالک الجهنی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیثی از ابن ابی حمزه از مالک جهنی نیافتم مگر اینجا.

و آن را مرحوم کلینی به سند معتبرش اینگونه روایت کرده: «عَنْهُ (أی محمد بن یحیی) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عزوجل».[1]

ترجمه:

مالك جهنی از امام باقر عليه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: هر پرچمی پیش از پرچم قائم برافراشته گردد صاحب آن طاغوت‌است.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما همین مضمون به سند معتبر هم نقل شده

---

۱. کافی ج۸ ص۲۹۵ ح۴۶۲

و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد، و مقصودش به قرینه تناسب حکم و موضوع، اشخاص یا پرچمهایی است که انگیزه‌شان همان انگیزه قائم موعود می‌باشد یعنی یا هر کدام که قیام می‌کند ادعا دارد همان قائم موعود است و یا اصلاً اعتقادی به قائمی موعود ندارند اما هدفشان از قیام، ایجاد حکومت عدل تمام عیار است و به همین خاطر به صورت مطلق طاغوت شمرده شده‌اند. در نتیجه این احادیث ارتباطی با قیام‌های شهری و کشوری گذشته و آینده در مقابل ستمگران ندارد که هیچ ادعایی درباره خلافت خدا یا کاری که خلیفه خدای متعال باید انجام دهد ندارند.

حدیث دهم: روایت صادقی

۱۰ـ وَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ عَنِ ابْنِ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنِ الْفُضَيْلِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٌ عليه السلام :مَنِ ادَّعَى مَقَامَنَا يَعْنِي الْإِمَامَةَ فَهُوَ كَافِرٌ، أَوْ قَالَ: مُشْرِكٌ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، أبان بن عثمان: شیعه ثقه، الفضیل بن یسار: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الکریم از ابان وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

فضیل گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مقام ما را ادعا کند یعنی امامت، او کافر است، یا فرمود: مشرك است.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

حدیث یازدهم: روایت باقری

۱۱ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ بِقُمَّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است، علی بن الحسین: احتمال دارد اشتباه نگارشی علی بن النعمان شیعه ثقه باشد، عبد الله بن مسکان: شیعه ثقه، مالک الجهنی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

ترجمه:

مالك جهنی گفته: از امام باقر عليه السلام شنیدم می‌فرماید: هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود پرچمدار آن طاغوت است.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما همین مضمون به سند معتبر هم نقل شده و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و این همان روایت شماره (۹) هست که از طریقی دیگر با اختلاف یک لفظ نقل شده و توضیح محتوایش گذشت.

حدیث دوازدهم: روایت باقری

۱۲ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ:كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ أَوْ قَالَ تَخْرُجُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام صَاحِبُهَا طَاغُوتٌ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبید الله بن موسی: مجهول، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، عبد الله بن المغیرة: شیعه ثقه، عبد الله بن مسکان: شیعه ثقه، مالک الجهنی: مهمل ولی امکان اعتماد بر روایتش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

ترجمه:

مالك جهنی گفته است: از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرماید: هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود یا فرمود: خروج کند صاحب آن طاغوت است.

شرح:

سند این روایت ضعیف است اما همین مضمون به سند معتبر هم نقل شده و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و این همان روایت شماره (۹) هست که از طریقی دیگر با اختلاف یک لفظ و تردید در یک لفظ نقل شده و توضیح محتوایش گذشت.

حدیث سیزدهم: روایت صادقی

۱۳ـ وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ خَرَجَ يَدْعُو النَّاسَ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُبْتَدِعٌ[1] وَ مَنِ ادَّعَى الْإِمَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَ لَيْسَ بِإِمَامٍ فَهُوَ كَافِرٌ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبید الله بن موسی: مجهول، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، علی بن الحکم: شیعه ثقه، أبان بن عثمان: شیعه ثقه، الفضیل بن یسار: شیعه ثقه.

ترجمه:

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرماید: هر کس خروج

---

۱. تا اینجا در "بحار الأنوار" نقل شده، و بقیه‌اش در حاشیه بعضی نسخه ها آمده، و این سخن: «يَدْعُو النَّاسَ» یعنی به خودش دعوت می‌کند به عنوان امامت برای آنها. «غف»

کرده و مردم را (به سوی خود) فرا خواند در صورتی که کسی برتر از وی در میان مردم باشد چنین شخصی گمراه و بدعت‌گذار است و هر که ادعای امامت از جانب خدا کند و امام نباشد کافر می‌باشد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

ای کاش می‌دانستم اکنون چگونه است حال مدعی امامتی که از جانب خدا نیست، نه نصی برای امامت او هست و نه شایسته امامت می‌باشد، و نه اهلیت این مقام را دارد؟ بعد از این گفته ائمه علیهم‌السلام که: «سه کس هستند که خداوند به آنان نظر نمی‌افکند: کسی که ادعا کند امام است و امام نباشد و کسی که امامت امام بر حقّی را انکار کند و کسی که پندارد آن دو نفر یاد شده بهره‌ای از اسلام دارند»[1]. و نیز پس از اینکه آن معصومین علیهم‌السلام برای مدعی این جایگاه و مرتبه و برای کسی که آن را برای دیگری ادعا کند کفر و شرك را مسلّم داشته اند، از این دو و از کوردلی به خدا پناه می‌بریم.

اما مردم هر چه به سرشان آمده تنها ناشی از کم بودن آشنایی‌شان با روایت و فهم و درایت از اهل بیت پاک و راهنماست؛ از خدای عزوجل فزونی فضلش را می‌خواهیم و اینکه موارد احسان و علم خود را از ما قطع نکند، و همچنانکه خدای عزوجل پیامبر خود را در کتابش آموخته می‌گوییم: پروردگارا به علم ما بیفزا، و آنچه که بدان بر ما منّت نهاده‌ای پا برجا و ثابت بدار، و آن را به رحمت و فضلت امانت و عاریه‌ای قرار مده.

---

۱. مضمون آن در حدیث دوم گذشت. «مج»

باب ٦[1]:

احادیث دوازده امام از طریق اهل سنت[2].

(در آن ٢٤ حدیث ذکر شده)

---

١. این باب کلاً در نسخه آستان قدس رضوی وجود ندارد و مهم هم نیست چون تمام روایاتش از احادیث اهل سنت است که در کتب آنها موجود می‌باشد؛ «مج». این باب به همراه احادیثش در بعضی نسخه ها وجود ندارد و ظاهراً بعد از املای مولف به آن افزوده شده است. «غف»

٢. عنوان اصلی در کتاب اینگونه است: حدیثی که از طرق اهل سنت روایت شده. «مج»

آنچه از عبد الله بن مسعود روایت شده:

۱ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الدُّهْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ ابْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ ﷺ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ مَا سَأَلَنِي أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ إِنَّكَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى عليه السلام.

سند:

چون روایات این باب همگی از طریق اهل سنت است سند آنها را بررسی نمی‌کنیم.

ترجمه:

ما نزد ابن مسعود بودیم که مردی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما گفت بعد از وی چند خلیفه وجود دارد؟ عبد الله گفت: بله و کسی قبل از تو از من چنین سوالی نپرسیده بود و تو کم سن ترین فرد این جماعت هستی، من از پیامبر شنیدم می‌گوید: بعد از من به تعداد نقبای موسی می‌باشند.

شرح:

محتوای این حدیث نزد عقل و دین پذیرفته است و نقبای موسی علیه السلام همان

نقبای بنی اسرائیل هستند و دوازده نفر بیشتر نبودند که خدای متعال می‌فرماید: «و خداوند عهد بنی اسرائیل را گرفت و ما از میان آنها دوازده نقیب را مبعوث کردیم».[۱]

۲ـ وَ رَوَاهُ جَمَاعَةٌ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ الْأَشَجِّ وَ أَبِي كُرَيْبٍ وَ مَحْمُودِ بْنِ غَيْلَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعِيدٍ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ عليه‌السلام كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنَ الْخُلَفَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ إِنَّكَ لَأَحْدَثُ الْقَوْمِ سِنّاً، قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي عِدَّةُ نُقَبَاءِ مُوسَى عليه‌السلام.

ترجمه:

مردی نزد عبد الله بن مسعود آمد و گفت: آیا پیامبرتان به شما گفت بعد از وی چند خلیفه وجود دارد؟ عبد الله گفت: بله و کسی قبل از تو از من چنین سوالی نپرسیده بود و تو کم سن ترین فرد این جماعت هستی، پیامبر فرمود: بعد از من به تعداد نقبای موسی می‌باشند.

۳ـ أَبُو كُرَيْبٍ وَ أَبُو سَعِيدٍ قَالا حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَشْعَثُ عَنْ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ يُقْرِئُنَا الْقُرْآنَ فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله كَمْ يَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةَ مِنْ خَلِيفَةٍ بَعْدَهُ؟ فَقَالَ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله فَقَالَ: اثْنَا عَشَرَ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.[۲]

---

۱. سوره مائده: ۱۲

۲. مقتضب الأثر ص۳

ترجمه:

ما نزد عبد الله بن مسعود نشسته بودیم و او بر ما قرآن می‌خواند که مردی به او گفت: آیا شما از رسول خدا پرسیدید این امت بعد از ایشان دارای چند خلیفه است؟ عبد الله گفت: از وقتی وارد عراق شده‌ام کسی از من چنین سوالی نکرده بود، بله ما از رسول خدا پرسیدیم و ایشان فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

٤ـ وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ وَ أَبِي أَحْمَدَ وَ يُوسُفَ بْنِ مُوسَى الْقَطَّانِ وَ سُفْيَانَ بْنِ وَكِيعٍ قَالُوا حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ سَوَّارٍ عَنْ عَامِرٍ الشَّعْبِيِّ عَنْ عَمِّهِ قَيْسِ بْنِ عَبْدٍ قَالَ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَأَتَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ وَ أَصْحَابُهُ عِنْدَهُ فَقَالَ: فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ؟ فَأَشَارُوا إِلَيْهِ، قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: قَدْ وَجَدْتَهُ فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ إِنْ كُنْتَ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَبِّئْنَا بِهِ، أَ حَدَّثَكُمْ نَبِيُّكُمْ كَمْ يَكُونُ بَعْدَهُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ قَالَ: وَ مَا سَأَلَنِي عَنْ هَذَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ، قَالَ: الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كَعِدَّةِ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

ترجمه:

عربی بیابان نشین آمد و نزد عبد الله بن مسعود رفت در حالیکه اصحاب عبد الله دورش بودند، و سوال کرد: آیا عبد الله بن مسعود در میان شماست؟ حاضران به وی اشاره کردند، عبد الله به او گفت: عبد الله را پیدا کردی، حال خواسته ات چیست؟ گفت: من می‌خواهم چیزی از تو بپرسم اگر آن را از رسول خدا شنیده‌ای ما را نیز بدان آگاه کن، آیا پیامبرتان به شما گفت بعد از او چند خلیفه است؟ گفت: از وقتی به عراق آمده‌ام هیچ کس راجع به این موضوع از من سوال نکرده، آری، پیامبر فرمود: خلفای بعد از من دوازده خلیفه هستند به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

۵ـ وَ عَنْ مُسَدِّدِ بْنِ مُسْتَوْرِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً إِلَى ابْنِ مَسْعُودٍ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَ هُوَ يُعَلِّمُ الْقُرْآنَ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَ سَأَلْتَ النَّبِيَّ ﷺ كَمْ يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مُنْذُ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ، نَعَمْ، وَ قَالَ: خُلَفَاؤُكُمُ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ.

ترجمه:

ما بعد از مغرب نزد ابن مسعود نشسته بودیم و او به ما قرآن می‌آموخت که مردی گفت: آیا از پیامبر پرسیدی برای این امت چند خلیفه خواهد بود؟ عبد الله گفت: از وقتی به عراق آمده‌ام کسی درباره این از من نپرسیده، بله پیامبر فرمود: خلیفه‌های شما دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل اند.

آنچه از انس بن مالک روایت شده:

٦ـ مَا رَوَاهُ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ هَاشِمٍ الْبَزَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ مَوْلَى بَنِي مُجَاشِعٍ عَنْ يَزِيدَ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرُ قَائِماً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ قَيِّماً مِنْ قُرَيْشٍ؛ ثُمَّ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِهِ.[1]

ترجمه:

رسول خدا: این امر پیوسته برپا خواهد بود تا دوازده نفر سرپرست از قریش؛ سپس حدیث را تا آخر ادامه داده.

---

۱. در مقتضب الأثر ص٤ اینگونه است: «لَنْ يَزَالَ الدِّينُ قَائِماً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَإِذَا هَلَكُوا مَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا». «مج»

آنچه از جابر بن سمره روایت شده[1]:

٧ـ عَمْرُو بْنُ خَالِدِ بْنِ فَرُّوخٍ الْحَرَّانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيماً أَمْرُهَا ظَاهِرَةً عَلَى عَدُوِّهَا حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ وُفُودُ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ: ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ: يَكُونُ الْهَرْجُ. وَ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ خَيْثَمَةَ عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ.

ترجمه:

رسول خدا: همواره این امت کارش مستقیم و بر دشمنش پیروز است تا زمان دوازده خلیفه که همگی آنان از قریش هستند سپری گردد. هنگامی که ایشان به منزلش بازگشت جماعتی از قریش نزد آن حضرت رفته و پرسیدند: بعدش چه خواهد شد؟ فرمود: آشوب.

شرح:

شیعیان به تبع روایات فراوان اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند بعد از امام دوازدهم علیه‌السلام رجعت ائمه اتفاق می‌افتد، لذا شاید مراد این روایت و امثال آن این باشد که بعد از رخداد رجعت و پایان یافتن آن، به جهت اینکه قیامت نزدیک می‌شود اوضاع آشفته می‌گردد، هر چند این برداشت با لفظ روایت سازگار نیست.

---

١. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه جابر بن سمره سوائی پس از آنچه در اصل هست روایت کرده و او پسر خواهر سعد بن ابی وقاص می‌باشد. «مج»

۸ـ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنِي جَرِيرٌ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَقُومُ مِنْ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً. قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَسْمَعْهُ، فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ وَ سَأَلْتُ أَبِي ـ وَ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنِّي ـ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: شنیدم از رسول خدا که می‌فرماید: پس از من دوازده امیر به پا خواهند خاست، سپس چیزی گفت که من آن را نشنیدم، لذا از مردم و پدرم که به او نزدیکتر از من بود پرسیدم، گفت: آن حضرت فرمود: همگی آنان از قریشند.

۹ـ عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَشِيَّةَ جُمُعَةٍ رُجِمَ الْأَسْلَمِيُّ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِماً حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونُ عَلَى النَّاسِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِهِ. وَ عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْحَكَمِ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُدَيْكٍ عَنِ ابْنِ أَبِي ذِئْبٍ عَنْ مُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ بِإِسْنَادِهِ مِثْلَهُ.

ترجمه:

عامر بن سعد گوید: توسط غلامم نافع به جابر بن سمره نوشتم: مرا به چیزی از رسول خدا که آن را شنیده‌ای آگاه ساز، او در جواب به من نوشت: شامگاه همان روز جمعه‌ای که اسلمی[1] سنگسار شد شنیدم رسول خدا می‌فرمود: این دین

---

۱. نام او ماعز بن مالك اسلمی است، قصه وی در زنا و سنگسار شدن معروف است که در "أسد الغابه" و "صحیح مسلم" و غیر این دو ذکر شده. «غف»

همواره برپا خواهد بود تا اینکه قیامت فرا رسد یا بر مردم دوازده نفر خلیفه شوند که همگی از قریش اند؛ و حدیث را تا آخرش ذکر کرده است.

١٠ـ وَ عَنْ غُنْدَرٍ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ مُسْتَقِيماً حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا فَسَأَلْتُ أَبِي فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: از رسول خدا شنیدم می‌فرماید: این دین همواره پا بر جا خواهد بود تا دوازده خلیفه روی کار آیند، سپس کلمه‌ای فرمود که آن را نفهمیدم، از پدرم سوال کردم، گفت: پیغمبر فرمود: همه آنان از قریشند.

١١ـ وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ قَالَ حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ سَمُرَةَ السُّوَائِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ عليه السلام: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً. ثُمَّ أَخْفَى صَوْتَهُ فَسَأَلْتُ أَبِي فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[1]

ترجمه:

جابر بن سمره گفت: من با پدرم خدمت رسول خدا بودیم که فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود، سپس صدای خود را پایین آورد، از پدرم سوال کردم، گفت: آن حضرت فرمود: همگی آنان از قریش‌اند.

---

١. خصال ج٢ ص٤٧١ ح٢٠ و نزدیک به این مضمون: امالی صدوق ص٣١٠ ح٨، خصال ج٢ ص٤٦٩ ح١٢، عیون أخبار الرضا عليه السلام ج١ ص٥٠ ح١٢، کمال الدین ج١ ص٢٧٢ ح١٩

۱۲ـ وَ عَنْ خَلَفِ بْنِ الْوَلِيدِ اللُّؤْلُؤِيِ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ سِمَاكٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَقُومُ بَعْدَهُ أَوْ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَفْهَمْهَا فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ مَا قَالَ؟ فَقَالُوا: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.[1]

ترجمه:

جابر بن سمره می‌گوید: شنیدم رسول خدا فرمود: بعد از او یا پشت سر او دوازده امیر به پا خواهند خاست، سپس کلمه‌ای گفت که من آن را نفهمیدم، از مردم پرسیدم: چه فرمود؟ آنان گفتند: فرمود: همگی آنان از قریش اند.

۱۳ـ وَ مِنْ حَدِيثِ خَلَفِ بْنِ هِشَامٍ الْبَزَّارِ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السُّوَائِيِّ قَالَ: خَطَبَ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَرَفَةَ فَقَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَوِيّاً عَزِيزاً ظَاهِراً عَلَى مَنْ نَاوَاهُ لَا يَضُرُّهُ مَنْ فَارَقَهُ أَوْ خَالَفَهُ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ. قَالَ: وَ تَكَلَّمَ النَّاسُ فَلَمْ أَفْهَمْ فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتِ أَ رَأَيْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ مَا هُوَ؟ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

وَ مِنْ حَدِيثِ النَّفِيلِيِّ الْحَرَّانِيِ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ بْنُ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيماً أَمْرُهَا ظَاهِرَةً عَلَى عَدُوِّهَا حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ وُفُودُ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ: ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ: يَكُونُ الْهَرْجُ.[2]

---

۱. خصال ج۲ ص۴۷۵ ح۳۶، کمال الدین ج۱ ص۲۷۳ ح۲۳

۲. این حدیث در شماره ۷ گذشت، لذا برایش شماره جدید نزدیم. «غف»

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: رسول خدا در عرفه برای ما خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: این دین همواره نیرومند و پیروز و بر کسی که با آن رو در رو شود چیره است، هر کس از آن جدا گردد یا با آن مخالفت کند آسیبی به آن دین نمی‌رساند تا زمانی که دوازده نفر زمام دار شوند. راوی گوید: مردم صحبت می‌کردند و من دیگر نفهمیدم (آن حضرت چه گفت)، به پدرم گفتم: پدر، شما متوجه فرمایش رسول خدا شدی که همگی چه هستند؟ گفت: همگی از قریش اند.

همچنین از طریق دیگری از جابر بن سمره روایت شده که گفت: رسول خدا فرمود: پیوسته این امت کارش پا برجا و بر دشمنش پیروز خواهد بود تا زمان دوازده خلیفه که همگی از قریش‌اند سپری گردد، و چون به منزل خود بازگشت جماعاتی از قریش نزد او رفته و به ایشان عرض کردند: بعد چه می‌شود؟ فرمود: آشوب.

١٤ـ وَ مِنْ حَدِيثِ عَلِيِّ بْنِ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ عَنْ زِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ وَ سِمَاكٍ وَ حُصَيْنٍ كُلُّهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً. غَيْرَ أَنَّ حصين [حُصَيْناً] قَالَ: اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ فِي حَدِيثِهِ: فَسَأَلْتُ أَبِي، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ فَقَالُوا: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ الْحَرَّانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ خَيْثَمَةَ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ سَعِيدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيماً أَمْرُهَا ظَاهِرَةً عَلَى عَدُوِّهَا حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهَا اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.[1]

---

١. این حدیث به همراه افزوده‌ای در شماره ٧ گذشت، لذا برایش شماره جدید نزدیم. «غف»

ترجمه:

از جابر بن سمره گفت: رسول خدا فرمود: پس از من دوازده امیر خواهد بود ـ با این فرق که در روایت حصین گفته: دوازده خلیفه ـ، سپس چیزی گفت که من آن را نفهمیدم. و برخی از آنان در حدیث خود گفته اند: از پدرم پرسیدم، و بعضی از آنها گفته‌اند: از حاضران پرسیدم، گفتند: پیامبر فرمود: همگی‌شان از قریش می‌باشند.

همچنین از طریق دیگری از جابر بن سمره نقل شده که گفت: رسول خدا چنین فرمود: این امت کارش همواره مستقیم و بر دشمنش چیره خواهد بود تا اینکه دوران دوازده خلیفه از آن بگذرد.

۱۵ـ وَ مِنْ حَدِيثِ مَعْمَرِ بْنِ سُلَيْمَانَقَالَ سَمِعْتُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ أَبِي خَالِدٍ يَرْوِي عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ ظَاهِراً لَا يَضُرُّهُ مَنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: قَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: این دین همواره پیروز است، هر که با آن دشمنی کند بدان آسیبی نمی‌رساند تا روزگار دوازده خلیفه سپری گردد، سپس سخنی گفت که من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم: او چه گفت؟ پدرم گفت: فرمود: همگی آنان از قریش خواهند بود.

۱۶ـ وَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سِنَانٍوَ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ قَالا حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ سِمَاكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الْإِسْلَامُ عَزِيزاً إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً. ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا

فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: از رسول خدا شنیدم که می‌فرماید: دین اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه، سپس کلمه‌ای فرمود که من آن را نفهمیدم، به پدرم گفتم: او چه گفت؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش اند.

١٧ـ وَ مِنْ حَدِيثِ يَزِيدَ بْنِ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ الزَّهْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: خَطَبَ بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزاً مَنِيعاً ظَاهِراً مَنْ نَاوَاهُ حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ؛ ثُمَّ لَغَطَ الْقَوْمُ وَ تَكَلَّمُوا فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ "كُلُّهُمْ"، فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَاهْ مَا قَالَ بَعْدَ "كُلُّهُمْ"؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: رسول خدا برای ما خطابه‌ای ایراد کرد و شنیدم که می‌فرمود: همواره این امر عزیز و بلند مرتبه خواهد بود و بر آن که با او رو در رو شود پیروز است، تا دوازده نفر زمام دار شوند، همگی آنان، ـ سپس مردم هیاهو کردند و حرف زدند و ـ من بقیه سخن آن حضرت را پس از: «همگی آنان»، نفهمیدم، به پدرم گفتم: پدر، رسول خدا بعد از: «همگی آنان»، چه فرمود؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش‌اند.

١٨ـ وَ مِنْ حَدِيثِ يَزِيدَ بْنِ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَنْ تَزَالَ الْأُمَّةُ عَلَى هَذَا مُتَمَاسِكِينَ حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً أَوِ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. قَالَ: وَ خَافَتَ بِكَلِمَةٍ وَ كَانَ أَبِي أَدْنَى مِنِّي فَلَمَّا خَرَجْتُ قُلْتُ:

مَا الَّذِي خَافَتَ بِهِ؟ قَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گفت: همراه پدرم نزد پیامبر رفتیم و من شنیدم آن حضرت می‌فرمود: امت همواره بر این (دین) چنگ خواهند زد تا زمانیکه دوازده امیر یا دوازده خلیفه روی کار آیند. راوی گوید: و کلمه‌ای را به صدای آهسته گفت و پدرم نزدیکتر از من بود، هنگامی که خارج شدم پرسیدم: آن کلمه‌ای که پیامبر آهسته گفت چه بود؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش اند.

۱۹ـ وَ مِنْ حَدِيثِ يَزِيدَ بْنِ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَقُومُ فِي أُمَّتِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَمِيراً. قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَسْمَعْهُ، قَالَ: فَسَأَلْتُ الْقَوْمَ وَ سَأَلْتُ أَبِي وَ كَانَ أَقْرَبَ مِنِّي فَقَالَ: قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

جابر بن سمره گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: پس از من در میان امتم دوازده نفر امیر بر خواهند خاست، سپس چیزی گفت که من آن را نشنیدم، از حاضران پرسیدم و نیز از پدرم که نزدیکتر از من بود سوال کردم، وی گفت: حضرت فرمود: همگی آنان از قریش هستند.

۲۰ـ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي فُدَيْكٍ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ عَنْ مُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّهُ أَرْسَلَ إِلَى ابْنِ سَمُرَةَ حَدِّثْنَا مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِماً حَتَّى يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ قُرَيْشٍ؛ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِهِ.

ترجمه:

عامر بن سعد کسی را نزد جابر بن سمره فرستاد که آنچه از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بازگو کن، گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا دوازده نفر از قریش به خلافت رسند؛ و حدیث را تا آخر آن ادامه داده.

آنچه ابو جحیفه روایت کرده:

٢١ـ وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ حَمَّادٍ أَبُو عَتَّابٍ الدَّلَّالُ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَوْنُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ هُوَ يَخْطُبُ وَ عَمِّي جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي صَالِحاً حَتَّى يَمْضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.

ترجمه:

عون بن ابی جحیفه از پدر خود نقل کرده که گفت: من نزد رسول خدا بودم در حالیکه او ایراد خطابه می‌نمود و عموی من در برابرش نشسته بود، آن حضرت فرمود: حال امت من همواره درست خواهد بود تا دوران دوازده خلیفه که همگی آنان از قریش هستند سپری شود.

آنچه از سمرة بن جندب روایت شده:

رَوَى عَبْدُ الْوَهَّابِ بْنُ عَبْدِ الْمَجِيدِ عَنْ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَ حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ الَّذِي رَوَيْنَاهُ فِي صَدْرِ الْبَابِ رَوَاهُ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ هَاشِمٍ الْبَزَّارُ.

ترجمه:

از سمرة بن جندب روایت کرده اند که او از پیامبر همانند حدیث انس بن مالك‌را نقل نموده، همان حدیثی که آن را در آغاز این باب از روایت عبد السلام بن هاشم آوردیم.

آنچه عبد الله بن عمرو عاص روایت کرده:

۲۲ـ وَ مِنْ حَدِيثِ سُوَيْدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ هِشَامٍ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي الْخَيْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو: لَا جَرَمَ مَكْتُومٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ اثْنَا عَشَرَ يَمْلِكُونَ النَّاسَ.

ترجمه:

از عبد الله بن عمرو نقل شده که گفت: ناگزیر، در کتاب خدای ﷻ نهفته است که دوازده نفر زمامدار مردم خواهند شد.

شرح:

من می‌گویم: این حدیث نیست چون به معصوم نسبت داده نشده، و مراد از «کتاب خدا» لوح محفوظ می‌باشد.

۲۳ـ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الدُّهْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ سَيْفٍ قَالَ كُنَّا عِنْدَ شُفَيٍّ الْأَصْبَحِيِّ فَقَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ خَلْفِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً.[1]

---

۱. مقتضب الأثر ص۵. و غیبت طوسی ص۱۳۰ ـ ۱۳۱ هم آن را به نقل از "غیبت نعمانی" روایت کرده و ⬅

ترجمه:

عبد الله بن عمرو می‌گوید: شنیدم رسول خدا می‌فرمود: پشت سر من دوازده خلیفه خواهد بود.

٢٤ـ وَ عَنِ ابْنِ أَبِي خَيْثَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَفَّانُ وَ يَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ السَّيْلَحِينِيُّ قَالا حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ اعْدُدْ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ ثُمَّ يَكُونُ النَّقْفُ وَ النِّقَافُ.[1]

ترجمه:

ابو طفیل گوید: عبد الله بن عمرو به من گفت: ای ابو طفیل دوازده تن از بنی کعب بن لؤی بشمار سپس بعد از آن کشت و کشتار خواهد بود.

شرح:

من می‌گویم: این حدیث نیست چون به معصوم نسبت داده نشده، و مراد از بنی کعب، قریش می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

و روایات در این معنی از طرق اهل سنت بسیار است و بر این دلالت دارد که رسول خدا ﷺ دوازده نفر را به عنوان جانشینان خود یاد کرده است.

➡

البته در آن اشتباهی عبد الله بن عمر ثبت شده.«مج»

١. در دو باب قبل گذشت. «غف»

باب ۷:

حکم شخص بدون امام[1]

(در آن ۱۹ حدیث ذکر شده)

---

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه درباره کسی روایت شده که در مورد یکی از امامان شك کند، یا شبی بخوابد در حالیکه در آن شب امام خود را نشناسد، یا متدین به خدا باشد بدون امامی از جانب او. «مج»

حدیث اول: روایت صادقی

۱ـ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَصْرِ بْنِ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ بِنَهَاوَنْدَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ سَنَةَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام :يَا يَحْيَى بْنَ عَبْدِ اللَّهِ مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَهُ[1] مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

سند:

ضعیفِ مقبول.

أحمد بن هوذة: مهمل، إبراهيم بن إسحاق: ضعيف متهم لكن كتبش نزديک به درستی است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن حماد: شیعه ثقه، یحیی بن عبد الله بن الحسن: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الله بن حماد از یحیی بن عبد الله وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[2]

ترجمه:

یحیی بن عبد الله گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: ای یحیی بن عبد الله

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۲۳ ص۷۸ ح۸ آمده: «إِمَامَ زَمَانِهِ». «مج»

۲. کافی ج۲ ص۳۳۷ ح۵

هر که شبی را سپری کند که در آن شب امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

حدیث دوم: روایت باقری

۲ـ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْعَرِيُّ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيُّ قَالُوا جَمِيعاً حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ الزَّرَّادُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ: كُلُّ مَنْ دَانَ اللَّهَ بِعِبَادَةٍ يُجْهِدُ فِيهَا نَفْسَهُ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَسَعْيُهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ هُوَ ضَالٌّ مُتَحَيِّرٌ وَ اللَّهُ شَانِئٌ لِأَعْمَالِهِ، وَ مَثَلُهُ كَمَثَلِ شَاةٍ مِنَ الْأَنْعَامِ ضَلَّتْ عَنْ رَاعِيهَا أَوْ قَطِيعِهَا فَتَاهَتْ ذَاهِبَةً وَ جَائِيَةً وَ حَارَتْ يَوْمَهَا فَلَمَّا جَنَّهَا اللَّيْلُ بَصُرَتْ بِقَطِيعِ غَنَمٍ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَبَاتَتْ مَعَهَا فِي رَبَضَتِهَا فَلَمَّا أَصْبَحَتْ وَ سَاقَ الرَّاعِي قَطِيعَهُ أَنْكَرَتْ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا.

فَهَجَمَتْ مُتَحَيِّرَةً تَطْلُبُ رَاعِيَهَا وَ قَطِيعَهَا فَبَصُرَتْ بِسَرْحِ غَنَمٍ آخَرَ مَعَ رَاعِيهَا فَحَنَّتْ إِلَيْهَا وَ اغْتَرَّتْ بِهَا فَصَاحَ بِهَا رَاعِي الْقَطِيعِ: أَيَّتُهَا الشَّاةُ الضَّالَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ الْحَقِي بِرَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ فَإِنَّكِ تَائِهَةٌ مُتَحَيِّرَةٌ قَدْ ضَلَلْتِ عَنْ رَاعِيكِ وَ قَطِيعِكِ، فَهَجَمَتْ ذَعِرَةً مُتَحَيِّرَةً تَائِهَةً لَا رَاعِيَ لَهَا يُرْشِدُهَا إِلَى مَرْعَاهَا أَوْ يَرُدُّهَا إِلَى مَرْبِضِهَا فَبَيْنَمَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا اغْتَنَمَ الذِّئْبُ ضَيْعَتَهَا فَأَكَلَهَا.

وَ هَكَذَا وَ اللَّهِ يَا ابْنَ مُسْلِمٍ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا إِمَامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ ﷻ [1] أَصْبَحَ تَائِهاً مُتَحَيِّراً ضَالًّا إِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ مَاتَ مِيتَةَ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ. وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أَئِمَّةَ الْحَقِّ وَ أَتْبَاعَهُمْ هُمُ الَّذِينَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ أَنَّ [2] أَئِمَّةَ الْجَوْرِ [3] لَمَعْزُولُونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ عَنِ الْحَقِّ فَقَدْ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا فَأَعْمَالُهُمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا "كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ وَ ذَلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ". حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ وَ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِمِثْلِهِ فِي لَفْظِهِ. [4]

سند (۱):

معتبر.

أحمد إبن عقدة: زيدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شيعه ثقه، الحسن بن محبوب: شيعه ثقه، علی بن رئاب: شيعه ثقه، محمد بن مسلم: شيعه ثقه.

سند (۲):

ضعيف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زيدی جارودی ثقه، سعدان بن إسحاق: مجهول، الحسن بن محبوب: شيعه ثقه، علی بن رئاب: شيعه ثقه، محمد بن مسلم: شيعه ثقه.

---

۱. در دو نقل "کافی" این افزوده است: «ظَاهِرٌ عَادِلٌ» و: «ظَاهِراً عَادِلًا». «مج»

۲. از «أَئِمَّةَ الْحَقِّ» تا اینجا در "کافی" موجود نیست لکن در "محاسن" هست. «مج»

۳. در "کافی" این افزوده است: «وَ أَتْبَاعَهُمْ». «مج»

٤. کافی ج۱ ص۱۸۳ ـ ۱۸٤ ح۸، ص۳۷۵ ح۲، محاسن ج۱ ص۹۲ ـ ۹۳ ح٤۷ با اندکی تفاوت و قدری اختصار. «مج»

سند (۳):

معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن الحسین: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، علی بن رئاب: شیعه ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه.

سند (٤):

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن أحمد القطوانی: مجهول، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، علی بن رئاب: شیعه ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه.

سند (٥):

ضعیف، موید به سند معتبر.

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبید الله بن موسی: مجهول، محمد بن أحمد: شیعه ثقه، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: ظاهراً مراد بزنطی شیعه ثقه است، عبد الله بن بکیر: فطحی ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از اسماعیل بن مهران از بزنطی وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[۱]

سند (٦):

ضعیف، موید به سند معتبر.

---

۱. کافی ج۵ ص۳۷٤ ذیل ح۷

علی بن أحمد: مجهول ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبید الله بن موسی: مجهول، محمد بن أحمد: شیعه ثقه، إسماعیل بن مهران: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: ظاهراً مراد بزنطی شیعه ثقه است، جمیل بن دراج: شیعه ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه؛ و این سند همانطور که گفته شد شاذ می‌باشد.

ترجمه:

محمد بن مسلم می‌گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: هر کس خدا را با عبادتی دینداری کند که خود را در آن به سختی اندازد ولی امامی از جانب خدای متعال نداشته باشد کوشش او پذیرفته نیست[1] و وی گمراهی سرگردان است و خداوند از اعمالش بیزار می‌باشد، و او همانند گوسفندی است که از چوپان خود و یا گله‌اش جدا افتاده و با سر گشتگی می‌رود و می‌آید و تمام روز خود را حیران است.

و چون شب بر او را پرده افکند، گله‌ای با چوپان آن ببیند و به سوی آن رود و فریب آن را بخورد، و شب را با آن گله در آغلشان سپری کند، اما چون صبح شد و چوپان، گله خود را به راه انداخت چوپان و گله‌اش را نا آشنا یابد، پس با تحیر سراسیمه در پی یافتن چوپان و گله خویش برآید و باز چشمش به گله گوسفندی دیگر با چوپان آن بیفتد و به سوی آن مایل شود و فریب آن را بخورد، ولی چوپان گله بر او فریاد کشد که: ای گوسفند گم‌شده سرگردان، به چوپان و گله خود بپیوند که تو گم شده و سرگشته‌ای، تو از چوپان و گله خویش گم‌شده ای.

---

۱. زیرا عبادتهایی که مطابق دستور خدای متعال نباشد صاحب خود را به کمال و سعادت و مقام قرب الی الله نزدیک نمی‌کند، بلکه سبب عُجب و غرور می‌گردند که هر دو دور کننده فرد از خداوند هستند. «غف»

و آن گوسفند وحشت زده و حیران و سرگردان به تکاپو می‌افتد، در حالیکه چوپانی ندارد که او را به چراگاهش هدایت کند یا او را به آغلش بازگرداند، و در کشاکش چنین وضعی که او دارد، گرگ بیچارگی او را غنیمت شمرده و او را بخورد.

به خدا سوگند ای پسر مسلم همینگونه است هر کس از این امت که صبح کند و دارای امامی از طرف خداﷻ نباشد که گم گشته و سرگردان و گمراه صبح کرده. اگر چنین کسی با چنین حالی بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده. بدان ای محمد امامان حقّ و پیروانشان همان کسانی هستند که بر دین خدایند، و پیشوایان ستم البته از دین خدا و از حقّ بر کنارند، لذا خودشان گمراهند و دیگران را نیز گمراه می‌کنند، و اعمالشان که انجام می‌دهند "همچون خاکستری است که باد تند در روزی طوفانی بر آن بوزد که بر نگهداری چیزی از آنچه به دست آورده اند قدرت ندارند و همین گمراهیِ دور است".

شرح:

سند روایت دارای چند طریق معتبر می‌باشد و در کتاب "کافی" و "محاسن" نیز به سند معتبر نقل شده، و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد. و علت اینکه عبادات شخص بدون امام قبول نیست از دو حال خارج نمی‌باشد:

(۱) یا به علت دور افتادن از امام و پیروی کردن از علمای فاسق مذاهب گمراه، عباداتش را درست انجام نمی‌دهد تا قبول شد.

(۲) یا به این خاطر که شرط قبول شدن عبادت قصد قربت است و کسی که حجت خدا را انکار کرده، نمی‌تواند به خداوند نزدیک شود پس همه عباداتش باطل خواهد بود، و ظاهراً همین مطلب دوم مراد است.

حدیث سوم: کلام ابن مسلم ـ روایت باقری

۳ـ وَ بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ[1] عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ رَأَيْتَ مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنْكُمْ مَا حَالُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ جَحَدَ إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ بَرِئَ مِنْهُ وَ مِنْ دِينِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَ دِينَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَ مَنْ بَرِئَ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَدَمُهُ مُبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ أَوْ يَتُوبَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّا قَالَ.[2]

سند (۱):

معتبر.

أحمد إبن عقدة: زيدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شيعه ثقه، الحسن بن محبوب: شيعه ثقه، أبو أيوب: شيعه ثقه، محمد بن مسلم: شيعه ثقه.

سند (۲):

ضعيف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زيدی جارودی ثقه، سعدان بن إسحاق: مجهول، الحسن بن محبوب: شيعه ثقه، أبو أيوب: شيعه ثقه، محمد بن مسلم: شيعه ثقه.

سند (۳):

معتبر.

أحمد إبن عقدة: زيدی جارودی ثقه، أحمد بن الحسين: شيعه ثقه، الحسن بن محبوب: شيعه ثقه، أبو أيوب: شيعه ثقه، محمد بن مسلم: شيعه ثقه.

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۲۳ ص۸۹ ح۳٤ سند به صورت کامل ثبت شده است. «مج»

۲. من لا يحضره الفقيه ج٤ ص۱۰٤ ح۵۱۹۲، اختصاص ص۲۵۹ با اندکی تفاوت و اضافات. «مج»

سند (٤):

ضعیف، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن أحمد القطوانی: مجهول، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، أبو أیوب: شیعه ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه.

ترجمه:

محمد بن مسلم گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کسی که امامی از شما را انکار کند وضع او چگونه است؟ آن حضرت فرمود: هر کس امامی را که از جانب خداست انکار کند و از او و از دینش بیزاری جوید کافر و مرتد از اسلام است[1]، برای اینکه امام از جانب خداست و دین او از دین خداست، و هر که از دین خدا بیزاری جوید خونش در آن حال مباح می‌باشد، مگر آنکه بازگردد، یا از آنچه گفته، به درگاه خدای متعال توبه کند.

شرح:

سند روایت معتبر است و شیخ صدوق هم آن را به سند صحیح اعلائی نقل کرده، و محتوایش نیز مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مرادش کسی است که از روی عمد یا تقصیر منکر امام باشد.

---

۱. این در جایی است که دست امام حقّ، باز بوده و ولایت و سلطنت داشته باشد که در این صورت، انکار او مساوی با خروج از طاعت خدا و انکار وجوب اطاعت از اولی الامری است که در قرآن به آن امر شده، و این به منزله کفر یا ارتداد از دین است، و خون مرتد حلال بوده و حرمتی ندارد، ولی امامی که در حال تقیه است و ولایتش بر اکثر مردم مخفی مانده، اثبات کفر و ارتداد منکرانش بی‌نهایت مشکل می‌باشد. «غف»

حدیث چهارم: کلام حمران ـ روایت صادقی

٤ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ.

سند:

معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، یحیی بن زکریا: شیعه ثقه، علی بن سیف: شیعه ثقه، أبان بن عثمان: شیعه ثقه، حمران بن أعین: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث علی بن سیف از ابان وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[1]، نیز حدیث ابان بن عثمان از حمران وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[2]

ترجمه:

حمران بن اعین گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به امامان سوال کردم، فرمود: هر کس یکی از امامان زنده را انکار کند همه امامانی که از دنیا رفته اند را انکار کرده است.

شرح:

سند روایت معتبر است و از نظر محتوا مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مرادش کسی است که از روی عمد یا تقصیر منکر امام باشد.

---

۱. غیبت نعمانی ص٦٦ ح٦

۲. تهذیب الأحکام ج٥ ص٨٦ ح٩١

حدیث پنجم: کلام ابن مسکان ـ روایت صادقی

۵ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّيْخَ عليه السلام عَنِ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام، قَالَ: مَنْ أَنْكَرَ وَاحِداً مِنَ الْأَحْيَاءِ فَقَدْ أَنْكَرَ الْأَمْوَاتَ.[1]

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، الحسین بن محمد: شیعه ثقه، المعلی بن محمد: مضطرب الحدیث و المذهب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، محمد بن جمهور: در حدیث ضعیف و در مذهب فاسد، صفوان: شیعه ثقه، عبد الله بن مسکان: شیعه ثقه.

ترجمه:

ابن مسکان گوید: از آن پیرمرد (یعنی امام صادق علیه السلام)[2] درباره امامان سوال کردم، فرمود: هر کس یکی از امامان زنده را انکار کند همه امامانی که از دنیا رفته اند را انکار کرده است.

---

۱. کافی ج۱ ص۳۷۳ ح۸. و الإمامة و التبصرة ص۹۰ ح۷۹ و کمال الدین ج۲ ص۴۱۰ ح۱ و ۲ هم آن را روایت نموده‌اند؛ این حدیث در نسخه آستان قدس رضوی نیست اما علامه مجلسی به وجود آن در "غیبت نعمانی" تصریح نموده است: بحار الأنوار ج۲۳ ص۹۵. «مج»

۲. یعنی امام صادق علیه السلام، همانگونه که در سند "کمال الدین" و بعضی نسخه های کتاب به آن تصریح شده، و ممکن است منظورش موسی بن جعفر علیهما السلام باشد که علامه مجلسی در کتاب "مرآة العقول" آن را ظاهر دانسته؛ و علت اینگونه تعبیر ترس از این بوده که به گوش فرماندار برسد. و در بعضی نسخه ها لفظ «علیه السلام» نیست. «غف»

شرح:

سند روایت ضعیف است اما همین حدیث به سندهای صحیح اعلایی هم ثبت شده[۱] و از نظر محتوا مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مرادش کسی است که از روی عمد یا تقصیر منکر امام باشد.

حدیث ششم: روایت صادقی ـ نبوی

٦ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُتْبَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.[۲]

سند:

معتبر، موید به سندهای زیاد و معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، علی بن الحسن: فطحی ثقه، العباس بن عامر: شیعه ثقه، عبد الملک بن عتبة: شیعه ثقه، معاویة بن وهب: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث عبد الملک از معاویه وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

امام صادق عليه السلام: رسول خدا فرمود: هر کس در حالی بمیرد که امام خودش را

---

۱. کمال الدین ج۲ ص۴۱۰ ح۱ و ۲

۲. در کتاب نهایه ابن اثیر ج۱ ص۳۲۳ گفته: «ذکر جاهلیت در احادیث متعددی تکرار شده و مقصود حالت مردم پیش از اسلام است که نسبت به خدا و پیامبرش و احکام دین جاهل بودند و به نسبهای شان فخرفروشی می‌کردند و دارای تکبر و خشونت و غیر اینها بودند»؛ در نتیجه معنای حدیث اینست که چنین شخصی به همانگونه کفار می‌میرد یعنی با حالت گمراهی و جهالت و کوردلی. «غف»

نمی‌شناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

شرح:

سند روایت معتبر است و آن را برقی و کلینی و ابن بابویه و شیخ صدوق هم به سندهای معتبر روایت کرده‌اند[۱] و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و مرادش کوتاهی در عدم معرفت است.

حدیث هفتم: روایت رضوی

۷ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: "وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ"[۲] قَالَ: يَعْنِي مَنِ اتَّخَذَ دِينَهُ رَأْيَهُ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدَى.[۳]

سند:

معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، عدة من أصحابنا: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، إبن أبی نصر: شیعه ثقه.

---

۱. محاسن ج۱ ص۹۲ ح٤٦ و ص١٥٤ ح۷۹ از ابو الیسع و ص١٥٤ ح۸۰ از حسین بن ابی علاء، کافی ج۱ ص۳۷۷ ح۳ از حارث بن مغیره و ص۳۷۸ ح۲ از عبد الأعلی و ج۲ ص۱۹ ـ ۲۰ ح٦ و ص۲۱ ح۹ از ابو الیسع و ج۸ ص١٤٦ ح۱۲۳ از بشیر کناسی، الإمامة و التبصرة ص٦۳ ح۵۰ از اسماعیل بن جعفر و ص۸۲ ح٦۹ از حذاء، کمال الدین ج۲ ص٤۱۲ ح۱۰ از فضیل بن یسار و ح۱۱ از عمار و ص٤۱۳ ح۱۵ از سلیم و ص٦٦۸ ح۱۱ از محمد بن اسماعیل به عین همین متن یا با اندکی تفاوت. «مج»

۲. سوره قصص: ۵۰

۳. کافی ج۱ ص۳۷٤ ح۱. و قرب الإسناد ص۳۵۰ ح۱۲٦۰ و بصائر الدرجات ص۱۳ ح۲ هم آن را روایت کرده‌اند، نیز بصائر ص۱۳ ح۳ آن را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. «مج»

ترجمه:

امام رضا علیه‌السلام درباره سخن خدا: «و چه کسی گمراه تر از اویی است که از هوای خودش بدون هدایتی از جانب خدا پیروی کرد» فرمودند: یعنی کسی که دینش را نظر خودش قرار داده بدون داشتن امامی از امامان هدایتگر.

شرح:

سند روایت معتبر بوده و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و مراد از «کسی که دینش را نظر خودش قرار داده» یعنی اعتقاد دارد یافته‌های ذهنش و حاصل توهماتش همان دین اوست، و صاحبان این نظر همان اهل قیاس و استحسانند که هر جا معنای قرآن یا روایت را مشکل ببینند یا حدیثی در موردی وجود نداشته باشد نظرات شخصی خود را ملاک قرار می‌دهند[۱]، و مقصود از «بدون امام» تفسیر سخن خداست که فرمود: «بدون هدایت»، تا بیان کند هدایت از جانب خداوند تنها از طریق امام حاصل می‌شود.[۲]

حدیث هشتم: روایت صادقی

۸ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: مَنْ أَشْرَكَ مَعَ إِمَامٍ إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مَنْ لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ كَانَ مُشْرِكاً.[۳]

---

۱. شرح کافی ج۶ ص۳۳۱

۲. مرآة العقول ج۴ ص۲۱۴

۳. کافی ج۱ ص۳۷۳ ح۶، الإمامة و التبصرة ص۹۱ ص۸۰

سند:

ضعیف به خاطر مرسل بودنش در این کتاب، متصل در غیر این کتاب، معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و نزد بعضی ثقه است، بعض رجاله: مجهول، ولی در "کافی" و "الإمامة" به جای «عن بعض رجاله» دارد: «عن طلحة بن زید» که سنی بتری بوده و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: هر کس با امامی که امامتش از جانب خداست کسی را شریك سازد که امامتش از جانب خدا نیست او مشرك است.

شرح:

سند روایت در اینجا مرسل است اما در مصدر اصلی متصل و طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و مرادش از «مشرك است» «این هست که هر کس با امام بر حقّی، دیگری را شریک بداند با خدا در نصب امام شراکت جسته، زیرا این کار مخصوص خداست، و اگر در این باره از دیگری پیروی نموده، همان شخص را شریک خدا قرار داده است».[1]

---

۱. مرآة العقول ج٤ ص١٩٥

حدیث نهم: کلام ابن مسلم ـ روایت صادقی

۹ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ قَالَ لِيَ: اعْرِفِ الْآخِرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ وَ لَا يَضُرُّكَ أَلَّا تَعْرِفَ الْأَوَّلَ. قَالَ: فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ هَذَا، فَإِنِّي أُبْغِضُهُ وَ لَا أَعْرِفُهُ، وَ هَلْ عُرِفَ الْآخِرُ إِلَّا بِالْأَوَّلِ.[1]

سند:

معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، محمد بن إسماعیل: شیعه ثقه، منصور بن یونس: هفت امامی ثقه، محمد بن مسلم: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث منصور از محمد بن مسلم وجود ندارد مگر اینجا و احتمال افتادگی واسطه، ضربه‌ای به اعتبار این سند نمی‌زند چون آن واسطه در سندهای دیگر عمر بن اذینه ثبت شده[2] که شیعه ثقه است.

---

۱. کافی ج۱ ص۳۷۳ ح۷. علامه مجلسی رحمه الله نگاشته: «این سخن که: "لا أعرفه" یعنی به تشیع نمی‌شناسم یا کلاً، و این کنایه از عدم تشیع است زیرا امامان شیعیان خود را می‌شناختند، و احتمال دارد جمله حالیه باشد یعنی: او را مبغوض می‌دارم در حالیکه وی را نمی‌شناسم. و "هل عرف" سوال انکاری است که می‌تواند فعل معلوم و می‌تواند فعل مجهول باشد، و معنی این می‌شود که آخری به واسطه نص اولی بر او شناخته می‌شود پس چطور بدون شناخت امامت فرد اول، امامت فرد آخر را می‌شناسد»: مرآة العقول ج٤ ص۱۹۵؛ «غف». من می‌گویم: احتمال دارد امام علیه السلام این حرف را لعنت کرده‌اند نه گوینده نادانش را و باز این حرف را مبغوض داشته و گفته‌اند نمی‌شناسم نه آن شخص جاهل را، یعنی چنین حرفی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شناخته شده نیست. «مج»

۲. از جمله: تهذیب الأحکام ج۷ ص۳٦۷ ح۵۵

ترجمه:

محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردی به من گفت: تو آخرین امام را بشناس زیانی برایت نیست که امام اول را نشناسی. آن حضرت فرمود: خدا این را لعنت کند که من آن را دشمن می‌دارم و نمی‌شناسمش، آیا امام آخر جز به واسطه امام اول شناخته شده؟

شرح:

سند روایت معتبر است و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد. و ظاهراً مرادش از فقره «آیا امام آخر جز به واسطه امام اول شناخته شده» اینست که راه اصلی شناخت امام، نص امام قبلی بر اوست تا برسد به امام اول، و نص امام اول هم که در واقعه غیر خم و وقائع فراوان دیگر کاملاً معروف است، بنا بر این تا امامت امام اول ثابت نشود امامت امام آخر شناخته نمی‌شود.

البته آنچه گفتم راه عمومی برای شناخت بود و الا هر کدام از امامان معجزات فراوان و علومی الهی داشته‌اند که افراد بسیاری با استفاده از نور این دو ایمان آورده‌اند؛ افرادی از یهودیان و بوداییان و زندیق‌ها و مسیحیان و کافران و اهل فرقه‌های باطل.

حدیث دهم: کلام ابن منصور ـ روایت صادقی

۱۰ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: "وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ"[1] قَالَ: فَقَالَ: هَلْ رَأَيْتَ أَحَداً

---

۱. سوره اعراف: ۲۸

زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُ بِالزِّنَا وَ شُرْبِ الْخَمْرِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْمَحَارِمِ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمَا هَذِهِ الْفَاحِشَةُ الَّتِي يَدَّعُونَ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِهَا؟ قُلْتُ: اللَّهُ أَعْلَمُ وَ وَلِيُّهُ، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا فِي أَوْلِيَاءِ أَئِمَّةِ الْجَوْرِ ادَّعَوْا أَنَّ اللَّهَ أَمَرَهُمْ بِالايتِمَامِ بِقَوْمٍ لَمْ يَأْمُرْهُمُ اللَّهُ بِالايتِمَامِ بِهِمْ فَرَدَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ أَخْبَرَ أَنَّهُمْ قَدْ قَالُوا عَلَيْهِ الْكَذِبَ وَ سَمَّى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَاحِشَةً.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، عدة من أصحابنا: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسین بن سعید: شیعه ثقه، أبو وهب: مجهول[2]، محمد بن منصور: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث حسین از ابو وهب و حدیث او از محمد بن منصور را نیافتم مگر اینجا و یک حدیث دیگر.[3]

ترجمه:

محمد بن منصور گوید: از او یعنی امام صادق از کلام خدای ﷻ "و چون فاحشه‌ای انجام می‌دهند می‌گویند ما پدران خود را بر همین روش یافتیم و خدا ما را به آن دستور داده! بگو خدا به فحشا دستور نمی‌دهد، آیا بر خدا چیزی می‌گویید که نمی‌دانید»؟ پرسیدم، فرمود: آیا کسی را دیده‌ای که گمان کند خداوند او را به زنا و نوشیدن شراب یا چیزی از اینگونه محرّمات امر فرموده باشد؟

عرض کردم: نه، فرمود: پس این کار زشتی که ادعا می‌کنند خداوند ایشان را به آن امر فرموده، چیست؟ عرض کردم: خدا و ولیّ او بهتر می‌دانند، فرمود: این

---

۱. کافی ج۱ ص۳۷۳ ح۹، بصائر الدرجات ص۳٤ ح٤، تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۲ ح۱۵ از عبد صالح ﷺ ولی ظاهراً این نسبت اشتباه و ناشی از خلط این حدیث با حدیث بعدی است. «مج»

۲. این واسطه در بصائر الدرجات ص۳٤ ح٤ نیست. «مج»

۳. کافی ج۱ ص۳۷٤ ح۱۰

عمل زشت در مورد رهبران ستم است که ادعا می‌کنند خداوند ایشان را امر کرده کسانی را امام خود قرار دهند که خدا امام قرار دادن آنان را به ایشان امر نفرموده، پس خداوند نیز آن عمل را بر ایشان رد کرده و خبر می‌دهد که آنان بر او دروغ بسته اند، و کارشان را فاحشه نامیده است.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

حدیث یازدهم: کلام ابن منصور ـ روایت کاظمی

۱۱ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي وَهْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: "إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ"[1]، قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَاهِرٌ وَ بَاطِنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَى ظَاهِرِهِ كَمَا هُوَ فِي الظَّاهِرِ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ، وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ فَهُوَ حَلَالٌ وَ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ.[2]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، عدة من أصحابنا: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسین بن سعید: شیعه ثقه، أبو وهب: مجهول، محمد بن منصور:

---

۱. سوره اعراف: ۳۳

۲. کافی ج۱ ص۳۷٤ ح۱۰، بصائر الدرجات ص۳۳ ـ ۳٤ ح۲، تفسیر عیاشی ج۲ ص۱٦ ح۳٦

مجهول.

و لفظ حدیث در کتاب "کافی" اینگونه است: «سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: "قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَواحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ" قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ، وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ».

ترجمه:

از عبد صالح (امام کاظم علیه‌السلام) درباره این سخن خدای ﷻ پرسیدم: «بگو پروردگار من فقط اعمال زشت را حرام کرده، آنچه ظاهر از آنها باشد و آنچه مخفی است»، فرمود: قرآن دارای ظاهر و باطنی است پس همه آنچه خدا در قرآن حرام فرموده، بنا به ظاهرش حرام است، همچنانکه در ظاهر نیز چنین است، و معنای باطنی آن رهبران ستم اند، و همه آنچه خدای تعالی در قرآن حلال فرموده بنا به همان ظاهر حلال است، و معنای باطنی آن، امامان حقّ است.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

حدیث دوازدهم: کلام جابر ـ روایت باقری

۱۲ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﷻ: "وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ"[1] قَالَ: هُمْ وَ

---

۱. سوره بقره: ۱۶۵

اللَّهِ أَوْلِيَاءُ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ اتَّخَذُوهُمْ أَئِمَّةً دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً وَ لِذَلِكَ قَالَ: "وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ"[1] ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: هُمْ وَ اللَّهِ يَا جَابِرُ أَئِمَّةُ الظُّلْمِ وَ أَشْيَاعُهُمْ.[2]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، عمرو بن ثابت: مهمل، ثقه طبق تحقیق و نزد بعضی، جابر: شیعه ثقه.

ترجمه:

جابر گوید: از امام باقر عليه السلام در مورد این فرمایش خدای عزوجل پرسیدم: «و بعضی از مردم کسانی هستند که بجای خدا شریك‌هایی می‌گیرند که آنها را مانند خدا دوست دارند»، فرمود: به خدا قسم آنان دوستان فلانی و فلانی هستند که آنان را امامان خود قرار دادند، نه آن امامی که خدا او را امام بر مردم قرار داده است. به همین جهت فرمود:

«و اگر کسانی که ظلم کردند وقتی عذاب را می‌بینند بفهمند تمام قدرت برای خداست و خدا شدید العذاب است * زمانیکه افراد مورد تبعیت (پیشوایان

---

۱. سوره بقره: ۱٦٥ ـ ۱٦۷

۲. کافی ج۱ ص۳۷٤ ح۱۱، تفسیر عیاشی ج۱ ص۷۲ ح۱٤۲

کفر) از کسانی که پیروی (شان) می‌کردند بیزاری می‌جویند و عذاب را می‌بینند و تمام چاره‌هااز آنها قطع می‌شود * و کسانی که پیروی کرده‌اند می‌گویند کاش برای ما بازگشتی بود تا ما از این پیشوایان بیزاری می‌جستیم (و از آنها پیروی نمی‌کردیم) همانطور که اینها از ما بیزاری جستند، اینچنین خداوند اعمالشان را به ایشان نشان می‌دهد که بر آنها مایه حسرتهاست و ایشان هرگز از آتش بیرون نخواهند شد»، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر به خدا قسم (مراد از) آنها رهبران ظلم و پیروانشان هستند.

شرح:

سند روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوای آن مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد.

حدیث سیزدهم: روایت باقری

۱۳ـ وَ بِهِ[۱] عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ[۲]: قَالَ اللَّهُ صلی الله علیه و آله: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا[۳] بَرَّةً تَقِيَّةً وَ لَأَعْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتِ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.[۴]

---

۱. سند در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۲۷ ص۱۹۳ ح۵۱ کامل ثبت شده است. «مج»

۲. در "فضائل الشیعه" اینطور آمده: «قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ» و در "امالی طوسی": «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، عَنْ جَبْرَئِيلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عَنِ اللَّهِ (تَعَالَى)، قَالَ». «مج»

۳. در "کفایة الأثر" اینگونه ثبت شده: «فِي نَفْسِهَا». «مج»

۴. کافی ج۱ ص۳۷۶ ح۴، محاسن ج۱ ص۹۴ ح۵۱، فضائل الشیعه ص۱۳ ح۱۲، اختصاص ص۲۵۹ ـ ۲۶۰، امالی طوسی ص۶۳۴ ح۱۰، و آن را تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۳۹ ح۴۶۲ از مهزم از امام صادق علیه السلام، و کفایة

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، حبیب السجستانی: مهمل.

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام: خدای عزوجل فرمود: حتماً عذاب می‌کنم هر کس از رعیت اسلام را که به ولایت هر امام ستمکاری که از جانب خدا نیست اعتقاد داشته باشد هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و با تقوی باشد، و حتماً مورد بخشش قرار خواهم داد هر رعیتی از اسلام را که به ولایت هر امام عادلی از جانب خدا اعتقاد داشته باشد اگر چه آن فرد در اعمالش (نسبت به خود) ستمگر و گنهکار بوده باشد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوای آن مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد.

حدیث چهاردهم: کلام ابن ابی یعفور - روایت صادقی

۱۴- وَ بِهِ[1] عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: إِنِّي أُخَالِطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ

➡

الأثر ص۱۵۷ از امیر المومنین از رسول خدا صلی الله علیهما روایت کرده‌اند. «مج»

۱. در نسخه آستان قدس رضوی دارد: «و بإسناده» و در بحار الأنوار ج۲۳ ص۳۲۲ ح۳۹: اینگونه است: «الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ». «مج»

يَتَوَلَّوْنَ فُلَاناً وَ فُلَاناً لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صِدْقٌ وَ وَفَاءٌ، وَ أَقْوَامٍ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ لَا الصِّدْقُ. قَالَ: فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِساً وَ أَقْبَلَ عَلَيَّ كَالْمُغْضَبِ ثُمَّ قَالَ: لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتْبَ عَلَى مَنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ. قُلْتُ: لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ لَا دِينَ لِأُولَئِكَ وَ لَا عَتْبَ عَلَى هَؤُلَاءِ.

ثُمَّ قَالَ: أَ مَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عز و جل: "اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ"؟ يَعْنِي مِنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لِوَلَايَتِهِمْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ: "وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ"[1] فَأَيُّ نُورٍ يَكُونُ لِلْكَافِرِ فَيَخْرُجُ مِنْهُ؟ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُمْ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فَقَالَ: "أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ"[2].[3]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، عبد العزیز العبدی: ضعیف، إبن أبی یعفور: شیعه ثقه.

ترجمه:

عبد الله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: من با مردم

---

۱. در "تفسیر عیاشی": این افزوده است: «قَالَ: قُلْتُ: أَ لَيْسَ اللَّهُ عَنَى بِهَا الْكُفَّارَ؟ حِينَ قَالَ: "وَ الَّذِينَ كَفَرُوا" قَالَ: فَقَالَ». «مج»

۲. سوره بقره: ۲۵۷

۳. کافی ج۱ ص۳۷۵ ـ ۳۷٦ ح۳، تفسیر عیاشی ج۱ ص۱۳۸ ح٤٦۰

معاشرت دارم، و تعجبم زیاد می‌شود از گروههایی که ولایت شما را نداشته و تولّای فلانی و فلانی را دارند، اما دارای امانت و راستی و وفاداری هستند، و گروههایی که ولایت شما را دارند ولی دارای آن امانت و وفاداری و راستی نیستند. او می‌گوید: ناگاه امام صادق علیه‌السلام راست نشست و همانند آدمی خشمگین رو به من کرده و فرمود:

کسی که به امامی ستمکار که از جانب خدا نیست اعتقاد داشته باشد اصلاً دین ندارد، و بر کسی که به ولایت امام عادلی منصوب از جانب خدا اعتقاد داشته باشد سرزنشی نیست. عرض کردم: آنان دیندار نیستند، و سرزنشی هم بر اینان نیست؟ فرمود: آری آنان دین ندارند و بر اینان نیز سرزنشی نیست، سپس فرمود: آیا فرمایش خدای عزّوجلّ را نشنیده‌ای: «خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور خارج می‌کند»؟

یعنی از تاریکیهای گناهان به طرف روشنایی توبه و آمرزش به پاس برخورداری از ولایت هر امام عادلی از جانب خدا، بعد می‌فرماید: «و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان‌شان طاغوت‌اند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها خارج می‌کنند»، خوب برای کافر چه نوری وجود دارد تا از آن بیرون آید؟ بلکه مراد این آیه تنها اینست که آنان در روشنایی اسلام بودند ولی چون ولایت هر امام ستمکاری را که از جانب خدا نبود پذیرفتند به خاطر قبول ولایت آنها توسط ایشان، از نور اسلام به ظلمات کفر در آمدند، پس خداوند نیز برای آنان آتش دوزخ را همراه با کفّار واجب فرمود و می‌فرماید: «آنها ساکنان آتش‌اند در حالیکه آنها در آن جاویدان خواهند بود».

شرح:

سند این حدیث ضعیف اما محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته است، و مراد از فقره «بر کسی که به ولایت امام عادلی منصوب از جانب خدا اعتقاد داشته

باشد» لقلقه زبان نیست بلکه عقیده به ولایت چنین امامی و اطاعت از ایشان است در عین اینکه در انجام تکالیف سستی می‌ورزد.

حدیث پانزدهم: روایت صادقی

۱۵ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَ إِنَّ اللَّهَ يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ وَ إِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محمد بن جمهور: شیعه ثقه، محمد بن جمهور: در حدیث ضعیف و در مذهب فاسد، صفوان: شیعه ثقه، عبد الله بن مسکان: شیعه ثقه، عبد الله بن سنان: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام صادق عليه السلام: خداوند را آزرمی نیست از عذاب کردن امتی که به امامی غیر منصوب از جانب خدا اعتقاد دارند هر چند در اعمال خود نیکوکار و پارسا باشند، و خدا شرم دارد از عذاب کردن امتی که معتقد به امامی از جانب خدا هستند اگر چه در اعمال خود ستمگر و گناهکار باشند.

---

۱. کافی ج۱ ص۳۷۶ ح۵

شرح:

سند روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد و مرادش ذیل حدیث سابق بیان شد.

حدیث شانزدهم: کلام ابن ابی یعفور ـ روایت صادقی

۱۶ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام: رَجُلٌ يَتَوَلَّاكُمْ وَ يَبْرَأُ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ يُحَلِّلُ حَلَالَكُمْ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَكُمْ وَ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ فِيكُمْ لَمْ يَخْرُجْ مِنْكُمْ إِلَى غَيْرِكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَقُولُ إِنَّهُمْ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْقَادَةُ فَإِذَا اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ فَقَالُوا هَذَا قُلْنَا هَذَا. فَقَالَ عليه‌السلام: إِنْ مَاتَ عَلَى هَذَا فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، عبد الله بن أبی یعفور: شیعه ثقه.

ترجمه:

عبد الله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: مردی ولایت شما را قبول دارد و از دشمن شما بیزاری می‌جوید و حلال شما را حلال می‌داند و حرام شما را حرام می‌شمرد و معتقد است که امر در میان شما خاندان بوده و از میان شما به سوی دیگران خارج نشده، جز اینکه می‌گوید: آنان (بنی هاشم) در آنچه بین خودشان است اختلاف دارند و خودشان امامان و پیشوا هستند پس هرگاه بر

کسی متفق القول شدند و گفتند: این (امام) است، ما نیز می‌گوییم همان (امام) است، آن حضرت فرمود: اگر او بر این (اعتقاد) بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

شرح:

سند حدیث ضعیف است ولی همین مضمون به سند معتبر هم ثبت شده و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد. و ظاهراً علت اینکه عقیده آن مرد کفر بوده این می‌باشد که او قائل به امامت انتصابی از جانب خدا نبوده بلکه قائل به امامت شورایی بین سادات نبوی است.

حدیث هفدهم: کلام سماعه ـ روایت صادقی

۱۷ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ سَعْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: رَجُلٌ يَتَوَالَى عَلِيّاً وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ كُلَّ شَيْءٍ يَقُولُ إِلَّا أَنَّهُ يَقُولُ: إِنَّهُمْ قَدِ اخْتَلَفُوا بَيْنَهُمْ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْقَادَةُ فَلَسْتُ أَدْرِي أَيُّهُمُ الْإِمَامُ فَإِذَا اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ أَخَذْتُ بِقَوْلِهِ وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِمْ. قَالَ: إِنْ مَاتَ هَذَا عَلَى ذَلِكَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. ثُمَّ قَالَ: لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ.[1]

---

۱. علامه مجلسی رحمه الله نگاشته: «شاید معنایش این هست که هر چه ما از باطن های قرآن می‌دانیم باید در وقتش واقع شود و از جمله آن چیزها اجتماع مردم گرد یک امام در زمان قائم عليه السلام است که فعلاً زمانش نرسیده، یا: قرآن بر این دلالت دارد که دوران خالی از امام نخواهد بود و باید این اتفاق بیفتد و

سند:

ضعیف طبق ظاهر، معتبر طبق یک وجه، موید به سند معتبری که می‌آید.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: شیعه ثقه، أبو جعفر الهمدانی: همان ابن ابی خطاب شیعه ثقه است، موسی بن سعدان: ضعیف و لکن نام او در نسخه "بحار" نیامده[1] و این بعید نیست زیرا حدیثی از موسی بن سعدان از محمد بن سنان وجود ندارد مگر اینجا، اما حدیث ابن ابی خطاب از محمد بن سنان موجود است، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، عمار بن مروان الیشکری: شیعه ثقه، سماعة بن مهران: شیعه ثقه؛ و این سند طبق وجود موسی بن سعدان در آن شاذ است و طبق نسخه "بحار" شاذ نیست.

ترجمه:

سماعة بن مهران گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: مردی ولایت علی را قبول دارد و از دشمن او بیزاری می‌جوید و هر چه علی بگوید او نیز می‌گوید، جز اینکه می‌گوید: آنان در بین خود اختلاف دارندو خودشان امامان و پیشوا هستند، و من نمی‌دانم کدامیك از آنان امام است، هرگاه خودشان بر کسی اجتماع کردند من نیز سخن او را می‌پذیرم، با اینکه می‌دانم امر در میان آنان می‌باشد. آن حضرت فرمود: اگر او بر این عقیده باشد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.

سپس فرمود: قرآن دارای تأویلی است که همواره جریان دارد همانگونه که شب و روز جریان دارد، و همانگونه که خورشید و ماه در جریان است، و چون

➡

برخی از امامها رفته‌اند و برخی می‌آیند: بحار الأنوار ج۲۳ ص۷۹ ذیل ح۱۳. «غف»

۱. بحار الأنوار ج۲۳ ص۷۹ ح۱۳

تأویل چیزی از قرآن پیش آید رخ می‌دهد، و بخشی از آن تأویل رخ داده و پاره‌ای از آن هنوز اتفاق نیفتاده است.

شرح:

سند این حدیث طبق نسخه نعمانی ضعیف و طبق نسخه "بحار" معتبر می‌باشد و به سند معتبر دیگر هم می‌آید و محتوایش مورد قبول عقل و دین است و شاید مرادش این باشد که رخ دادن اتفاق نظر در مورد یک امام، واقعه‌ای است که هنوز واقع نشده و در آینده در مورد قائم موعود علیه‌السلام رخ خواهد داد.

حدیث هجدهم: روایت صادقی

۱۸ـ وَ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: مَنْ دَانَ اللَّهَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ مِنْ عَالِمٍ صَادِقٍ أَلْزَمَهُ اللَّهُ التِّيهَ[1] إِلَى الْعَنَاءِ[2] وَ مَنِ ادَّعَى سَمَاعاً[3] مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ بِهِ وَ ذَلِكَ الْبَابُ هُوَ الْأَمِينُ الْمَأْمُونُ عَلَى سِرِّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ زَائِدَةَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: مَنْ دَانَ بِغَيْرِ سَمَاعٍ مِنْ صَادِقٍ ... وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ سَوَاءً.[4]

---

۱. در "کافی" و "عیون الأخبار" آمده: «الْبَتَّةَ». «مج»

۲. در "عیون الأخبار" اینگونه است: «الْفَنَاءِ» و در "بصائر الدرجات" اینگونه: «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». «مج»

۳. در "عیون الأخبار" اینگونه است: «دَانَ بِسَمَاعٍ». «مج»

۴. کافی ج۱ ص۳۷۷ ح۴، و صدر آن را بصائر الدرجات ص۱۴ ح۱ از امام باقر علیه‌السلام نقل نموده، و عیون

سند (۱):

ضعیفِ مقبول.

سلامة بن محمد: شیعه ثقه، أحمد بن داود: شیعه ثقه، علی بن الحسین: شیعه ثقه، سعد بن عبد الله: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، المفضل بن زائدة: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است؛ و این سند شاذ است زیرا اسم مفضل بن زائده وجود ندارد مگر در این سند.

سند (۲):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، بعض رجاله: مجهول، عبد العظیم الحسنی: شیعه ثقه، مالک بن عامر: مجهول، المفضل بن زائدة: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است؛ و این سند شاذ می‌باشد زیرا اسم مالک بن عامر و مفضل بن زائده وجود ندارد مگر در این سند.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: کسی که خدا را بدون شنیدن از عالمی راستگو[1] بپرستد خداوند او را ملازم سرگردانیِ منجر به رنج خواهد کرد و هر که ادعای شنیدن از

➡

أخبار الرضا علیه‌السلام ج۲ ص۹ ح۲۲ آن را از امام رضا از پدران از رسول خدا صلی الله علیهم اجمعین روایت کرده است. «مج»

۱. نسخه "کافی" خالی از لفظ «عالم» است. «مج»

غیر دری کند که خدا آن را برای خلق خود گشوده، او به خدا مشرك است و آن درب، همان فرد امین مورد اعتمادی می‌باشد که سرّ پنهان خداوند به او سپرده شده است.

و همین حدیث از طریق مرحوم کلینی هم روایت شده است.

شرح:

سند حدیث ضعیف بوده اما محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مراد از عالم راستگو، امامی از اهل بیت علیهم‌السلام است.[1]

حدیث نوزدهم: کلام حمران ـ روایت صادقی

۱۹ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا بْنِ شَيْبَانَ فِي شَعْبَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ أَنَّهُ قَالَ: وَصَفْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام رَجُلًا يَتَوَالَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ كُلَّ شَيْءٍ يَقُولُ إِلَّا أَنَّهُ يَقُولُ: إِنَّهُمُ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ الْقَادَةُ وَ لَسْتُ أَدْرِي أَيُّهُمُ الْإِمَامُ وَ إِذَا اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ أَخَذْنَا بِقَوْلِهِ وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الْأَمْرَ فِيهِمْ رَحِمَهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً. فَقَالَ: إِنْ مَاتَ هَذَا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيْفٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام مِثْلَهُ.[2]

سند (۱):

معتبر.

---

۱. مرآة العقول ج۴ ص۲۲۱

۲. این حدیث در نسخه آستان قدس رضوی وجود ندارد اما علامه مجلسی در بحار الأنوار ج۲۳ ص۸۰ ح۱۴ آن را از غیبت نعمانی نقل نموده است. «مج»

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، یحیی بن زکریا: شیعه ثقه، علی بن سیف: شیعه ثقه، سیف بن عمیرة: شیعه ثقه، حمران بن أعین: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث سیف از حمران را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر.[۱]

سند (۲):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، موید به سند معتبر.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، یحیی بن زکریا، شیعه ثقه، علی بن سیف: شیعه ثقه، الحسین بن سیف: مهمل ولی قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، معاذ بن مسلم: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث حسین از معاذ وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[۲]

ترجمه:

از حمران بن اعین روایت شده: برای امام صادق علیه‌السلام مردی را توصیف کردم که ولایت امیر المومنین را قبول دارد و از دشمن وی بیزاری می‌جوید و هر آنچه او بگوید می‌گوید جز اینکه می‌گوید: آنان در آنچه میان خودشان است اختلاف دارند، با اینکه امامان و پیشوا هستند، و من نمی‌دانم کدامشان امام است، هرگاه نظر همگی آنان بر یك نفر قرار گرفت ما نیز سخن او را معتبر می‌گیریم، و البته من شناخته‌ام که امر امامت در میان آنان است ـ خداوند همگی آنان را مورد رحمت قرار دهد ـ؛ آن حضرت فرمود: اگر چنین شخصی بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.

و همین حدیث را معاذ بن مسلم نیز از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است.

---

۱. غیبت نعمانی ص۳۳۱ ح۷

۲. محاسن ج۱ ص۲۸۸ ح۴۳۳

شرح:

سند حدیث معتبر بوده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

پس باید صاحبان اندیشه و عقل و معتقدان به ولایت امامان اهل بیت علیهم‌السلام در این سخن بیندیشند که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام درباره کسی نقل شده که نسبت به یکی از ائمه علیهم‌السلام شك کند یا شبی را روز نماید که امام خود را در آن نشناسد، و نیز درباره نسبتی بیندیشد که ایشان درباره کفر و نفاق و شرك به او داده اند و اینکه اگر وی بر آن عقیده بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است ـ از آن به خدا پناه می‌بریم ـ و همچنین در این سخن ایشان اندیشه کند که: هر کس یکی از امامان زنده را انکار کند امامانی که از دنیا رفته اند نیز انکار کرده است.

و از طرفی صاحب عقل باید بنگرد که چه کسی را به امامت خود بر می‌گزیند، و باطلها و امور بیهوده او را نفریبد و هوای نفس، وی را از راه حقّ به باطل منحرف نسازد، زیرا هر که هوی، وی را به دنبال خود بکشد، سقوط کرده، چنان در هم خواهد شکست که جبران پذیر نباشد، و هر کس باید بداند در دینش از چه کسی تقلید می‌کند، و چه کسی میان او و خالقش واسطه است که آن تنها یکی است و آنان که غیر او هستند شیطانها و باطل گویان و فریبکاران و فتنه گران اند همچنان که خدای عزّوجلّ فرموده: «شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً»[1]: (شیطانهای انسی و جنّی به منظور فریب دادن، بعضی از آنان به بعضی دیگر سخن بی‌ارزش را می‌رساند). خداوند به

---

۱. سوره انعام: ۱۱۲

احسانش ما و برادرانمان را از انحراف از حقّ و بازگشت از طریق هدایت و فرو افتادن در گردابهای گمراهی و هلاکت در پناه خود گیرد که او همواره به مومنین مهربان است.

باب ۸:

زمین بدون حجت نخواهد بود[1]

(در آن ۱۱ حدیث ذکر شده)

---

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه در مورد این روایت شده که خداوند زمین خود را بدون حجت نمی‌گذارد. «مج»

حدیث اول: کلام کمیل ـ روایت علوی

١ـ مِنْ ذَلِكَ مَا رُوِيَ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ الْمَشْهُورِ حَيْثُ قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صلى الله عليه وآله بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَدَاءَ ثُمَّ قَالَ ـ وَ ذَكَرَ الْكَلَامَ بِطُولِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ ـ: اللَّهُمَّ بَلَى وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرٍ مَعْلُومٍ وَ إِمَّا خَائِفٍ مَغْمُورٍ لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ فِي تَمَامِ الْكَلَامِ.

سند:

معتبر طبق تحقیق.

شیخ صدوق در "کمال الدین" نگاشته: «برای این حدیث راه‌های زیادی است» و برای آن ٢١ راه ذکر که همه‌شان ضعیف است[١] و در "خصال" هم به سند ضعیف دیگری ثبتش کرده[٢] و در "نهج البلاغه"[٣] و کتاب‌های دیگر هم روایت شده[٤] و ظاهراً این شهرت برای اعتبار کافی است.

---

١. کمال الدین ج١ ص٢٨٩ ـ ٢٩٤ ح٢

٢. خصال ج١ ص٢٨٦ ح٢٥٧

٣. نهج البلاغه ص٤٩٧

٤. امالی مفید ص٢٥٠، امالی طوسی ص٢١ هر دو به نقل از شیخ صدوق. «مج»

ترجمه:

از جمله آن احادیث، فرمایش مشهور امیر المومنین علی علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی است که کمیل گوید: امیر المومنین دستم را گرفت و مرا به سمت صحرا بیرون برد، وقتی به صحرا رسید آه عمیقی کشید و فرمود ـ و کلامی طولانی گفت تا به اینجا رسید ـ : جز این نباشد که زمین از حجتی خالی نمی‌ماند که به همراه برهان خود برای خدا قیام کند یا به صورت آشکار و معلوم، و یا بیمناك و پنهان، تا حجتهای خدا و دلایل روشنگر او باطل نگردد.

شرح:

سند این حدیث معتبر بوده و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد.

توضیح مرحوم نعمانی:

آیا در فرمایش امیر المومنین علیه السلام لفظ «آشکار و معلوم» روشنگر این نیست که ایشان شخصی معلوم با جایگاهی مشخص را اراده نموده و از این‌فرموده‌اش: «یا بیمناك و پنهان» آنکه حجت غائب و جایش نامعلوم است؟ و فقط خداوند است که از او کمک خواسته می‌شود.

حدیث دوم: روایت علوی

۲ـ وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْقَطْوَانِيُّ قَالُوا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مَنْ يُوثَقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا بِالْكُوفَةِ طَوِيلَةٍ ذَكَرَهَا: اللَّهُمَّ فَلَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ حُجَّةٍ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ وَ يُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ لِكَيْلَا

يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ أَوْ مُكْتَتِمٍ خَائِفٍ يُتَرَقَّبُ إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْنَتِهِمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ فَلَنْ يَغِيبَ عَنْهُمْ مَبْثُوثُ عِلْمِهِمْ وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثْبَتَةٌ وَ هُمْ بِهَا عَامِلُونَ يَأْنَسُونَ بِمَا يَسْتَوْحِشُ مِنْهُ الْمُكَذِّبُونَ وَ يَأْبَاهُ الْمُسْرِفُونَ بِاللَّهِ كَلَامٌ يُكَالُ بِلَا ثَمَنٍ لَوْ كَانَ مَنْ يَسْمَعُهُ بِعَقْلِهِ فَيَعْرِفُهُ وَ يُؤْمِنُ بِهِ وَ يَتَّبِعُهُ وَ يَنْهَجُ نَهْجَةً فَيُفْلِحُ بِهِ.[1]

ثُمَّ يَقُولُ: فَمَنْ هَذَا؟ وَ لِهَذَا يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذْ لَمْ يُوجَدْ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَ يُؤَدُّونَهُ[2] كَمَا يَسْمَعُونَهُ مِنَ الْعَالِمِ.

ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ: اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلُّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ فَإِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ عَلَى خَلْقِكَ إِمَّا ظَاهِرٍ يُطَاعُ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ لَيْسَ بِمُطَاعٍ[3] لِكَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَ يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ؛ ثُمَّ تَمَامُ الْخُطْبَةِ. وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ غَيْرُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ وَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ[4] عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبِيعِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِمَّنْ يُوثَقُ بِهِ[5] قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صلى الله عليه و آله تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ وَ حَفِظَهُ عَنْهُ حِينَ خَطَبَ بِهِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ اللَّهُمَّ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ.[6]

---

۱. از «يَأْنَسُونَ» تا اینجا در نقل دوم "کافی" موجود نیست اما از «الْمُسْرِفُونَ» در نقل اولش هست البته بر خلاف ترتیبی که اینجاست. «مج»

۲. در نقل دوم "کافی" اینگونه است: «يَرْوُونَهُ». «مج»

۳. در دو نقل "کافی" اینگونه است: «ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ». «مج»

٤. در نقل اول "کافی" اینگونه است: «عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ هِشَامٍ». «مج»

٥. در نقل اول "کافی" اینگونه است: «قَالَ: حَدَّثَنِي الثِّقَةُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام». «مج»

٦. کافی ج۱ ص۳۳۹ ح۱۳ با اندکی تفاوت. و یک جمله از آن را در ص۱۷۸ ح۷ نقل نموده و بخشی از آن را در ص۳۳۵ ح۳. «مج»

سند (۱):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن المفضل: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و برای این حدیث شاهد صدق است، من یوثق به: معتبر.

سند (۲):

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، سعدان بن إسحاق: مجهول، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (۳):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن الحسین: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (٤):

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، محمد بن أحمد: مجهول، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو

إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (۵):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن محمد: شیعه ثقه، سهل بن زیاد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و برای این حدیث شاهد صدق است، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (۶):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (۷):

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، غیر محمد بن یحیی: مجهول، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

سند (۸):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، الحسن بن محبوب: شیعه ثقه، هشام بن سالم: شیعه ثقه، أبو حمزة الثمالي: شیعه ثقه، أبو إسحاق السبیعی: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، من یوثق به: معتبر.

ترجمه:

امیر المومنین علیه السلام در خطبه‌ای طولانی که در کوفه ایراد نمود، فرمود:

خداوندا برای تو به ناگزیر باید حجتهایی در زمینت باشد، حجتی پس از حجت دیگر بر خلق تو که خلق را به دین تو هدایت کنند و دانش تو را به ایشان بیاموزند تا پیروان اولیای تو از هم پراکنده نشوند، آن حجت یا آشکار است ولی فرمانبرداری نمی‌شود، یا پنهان و نگران و مراقب خود است. اگر شخص آنان در حال سکوت و سازش‌شان در حکومت باطل از مردم غائب شده باشند، هرگز علم آنان که رواج یافته از مردم پنهان نمی‌شود و آداب ایشان در دلهای مومنین پابرجاست و بدان عمل می‌کنند و مومنین بدانچه تکذیب کنندگان از آن در هراسند و اسراف کاران نیز از آن شانه خالی می‌کنند مأنوسند، به خدا سوگند این سخن کالایی است که به رایگان به شما داده شده، ای کاش کسی بود که آن را به یاری عقلش می‌شنید تا آن را می‌شناخت و باور می‌داشت و از آن پیروی می‌کرد و در راهش گام بر می‌داشت و بدان وسیله رستگار می‌شد.

سپس آن حضرت می‌فرماید: چنین شخصی کیست؟ برای همین است که دانش پنهان می‌شود چون حاملانی نیست که نگهداریش کنند و همانگونه که آن را از عالم می‌شنوند به دیگران برسانند.

سپس بعد از سخنی طولانی در این خطبه فرمود: خداوندا من به یقین

می‌دانم که همه علم پنهان نمی‌گردد و ریشه‌هایش قطع نمی‌شود چون تو زمینت را از حجت بر خَلقت خالی نمی‌گذاری که یا آشکار است که فرمانبرداری نمی‌شود و یا منتظر و پنهان است که فرمانش را نمی‌برند، تا حجت تو باطل نشود و اولیای تو بعد از اینکه هدایتشان فرمودی گمراه نگردند؛ سپس خطبه را تا پایان ادامه داد.

و این حدیث توسط کلینی هم از چند طریق نقل شده است.

شرح:

سند روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر بوده و محتوایش نزد عقل و دین پذیرفته می‌باشد.

حدیث سوم: روایت صادقی

۳ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ[1] كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمَّهُ لَهُمْ.[2]

سند (۱):

معتبر، موید به سندهای معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، إبن أبی عمیر: شیعه ثقه، منصور بن یونس: هفت امامی ثقه، إسحاق بن

---

۱. در یکی از نقلهای "بصائر الدرجات" همین گونه است اما در "کافی" اینطور ثبت شده: «وَ فِيهَا إِمَامٌ» و در نقل دیگری از "بصائر" اینگونه: «حُجَّةٌ». «مج»

۲. کافی ج۱ ص۱۷۸ ح۲. و بصائر الدرجات ص۴۸۶ ح۱۰، ص۳۳۲ ح۷، و ص۳۳۱ ح۲ و ۳ نیز با اندکی تفاوت و اضافاتی در برخی از ثبتها نقلش نموده است. «مج»

عمار: شیعه ثقه.

سند (۲):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، موید به سندهای معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، إبن أبی عمیر: شیعه ثقه، سعدان بن مسلم: مهمل لکن اعتماد بر نقل او با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، إسحاق بن عمار: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: زمین خالی نمی‌ماند مگر آنکه عالمی در آن باشد که هرگاه مومنان چیزی را افزودند آنان را باز گرداند، و اگر چیزی را کم کردند برای‌شان کامل کند.

شرح:

سند حدیث معتبر و محتوای آن مورد قبول عقل و دین است.

حدیث چهارم: روایت صادقی

٤ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا حُجَّةٌ يَعْرِفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.[1]

---

۱. کافی ج۱ ص۱۷۸ ح۳. همچنین محاسن ج۱ ص۲۳٦ ح۲۰۲، بصائر الدرجات ص٤٨٤ ح۱ و کمال الدین ج۱ ص۲۲۹ ح۲٤ به طریق خودش این را با اضافاتی نقل کرده‌اند. «مج»

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، علی بن الحکم: شیعه ثقه، الربیع بن محمد: مهمل ولی امکان اعتماد بر نقلش با وجود شواهد هست و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، عبد الله بن سلیمان: مهمل.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: همواره در روی زمین حجتی از جانب خدا خواهد بود که حلال و حرام را می‌شناسد و مردم را به راه خدا می‌خواند.

شرح:

سند روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد.

حدیث پنجم: کلام ابن ابی علاء ـ روایت صادقی

۵ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا.[1]

سند:

ضعیف به خاطر مرسل بودنش، موید به سند معتبر.

---

۱. کافی ج۱ ص۱۷۸ ح۴

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، بعض رجاله: مجهول و لکن این تعبیر در "کافی" وجود ندارد، أحمد بن مهران: مجهول و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است، الحسین بن أبی العلاء: شیعه ثقه ظاهراً و نزد بعضی؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث ابو سمینه را از حسین بدون واسطه نیافتم مگر اینجا و ظاهراً واسطه در این سند افتاده.

ترجمه:

حسین بن ابی علاء گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: زمین بدون امام می‌ماند؟ فرمود: نه.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما همین حدیث به سند معتبر هم ثبت شده[1] و امام رضا علیه‌السلام نیز صدور آن را از امام صادق علیه‌السلام تایید فرموده‌اند[2] و محتوایش نزد عقل و دین مورد قبول می‌باشد.

حدیث ششم: روایت صادقی

٦ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعِ

---

۱. بصائر الدرجات ص۴۸۵ ح۵

۲. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج۱ ص۲۷۲ ح۲، علل الشرایع ج۱ ص۱۹۷ ـ ۱۹۸ ح۱۵ و ص۱۵۸ ح۱۹

الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.[۱]

سند:

معتبر، موید به سند معتبر دیگر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، یونس بن عبد الرحمن: شیعه ثقه، عبد الله بن مسکان: شیعه ثقه، أبو بصیر: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: خداوند زمین را بدون وجود عالم رها نکرده، و اگر چنین نبود حقّ از باطل شناخته نمی‌شد.

شرح:

سند معتبر بوده و محتوا مورد قبول عقل و دین می‌باشد و همین مضمون را مرحوم صفار و صدوق به سند معتبر دیگری از ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه‌السلام نیز ثبت کرده‌اند.[۲]

حدیث هفتم: روایت باقری

۷ـ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ أَرْضَهُ مُنْذُ قَبَضَ اللَّهُ آدَمَ إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ حُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ

---

۱. کافی ج۱ ص۱۷۸ ح۵

۲. بصائر الدرجات ص۳۳۱ ح۴، علل الشرایع ج۱ ص۲۰۱ ح۳۱

حُجَّةً لِلّٰهِ عَلَى عِبَادِهِ.[۱]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن الفضیل: ضعیف متهم به غلو و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه.

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام: به خدا قسم خداوند از زمانی که آدم را قبض روح نموده، زمین خود را رها نکرده مگر اینکه در روی آن امامی بوده که به وسیله وی به سوی خدا هدایت انجام می‌گرفته، و او حجت خدا بر بندگانش بوده، و زمین بدون امامی که حجت خدا برای بندگان اوست باقی نمی‌ماند.

شرح:

سند حدیث طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد.

---

۱. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۸. نیز بصائر الدرجات ج۱ ص۴۸۵ ح۴ و الإمامة و التبصرة ص۲۹ ح۱۰ آن را با اندکی تفاوت روایت کرده‌اند. «مج»

حدیث هشتم: کلام ابو حمزه ـ روایت صادقی

۸ـ وَ بِهِ[۱] عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: أَ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ.[۲]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن الفضیل: ضعیف متهم به غلو و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو حمزة الثمالی: شیعه ثقه.

ترجمه:

ابو حمزه ثمالی گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا ممکن است زمین بدون امام بماند؟ فرمود: اگر زمین بدون امام بماند حتماً فرو خواهد رفت.

شرح:

سند حدیث طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد.

---

۱. سند در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۲۳ ص۲٤ ذیل ح۳۰ کامل ثبت شده، بله در نسخه رضوی نام اولین واسطه یعنی محمد بن یعقوب از روی سهو ثبت نشده است. «مج»

۲. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۱۰. همچنین بصائر الدرجات ج۱ ص٤۸۸ ح۲، کمال الدین ج۱ ص۲۰۱ ح۱ و علل الشرایع ج۱ ص۱۹۸ ح۱٦ به دو طریق و ح۱۸ به طریق دیگری روایتش کرده‌اند. «مج»

حدیث نهم: کلام ابن فضیل ـ روایت رضوی

۹ـ وَ بِهِ[۱] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَإِنَّا نُرْوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، أَوْ قَالَ: عَلَى الْعِبَادِ، فَقَالَ: لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ وَ لَوْ بَقِيَتْ إِذاً لَسَاخَتْ[۲].[۳]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن الفضیل: ضعیف متهم به غلو و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است.

ترجمه:

محمد بن فضیل گوید: به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام می‌ماند؟ فرمود: نه، عرض کردم: از امام صادق برای ما روایت می‌شود زمین بدون امام نخواهد ماند مگر اینکه خداوند بر اهل زمین خشم گیرد ـ یا گفت: بر بندگان ـ آن حضرت فرمود: زمین بدون امام باقی نمی‌ماند و اگر بماند حتماً فرو می‌رود.

---

۱. سند در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۲۳ ص۳٤ ذیل ح۵۵ کامل ثبت شده. «مج»

۲. در کافی اینگونه است: «فَقَالَ: لَا، لَا تَبْقَى إِذاً لَسَاخَتْ». «مج»

۳. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۱۱. همچنین کمال الدین ج۱ ص۲۰۲ ح۲، بصائر الدرجات ج۱ ص٤۸۹ ح٦، عیون أخبار الرضا عليه السلام ج۱ ص۲۷۲ ح۲، کمال الدین ج۱ ص۲۰۳ ح۸ و علل الشرایع ج۱ ص۱۹۷ ـ ۱۹۸ ح۱۵ با سندهای خودشان از «احمد بن عمر» نقلش نموده‌اند. «مج»

شرح:

سند روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر بوده و محتوایش مورد پذیرش عقل و دین است و ظاهراً در این حدیث، حضرت رضا علیه‌السلام لفظی که به اشتباه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده را اصلاح نموده‌اند که «سخط» نه، بلکه «ساخت».

حدیث دهم: روایت باقری

۱۰ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ أَبِي هَرَاسَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَ مَاجَتْ[1] كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.[2]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، أبو عبد الله: ضعیف، أبو هراسة: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا من نام ابو هراسه را نیافتم مگر در این سند.

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام : اگر امام ساعتی از زمین برداشته شود زمین، اهلش را فرو خواهد برد و همچون دریا که اهل خود را دستخوش طوفان می‌کند زیر و رو خواهد ساخت.

---

۱. و در "کافی" و نقل اول "کمال الدین" اینگونه آمده: «لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا» و در نقل دوم "کمال الدین" اینگونه: «لَمَاجَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» و در "بصائر الدرجات" اینطور: «لَسَاخَتْ بِأَهْلِهِ». «مج»

۲. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۱۲. همچنین بصائر الدرجات ج۱ ص۴۸۸ ح۳ و کمال الدین ج۱ ص۲۰۲ ح۳ و ص۲۰۳ ح۹ نیز آن را روایت کرده‌اند. «مج»

شرح:

سند این روایت ضعیف است و صدوق مضمون آن را به سند خودش از امام رضا علیه السلام نقل نموده[۱] و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مرادش از رفع امام وفات ایشان است نه رفتن به آسمان که برای امیر المومنین علیه السلام اتفاق افتاده است.

حدیث یازدهم: کلام وشّاء ـ روایت رضوی

۱۱ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام: هَلْ تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: إِنَّا نُرْوَى أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عزوجل عَلَى الْعِبَادِ، قَالَ: لَا تَبْقَى إِذاً لَسَاخَتْ.[۲]

سند:

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، موید به سند معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، الحسین بن محمد: شیعه ثقه، معلی بن محمد: مضطرب الحدیث و المذهب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، الحسن الوشاء: شیعه ثقه.

و شیخ صدوق مضمون آن را به سند معتبرش اینگونه روایت کرده: «أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الدِّينَوَرِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ

---

۱. کمال الدین ج۱ ص۲۰۲ ـ ۲۰۳ ح٦

۲. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۱۳. نیز بصائر الدرجات ج۱ ص٤۸۹ ح۷، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج۱ ص۲۷۲ ح۳ و علل الشرایع ج۱ ص۱۹۸ ح۲۰ نیز آن را روایت کرده‌اند. «مج»

أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ سُلَيْمَانَ[۱] بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام، فَقُلْتُ: تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ: لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا».[۲]

ترجمه:

از امام رضا عليه السلام پرسیدم: آیا ممکن است زمین بدون امام بماند؟ فرمود: نه، گفتم: برای ما روایت شده که زمین بدون امام نمی‌ماند مگر اینکه خدای عزوجل بر بندگان خشم گیرد، فرمود: باقی نمی‌ماند مگر اینکه زمین فرو می‌رود.

شرح:

سند روایت طبق تحقیق و نزد بعضی معتبر بوده و محتوایش نیز نزد عقل و دین مورد قبول است.

---

۱. این عنوان اشتباه نگارشی سعید عن سلیمان هست. «مج»

۲. علل الشرایع ج۱ ص۱۹۸ ـ ۱۹۹ ح۲۱

باب ۹:

حتماً یکی حجت است[۱]

(در آن ۵ حدیث ذکر شده)

---

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه در این مورد روایت شده که اگر در زمین جز دو نفر کسی باقی نماند حتماً یکی از آن دو حجت است. «مج»

حدیث اول: روایت صادقی

۱ـ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عُمَارَةَ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ الثَّانِي مِنْهُمَا الْحُجَّةَ[1]،[2].[3]

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، محمد بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، حمزة بن الطیار: مهمل.

---

۱. در "بصائر الدرجات" و "الإمامة و التبصرة" و "کافی" اینگونه است: «لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ» و در "کمال الدین" اینگونه: «لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ أَوْ كَانَ الثَّانِي الْحُجَّةَ» و در نسخه آستان قدس رضوی اینگونه: «لکان أحدهما الحجة و لکان الباقی بعدهما الحجة». «مج»

۲. نقل این حدیث را در "بحار" نیافتم. «مج»

۳. الإمامة و التبصرة ص۲۸ ح۹، بصائر الدرجات ص۴۸۷ ـ ۴۸۸ ح۳ و ص۴۸۸ ح۴ و ۵، کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۱، کمال الدین ج۱ ص۲۰۳ ح۱۰ و ص۲۳۰ ح۳۰ و علل الشرایع ج۱ ص۱۹۷ ح۱۰ با اندکی تفاوت. «مج»

ترجمه:

حمزه طیار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرماید: اگر در روی زمین جز دو نفر باقی نماند دومین نفر از آن دو تن، همان حجت خواهد بود.

شرح:

سند روایت ضعیف بوده اما محتوایش مورد قبول عقل و دین است، و دلیل اینکه فرد دوم حجت می‌باشد نه اول، در حدیث سوم بیان می‌شود.

حدیث دوم: روایت صادقی

۲ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ رِجَالِهِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى جَمِيعا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ[۱] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عُمَارَةَ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: لَوْ بَقِيَ فِي الْأَرْضِ اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ عَلَى صَاحِبِهِ[۲،۳]. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ.[۴]

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی آمده: «محمد بن احمد» و اگر همین صحیح باشد مراد از آن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران است که ثقه می‌باشد، و نکته‌ای این را تایید می‌کند که روایت محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن سنان به واسطه محمد بن عیسی بن عبید در جای دیگر هم وجود دارد: (کافی ج۷ ص۲٦۲ ح۱۱) اما روایت احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان به واسطه محمد بن عیسی در غیر این سند وجود ندارد. «مج»

۲. نقل این حدیث را در "بحار" نیافتم. «مج»

۳. کافی ج۱ ص۱۷۹ ح۲

٤. کافی ج۱ ص۱۸۰ ذیل ح۲

سند (۱):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، عدة من رجاله: شیعه ثقه و لکن این تعبیر در "کافی" نیست و ظاهراً این افزوده غلط است لذا این سندی جدا از ما بعدش نیست، أحمد بن محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، حمزة بن الطیار: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان به واسطه محمد بن عیسی بن عبید وجود ندارد مگر اینجا[1] و شاید صحیحش محمد بن احمد از محمد بن عیسی باشد که در پاورقی توضیح داده‌ام.

سند (۲):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، أحمد بن إدریس: شیعه ثقه، أحمد بن محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، حمزة بن الطیار: مهمل؛ و این سند همانطور که گذشت شاذ است.

سند (۳):

ضعیفِ مقبول.

---

۱. بله این در تهذیب الأحکام ج۹ ص۸۸ ـ ۸۹ ح۳۷۵ هم وجود دارد لکن نقل محاسن ج۲ ص۴۵۵ ح۲۸۰ و کافی ج۶ ص۲۶۳ ح۲ خالی از ذکر محمد بن عیسی است. «مج»

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، حمزة بن الطیار: مهمل؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (٤):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن الحسن: ظاهراً مراد طائی مجهول است که نزد بعضی ثقه می‌باشد، سهل بن زیاد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، حمزة بن الطیار: مهمل.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: اگر در روی زمین تنها دو نفر باقی بمانند یکی از آن دو، حجت بر همراهش هست.

شرح:

سند روایت ضعیف بوده اما محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد.

حدیث سوم: روایت صادقی

۳ـ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَمَّنْ ذَكَرَهُ[1] عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ كَرَّامٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَوْ كَانَ النَّاسُ رَجُلَيْنِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ؛ وَ قَالَ: إِنَّ آخِرَ مَنْ يَمُوتُ الْإِمَامُ لِئَلَّا يَحْتَجَّ أَحَدٌ عَلَى اللَّهِ عزوجل أَنَّهُ تَرَكَهُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَيْهِ.[2]

سند:

ضعیف طبق مشهور، معتبر نزد بعضی، موید به سند معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، من ذکره: مجهول و در نقل پدر شیخ صدوق عبد الله بن محمد اشعری ثبت شده که قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، الحسن بن موسی: شیعه ثقه، جعفر بن محمد بن حکیم: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، کرّام: هفت امامی ثقه.

ترجمه:

امام صادق علیه السلام: اگر مردم تنها دو نفر باشند، حتماً یکی از آن دو امام است؛ و فرمود: آخرین کسی که از دنیا می‌رود امام است تا هیچ کس بر خدا دلیل نیاورد که ایشان او را بدون حجتی از جانب خدا رهایش کرده است.

شرح:

سند روایت طبق مشهور ضعیف است اما صدر و ذیلش به سند معتبر هم روایت شده و محتوایش مورد قبول عقل و دین می‌باشد و مراد از «آخرین کسی که

---

۱. در "الإمامة و التبصرة" اینطور است: «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ» و مراد اشعری است. «مج»

۲. کافی ج۱ ص۱۸۰ ح۳. و الإمامة و التبصرة ص۳۰ ـ ۳۱ ح۱۳ و علل الشرایع ج۱ ص۱۹۶ ح۶ نیز آن را روایت کرده‌اند. «مج»

از دنیا می‌رود» امیر المومنین علیه‌السلام در آخرین رجعت است همانگونه که در حدیث قدسی معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی آمده: «ای محمد علی آخر است، آخرین کسی که من از ائمه قبض روحش می‌کنم و همان دابه‌ای است که با مردم سخن می‌گوید».[۱]

و حکمت «آن اینست که مردم در شناخت مبدأ و معادشان محتاج به حجت خدا هستند بنا بر این اگر فقط دو نفر باشند لازم است یکی امام دیگری باشد».[۲]

و این مطلب در صحیح ترین احادیث اهل سنت هم آمده، از جمله: «این امر پیوسته در میان قریش خواهد بود تا وقتی دو نفر از مردم باقی باشند».[۳]

حدیث چهارم: روایت صادقی

٤ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ رِجَالِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ أَوِ: الثَّانِي الْحُجَّةَ؛ الشَّكُّ مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ[٤].[٥]

---

۱. بصائر الدرجات ص۵۱۵ ح۳٦

۲. شرح کافی ج۵ ص۱۵۵

۳. صحیح بخاری ج٦ ص۷ ح۳۱۳۱ و ج۱۱ ص۳۵ ح٦۳۸۲، صحیح مسلم ج۳ ص۱٤۵۲ ح۱۸۲۰، و لفظ مطابق مسلم است. «مج»

٤. مرحوم مازندرانی نگاشته: «و در آن دلالت بر اهتمام آنها به نقل به معنی از لفظی که شنیده، است»؛ شرح کافی ج۵ ص۱۵٦. من می‌گویم: و در نقل شیخ صدوق از غیر طریق برقی اینگونه آمده: «الشَّكُّ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ»؛ کمال الدین ج۱ ص۲۰۳ ح۱۰. «مج»

۵. کافی ج۱ ص۱۸۰ ح٤. و بصائر الدرجات ج۱ ص٤۸۷ ـ ٤۸۸ ح۳ نیز آن را روایت کرده است. «مج»

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، عدة من رجاله: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، علی بن إسماعیل: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، حمزة بن الطیار: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث علی بن اسماعیل از محمد بن سنان وجود ندارد مگر در این حدیث و حدیثی دیگر.[۱]

و شیخ صدوق آن را به سند معتبرش طبق تحقیق و نزد بعضی اینگونه روایت کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ»[۲] و بعضی احتمال داده‌اند «حمران» در اینجا اشتباه نگارشی «طیار» است ـ به قرینه روایاتی که همین جا ذکر شده ـ و لکن من حدیثی از ابن ابی عمیر از ابن طیار نیافتم، پس ظاهراً «حمران» اشتباه نگارشی نیست و حمزة بن حمران قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد بنا بر این سند معتبر است.

ترجمه:

حمزه طیار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم می‌فرماید: اگر در زمین جز دو نفر باقی نماند حتماً یکی از آن دو حجت است، یا: دومی حجت است ـ شك از احمد بن محمد بن خالد می‌باشد.

---

۱. خصال ج۱ ص۱۰۶ ح۶۹

۲. کمال الدین ج۱ ص۲۳۰ ح۳۰

شرح:

سند روایت ضعیف است اما همین معنی به سند معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی نیز روایت شده و محتوایش هم مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد.

حدیث پنجم: روایت صادقی

۵ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ النَّهْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْإِمَامَ.[1]

سند:

ضعیفِ مقبول، معتبر نزد بعضی.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، محمد بن الحسن: همان صفار شیعه ثقه است، النهدی: همان هیثم بن أبی المسروق مهمل است که قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر بوده و نزد بعضی ثقه می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است، أبو المسروق: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، یونس بن یعقوب: فطحی ثقه.

ترجمه:

یونس بن یعقوب می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم می‌فرماید: اگر در زمین جز دو نفر نباشند حتماً یکی از آن دو فرد امام است.

شرح:

سند روایت ضعیف است ولی محتوایش بمانند روایات قبلی مورد تایید عقل و دین می‌باشد.

---

۱. کافی ج۱ ص۱۸۰ ح۵. و آن را بصائر الدرجات ج۱ ص۴۸۷ ح۲ هم روایت کرده است. «مج»

باب ۱۰:

هشدار ائمه علیهم‌السلام نسبت به رخداد غیبت[1]

(در آن ۹۰ حدیث ذکر شده)

۱. عنوان اصلی کتاب اینگونه است: آنچه درباره غیبت امام منتظر، دوازدهمین امام علیه‌السلام، و ذکر مولای مان امیر المومنین و امامان پس از او علیهم‌السلام، و هشدار آنان راجع به غیبت روایت شده. «مج»

حدیث اول: روایت صادقی ـ علوی

۱ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سِنَانٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ خَارِجَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: زَادَ الْفُرَاتُ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَرَكِبَ هُوَ وَ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام فَمَرَّ بِثَقِيفٍ فَقَالُوا: قَدْ جَاءَ عَلِيٌّ يَرُدُّ الْمَاءَ، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: أَمَا وَ اللَّهِ لَأُقْتَلَنَّ أَنَا وَ ابْنَايَ هَذَانِ وَ لَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا وَ لَيَغِيبَنَّ عَنْهُمْ تَمْيِيزاً لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ.[1]

سند:

جداً ضعیف، ذیلش موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، إسحاق بن سنان: مجهول و در نسخه آستان قدس رضوی «اسحاق بن بنان» ثبت شده که

---

۱. شیخ صدوق آخر آن را با دو سندی روایت کرده که درجه ضعیف بودنشان به اندازه ضعف سند نعمانی نیست و البته در آن دو ذکری از امام صادق عليه السلام وجود ندارد: کمال الدین ج۱ ص۳۰۲ ح۹ و ص۳۰۳ ح۱۵. «مج»

باز هم مجهول است و در "کافی"[۱] و "دلائل الإمامة" اینگونه آمده: «إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ ابْنِ سَمِيعٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ أَبِي بَيَانٍ»[۲] و در دو نقل شیخ صدوق: «إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيُّ» که این دو اسم نیز مجهولند، عبید بن خارجة: مجهول، علی بن عثمان: مجهول، فرات بن أحنف: متهم به غلو و کذب؛ و این سند شاذ است زیرا من اسم عبید بن خارجه و نیز حدیث علی بن عثمان از فرات را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر.[۳]

و شیخ صدوق، آخر این حدیث را از پیامبر ﷺ به سند صحیح روایت کرده: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيراً لَيَغِيبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ ...».[۴]

و نیز انتهای آن را به سند صحیح طبق تحقیق و نزد بعضی از امام صادق عليه السلام اینگونه نقل کرده: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: أَمَا وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيُّكُمْ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ ثُمَّ يُقْبِلُ كَالشِّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلَؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً».[۵]

---

۱. کافی ج۵ ص۴۱۲ ح۱۱ و ج۶ ص۱۳۳ ح۱۳
۲. دلائل الإمامه ص۵۳۴ ح۱۲۱
۳. دلائل الإمامه ص۴۵۹ ح۴۳
۴. کمال الدین ج۱ ص۵۱
۵. کمال الدین ج۲ ص۳۴۱ ـ ۳۴۲ ح۲۲

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام به نقل از پدران خود علیهم‌السلام: در زمان خلافت امیر المومنین آب فرات بالا آمد، آن حضرت و دو فرزندش حسن و حسین سوار شدند، چون گذرشان بر طایفه ثقیف افتاد آنان گفتند: علی آمده آب را به جای خود بازگرداند، علی فرمود: هشدار به خدا قسم من و این دو فرزندم یقیناً کشته خواهیم شد و بدون تردید خداوند مردی از فرزندان من را در آخر الزمان بر می‌انگیزد که خونخواهی ما کند، و او حتماً برای مشخص شدن گمراهان در زمان غیبت، از مردم پنهان خواهد شد، تا جایی که نادان بگوید: خدا را در آل محمد هیچ نیازی نیست (دیگر حجتی از آنان را نمی‌فرستد).

شرح:

سند این حدیث بسیار ضعیف است اما ذیلش به سند معتبر هم نقل شده و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و ظاهراً جمله‌ای از آن ساقط شده، چون ربط بین این فقره: «گفتند: علی آمده آب را به جای خود بازگرداند» و پاسخ حضرت به آنها: «هشدار به خدا قسم من و این دو فرزندم یقیناً کشته خواهیم شد» روشن نیست.

و در این حدیث، مواردی قابل ذکر است، از جمله:

الف) معجزه علوی: بیان معجزه امیر المومنین علیه‌السلام در فرو نشاندن آب فرات. نگویید این حدیث سخنی درباره فرو نشستن آب به میان نیاورده و فقط از سوار شدن آن حضرت برای فرو نشاندن سخن گفته است، زیرا اینکه ایشان به همراه دو نو گلش حسنین علیهما‌السلام برای فرو نشاندن فرات سوار شوند و بروند بدون اینکه این کار را انجام دهند کار لغوی است که از معصوم صادر نمی‌شود، و رخ دادن این معجزه در روایات دیگر بیان شده است.[1]

---

۱. خصائص الائمه علیهم‌السلام ص۵۸

ب) معجزه علوی دیگر: معجزه دیگری از ایشان بیان شده که با قسم به ذات خدای متعال از غیب خبر دادند حتماً خود و دو فرزندشان در آینده به شهادت خواهند رسید و همین طور شد.

ج) قطعی بودن قائم: خبر دادن از قطعی بودن آمدن قائم و ذکر نسب ایشان که از فرزندان امیر المومنین علیه‌السلام است و زمان مبعوث شدنش که در آخر الزمان می‌باشد. و پوشیده نیست مراد از مبعوث شدن در اینجا به معنایی نیست که ملازم با نبوت یا رسالت باشد زیرا این از بدیهیات است که این دو مساله با وفات پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به پایان رسیده، بلکه بعث در اینجا به معنای لُغوی به کار رفته، همچنانکه در قرآن درباره بخت نصر کافر آمده: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ».[1]

د) قائمِ منتقم: خبر دادن از اینکه قائم همان منتقم خون اهل بیت علیهم‌السلام است، و این انتقام به یکی از این دو راه رخ خواهد داد: یا همان قاتلان، رجعت کرده به سزای اعمالشان می‌رسند و یا از پیروان آنها که به ظلمهای ایشان راضی هستند انتقام گرفته می‌شود.

هـ) حتمیت غیبت: خبر دادن از حتمی بودن رخداد غیبت برای قائم: «او حتماً از مردم پنهان خواهد شد» و طولانی بودن آن: «تا جایی که نادان بگوید: خدا را در آل محمد هیچ نیازی نیست»، و روشن است که عدم تذکر به رخ دادن دو غیبت برای قائم علیه‌السلام، منافاتی با رخداد دو غیبت برای آن حضرت ندارد، زیرا یا این حدیث در صدد بیان تعدد غیبت برای ایشان نبوده و بر ذکر اصل وقوع آن اکتفا نموده، و یا آن دو را یکی دیده، زیرا غیبت صغری متصل به غیبت کبری بوده و ظهوری بین آن دو رخ نداده و تنها فرق آن دو، وجود و عدم وجود نائب خاص بوده است.

---

۱. سوره اسراء: ۵

و) **علت غیبت:** بیان علت یا حکمت وقوع این غیبت که فرمودند: «برای مشخص شدن گمراهان» یعنی تا اهل گمراهی از اهل هدایت جدا شوند.

حدیث دوم: روایت صادقی

۲ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: خَبَرٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرٍ[1] تَرْوِيهِ[2]، إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ لِكُلِّ صَوَابٍ نُوراً[3]. ثُمَّ قَالَ: إِنَّا وَ اللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فَقِيهاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ[4]، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتَناً مُظْلِمَةً عَمْيَاءَ مُنْكَسِفَةً لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّوَمَةُ. قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّوَمَةُ؟ قَالَ: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ[5]، وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عزوجل[6] وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ[7] وَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً

---

۱. و در "سرائر" اینگونه آمده: «أَلْفٍ». «مج»

۲. تا اینجا در سرائر ج۳ ص۶۴۰ نقل شده است. «مج»

۳. در خبر سکونی اینگونه است: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ عَلَى كُلِّ صَوَابٍ نُوراً»؛ کافی ج۲ ص۵۴ ح۴. «مج»

۴. در "توحید" اینگونه است: «إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ فِينَا عَاقِلًا حَتَّى يَعْرِفَ لَحْنَ الْقَوْلِ»؛ توحید ص۴۵۹ ح۲۴. «مج»

۵. و در "معانی الأخبار" اینگونه است: «إِنَّ بَعْدِي فِتَناً مُظْلِمَةً عَمْيَاءَ مُشَكِّكَةً لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا النُّوَمَةُ، قِيلَ: وَ مَا النُّوَمَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَدْرِي النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ» و در "غیبت طوسی" اینطور: «أَظَلَّتْكُمْ فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ عَمْيَاءُ مُنْكَشِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّوَمَةُ، قِيلَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ مَا النُّوَمَةُ؟ قَالَ: الَّذِي لَا يَعْرِفُ النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ»؛ معانی الأخبار ص۱۶۶ ح۱، غیبت طوسی ص۴۶۵. «مج»

۶. این مضمون ضمن احادیث بسیاری گذشت. «مج»

۷. این تعبیر را در حدیث دیگری نیافتم. «مج»

مِنْ حُجَّةٍ لِلّهِ لَساخَتْ بِأَهْلِهَا[1] وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ "وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ"؛ ثُمَّ تَلَا: "يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ"[2].

سند (۱):

ضعیفِ مقبول، مرسل.

محمد بن همام: شیعه ثقه، الحسن بن محمد: شیعه ثقه، محمد بن جمهور: در حدیث ضعیف و در مذهب فاسد، بعض رجاله: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

سند (۲):

ضعیفِ مقبول، مرسل.

محمد بن الحسن: مجهول، الحسن بن محمد: شیعه ثقه، محمد بن جمهور: در حدیث ضعیف و در مذهب فاسد، بعض رجاله: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد.

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: یك خبر كه آن را درك كنی بهتر است از ده خبر كه صرفاً آن را روایت نمایی، هر حقّی دارای حقیقتی است و برای هر چیز درستی نوری است.

---

۱. این مضمون ضمن احادیث بسیاری گذشت. «مج»

۲. سوره یس: ۳۰

سپس فرمود: به خدا سوگند، ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا اینکه به رمز، سخنی به او گفته شود و او آن را بفهمد. امیر المومنین بر منبر کوفه فرمود: به راستی فتنه‌هایی ظلمانی و کدر و تاریك پشت سر دارید که جز نومه (فردی که عنوانی در مردم ندارد و به کلّی قدرش مجهول و ناشناخته است) کسی از آن نجات نمی‌یابد، به آن حضرت عرض شد: ای امیر مومنان نومه چیست؟ فرمود: کسی که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، و بدانید زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند ولی خدای عزوجل به زودی دیده خلقش را از او نابینا می‌سازد به خاطر ظلمشان و تجاوزشان و اسراف آنان نسبت به خودشان، و اگر زمین یك ساعت از حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد، لکن آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند، چنانکه یوسف مردم را می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند؛ سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «ای افسوس بر بندگان، هیچ فرستاده‌ای نزد آنها نمی‌آمد مگر اینکه استهزایش می‌کردند».

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن مطالبی ذکر شده:

الف) مقصود خاص: بعضی احادیث، مقصود و مرادی دارند که جز کسی که پیوسته با احادیث سر و کار دارد منظور آنها را متوجه نمی‌شود و بسیاری از مردم مسلمان به خاطر حصر نگاه‌شان به ظاهر بعضی از همین احادیث و عدم فهم آنها گمراه شده‌اند، بنابر این «یك خبر که آن را درك کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت نمایی»، و درایت حدیث در زمان ما «فقه الحدیث» نامیده می‌شود.

ب) جوانب حدیث: گاهی ائمه علیهم‌السلام موافق نظرات اهل سنت، یا به قدر عقول

مخاطبان سخن می‌گفتند یا کلام عامی را در جهت خاصی بیان می‌کردند، یا سخن مطلقی بیان می‌فرمودند که قیدهایش در کلام دیگرشان ذکر شده بود، یا کلامی می‌گفتند که در آن اراده مبالغه شده بوده نه معنای حقیقی، همچنانکه گاهی ایشان تفسیر آیات را بیان می‌کنند و گاهی بطن یا تاویل یا تطبیق آن را، و شیعه فقیه کسی است که همه این موارد را بشناسد تا بتواند مراد ایشان را از حدیث‌شان بفهمد: «به خدا سوگند، ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا اینکه به رمز سخنی به او گفته شود و او آن را بفهمد».

اما آنچه گفته شد درباره اصول دین و مسائل مهم شریعت نیست که فقط با رمز سخن گفته باشند زیرا ائمه علیهم‌السلام درباره اینگونه مسائل تا جایی که امکان داشت با رمز و راز سخن نمی‌گفتند، پس اگر جایی رمزی هم گفته باشند اینقدر در کنارش بیانات روشن و شیوا دارند که جز فرد مغرض فتنه گر، مفتون آن رمزگونه‌ها نمی‌شود.

ج) منکَرِ معروف: ائمه علیهم‌السلام به ما خبر داده‌اند زمانی خواهد آمد که معروف را منکر بشمرند و منکر را معروف و در چنین زمانی برای مومن امکان ندارد از آنچه بدان اعتقاد دارد و چیزهایی که خوب می‌شمرد و چیزهایی که زشت می‌داند سخن بگوید لذا سکوت می‌کند تا مورد هجمه قرار نگیرد، و از مردم کناره می‌گیرد و با آنها رفت و آمد نمی‌کند برای همین او مردم را با عقایدشان می‌شناسد اما مردم او را با عقایدش نمی‌شناسند: «جز نومه کسی از آن نجات نمی‌یابد، ... کسی که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند».

د) بی‌حجت نه: «زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌ماند» و این حقیقتی است که در باب هشتم گذشت، لکن خالی نبودن زمین از حجت، تلازمی با ظهور حجت در بعضی شرایط خاص ندارد، بله واجب است مردم امکان علم به وجود آن حجت به واسطه علاماتش را داشته باشند تا حجت بر آنها تمام شود.

هـ) واقعه غیبت: خبر دادن از رخداد غیبت برای قائم موعود علیه‌السلام با این تعبیر:

«خدای عزوجل به زودی دیده خلقش را از او نابینا می‌سازد» و این تعبیر با غیبت جسمانی برای قائم علیه‌السلام سازگار است، هر چند این تعبیر را در هیچ حدیث دیگری نیافتم.

و) **علت غیبت:** خبر دادن از علت وقوع غیبت که: «به خاطر ظلمشان و تجاوزشان و اسراف آنان نسبت به خودشان» است و مراد از «به خاطر ظلمشان» «به خودشان» ظلم بر قائم علیه‌السلام می‌باشد که حقیقتاً ظلم بر خودشان حساب می‌شود.

ز) **بی‌حجت می‌باشد:** «و اگر زمین یك ساعت از حجت خدا خالی بماند اهل خود را فرو می‌برد» و این حقیقتی است که در باب نهم گذشت.

ح) **همه را می‌شناسد:** خبر دادن از اینکه «آن حجت مردم را می‌شناسد و آنان او را نمی‌شناسند، چنان که یوسف مردم را می‌شناخت و آنها او را نمی‌شناختند». و این تعبیر با غیبت عنوانی قائم علیه‌السلام سازگار است.

توضیح آنکه: غیبت سه جور قابل فرض است: (۱) غیبت جسمانی به معنای اینکه جسم شخص دیده نمی‌شود گویی چشم مردم نابیناست، (۲) غیبت عنوانی به معنای اینکه فرد در میان مردم زندگی می‌کند و بین آنها رفت و آمد دارد و لکن «آنان او را نمی‌شناسند»، (۳) غیبت مکانی به معنای مخفی شدن شخص در کوهها و صحراها تا اینکه کسی او را نبیند و احدی وی را نشناسد.

و درباره کیفیت غیبت قائم علیه‌السلام اختلاف هست و برخی برای اثبات عنوانی بودن غیبت ایشان و اینکه در بین مردم زندگی می‌کند به احادیثی مثل این حدیث تمسک کرده‌اند. غافل از اینکه حضرت قائم علیه‌السلام دو غیبت صغری و کبری داشته‌اند و امثال این حدیث توضیح نداده مرادش کدامیک از این دو غیبت است. و ما در جای خود ثابت کرده‌ایم منظور این احادیث، غیبت صغری بوده که قائم علیه‌السلام بین مردم زندگی می‌کرده و نام خود را مخفی می‌داشته و مردم ایشان را می‌دیده‌اند اما نمی‌شناخته‌اند، نه غیبت کبری.

حدیث سوم: روایت علوی ـ نبوی

۳ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ[1] عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ يَوْماً لِحُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ: يَا حُذَيْفَةُ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَطْغَوْا وَ يَكْفُرُوا، إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ صَعْباً شَدِيداً مَحْمِلُهُ لَوْ حَمَّلْتَهُ الْجِبَالَ عَجَزَتْ عَنْ حَمْلِهِ، إِنَّ عِلْمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَيُنْكَرُ وَ يُبْطَلُ وَ تُقْتَلُ رُوَاتُهُ وَ يُسَاءُ إِلَى مَنْ يَتْلُوهُ بَغْياً وَ حَسَداً لِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ عِتْرَةَ الْوَصِيِّ وَصِيِّ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

يَا ابْنَ الْيَمَانِ إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله تَفَلَ فِي فَمِي وَ أَمَرَّ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعْطِ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي وَ قَاضِيَ دَيْنِي وَ مُنْجِزَ وَعْدِي وَ أَمَانَتِي وَ وَلِيِّيوَ نَاصِرِي عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّي وَ مُفَرِّجَ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِي مَا أَعْطَيْتَ آدَمَ مِنَ الْعِلْمِ وَ مَا أَعْطَيْتَ نُوحاً مِنَ الْحِلْمِ وَ إِبْرَاهِيمَ مِنَ الْعِتْرَةِ الطَّيِّبَةِ وَ السَّمَاحَةِ وَ مَا أَعْطَيْتَ أَيُّوبَ مِنَ الصَّبْرِ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ مَا أَعْطَيْتَ دَاوُدَ مِنَ الشِّدَّةِ عِنْدَ مُنَازَلَةِ الْأَقْرَانِ وَ مَا أَعْطَيْتَ سُلَيْمَانَ مِنَ الْفَهْمِ. اللَّهُمَّ لَا تُخْفِ عَنْ عَلِيٍّ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَجْعَلَهَا كُلَّهَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ مِثْلَ الْمَائِدَةِ الصَّغِيرَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ اللَّهُمَّ أَعْطِهِ جَلَادَةَ مُوسَى وَ اجْعَلْ فِي نَسْلِهِ شَبِيهَ عِيسَى عليه السلام؛ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِ وَ عَلَى عِتْرَتِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ الطَّيِّبَةِ الْمُطَهَّرَةِ الَّتِي أَذْهَبْتَ عَنْهَا الرِّجْسَ وَ النَّجْسَ وَ صَرَفْتَ عَنْهَا مُلَامَسَةَ الشَّيَاطِينِ. اللَّهُمَّ إِنْ بَغَتْ قُرَيْشٌ عَلَيْهِ وَ قَدَّمَتْ غَيْرَهُ عَلَيْهِ فَاجْعَلْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِذْ غَابَ عَنْهُ مُوسَى.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ كَمْ فِي وُلْدِكَ مِنْ وَلَدٍ فَاضِلٍ يُقْتَلُ وَ النَّاسُ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ لَا يُغَيِّرُونَ! فَقُبْحَتْ أُمَّةٌ تَرَى أَوْلَادَ نَبِيِّهَا يُقْتَلُونَ ظُلْماً وَ هُمْ لَا يُغَيِّرُونَ؛ إِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْآمِرَ وَ

---

۱. در بحار الأنوار ج۲ ص۷۸ ح۶۵ و ج۲۸ ص۷۰ ح۳۱: «الْخَضِرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ» ثبت شده که غلط است و در دو سند بعدی نیز این غلط تکرار شده. «مج»

الشَّاهِدَ الَّذِي لَا يُغَيِّرُ كُلُّهُمْ فِي الْإِثْمِ وَ اللِّعَانِ سَوَاءٌ مُشْتَرِكُونَ.

يَا ابْنَ الْيَمَانِ إِنَّ قُرَيْشاً لَا تَنْشَرِحُ صُدُورُهَا وَ لَا تَرْضَى قُلُوبُهَا وَ لَا تَجْرِي أَلْسِنَتُهَا بِبَيْعَةِ عَلِيٍّ وَ مُوَالاتِهِ إِلَّا عَلَى الْكُرْهِ وَ الْعَمَى وَ الصَّغَارِ. يَا ابْنَ الْيَمَانِ سَتُبَايِعُ قُرَيْشٌ عَلِيّاً ثُمَّ تَنْكُثُ عَلَيْهِ وَ تُحَارِبُهُ وَ تُنَاضِلُهُ وَ تَرْمِيهِ بِالْعَظَائِمِ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ يَلِي الْحَسَنُ وَ سَيُنْكَثُ عَلَيْهِ ثُمَّ يَلِي الْحُسَيْنُ فَتَقْتُلُهُ أُمَّةُ جَدِّهِ فَلُعِنَتْ أُمَّةٌ تَقْتُلُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا وَ لَا تَعِزُّ مِنْ أُمَّةٍ وَ لُعِنَ الْقَائِدُ لَهَا وَ الْمُرَتِّبُ لِفَاسِقِهَا.

فَوَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِي فِي ضَلَالٍ وَ ظُلْمٍ وَ عَسْفٍ وَ جَوْرٍ وَ اخْتِلَافٍ فِي الدِّينِ وَ تَغْيِيرٍ وَ تَبْدِيلٍ لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ إِظْهَارِ الْبِدَعِ وَ إِبْطَالِ السُّنَنِ وَ اخْتِلَالٍ وَ قِيَاسِ مُشْتَبِهَاتٍ وَ تَرْكِ مُحْكَمَاتٍ حَتَّى تَنْسَلِخَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ تَدْخُلَ فِي الْعَمَى وَ التَّلَدُّدِ وَ التَّسَكُّعِ.

مَا لَكِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ؟ لَا هُدِيتِ يَا بَنِي أُمَيَّةَ! وَ مَا لَكِ يَا بَنِي الْعَبَّاسِ؟ لَكِ الْإِتْعَاسُ! فَمَا فِي بَنِي أُمَيَّةَ إِلَّا ظَالِمٌ وَ لَا فِي بَنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا مُعْتَدٍ مُتَمَرِّدٌ عَلَى اللَّهِ بِالْمَعَاصِي قَتَّالٌ لِوَلَدِي هَتَّاكٌ لِسِتْرِي وَ حُرْمَتِي. فَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ جَبَّارِينَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى حَرَامِ الدُّنْيَا مُنْغَمِسِينَ فِي بِحَارِ الْهَلَكَاتِ وَ فِي أَوْدِيَةِ الدِّمَاءِ حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَغَيِّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عُيُونِ النَّاسِ وَ مَاجَ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ أَطْلَعَتِ الْفِتْنَةُ وَ نَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ وَ الْتَحَمَتْ الْعَصَبِيَّةُ وَ غَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ وَ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ ذَاهِبَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ وَ يَحُجُّ حَجِيجُ النَّاسِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ نَوَاصِبِهِ لِلتَّحَسُّسِ وَ التَّجَسُّسِ عَنْ خَلَفِ الْخَلَفِ فَلَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ وَ لَا يُعْرَفُ لَهُ خَبَرٌ وَ لَا خَلَفٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ سُبَّتْ شِيعَةُ عَلِيٍّ سَبَّهَا أَعْدَاؤُهَا وَ ظَهَرَتْ عَلَيْهَا الْأَشْرَارُ وَ الْفُسَّاقُ بِاحْتِجَاجِهَا حَتَّى إِذَا بَقِيَتِ الْأُمَّةُ حَيَارَى وَ تَدَلَّهَتْ وَ أَكْثَرَتْ فِي قَوْلِهَا إِنَّ الْحُجَّةَ هَالِكَةٌ وَ الْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ، فَوَ رَبِّ عَلِيٍّ إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طُرُقِهَا دَاخِلَةٌ فِي دُورِهَا وَ قُصُورِهَا جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ تُسَلِّمَ عَلَى الْجَمَاعَةِ تَرَى وَ لَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَ الْوَعْدِ وَ نِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ أَلَا ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ سُرُورُ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ.

سند:

جداً ضعیف، مقبول.

أحمد إبن عقدة: زیدی جارودی ثقه، أحمد بن محمد: مجهول، علی بن الحسن: مجهول، عمیرة بنت أوس: مجهول، الحصین بن عبد الرحمن: مجهول، عبد الرحمن بن عمرو: مجهول، عمرو بن سعد: مجهول؛ و این سند نادر است زیرا من اسامی بنت اوس به همراه بعدی‌ها را نیافتم مگر اینجا و دو جای دیگر[1]، چنانکه بنت اوس به همراه ما قبلی‌هایش را نیافتم مگر اینجا و دو حدیث بعدی.

ترجمه:

عمرو بن سعد از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده: روزی حضرت به حذیفة بن یمان فرمود: ای حذیفه به مردم آنچه نمی‌دانند (نمی فهمند) نگو که نمی‌پذیرند و کفر می‌ورزند، بخشی از علم، سخت و تحملش، سنگین است طوریکه اگر آن را بر دوش کوهها بگذاری از حمل آن ناتوان باشند. به زودی علم ما اهل بیت مورد انکار قرار گرفته و باطل انگاشته شده و راویانش کشته خواهند گشت و با کسی که آن را بخواند بدرفتاری می‌گردد، تنها از روی ظلم و حسد نسبت به آنچه خدا به واسطه آن، عترت وصی یعنی وصی پیغمبر را برتری داده است.

ای پسر یمان، پیامبر آب دهان در دهان من انداخت و دستش را بر سینه من کشید و گفت: خدایا جانشین و وصی من و پرداخت کننده قرضم و وفا کننده عهد و امانتم و یار و یاورم بر دشمنت و دشمن من و زداینده اندوه از چهره من را همان علمی عطا کن که به آدم بخشیدی، و همان بردباری که به نوح بخشیدی و همان خاندان پاک و بزرگواری که به ابراهیم بخشیدی، و همان صبری که به ایوب در هنگام بلا عطا کردی، و همان سرسختی که در مبارزه و رویارویی با هماوردان به

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۴۷ ح۵، توحید ص۴۴ و البته فاقد اسم عَمرو بن سعد. «مج»

داود بخشیدی، و همان فهم که به سلیمان عطا فرمودی.

خدایا چیزی از دنیا را از علی پوشیده مدار تا آنجا که همه دنیا را همچون سفره کوچکی گسترده در پیش روی او مقابل چشمانش قرار دهی. خدایا صلابت موسی را به او ببخش، و در نسل وی کسی شبیه عیسی قرار ده، بار الها تو جایگزین من بر او و عترت و نسل پاك و پاکیزه اش هستی که از آنان پلیدی را برده‌ای و تماس شیطانها را از آنان بازداشته‌ای، پروردگارا اگر قریش بر او ستم کردند و دیگری را بر او مقدم داشتند تو وی را به منزله هارون نسبت به موسی آنگاه که موسی از وی غائب شد قرار ده.

سپس به من فرمود: ای علی چه بسیار در میان فرزندان تو افراد با فضیلتی که کشته می‌شوند در حالیکه مردم همچنان ایستاده و می‌نگرند و بی‌تفاوتند، پس زشت باد امتی که ببینند فرزندان پیامبرشان از روی ستم کشته می‌شوند و آنان بی‌تفاوت باشند و برای جلوگیری دست به اقدامی نزنند. آری، قاتل و امر کننده و ناظر بی‌تفاوت همگی در جرم و گناه یکسانند و در لعنت و نفرین شریك می‌باشند.

ای فرزند یمان، سینه‌های قریش به بیعت با علی و موالاتش گشاده نخواهد شد (راضی به آن نباشند) و دل آنها از آن خشنود نمی‌شود و زبان آنها بدان جاری نمی‌گردد مگر با کمال کراهت و کوردلی و زبونی.

ای فرزند یمان به زودی قریش با علی بیعت کنند ولی چندان نگذرد که بیعت خود را بشکنند و به مبارزه با وی برخیزند و بر ستیزش اقدام نمایند و برچسبهای بس بزرگ به او بزنند؛ بعد از علی، حسن متولی امر می‌شود و بیعتش را بشکنند، سپس حسین متولی می‌شود و امت جدش او را می‌کشند، پس لعنت و نفرین بر مردمی که پسر دختر پیامبرشان را بکشند، چنین امتی عزیز مباد، و بر طلایه دارش و کسی که کارهای فاسق امت را سامان می‌دهد لعنت باد.

سوگند به آنکه جان علی در دست اوست، این مردم پس از کشتن فرزندم

حسین پیوسته در گمراهی و ستم و کجروی و تعدی و اختلاف در دین، به سر خواهند برد، و پیوسته در صدد تغییر و تبدیل احکامی که خداوند در کتاب خود نازل نموده و به اظهار بدعتها و از بین بردن سنتها و برهم زدن دستورات دین و به کار گرفتن قیاس مشتبهات و ترک محکمات خواهند بود تا به کلی از اسلام بر کنده شوند و به وادی کوری و گمراهی و سرگردانی و نیافتن راه نجات گرفتار شوند.

ای بنی‌امیه تو را چه می‌شود ای بنی‌امیه هرگز راه نیابی، و ای اولاد عباس تو را چه می‌شود، مرگ بر تو؛ که در بنی امیه جز ظالم و ستمکار و در بنی عباس جز تجاوزکار و سرپیچ از فرمان حقّ و سرکش از دستورات خداوند به چشم نمی‌خورد. کُشندگان فرزندان من، درندگان پرده من و حرمت من اند. این امت پیوسته ستمگرند و همچون سگان بر سر حرام دنیا در ستیزند و در دریاهای هلاکت و گودالهای خون، عمر سپری کنند تا چون غائب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود و مردم در فقد او، یا کشته شدن وی، یا وفات یافتنش به خروش بیفتند، فتنه نمودار شود، و بلا نازل گردد، و آتش جنگ قبیله‌ای بر فروزد، و مردم در دینشان غلو کنند و همصدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است.

و حج‌گزاران در آن سال از شیعه علی و دشمنانش به حج روند تا از جانشینِ گذشتگان جستجو کنند، ولی نه از او اثری دیده شود و نه خبری از وی شناخته می‌گردد و نه بازمانده ای. در چنین وضعی شیعه علی مورد ناسزاگویی‌ها قرار گیرند، دشمنان‌شان به آنها سخن‌های ناشایست گویند و اشرار و نابکاران در گفتگو بر شیعیان چیره شوند تا جایی که امت، سرگردان می‌ماند و به وحشت بیفتد و این سخن که حجت از میان رفته و امامت باطل گردیده است، فراوان شود.

به‌خدای علی قسم که حجت امت همان هنگام بر پاست و در راههای آن (امت) گام بر می‌دارد، و به خانه‌های‌شان و کاخهای‌شان داخل می‌شود، در شرق

و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند اما دیده نمی‌شود تا زمان و وعده اش و ندای منادی از آسمان فرا رسد که آن روز، روز شادی فرزندان علی و شیعیان اوست.

شرح:

سند این روایت بسیار ضعیف است اما محتوای آن مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد و در آن مواردی ذکر شده:

الف) انکار فضائل: خبر دادن غیبی از اینکه فضائل اهل بیت علیهم‌السلام «به زودی مورد انکار قرار گرفته و باطل انگاشته شده و راویانش کشته خواهند شد و با کسی که آن را بخواند از روی ظلم و حسد بد رفتاری خواهد شد».

ب) ارث بر: ذکر میراث امیر المومنین علیه‌السلام از پیامبران علیهم‌السلام.

ج) شبیه عیسی علیه‌السلام: ذکر اینکه قائم علیه‌السلام «شبیه عیسی علیه‌السلام» می‌باشد و ظاهراً مرادش شباهت جسمانی است، اما این مخالف روایاتی است که بیان می‌کند قائم شبیه رسول اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد، و این مطلب قابل اعتنا نیست چون تمام راویان این نقل به غیر از نفر اول مجهول می‌باشند.

د) عصمت امام: ذکر معصوم بودن اهل بیت علیهم‌السلام: «عترت و نسل پاك و پاکیزه اش هستی که از آنان پلیدی را برده‌ای و تماس شیطانها را از آنان بازداشته‌ای».

هـ) کشتار سادات: خبر دادن غیبی به اینکه بسیاری از سادات فاضل به زودی کشته می‌شوند «در حالیکه مردم همچنان ایستاده و می‌نگرند و بی‌تفاوتند».

و) غصب و بیعت و نکث: خبر دادن غیبی به اینکه هر چند خلافت از امیر المومنین علیه‌السلام غصب می‌شود اما «به زودی قریش با علی بیعت کنند ولی چندان نگذرد که بیعت خود را بشکنند و به مبارزه با وی برخیزند و بر ستیزش اقدام نمایند و برچسبهای بس بزرگ به او بزنند».

و از اینجا به بعد، اگر ادامه سخن امیر المومنین علیه السلام باشد حالت کلام از متکلم به غائب تغییر یافته است، و احتمال اینکه این قسمت «از کلام رسول خدا باشد که یک وقت دیگر به حذیفه گفته و او خودش این دو کلام را به هم چسبانده»[1] لذا بقیه حدیث مرسل و بدون سند باشد باطل است چون بعد از این فقره تصریح شده که ادامه کلام از خود امیر المومنین علیه السلام است: «سوگند به آنکه جان علی در دست اوست ...».

ز) **از غیب:** خبر دادن غیبی به اینکه در مورد امام حسن علیه السلام «بیعتش را بشکنند» و لکن امام حسین علیه السلام «امت جدش او را می‌کشند».

ح) **در مسیر نابودی:** خبر دادن غیبی از اینکه این امت بعد از قتل امام حسین علیه السلام «پیوسته در گمراهی و ستم و کجروی و تعدی و اختلاف در دین، به سر خواهند برد، و پیوسته در صدد تغییر و تبدیل احکامی که خداوند در کتاب خود نازل نموده و به اظهار بدعتها و از بین بردن سنتها و برهم زدن دستورات دین و به کار گرفتن قیاس مشتبهات و ترک محکمات خواهند بود تا به کلی از اسلام بر کنده شوند و به وادی کوری و گمراهی و سرگردانی و نیافتن راه نجات گرفتار شوند». و ظاهراً مرادشان زمان امام سجاد علیه السلام است، چون دین در زمان امام باقر علیه السلام تجدید شد و ایشان علم را شکافت، همچنانکه در زمان امام صادق علیه السلام به اوج وجاهت خود رسید و در زمان امام رضا علیه السلام برای همه عالَم آشکار شد و رخ نمود.

کسی نگوید شاید مراد حدیث، وقوع چنین چیزی بعد از غیبت قائم است، چون حدیث تصریح می‌کند که این حوادث قبل از غیبت رخ می‌دهد «تا چون غائب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود».

---

۱. بحار الأنوار ج۲۸ ص۷۲

ط) حکومت ظلمه: خبر دادن غیبی به پادشاهی بنی امیه و بنی عباس قبل از رخ دادن آنها.

ی) غیبت قائم علیه‌السلام: خبر دادن به وقوع غیبت برای قائم علیه‌السلام: «تا چون غائب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود» و این تعبیر با غیبت جسمانی ایشان سازگار است، زیرا کسی که غیبت عنوانی دارد و فقط نام و نسبش ناشناخته است «از چشم مردم» غائب نیست.

ک) حوادث غیبت: خبر دادن از حوادثِ بعد از غیبت که: «مردم در فقد او، یا کشته شدن وی، یا وفات یافتنش به خروش بیفتند» و ظاهراً مراد از مردم در اینجا همان اهل سنت‌اند که «همصدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده» نه شیعه، و شاید مراد از «فقد او» ادعای عدم ولادت آن حضرت باشد.

ل) غیبت از حین یتیمی: خبر دادن به اینکه غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام از وفات پدر بزرگوارشان حساب شده نه از حین ولادت: «تا چون غائب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود ... و حج‌گزاران در آن سال از شیعه علی و دشمنانش به حج روند تا از جانشینِ گذشتگان جستجو کنند».

م) کیفیت غیبت: خبر دادن به کیفیت غیبت قائم علیه‌السلام که جسمانی می‌باشد: «حجت امت همان هنگام بر پاست و در راههای آن (امت) گام بر می‌دارد، و به خانه‌های‌شان و کاخهای‌شان داخل می‌شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند اما دیده نمی‌شود تا زمان و وعده اش».

ن) ظهور با نداء: خبر دادن به اینکه غیبت تا زمان «ندای منادی از آسمان فرا رسد» ادامه خواهد داشت و مراد از این نداء همان صیحه آسمانی است که هر کسی آن را به زبان خودش می‌شنود و این در روایات متعدد تصریح شده، بنا بر این ظهوری نخواهد بود تا این صیحه شنیده شود.

توضیح مرحوم نعمانی:

در این حدیث عجائب و شواهدی است بر حقّ بودن آنچه شیعه امامیه بدان اعتقاد دارد و متدین به آن است؛ خدا را شکر. از جمله شواهد، فرمایش امیر المومنین صلوات الله علیه است: «تا زمانی که غائب‌شونده از فرزندان من از دیده مردم پنهان شود»، آیا این سخن چنین غیبتی را ایجاب نمی‌کند؟ و نیز شاهدی نیست بر گفته آن که به این موضوع اعتراف دارد و متدین به امامت صاحب آن غیبت است؟ سپس فرمایش او که: «و مردم در فقد او، یا کشته شدن وی، یا وفات یافتنش به خروش بیفتند» و اینکه: «همصدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است» آیا این سخن موافق نیست با آنچه هم اکنون عموم مردم از تکذیب امامیه در مورد صاحب غیبت برآنند؟ در صورتی که غیبت درباره او محقق شده هر چند کسی وی را نبیند، و فرمایش آن حضرت که: «در آن سال مردم حج گزار برای جستجو به حج می‌روند» و مردم همین کار را کردند و اثری از او ندیدند.

و باز فرمایش او که: «در چنین وضعی شیعه علی مورد ناسزاگویی‌ها قرار گیرند، دشمنان‌شان به آنها سخن‌های ناشایست گویند و اشرار و نابکاران در گفتگو بر شیعیان چیره شوند» یعنی در گفت و شنود ظاهری، و سخن آنها که: پس امام شما کجاست؟ ما را به او راهنمایی کنید، و در ناسزا گفتنشان به آنان و در نسبت دادن آنها به نقص و ناتوانی و نادانی، به واسطه اینکه به کسی که وجودش ناپیداست قائلند و دشمنان را به کسی که غائب است حواله می‌دهند و خود این نسبت دادن، سبّ و ناسزاست. لذا آنان (شیعیان) در ظاهر نزد غافلان و نابینایان در حجت مغلوبند و پاسخی ندارند، و این فرمایش از امیر المومنین علیه‌السلام در اینجا شاهد راستگویی شیعیان و نادانی و حقّ ستیزی مخالفان ایشان است.

سپس سوگندِ آن حضرت با وجود همه اینها به پروردگار عزّوجلّ که می‌فرماید:

«به‌خدای علی قسم که حجت امت همان هنگام بر پاست و در راههای آن (امت) گام بر می‌دارد، و به خانه‌های‌شان و کاخهای‌شان داخل می‌شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند؛ او می‌بیند اما دیده نمی‌شود» آیا این خود شك را در امر غیبت آن حضرت برطرف نمی‌سازد؟ و آیا دلیلی نیست بر وجود او و درستی آنچه در حدیثی که پیش از این روایت گذشت که: «زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند ولی خداوند به زودی بندگانش را به خاطر ظلمشان و تجاوزشان و اسراف آنان نسبت به خودشان از دیدن او نابینا می‌سازد»؟

سپس برای آنان یوسف علیه‌السلام را مثال زد که امام زمان علیه‌السلام عیناً و شخصاً وجود دارد، جز اینکه او در این زمان می‌بیند ولی دیده نمی‌شود، چنانکه امیر المومنین علیه‌السلام فرمود، تا وقت آن روز و آن وعده و آواز دادن منادی از آسمان.

خدایا سپاس و شکر، تو را برای نعمت‌هایت که به شمار نیاید و بر لطفهای تو که پاداش آن قابل جبران نیست و تو را به رحمتت سوگند می‌دهیم و از تو می‌خواهیم که ما را بر آنچه از هدایت بر ما ارزانی داشته‌ای پابرجا بداری.

حدیث چهارم: موقوف کعب الاحبار

٤ـ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدِّينَوَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَتْنَا عَمِيرَةُ بِنْتُ أَوْسٍ قَالَتْ حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَمْرَةَ عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حُشِرَ الْخَلْقُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ صِنْفٌ رُكْبَانٌ وَ صِنْفٌ عَلَى أَقْدَامِهِمْ يَمْشُونَ وَ صِنْفٌ مُكِبُّونَ وَ صِنْفٌ عَلَى وُجُوهِهِمْ "صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَعْقِلُونَ" وَ لَا يُكَلِّمُونَ "وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ" أُولَئِكَ الَّذِينَ "تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالِحُونَ". فَقِيلَ لَهُ: يَا كَعْبُ مَنْ هَؤُلَاءِ "الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ" وَ هَذِهِ الْحَالُ حَالُهُمْ؟ فَقَالَ كَعْبٌ:

أُولَئِكَ كَانُوا عَلَى الضَّلَالِ وَ الِارْتِدَادِ وَ النَّكْثِ فَبِئْسَ "مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ" إِذَا لَقُوا اللَّهَ بِحَرْبِ خَلِيفَتِهِمْ وَ وَصِيِّ نَبِيِّهِمْ وَ عَالِمِهِمْ وَ سَيِّدِهِمْ وَ فَاضِلِهِمْ وَ حَامِلِ اللِّوَاءِ وَ وَلِيِّ الْحَوْضِ وَ الْمُرْتَجَى وَ الرَّجَا دُونَ هَذَا الْعَالَمِ وَ هُوَ الْعَلَمُ الَّذِي لَا يُجْهَلُ وَ الْمَحَجَّةُ الَّتِي مَنْ زَالَ عَنْهَا عَطِبَ وَ فِي النَّارِ هَوَى، ذَاكَ عَلِيٌّ وَ رَبِّ كَعْبٍ أَعْلَمُهُمْ عِلْماً وَ أَقْدَمُهُمْ سِلْماً وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْماً عَجِبَ كَعْبٌ مِمَّنْ قَدَّمَ عَلَى عَلِيٍّ غَيْرَهُ وَ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ بِهِ يَحْتَجُّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَ الصِّينِ.

إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ أَشْبَهُ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ سَمْتاً وَ هَيْبَةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أَعْطَى الْأَنْبِيَاءَ وَ يَزِيدُهُ وَ يُفَضِّلُهُ. إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ عليه السلام لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ وَ رَجْعَةٌ كَرَجْعَةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النَّجْمِ الْأَحْمَرِ وَ خَرَابِ الزَّوْرَاءِ وَ هِيَ الرَّيُّ وَ خَسْفِ الْمُزَوَّرَةِ وَ هِيَ بَغْدَادُ وَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ حَرْبِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فِتْيَانٍ أَرْمِينِيَّةٍ وَ آذَرْبِيجَانَ، تِلْكَ حَرْبٌ يُقْتَلُ فِيهَا أُلُوفٌ وَ أُلُوفٌ كُلٌّ يَقْبِضُ عَلَى سَيْفٍ مُحَلًّى تَخْفِقُ عَلَيْهِ رَايَاتٌ سُودٌ، تِلْكَ حَرْبٌ يَشُوبُهَا الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ وَ الطَّاعُونُ الْأَغْبَرُ.

سند:

جداً ضعيف، موقوف غير مستند به معصوم.

أحمد إبن عقدة: زيدى جارودى ثقه، أحمد بن محمد: مجهول، على بن الحسن: مجهول، عميرة بنت أوس: مجهول، الحصين بن عبد الرحمن: مجهول، عبد الله بن ضمرة: مجهول نزد ما، كعب الأحبار: كذاب تهمت زننده كه امام باقر عليه السلام در حديث صحيح اعلايى به كذب او شهادت دادند[1]؛ و اين سند شاذ

١. كافى ج٤ ص٢٤٠ ح١

است زیرا من حدیثی از عبد الله بن ضمره نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر[۱] و نادر است به خاطر مطلبی که در حدیث قبلی گذشت.

ترجمه:

عبد الله بن ضمره از کعب الأحبار نقل کرده که گفت: چون روز قیامت فرا رسد بندگان به چهار دسته محشور می‌شوند: دسته‌ای سواره، دسته‌ای بر گامهای خویش قدم بر می‌دارند، دسته‌ای به زمین خورده و به زانو در آمده، و دسته‌ای به رو در افتاده و کر و لال و کورند، آنان چیزی نمی‌فهمند و سخن نمی‌گویند و به آنان اجازه داده نمی‌شود که پوزش بخواهند، آنان کسانی هستند که آتش صورتهای‌شان را بریان می‌کند و در این حال که لبهایشان سوخته، کریه المنظر می‌شوند. به کعب گفته شد: ای کعب، اینان چه کسانی‌اند که به رو در افتاده محشور می‌شوند و حالشان چنین است؟

کعب گفت: آنان بر گمراهی و ارتداد و پیمان شکنی بوده اند، و بد چیزی است آنچه از پیش برای خویش فرستاده اند. روز دیدار خدا که با خلیفه و وصی پیامبرشان و عالم و سرور و فاضل خود و پرچمدار و صاحب حوض و مورد امید و امیدواری در غیر این عالم (یعنی در دنیا)، به جنگ پرداخته اند. او همان عَلَمی است که ناشناخته نمی‌ماند، و شاهراهی است که هر که از آن بر کنار رود هلاك شده و در آتش واژگون می‌گردد.

قسم به خدای کعب، آن علی است که دانشمندترین آنان از حیث علم و پیشقدم‌ترین ایشان در اسلام و سرشارترین‌شان از نظر بردباری است، کعب در شگفت است از کسی که دیگری را بر علی مقدم می‌دارد.

و قائم مهدی از نسل علی است که زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد،

---

۱. تهذیب الأحکام ج۷ ص۱۶۱ ح۱۸

و به وجود اوست که عیسی بن مریم بر نصارای روم و چین احتجاج می‌کند. قائم مهدی از نسل علی از نظر آفرینش و خو و آراستگی قیافه و ظاهر و شُکوه شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم است، خدای ﷻ آنچه به همه‌پیامبران بخشیده به او عطا می‌فرماید بلکه بیشتر و برتر، قائم از فرزندان علی دارای غیبتی است همچون غیبت یوسف، و بازگشتی همانند بازگشت عیسی بن مریم.

پس از غیبتش، با طلوع ستاره سرخ ظهور می‌کند همزمان با ویرانی زوراء که شهر ری است، و فرو رفتن مزوره و آن همان بغداد می‌باشد، و خروج سفیانی، و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران نفر در آن کشته می‌شوند، هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچمهای سیاه بر آن به اهتزاز در می‌آید، آن جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناك آمیخته است.

شرح:

این روایت نیست چون مستند به معصوم نمی‌باشد بلکه کلامی از کعب الأحبار است که دروغگو و افترا زننده بوده و امام باقر علیه‌السلام در حدیثی به سند صحیح اعلایی گواهی به دروغگویی او داده‌اند[1]، و ابن ابی الحدید می‌گوید: «عده‌ای از تاریخ نویسان روایت کرده‌اند علی درباره کعب الاحبار می‌گفته: او کذاب است؛ و کعب از علی منحرف بود»[2]. کعب همان کسی است که ابوذر در حضور عثمان با چوبدستی بر سر او زد و گفت: ای یهودی زاده از کی مانند تویی در مورد مسائل دین سخن می‌گوید.[3]

---

۱. کافی ج٤ ص٢٤٠ ح١

۲. شرح نهج البلاغه ج٤ ص٧٧

۳. مسترشد ص١٧٧

لکن او با این حال گاهی پرده از فضائل اهل بیت علیهم‌السلام بر می‌دارد بدون اینکه به معصوم مستند نماید و ما نمی‌دانیم از کجا نقل می‌کند، برای همین رعایت احتیاط نسبت به چیزهایی که در این باره می‌گوید لازم است حتی جایی که کلام او موافق کلام اهل بیت علیهم‌السلام باشد، تا خدایی نکرده باطلی که با حقّ مخلوط نموده، ما را گمراه نکند.

اما از سند که بگذریم محتوایش نزد عقل پذیرفته است و دین نیز قسمتی از آن را تایید می‌کند، و در آن نکاتی بیان شده که باید بررسی گردد:

الف) نزد من ثابت نشده که «چون روز قیامت فرا رسد بندگان به چهار دسته محشور می‌شوند» پس نه تکذیبش می‌کنم و نه تصدیقش.

ب) فضائلی برای امیر المومنین علیه‌السلام ذکر کرده که حقّ است.

ج) اینکه «قائم مهدی از نسل علی است» و لکن او آن کسی نیست «که زمین را به زمین دیگری دگرگون می‌سازد» چون دگرگون شدن زمین از حوادث روز قیامت است، خدای متعال می‌فرماید: «روزی که زمین به زمین دیگری تبدیل شود و نیز آسمانها و (مردم) برای خدای واحد قهار آشکار شوند».[1]

د) «به وجود اوست که عیسی بن مریم بر نصارای روم و چین احتجاج می‌کند»، و این قابل تصدیق می‌باشد و با این حال مجال برای تحقیق، وسیع است.

هـ) «قائم مهدی از نسل علی از نظر آفرینش و خو و آراستگی قیافه و ظاهر و شکوه شبیه‌ترین مردم به عیسی بن مریم است»، لکن این خلاف روایاتی است که بیان می‌کند قائم موعود شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد.

---

۱. سوره ابراهیم: ۴۸

و) «خدای ﷻ آنچه به همه‌پیامبران بخشیده به او عطا می‌فرماید بلکه بیشتر و برتر» و این مطلب حقّی است حال چه مراد معجزات آنها باشد و چه فضائل ایشان.

ز) «قائم از فرزندان علی دارای غیبتی است همچون غیبت یوسف، و بازگشتی همانند بازگشت عیسی بن مریم»، و ما قبلاً گفتیم که تشبیه غیبت قائم علیه‌السلام به غیبت عنوانیِ یوسف علیه‌السلام، مربوط به غیبت صغرای ایشان است نه غیبت کبری، اما معنای تشبیه در بازگشت قائم را نمی‌فهمیم و مثل این تشبیه را در کلام اهل بیت علیهم‌السلام نیافتیم، زیرا عیسی علیه‌السلام به آسمان رفته و از آسمان به زمین باز خواهد گشت بر خلاف قائم علیه‌السلام که در زمین است و غائب شده و در زمین ظهور می‌کند، الا اینکه مرادش جوان بودن عیسی علیه‌السلام به هنگام بازگشت باشد که در مورد قائم علیه‌السلام هم اینگونه است و او به صورت جوانی برومند ظهور می‌فرماید.

ح) علاماتی برای ظهور قائم ذکر نموده: «پس از غیبتش، با طلوع ستاره سرخ ظهور می‌کند همزمان با ویرانی زوراء که شهر ری است، و فرو رفتن مزوره که همان بغداد باشد، و خروج سفیانی، و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان چنان جنگی که هزاران و هزاران نفر در آن کشته می‌شوند، هر جنگجو شمشیری زیور یافته به دست می‌گیرد، پرچمهای سیاه بر آن به اهتزاز در می‌آید، آن جنگی است که به مرگ سرخ و طاعون بسیار خطرناك آمیخته است».

لکن «طلوع ستاره سرخ» حتی در یک حدیث از اهل بیت علیهم‌السلام بیان نشده، همچنانکه «جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان» را در احادیث اهل بیت نیافتیم و تازه، بیش از ۷۰۰ سال از انقراض بنی عباس گذشته، مگر اینکه بگوییم آنها قبل از رخداد ظهور قائم علیه‌السلام دوباره به حکومت می‌رسند. نیز تفسیر «الْمُزَوَّرَةِ» به «آن همان بغداد است» ظاهراً بعدها به این کلام افزوده شده، چون شهر بغداد در زمان امام صادق علیه‌السلام ساخته گشته و اصلاً در زمان کعب الاحبار وجود نداشته، لذا صحیح نیست از خراب شدن آن در آینده خبر دهند الا اینکه قبلش

از ساخته شدن آن در آینده خبر داده باشند، همانطور که امیر المومنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «... به شهری حمل می‌شود که مردی از فرزندان عمویم عباس آن را می‌سازد که در آن زمان بغداد نامیده می‌شود».[۱]

حدیث پنجم: روایت علوی

۵- وَ بِهِ[۲] عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ[۳] قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام :لَا تَقُومُ الْقِيَامَةُ حَتَّى تُفْقَأَ عَيْنُ الدُّنْيَا وَ تَظْهَرَ الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ وَ تِلْكَ دُمُوعُ حَمَلَةِ الْعَرْشِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ حَتَّى يَظْهَرَ فِيهِمْ عِصَابَةٌ "لا خَلاقَ لَهُمْ"يَدْعُونَ لِوَلَدِي وَ هُمْ بِرَاءٌ مِنْ وَلَدِي تِلْكَ عِصَابَةٌ رَدِيئَةٌ "لا خَلاقَ لَهُمْ"،عَلَى الْأَشْرَارِ مُسَلَّطَةٌ وَ لِلْجَبَابِرَةِ مُفْتِنَةٌ وَ لِلْمُلُوكِ مُبِيرَةٌ، تَظْهَرُ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ يَقْدُمُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ اللَّوْنِ وَ الْقَلْبِ رَثُّ الدِّينِ لَا خَلَاقَ لَهُ مُهَجَّنٌ زَنِيمٌ عُتُلٌّ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الْعَوَاهِرِ مِنَ الْأُمَّهَاتِ مِنْ شَرِّ نَسْلٍ، لَا سَقَاهَا اللَّهُ الْمَطَرَ فِي سَنَةِ إِظْهَارِ غَيْبَةِ الْمُتَغَيِّبِ مِنْ وُلْدِي صَاحِبِ الرَّايَةِ الْحَمْرَاءِ وَ الْعَلَمِ الْأَخْضَرِ.

أَيُّ يَوْمٍ لِلْمُخَيَّبِينَ بَيْنَ الْأَنْبَارِ وَ هِيتَ؟ ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ صَيْلَمُ الْأَكْرَادِ وَ الشُّرَاةِ وَ خَرَابُ دَارِ الْفَرَاعِنَةِ وَ مَسْكَنِ الْجَبَابِرَةِ وَ مَأْوَى الْوُلَاةِ الظَّلَمَةِ وَ أُمِّ الْبِلَادِ وَ أُخْتِ الْعَادِ[۴] تِلْكَ وَ

---

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام ج۲ ص۲۶۳

۲. در نسخه آستان قدس رضوی سند به صورت کامل ذکر شده. «مج»

۳. او عَمرو بن سعد بن معاذ اشهلی است، اما چون نسخه علامه مجلسی غلط داشته و در آن «عمر بن سعد» بوده، کسی که ذیل آن شرح زده گمان کرده وی عُمر بن سعد بن ابی وقّاص است لذا بعد از نقل این حدیث نگاشته: «سند این حدیث به بدترین خلق خدا عُمر بن سعد می‌رسد که لعنت خدا بر او باد»، این در حالیست که اصلاً عمر بن سعد در آن وقت طفل صغیری بوده که به ده سال نمی‌رسیده. «غف»

٤. در "بحار الأنوار" و آنچه از نسخه آستان قدس رضوی دیده می‌شود اینگونه است: «أُمِّ الْبَلَاءِ وَ أُخْتِ الْعَارِ». «مج»

رَبِّ عَلِيٍّ يَا عَمْرَو بْنَ سَعْدٍ بَغْدَادُ.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْعُصَاةِ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ بَنِي الْعَبَّاسِ الْخَوَنَةِ الَّذِينَ يَقْتُلُونَ الطَّيِّبِينَ مِنْ وُلْدِي وَ لَا يُرَاقِبُونَ فِيهِمْ ذِمَّتِي وَ لَا يَخَافُونَ اللَّهَ فِيمَا يَفْعَلُونَهُ بِحُرْمَتِي؛ إِنَّ لِبَنِي الْعَبَّاسِ يَوْماً كَيَوْمِ الطَّمُوحِ وَ لَهُمْ فِيهِ صَرْخَةٌ كَصَرْخَةِ الْحُبْلَى.

الْوَيْلُ لِشِيعَةِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مِنَ الْحَرْبِ الَّتِي سَنَحَ بَيْنَ نَهَاوَنْدَ وَ الدِّينَوَرِ تِلْكَ حَرْبُ صَعَالِيكِ شِيعَةِ عَلِيٍّ يَقْدُمُهُمْ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ اسْمُهُ عَلَى اسْمِ النَّبِيِّ ﷺ مَنْعُوتٌ مَوْصُوفٌ بِاعْتِدَالِ الْخَلْقِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ نَضَارَةِ اللَّوْنِ، لَهُ فِي صَوْتِهِ ضِجَاجٌ وَ فِي أَشْفَارِهِ وَطَفٌ وَ فِي عُنُقِهِ سَطَعٌ أَفْرَقُ الشَّعْرِ مُفَلَّجُ الثَّنَايَا عَلَى فَرَسِهِ كَبَدْرٍ تَمَامٍ إِذَا تَجَلَّى عِنْدَ الظَّلَامِ[1] يَسِيرُ بِعِصَابَةٍ خَيْرِ عِصَابَةٍ أَوَتْ وَ تَقَرَّبَتْ وَ دَانَتْ لِلَّهِ بِدِينِ تِلْكَ الْأَبْطَالِ مِنَ الْعَرَبِ الَّذِينَ يَلْحَقُونَ حَرْبَ الْكَرِيهَةِ، وَ الدَّبْرَةُ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْأَعْدَاءِ إِنَّ لِلْعَدُوِّ يَوْمَ ذَاكَ الصَّيْلَمَ وَ الِاسْتِئْصَالَ.

سند:

جداً ضعيف.

أحمد إبن عقدة: زيدى جارودى ثقه، أحمد بن محمد: مجهول، على بن الحسن: مجهول، عميرة بنت أوس: مجهول، الحصين بن عبد الرحمن: مجهول، عبد الرحمن بن عمرو: مجهول، عمرو بن سعد: مجهول؛ و اين سند نادر است چنانچه گذشت.

ترجمه:

امير المومنين عليه السلام : قيامت بر پا نخواهد شد تا اينكه چشم دنيا از كاسه بيرون آيد و سرخى در آسمان پديدار شود و آن ناشى از اشكهاى حاملان عرش است كه

---

١. در "بحار الأنوار" اينگونه است: «تَجَلَّى عَنْهُ الْغَمَام». «مج»

بر اهل زمین می‌ریزد تا جماعتی که بهره‌ای از دین ندارند، در میان مردم پیدا شوند و برای فرزندم دعوت کنند در حالیکه از فرزندم بیزارند، آنان جماعتی پست هستند که نصیبی از دین ندارند، بر بدکاران مسلّطند و ستمگران را فتنه انگیز و شاهان را مرگ آفرینند. در نزدیکی‌های شهر کوفه آشکار می‌شوند، سرکردگی آنان را مردی به عهده دارد که سیه‌چرده و سیه‌دل‌است، سخیف اعتقاد، بی‌بهره از دین، بی‌اصل و نسب، فرومایه و جفاکار است، دستان مادرانی نابکار او را برای تربیت دست به دست گردانده است؛ از بدترین تبار و نژاد می‌باشد؛ خداوند باران خود را از آن جماعت دریغ دارد، این حادثه در سال اظهار غیبت غائب شونده از فرزندان من که صاحب پرچم سرخ و بیرق سبز است، رخ می‌دهد.

وه که آن روز چه روزی برای نومیدان است میان شهر «انبار» و شهر «هیت»، روز مصیبت بار کُردها و خوارج و روز ویرانی مقرّ فرعونها و جایگاه ستمگران و پناهگاه فرمانداران ظالم و مادر شهرها و همتای شهر عاد، به خدای علی قسم که آن شهر بغداد است ای عمرو بن سعد.

ای لعنت خدا بر گناهکاران از بنی امیه و بنی عباس، آن خائنانی که فرزندان پاک مرا می‌کشند و حقّی را که من به گردنشان دارم در مورد فرزندانم رعایت نمی‌کنند و در آنچه نسبت به حریم من انجام می‌دهند از خدا نمی‌ترسند. بنی عباس را روزی از روزهای سخت و شدید در پیش است و ایشان را در آن روز فریادی است چون فریاد زن باردار به هنگام زاییدن.

وای بر پیروان فرزندان عباس در آن جنگی که میان نهاوند و دینور صورت خواهد گرفت، و آن جنگ فقرای شیعه علی است، سرکردگی آنان را مردی از همْدان به عهده دارد که نامش چون نام‌پیغمبر است. خلقت او بدون بیش و کم و متناسب، و به خوشخویی و زیبایی و خوشرنگی موصوف است؛ دارای صدایی تکان دهنده و مژگانی بلند و گردنی کشیده می‌باشد؛ میان مویش از هم باز و دندانهای پیشینش فاصله دار است؛ نشسته بر اسب خود همچون قرص کامل ماه

که در شب تاریك در حال تابیدن می‌باشد؛ با گروهی حرکت می‌کند که بهترین جماعتی است که به خدا پناه برده و تقرّب جسته و به دین آن رادمردان عرب متدیّن شده که خود را در آن روز به جنگی می‌رسانند که برای دشمنان ناخوشایند و شکست آور است، آن روز برای دشمن روز مصیبت و ریشه کن شدن خواهد بود.

شرح:

سند این روایت بسیار ضعیف است و از نظر محتوا دارای مضامین و تعابیر شاذی می‌باشد که حتی یک کلمه‌اش را در حدیث دیگری نیافتم مگر سرخی آسمان را و علامه مجلسی درباره محتوای آن می‌نویسد: «من این حدیث را آوردم در حالیکه دارای تصحیف و مغلوط است»[1]، ولی به هر حال نکاتی دارد که ذکر می‌کنم:

الف) ذکر حوادث قبل از رخداد قیامت که البته اینها قبل از قیام قائم علیه‌السلام اتفاق می‌افتد چون بعد از ایشان زمین پر از عدل و رحمت و حکمت می‌شود. و این حوادث عبارتند از:

(۱) بیرون آمدن چشم دنیا از کاسه که نمی‌فهمم منظورش چیست.

(۲) ظهور سرخی ناشی از «اشکهای حاملان عرش» در آسمان، و این معنی در هیچ حدیث دیگری وارد نشده الا آنچه شیخ صدوق در داستان تشرف ابن مهزیار پیرامون از بین رفتن دولت بنی عباس نقل نموده که امام زمان علیه‌السلام فرمودند: «و در آسمان سه (روز) سرخی پدیدار شود و در آن ستونهایی سیمین باشد که از نور بدرخشد»[2] و من نمی‌دانم مراد از این سرخی همان سرخی است یا غیر آن.

(۳) ظهور «جماعتی» که «در نزدیکی‌های شهر کوفه آشکار می‌شوند،

---

۱. بحار الأنوار ج۵۲ ص۲۲۷

۲. کمال الدین ج۲ ص٤٦٩

سرکردگی آنان را مردی به عهده دارد که سیه‌چرده و سیه‌دل‌است» «در سال اظهار غیبت غائب شونده از» فرزندان امیر المومنین علیه‌السلام «که بهره‌ای از دین ندارند» و برای قائم علیه‌السلام «دعوت می‌کنند» «در حالیکه» از او «بیزارند»! و لکن ظهور چنین جماعتی در سال اظهار غیبت گزارش نشده، البته اگر مرادش همان سال ۲۶۰ هجری باشد، مگر اینکه منظورش از اظهار غیبت، سال ظهور شخص غائب باشد.

(٤) مهدی دارای دو پرچم است: «پرچم سرخ و بیرق سبز» و من چنین تعبیری در حدیث دیگری نیافتم.

(٥) «ویرانی مقرّ فرعونها و جایگاه ستمگران و پناهگاه فرمانداران ظالم» که همان «بغداد است» و من نمی‌دانم این در قرون گذشته اتفاق افتاده یا بعداً رخ خواهد داد.

ب) خبر دادن از اینکه یکی از فرزندان امیر المومنین علیه‌السلام غائب خواهد شد.

ج) خبر دادن غیبی از تشکیل دولت «بنی امیه و بنی عباس خائن» و نیز خبر دادن غیبی از اینکه آنها فرزندان «پاک» امیر المومنین علیه‌السلام را «می کشند».

د) خبر دادن غیبی به وقوع «جنگی که میان نهاوند و دینور صورت خواهد گرفت» و بر ضد بنی عباس خواهد بود و «سرکردگی آنان را مردی از همْدان بر عهده دارد» و من نمی‌دانم این واقعه رخ داده یا نه.

توضیح مرحوم نعمانی:

در این دو حدیث که ذکر غیبت و صاحب غیبت آمده، مطالبی است که برای پژوهنده و جوینده، کافی و شفابخش، و حجتی است بر اهل انکار و ستیزه، و در حدیث دوم اشاره‌ای است به ذکر جماعتی که در آنچه سابقاً گذشته شناخته نمی‌شده، و فقط در سال ۲۶۰ و حدود آن برانگیخته خواهند شد و آن همانگونه که امیر المومنین علیه‌السلام فرمود سال اظهار غیبت غائب شونده است و آن همانگونه

است که آن را وصف کرده و چگونگی آن و پرچمدارش را توصیف نموده. و هرگاه خردمندی که دارای اندیشه‌است ـ چنانکه خدای تعالی فرموده: «یا گوش فرا دهد در حالیکه شاهد است» ـ این اشاره را عمیقاً بنگرد، همین اشاره برای او از بیان صریح کفایت می‌کند و دیگر لازم نیست صریحاً گفته شود. از خداوند رحیم به واسطه رحمتش توفیق دست یافتن به حقیقت را خواستاریم.

حدیث ششم: کلام ام هانی ـ روایت باقری

٦ـ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ دَاوُدَ[1] قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ:قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام: مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: "فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ"[2]؟ فَقَالَ: يَا أُمَّ هَانِئٍ إِمَامٌ يَخْنِسُ نَفْسَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ النَّاسِ عِلْمُهُ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكْتِ ذَلِكَ الزَّمَانَ قَرَّتْ عَيْنُكِ.

وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِيِّ عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ[3] عَنْ أُمِّ هَانِئٍ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: يَظْهَرُ كَالشِّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكْتِ زَمَانَهُ قَرَّتْ عَيْنُكِ.[4]

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی اینگونه است: «احمد بن علی بن داود». «مج»

۲. سوره تکویر: ۱۵

۳. «أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ» در نقل "کافی" و تفسیر محمد بن عباس نیست: تأویل الآیات ص۷٤٤. «مج»

٤. کافی ج۱ ص۳٤۱ ح۲۲

سند (۱):

جداً ضعیف، مقبول.

سلامة بن محمد: شیعه ثقه، علی بن داود: مجهول اسمش نیامده مگر اینجا و لکن ظاهراً این اشتباه نگارشی احمد بن داود بن علی قمی ثقه است همچنانکه در "بحارالأنوار" ثبت شده[۱]، أحمد بن الحسن: مجهول، عمران بن الحجاج: مجهول اسمش نیامده مگر اینجا و یک جای دیگر[۲]، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، محمد بن أبی عمیر: شیعه ثقه، محمد بن إسحاق: مجهول، أسید بن ثعلبة: مجهول اسمش نیامده مگر در این سند، أم هانئ: مجهول اسمش نیامده مگر اینجا؛ و این سند شاذ است به خاطر آنچه عرض شد.

سند (۲):

جداً ضعیف، مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه: علی بن محمد: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، موسی بن جعفر: مهمل و نزد بعضی ثقه می‌باشد، وهب بن شاذان: مجهول، الحسن بن أبی الربیع: مجهول، محمد بن إسحاق: مجهول، أسید بن ثعلبة: مجهول[۳]، أم هانئ: مجهول؛ و این سند شاذ است چنانکه گذشت.

ترجمه:

ام هانی می‌گوید: از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: معنای این سخن خدای عزوجل: "فَلا

---

۱. بحار الأنوار ج۵۱ ص۱۳۷ ح۶

۲. علل الشرایع ج۱ ص۳۰۹ ح۱

۳. در مورد وجود وی در سند "کافی" تردید هست. «مج»

أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ" چیست؟ فرمود: ای ام هانی، امامی است که خود را از مردم کنار می‌کشد تا آگاهی مردم نسبت به او قطع گردد، در سال ۲۶۰[۱]، سپس همچون ستاره فروزان در شب ظلمانی نمایان شود، اگر آن زمان را درك کنی چشمت روشن خواهد شد. کلینی هم آن را با کمی اختلاف نقل کرده است.

شرح:

سند این روایت بسیار ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن از سال غائب شدن قائم خبر داده شده و از آن تعبیر به انقطاع علمش از مردم نموده که یعنی مردم نه شخص او را می‌شناسند و نه از مکانش با خبرند. و «خنّس» جمع «خانس» از «خَنَس» به معنای تأخیر افتادن است و مقصود از آن در آیه شریفه ستارگانند که در روز پنهانند و در شب ظاهر می‌شوند، و در این روایت بر امامی تطبیق شدند که از مردم دور و غائب است[۲]، و جمع بودن لفظش ضرری به مقام تطبیق نمی‌زند همچنانکه از باب تعظیم نیز آوردن جمع صحیح می‌باشد.

حدیث هفتم: کلام ام هانی - روایت باقری

۷ـ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ رِجَالِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِئٍ قَالَتْ: لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: "فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ"[۳] فَقَالَ: الْخُنَّسُ

---

۱. سال وفات امام حسن عسکری علیه السلام. «غف»

۲. مرآة العقول ج۴ ص۵۵

۳. سوره تکویر: ۱۵ ـ ۱۶

إِمَامٌ يَخْنِسُ نَفْسَهُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ[1] ثُمَّ يَبْدُو كَالشِّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَإِذَا أَدْرَكْتِ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكِ.[2]

سند:

جداً ضعیف، مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه: عدة من أصحابنا: شیعه ثقه، سعد بن عبد الله: شیعه ثقه، أحمد بن الحسن: مجهول، عمر بن یزید: شیعه ثقه، و احتمال دارد این اشتباه نگارشی احمد بن حسین بن عمر بن یزید باشد همانطور که در "کمال الدین ثبت شده"[3] و او شیعه ثقه است لکن روایتی از سعد از احمد بن حسین وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر[4]، الحسن بن أبی الربیع: مجهول، محمد بن إسحاق: مجهول، أسید بن ثعلبة: مجهول، أم هانئ: مجهول؛ و این سند شاذ است چنانکه گذشت.

ترجمه:

ام هانی می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام را ملاقات کردم و از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «فَلا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: خنّس امامی است که خود را در زمانش از مردم کنار می‌کشد هنگام قطع شدن آگاهی مردم نسبت به او، در سال ۲۶۰، سپس همچون ستاره فروزان در ظلمت شب نمایان گردد، وقتی آن زمان را درك کنی چشمت روشن خواهد شد.

---

۱. در "اثبات الوصیه" اینگونه است: «إمام یفقد فی سنة ستّین و مائتین». «مج»

۲. کافی ج۱ ص۳۴۱ ح۲۳؛ و الإمامة و التبصرة ص۱۱۹ ح۱۱۳، کمال الدین ج۱ ص۳۲۵ ح۱ و اثبات الوصیه ص۲۶۵ نیز آن را روایت کرده‌اند. «مج»

۳. کمال الدین ج۱ ص۳۲۴ ح۱

۴. غیبت طوسی ص۲۰۸

شرح:

سند و محتوا با اختلافی اندک همانند حدیث قبل است.

حدیث هشتم: روایت صادقی

۸ـ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَابُنْدَاذَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَالِكٍ[۱] قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنِ الْكَاهِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَوَاصَلُوا وَ تَبَارُّوا وَ تَرَاحَمُوا فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَيَأْتِيَنَّ عَلَيْكُمْ وَقْتٌ لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينَارِهِ وَ دِرْهَمِهِ مَوْضِعاً ـ يَعْنِي لَا يَجِدُ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ عليه السلام مَوْضِعاً يَصْرِفُهُ فِيهِ لِاسْتِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعاً بِفَضْلِ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَلِيِّهِ[۲] ـ فَقُلْتُ: وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: عِنْدَ فَقْدِكُمْ إِمَامَكُمْ، فَلَا تَرَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَطْلُعَ عَلَيْكُمْ كَمَا تَطْلُعُ الشَّمْسُ آيَسَ مَا تَكُونُونَ، فَإِيَّاكُمْ وَ الشَّكَّ وَ الِارْتِيَابَ وَ انْفُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الشُّكُوكَ، وَ قَدْ حَذَّرْتُكُمْ فَاحْذَرُوا أَسْأَلُ اللَّهَ تَوْفِيقَكُمْ وَ إِرْشَادَكُمْ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، أحمد بن مابنداذ: مجهول، محمد بن مالک: مجهول و در نسخه آستان قدس رضوی «أحمد بن مالک» ثبت شده و ظاهراً آن اشتباه نگارشی احمد بن هلال است زیرا در تمام مصادر حدیثی ما حدیثی از ابن مابنداذ از غیر احمد بن هلال وجود ندارد مگر اینجا و جایی در "امالی طوسی"[۳]، و احمد بن هلال فاسد المذهب ثقه است، و بعضی احتمال داده‌اند مراد جعفر بن

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی اینگونه آمده: «محمد بن مابنداذ قال حدثنا أحمد بن مالک». «مج»

۲. این قسمت از کلام مولف است. «غف»

۳. از منصور بن عباس: امالی طوسی ص۱۲۵ ح۸

محمد بن مالک فزاری باشد[۱] چون محمد بن همام از او حدیث نقل می‌کند، لکن حدیثی از احمد بن مابنداذ از جعفر بن محمد وجود ندارد؛ محمد بن سنان: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن یحیی الکاهلی: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است اگر محمد بن مالک اشتباه نگارشی نباشد زیرا حدیثی از احمد بن مابنداذ از چنین اسمی وجود ندارد مگر اینجا، همچنانکه حدیث محمد بن مالک از محمد بن سنان وجود ندارد مگر اینجا، اما اگر اشتباه نگارشی از احمد بن هلال باشد سند نادر است زیرا حدیث احمد از محمد بن سنان وجود ندارد مگر اینجا و دو جای دیگر.[۲]

ترجمه:

عبد الله کاهلی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: با یکدیگر در ارتباط باشید و نیکی کنید و نسبت به هم مهربانی نمایید، سوگند به آنکه دانه را شکافته و جانداران را آفرید، یقیناً شما را روزی فرا رسد که هیچیک از شما جایی برای دینارش و درهمش نیابد ـ یعنی به هنگام قائم علیه‌السلام محلی که در آن درهم و دینار خود را صرف کند نیابد به خاطر بی‌نیازی همه مردم که با فضل خدا و ولیّ او حاصل شده ـ عرض کردم: آن کی خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که امامتان را نیابید، و همچنان باقی خواهید بود تا امام بر شما آشکار گردد مثل خورشید که طلوع می‌کند، در حالیکه در کمال ناامیدی به‌سر می‌برید. بر حذر باشید از شک و دودلی، شکها را از خود دور کنید، من شما را بر حذر داشتم، پس بر حذر باشید، کامیابی و هدایت شما را از خدا می‌خواهم.

---

۱. گویا او ابو جعفر بن محمد بن مالك است، و در بعضی نسخه ها: «احمد بن هلال» ثبت شده؛ «غف». من می‌گویم: ظاهراً مرحوم غفاری کلمه «ابو» را سهواً ثبت نموده چون صحیحش جعفر بن محمد بن مالک می‌باشد. «مج»

۲. کافی ج۸ ص۲۵۷ ح۳۷۱، معانی الأخبار ص۲۲۶ ح۱

شرح:

سند روایت ضعیف است ولی محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن، خبر غیبی داده شده که: «یقیناً شما را روزی فرا رسد که هیچیك از شما جایی برای دینارش و درهمش نیابد» و ظاهراً تفسیری که برای این جمله بیان شده از جانب مولف است و اصطلاحاً حدیث مدرج می‌باشد و نظر شریف مرحوم نعمانی این بوده که مراد حدیث اینست که در زمان حضرت قائم علیه‌السلام آنقدر ثروت زیاد می‌گردد که فقیر و بیچاره‌ای پیدا نمی‌شود تا کسی به او صدقه یا زکات یا خمس دهد. ولی این تفسیر صحیح نیست، «و او در تفسیرش اشتباه کرده زیرا این سخن ـ همانگونه که از آخر حدیث پیداست ـ در توصیف زمان غیبت آمده نه زمان ظهور بلکه معنا اینست که عموم مردم خیانتکار می‌شوند به گونه‌ای که فرد امینی بر درهم و دینار یافت نمی‌گردد»[1] و مویدش این هست که گفته: «دینارش و درهمش» یعنی مال خودش نه حقوق شرعی در اموالش، و ممکن است معنا این باشد که فرد مورد اعتمادی که در ادعای فقیر بودن خودش یا دیگری راستگو باشد یافت نشود تا ما با او ارتباط داشته و نیکی و مهربانی کنیم، همچنانکه صدر حدیث بر آن دلالت دارد.

و در این حدیث خبر داده شده که ما امام خود را گم می‌کنیم و ایشان «در حالیکه در کمال ناامیدی» به سر می‌بریم ظهور می‌فرماید، بنا بر این قائم علیه‌السلام زمانی ظهور می‌کند که شیعه در شدیدترین وضع ناامیدی قرار دارد، و این اشاره به بسیار طولانی بودن غیبت آن حضرت است، همچنانکه گوشه‌ای به رخداد «شك و دودلی» به علت طولانی شدن غیبت زده است.

---

۱. بحار الأنوار ج۵۱ ص۱٤۷

توضیح مرحوم نعمانی:

پس فرد اندیشمند باید به این نهی، از شك کردن در درستی غیبت امام غائب علیه‌السلام و درستی ظاهر شدن او، نیك بنگرد و نیز به فرمایش آن حضرت به دنبال نهی فرمودن از شك در مورد آن: «من شما را بر حذر داشتم پس بر حذر باشید» یعنی از شك بر حذر باشید. به خداوند پناه می‌بریم از تردید و ناباوری و پیمودن راهی که به سوی نابودی می‌برد، و از او استوار ماندن بر هدایت و طی کردن برترین راه حقّ را خواهانیم، راهی که ما را با منّت و قدرتش به همراه برگزیدگان از منتخبانش به کرامت خود می‌رساند.

حدیث نهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی

۹ـ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الزُّهْرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي مَجْلِسِهِ وَ مَعِي غَيْرِي فَقَالَ لَنَا: إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ، يَعْنِي بِاسْمِ الْقَائِمِ علیه‌السلام وَ كُنْتُ أَرَاهُ يُرِيدُ غَيْرِي، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ سَبْتاً مِنَ الدَّهْرِ وَ لَيَخْمُلَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ أَوْ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ لَتَفِيضَنَّ عَلَيْهِ أَعْيُنُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيُكْفَأَنَّ كَتَكَفُّؤِ السَّفِينَةِ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ حَتَّى لَا يَنْجُوَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ وَ أَيَّدَهُ "بِرُوحٍ مِنْهُ" وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُعْرَفُ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ. قَالَ الْمُفَضَّلُ: فَبَكَيْتُ، فَقَالَ لِي: مَا يُبْكِيكَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَا أَبْكِي وَ أَنْتَ تَقُولُ تُرْفَعُ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُعْرَفُ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ؟ قَالَ: فَنَظَرَ إِلَى كَوَّةٍ فِي الْبَيْتِ الَّتِي تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ: أَ هَذِهِ الشَّمْسُ مُضِيئَةٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: وَ اللَّهِ لَأَمْرُنَا أَضْوَأُ مِنْهَا.

سند:

ضعیفِ مقبول.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، محمد بن عصام: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الکریم از محمد بن عصام وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب[1] و نیز حدیثی از محمد بن عصام از مفضل بن عمر وجود ندارد مگر اینجا.

و کلینی نیز آن را به سند ضعیف دیگری با تفاوت در بعضی الفاظ روایت کرده است: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلَفِ بْنِ عَبَّادٍ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ».[2]

ترجمه:

مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم و در مجلس او شخص دیگری نیز با من بود، آن حضرت به ما فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن ـ یعنی نام قائم را ـ و من فکر می‌کردم مخاطبش آن شخص است نه من، پس به من فرمود: ای ابا عبد الله بپرهیزید از شهرت دادن، به خدا او حتماً مدتی از روزگار غائب خواهد شد و گمنام خواهد گشت تا جایی‌که گفته شود: آیا او وفات یافته یا نابوده شده، به کدام بیابان رفته؟ و چشم‌های مومنان بر او اشکها خواهد ریخت و مردم

---

۱. غیبت نعمانی ص۲۱٦ ح۵

۲. کافی ج۱ ص۳۳۸ ـ ۳۳۹ ح۱۱

همچون واژگون شدن کشتی در دست امواج دریا زیر و رو خواهند شد تا اینکه هیچ کس نجات نیابد مگر آن که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و با روحی از جانب خود تأییدش فرموده باشد.

و بدون شك، دوازده پرچمِ اشتباه انگیز که هیچ یك از دیگری شناخته نمی‌شود برافراشته خواهد شد. من گریستم، آن حضرت به من فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشت؟ عرض کردم: فدایت گردم چگونه گریه نکنم در حالیکه می‌فرمایید دوازده پرچم برافراشته خواهد شد که هیچ کدام از دیگری شناخته نمی‌شود؟ آن حضرت به شکافی که در دیوار خانه بود و خورشید از آنجا به درون خانه می‌تابید نگریست و فرمود: آیا این خورشید نورانی است؟ عرض کردم: آری، فرمود: به خدا قسم امر ما نورانی‌تر از این خورشید می‌باشد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن مواردی ذکر شده:

الف) نهی از شهرت دادن اسم قائم علیه‌السلام، و ظاهراً این نهیی جهتی و مربوط به آن زمان بوده تا دشمنان ندانند قائم دقیقاً چه کسی است.

ب) خبر دادن موکد به رخداد غیبتی طولانی برای قائم علیه‌السلام «تا آنجا که گفته شود: آیا او وفات یافته یا نابوده شده، به کدام بیابان رفته؟».

ج) خبر دادن از شدت گرفتن فتنه‌های اعتقادی در دوره غیبت آن حضرت تا جایی که «چشم‌های مومنان بر او اشکها خواهد ریخت و مردم همچون واژگون شدن کشتی در دست امواج دریا زیر و رو خواهند شد تا اینکه هیچ کس نجات نیابد مگر آن که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش نقش کرده و با روحی از جانب خود تأییدش فرموده باشد».

د) خبر دادن موکد به خروج «دوازده پرچم اشتباه انگیز که هیچ کدام از

دیگری شناخته نمی‌شود» و حدیث دیگری آن را تایید می‌نماید که: «قائم خروج نمی‌کند تا دوازده نفر از بنی هاشم خروج نمایند که هر کدام به سوی خود دعوت می‌کنند».[۱]

هـ) خبر دادن به اینکه امر امامت و از جمله امامت قائم علیه‌السلام تابنده تر از خورشید است، بنا بر این قائم کسی است که چون خروج کند امرش از خورشید واضح تر است بدون هیچ شبهه و شکی.

حدیث دهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی

۱۰ـ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ جَمِيعاً قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ الْقَصَبَانِيُّ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسَاوِرٍ[۲] عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّيْخَ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ التَّنْوِيهَ أَمَا وَ اللَّهِ لَيَغِيبَنَّ سَبْتاً مِنْ دَهْرِكُمْ وَ لَيَخْمُلَنَّ حَتَّى يُقَالَ مَاتَ هَلَكَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ لَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَيُكْفَأَنَّ تَكَفُّؤَ السَّفِينَةِ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ لَتُرْفَعَنَّ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَايَةً مُشْتَبِهَةً لَا يُدْرَى أَيٌّ مِنْ أَيٍّ. قَالَ: فَبَكَيْتُ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ نَصْنَعُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ـ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى شَمْسٍ دَاخِلَةٍ فِي الصُّفَةِ ـ أَ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: لَأَمْرُنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ.[۳]

---

۱. غیبت طوسی ص۴۳۷

۲. در نسخه آستان قدس رضوی و "غیبت طوسی" و "دلائل الإمامه" اینطور ثبت شده: «عمرو بن مساور». «مج»

۳. الإمامة و التبصرة ص۱۲۵، کمال الدین ج۲ ص۳۴۷ ح۳۵، غیبت طوسی ص۳۳۷ و دلائل الإمامه ص۵۳۲ ح۱۱۶، اثبات الوصیه ص۲۶۴ با اندکی تفاوت. «مج»

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ[1] عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسَاوِرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثِهِ: وَ لَيَغِيبَنَّ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ.[2]

سند (۱):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا اسم محمد بن مساور در سند هیچ حدیث دیگری نیامده.

سند (۲):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

---

۱. در "کافی": «عَبْدِ الْكَرِيمِ» ندارد. «مج»

۲. کافی ج۱ ص۳۳۶ ح۳

سند (۳):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث جعفر بن محمد از محمد بن عیسی را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب[۱] و به خاطر آنچه گذشت.

سند (٤):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (٥):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن عامر: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۵۵ ح۱٦

بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث جعفر بن محمد از عبد الله بن عامر را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب[1] و به خاطر آنچه گذشت.

سند (٦):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، عبد الله بن عامر: شیعه ثقه، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (۷):

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، عبد الکریم: هفت امامی ثقه و ظاهراً این اسم اضافه است چون در سند "کافی" وجود ندارد بلکه اصلاً غلط است زیرا احمد بن محمد اشعری از عبد الکریم حدیث نقل نمی‌کند و عبد الکریم هم از عبد الرحمن نقل نمی‌کند بلکه بر عکس، عبد الرحمن از او روایت دارد[2]، عبد الرحمن: شیعه ثقه، محمد بن مساور: مجهول، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۵۵ ح۱٦

۲. کافی ج۵ ص۳۸۹ ح٤، الإمامة و التبصرة ص۳۱ ح۱٦، علل الشرایع ج۱ ص۱۹٦ ح۷

ترجمه و شرح:

مانند حدیث قبل است.

توضیح مرحوم نعمانی:

آیا نمی‌نگرید ـ خداوند بر هدایت شما بیفزاید ـ به این نهی از شهرت دادن و آشکار ساختن نام و یاد غائب‌شونده علیه‌السلام در فرمایش آن حضرت که: «مبادا مشهور سازید»؟ و نیز به این گفته او که: «بدون شك مدتی از روزگار شما غیبت خواهد نمود و حتماً او گمنام و پنهان خواهد شد تا آنکه گفته شود: او مرده است، هلاك شده، به کدام بیابان راه پیموده؟ و بی‌تردید دیدگان مومنان بر او خواهد گریست و همچون واژگون شدن کشتی در امواج دریا حتماً زیر و رو خواهند شد»؟

منظور آن حضرت علیه‌السلام از این سخنان همان مشکلاتی است که برای شیعه در امواج فتنه‌های گمراه‌کننده هولناك رخ می‌دهد و نیز آنچه از مذاهب باطل و متحیر و سرگردان که از شیعه جدا و گروه گروه می‌شود و آن پرچمها که برافراشته می‌گردد و اشتباه انگیز است یعنی متعلق به مدعیان امامت از آل ابو طالب و آن کسانی است که از بین ایشان به خاطر ریاست طلبی در هر زمان خروج می‌کنند، پس آن حضرت نمی‌فرماید اشتباه انگیز، مگر به جهت کسانی که از این خاندان (ابی طالب) هستند، که امامتی را ادعا می‌کند که برای او نیست و به واسطه همین نسبش، امر وی بر مردم مشتبه می‌گردد، و سست مذهبان از شیعه و دیگران گمان می‌برند که آنان بر حقّ اند نظر به اینکه از خاندان حقّ و راستی و درستی اند.

در حالیکه چنین نیست زیرا خدای عزّوجلّ این امر را ـ که بر سرش کسانی از آنها که اهلش نبودند تلف شدند و همه از اهل بیت بودند و به نافرمانی خدا این امر را طلب کردند، هم خود هلاك شدند و هم پیروان آنها تلف شدند به این گمان که اینان اهلیت دارند فریب خوردند و از ایشان پیروی کردند ـ منحصر به صاحب حقّ و معدن صدق ساخته و آن را برای او مقرّر فرموده، احدی با وی در آن شریك

نمی‌گردد و غیر از او هیچیك از جهانیان را روا نیست آن امر را ادعا کند.

پس خداوند دلهای مومنان را با وجود واقع شدن فتنه‌ها و جدایی و انشعاب مذاهب و تزلزل دلها و اختلاف گفته‌ها و پراکندگی نظرات و انحراف منحرفین از راه راست، بر آیین امامت و حقیقت امر و فروغ آن استوار و پا برجا بدارد که با درخشش سرابها و تابناکی‌های فریبنده گول نمی‌خورند و با گمانهای دروغین همراهی نمی‌کنند تا خداوند کسی را که باید به صاحب خود ملحق شود ملحق گرداند بدون تبدیل و تغییر، و هر کس از ایشان را که قبل از ظهور بدون داشتن شك و تردید مرگش فرا رسد روحش را می‌گیرد و منزلت و مرتبه هر یک از آنها را به او عطا کند، و از خداوند جلّ اسمه ثبات قدم خواسته و طلب علم بیشتر می‌کنیم که او بخشنده‌ترین عطا کنندگان و بزرگوارترین کسی است که مورد درخواست واقع می‌شود.

فصل (۱)

حدیث یازدهم: روایت کاظمی

۱/۱۱ ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِيسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ[1] فَاللَّهَ اللَّهَ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ[2] عَنْهَا[3] فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ[4]، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ يَمْتَحِنُ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ[5] وَ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَ أَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا الدِّينِ لَاتَّبَعُوهُ[6]. قَالَ[7]: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَنِ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ

---

۱. در دو نقل "غیبت طوسی" و "دلائل الإمامه" و نقل دوم "اثبات الوصیه" این افزوده است: «مِنَ الْأَئِمَةِ». «مج»

۲. در "کافی" و نقل اول "اثبات الوصیه" و "الإمامة و التبصرة" و "کمال الدین" و "علل الشرایع" و "کفایة الأثر" و نقل دوم "غیبت طوسی" این افزوده است: «أَحَدٌ»، و نقل دوم "اثبات الوصیه" و نقل اول "غیبت طوسی" و "دلائل الإمامه" فاقد «لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا» می‌باشد. «مج»

۳. در "کافی" و "الإمامة و التبصرة" و "کمال الدین" و "علل الشرایع" و "کفایة الأثر" و نقل دوم "غیبت طوسی" این افزوده است: «يَا بُنَيَّ» و ظاهراً این از روی شفقت گفته شده چون علی برادر امام کاظم علیه السلام بوده نه فرزند ایشان، و در "هدایة الکبری" این افزوده است: «فَتَهْلِكُوا». «مج».

٤. در نقل اول "غیبت طوسی" و "دلائل الإمامه" و نقل دوم "اثبات الوصیه" این افزوده است: «يَا بُنَيَّ». «مج»

۵. تا اینجا نقل دوم "غیبت طوسی" تمام شده. «مج»

٦. در نقل اول "اثبات الوصیه" از «وَ لَوْ عَلِمَ» تا اینجا نیست. «مج»

۷. در نقل دوم "اثبات الوصیه" اینگونه است: «قال: أبو محمد الحسن بن عیسی» و در نقل اول "غیبت

السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا[۱] وَ أَحْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمْلِهِ[۲] وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ[۳].[۴]

سند:

ضعیفِ مقبول.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن محمد: شیعه ثقه، الحسن بن عیسی: مجهول، عیسی بن محمد: مجهول، محمد بن علی: مجهول، علی بن جعفر: شیعه ثقه.

ترجمه:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین ناپدید شود، پس خدا را خدا را در

➡

طوسی" و "دلائل الإمامه" اینگونه: «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ». «مج»

۱. در "الإمامة و التبصرة" و "کمال الدین" اینطور ثبت شده: «تَضْعُفُ عَنْ ذَلِكَ». «مج»

۲. در نقل اول "اثبات الوصیه" «وَ أَحْلَامُكُمْ ...» نیست. «مج»

۳. در "دلائل الإمامه" اینگونه است: «وَ لَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُفْشُوا بِذِكْرِهِ» و در "کفایة الأثر": «وَ لَكِنْ إِنْ تُفَتِّشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُوهُ» و ظاهراً غلط نوشته شده، و در "هدایة الکبری" این افزوده را دارد که بسیار کارگشاست: «وَ لَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تَذْكُرُونَ، قُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَنَمُوتُ بِشَكٍّ مِنْهُ؟ قَالَ: أَنَا السَّابِعُ، وَ ابْنِي عَلِيٌّ الرِّضَا الثَّامِنُ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ التَّاسِعُ، وَ ابْنُهُ عَلِيٌّ الْعَاشِرُ، وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ حَادِيَ عَشَرَ، وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ سَمِيُّ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنْيَتُهُ الْمَهْدِيُّ الْخَامِسُ بَعْدَ السَّابِعِ، قُلْتُ: فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ يَا سَيِّدِي، كَمَا فَرَّجْتَ عَنِّي». «مج»

۴. کافی ج۱ ص۳۳۶ ح۲. و آن را اثبات الوصیه ص۲۶۵ و ص۲۷۰ ـ ۲۷۱، الإمامة و التبصرة ص۱۱۳ ح۱۰۰، کمال الدین ج۲ ص۳۵۹ ـ ۳۶۰ ح۱، علل الشرایع ج۱ ص۲۴۴ ـ ۲۴۵ ح۴، کفایة الأثر ص۲۶۸ ـ ۲۶۹، دلائل الإمامه ص۵۳۴ ح۱۲۰، غیبت طوسی ص۱۶۶ ـ ۱۶۷ و ص۳۳۷ با اندکی تفاوت و هدایة الکبری ص۳۶۱ با اضافات روایت کرده‌اند. «مج»

دین‌های تان (مواظب باشید) مبادا احدی[۱] شما را از دین تان جدا کند چون برای صاحب این امر ناگزیر غیبتی خواهد بود، تا جایی که معتقد به این امر از آن بر گردد، این آزمایشی از جانب خداست که خداوند خلق خود را به آن می‌آزماید، و اگر پدران و اجداد شما دینی صحیح تر از این دین می‌شناختند بدون شك از همان پیروی می‌کردند. راوی گوید: عرض کردم: ای سرورم پنجمین از فرزندان هفتمین کیست؟ فرمود: ای پسرکم[۲] عقل‌های شما کوچکتر از (فهم) اینست و اندیشه‌هایتان تاب تحملش را ندارد، اگر زنده بمانید در آینده‌ای دور درکش خواهید کرد.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد و در آن نسب قائم علیه‌السلام ذکر شده که او «پنجمین از فرزندان هفتمین» از ائمه علیهم‌السلام است[۳]، و خبر از غیبت طولانی او داده است «تا جایی که معتقد به این امر از آن بر گردد»، و نیز اثری برای غیبت را بیان نموده که: «این آزمایشی از جانب خداست که خداوند خلق خود را به آن می‌آزماید».

و اما این سخن امام علیه‌السلام به برادرشان درباره شناساندن پنجمین از فرزندان هفتمین که: «عقل‌های شما کوچکتر از (فهم) اینست و اندیشه‌های تان تاب تحملش را ندارد، اگر زنده بمانید در آینده‌ای دور درکش خواهید کرد»، ما وجهی

---

۱. طبق نسخه های "کافی" و نقل اول "اثبات الوصیه" و "الإمامة و التبصرة" و "کمال الدین" و "علل الشرایع" و "کفایة الأثر" و نقل دوم "غیبت طوسی". «مج»

۲. اگر این کلام امام کاظم علیه‌السلام باشد ظاهراً از روی شفقت گفته شده زیرا علی برادر ایشان است نه پسرشان. «مج»

۳. غیبت طوسی ص۱٦٦، اثبات الوصیه ص۲۷۰، دلائل الإمامه ص٥۳٤

برایش نمی‌فهمیم زیرا شناساندن او به اینکه وی حجت بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است در مرتبه‌ای از عدم فهم عقلها و عدم گنجایش اندیشه‌ها برای مثل علی بن جعفر نیست، خصوصاً با توجه به معرفی شدن پنجمین از فرزندان هفتمین در احادیث دیگر. بله برای این حدیث در کتاب دیگری ادامه‌ای ذکر شده که اینگونه است:

«... گفتم: سرورم یعنی با شک درباره او بمیریم؟ فرمود: من هفتمین ام، فرزندم علی رضا هشتمین است، و فرزندش محمد نهمین است، و فرزندش علی دهمین است، و فرزندش حسن یازدهمین است، و فرزندش م ح م د همنام و هم کُنیه جدش رسول خدا، مهدی، پنجمین بعد از هفتمین می‌باشد. گفتم: بر من گشایش نمودی خدا بر تو گشایش کند».[1]

حال اگر ما این تتمه را به خاطر ضعف مصدرش نپذیریم می‌توان گفت این فقره جزء کلام امام برای برادرش نیست، بلکه جزء کلام علی بن جعفر برای فرزندش محمد است به این قرینه که به او می‌گوید: «ای پسرکم» زیرا راوی این حدیث، فرزند علی بن جعفر به نام محمد می‌باشد.

شبهه پنجمین از هفتمین:

تعبیر «پنجمین از فرزندان هفتمین» در احادیث متعددی آمده، از جمله:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کسی که به همه ائمه اقرار داشته باشد و مهدی را انکار کند مانند کسی است که به همه پیامبران اقرار دارد و منکر نبوت محمد است. سوال شد: ای فرزند رسول خدا، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین که شخص او از شما غائب می‌شود و نام بردن وی

---

۱. هدایة الکبری ص۳۶۱

برای شما حلال نیست».[۱]

و فرمود: «کسی که به ائمه از پدرانم و فرزندانم اقرار داشته باشد و مهدی را انکار کند مثل کسی است که به همه پیامبران اقرار نماید و منکر نبوت محمد باشد. پرسیدم: ای آقایم، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین که شخص او از شما غائب می‌شود و نام بردن وی برای شما حلال نیست».[۲]

همچنانکه خود امام هفتم علیه‌السلام فرموده‌اند: «قائمی که زمین را از دشمنان خدا عزوجل پاک می‌کند و آن را پر از عدل می‌نماید همانگونه که پر از تجاوز و ظلم شده باشد همان پنجمین فرزند من است: هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي».[۳]

و نیز امام پنجم علیه‌السلام فرموده‌اند: «یقیناً قائم ما همان هفتمین از فرزندان من است و الآن زمان ظهور او نیست»[۴]، و فرموده‌اند: «از ما دوازده نفر محدَّث اند، هفتمین از فرزندان من قائم است».[۵]

در نتیجه از این احادیث به خوبی مراد از پنجمین فرزند هفتمین روشن می‌شود. اما در این میان در تک حدیث نبوی بعد از لفظ «هفتمین» یک کلمه اضافه «من ولدی: از فرزندانم» دارد که لازمه‌اش می‌شود قائم فرزند دوازدهم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد و این منطبق بر امام دوازدهم علیه‌السلام نیست چون ایشان فرزند یازدهم آن حضرت اند.

متن این حدیث اینگونه است: «... و حسن آن را به فرزندش قائم می‌دهد و

---

۱. کمال الدین ج۲ ص۳۳۳ ح۱
۲. کمال الدین ج۲ ص۳۳۸ ح۱۲
۳. کمال الدین ج۲ ص۳۶۱ ح۵
۴. کفایة الأثر ص۲۵۲
۵. الإمامة و التبصرة ص۲

سپس امام آنها به قدری که خدا بخواهد غائب می‌شود و برای او دو غیبت هست یکی طولانی تر از دیگری. سپس رسول خدا رو به ما کرده و در حالیکه صدایش را بالا برده بود فرمود: زمانیکه پنجمین از فرزندان هفتمین از فرزندان من مفقود شود بر حذر باشید. علی پرسید: ای رسول خدا این غیبت تا کی خواهد بود؟ فرمودند: آری تا وقتی که خدا به او اذن خروج دهد که از یمن خروج خواهد کرد از روستایی به نام اکرعه در حالیکه بر سرش عمامه است و زره مرا پوشیده و شمشیر من ذو الفقار را بر خود بسته ...».[1]

پاسخ شبهه:

در استدلال به این حدیث با چشم پوشی از ضعف سند و اشتمالش بر مطالب باطل، چند اشکال است:

اولاً اضافه «من ولدی: از فرزندانم» بعد از لفظ «هفتمین» منحصر به این حدیث است و در هیچ حدیث دیگری وجود ندارد همچنانکه در احادیث قبلی مشاهده کردید.

ثانیاً این حدیث هیچ صحبتی در مورد امامت آن فرزندان ندارد لذا کلمه «من ولدی: از فرزندانم» شامل حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌شود، در نتیجه: هفتمین فرزند از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شود امام کاظم علیه السلام و پنجمین از فرزندان ایشان می‌شود امام دوازدهم علیه السلام.

ثالثاً پایه این اشکال مبتنی بر آنست که کلمه «من ولدی: از فرزندانم» صفت برای «هفتمین» باشد حال آنکه می‌تواند صفت برای لفظ «پنجمین» باشد، زیرا اگر ایشان نمی‌فرمود «از فرزندانم»، نسب او دانسته نمی‌شد که او از نسل کیست؟ و دلیلی بر تعیین وجه اول نیست بلکه تمام دلیلها بر ضد وجه اول است.

---

۱. کفایة الأثر ص۱۵۰

رابعاً این حدیث در موضوع تشریح سلسله اوصیا از زمان آدم علیه‌السلام وارد شده و آنها را تا فرزند امام عسکری علیه‌السلام شمرده و احدی را بعد از ایشان ذکر نکرده و سپس غیبت آن حضرت را ذکر نموده و در ادامه، جمله مورد بحث را بیان کرده. لذا چینش کلام کاملاً دلالت دارد که مرادش از «پنجمین از فرزندان هفتمین از فرزندان من» همان فرزند امام عسکری یعنی امام دوازدهم علیهم‌السلام می‌باشد.

خامساً این حدیث تصریح می‌کند که قائم «از یمن خروج خواهد کرد از روستایی به نام اکرعه» و این مخالف اجماع روایات است که جملگی می‌گویند: قائم از مکه خروج می‌کند نه از یمن.

بماند که این اضافه مخالف اضافه‌ای است که در روایت کتاب «إثبات الوصیة» و «دلائل الإمامة» و دو جا از «غیبت طوسی» وجود دارد، چون در این کتابها، بعد از کلمه «هفتمین» لفظ «من الأئمة» آمده[1] که روشن می‌کند مراد از «هفتمین» نه هفتمین از فرزندان رسول خدا بلکه هفتمین از ائمه علیهم‌السلام است.

البته در اینجا حدیث دیگری وجود دارد که دارای اضافه «من ولدک: از فرزندان تو» خطاب به امیر المومنین علیه‌السلام می‌باشد که دوباره اشکال مذکور تکرار می‌شود:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیر المومنین علیه‌السلام فرمودند: «زمانیکه من مُردم کینه‌های قوم نسبت به تو ظاهر می‌شود و بعد از من فتنه شدیدی است که هر مورد اعتماد و محرم اسراری در آن سقوط می‌کند و این زمانی است که شیعه پنجمین از هفتمین از فرزندان تو را از دست بدهند ... آنها در نهایت ناامیدی به سر می‌برند سپس ندایی به آنها داده می‌شود که فرد نزدیک مانند فرد دور آن را می‌شنود که برای مومنان رحمت است و برای منافقان عذاب ... و در آن هنگام فرج حاصل

---

۱. غیبت طوسی ص۱٦٦، اثبات الوصیه ص۲۷۰، دلائل الإمامه ص٥۳٤

می‌شود؛ پرسیدم: ای رسول خدا امامان بعد از من چند نفرند؟ فرمود: بعد از حسین نه نفرند که نهمین نفر قائم آنهاست».[1]

اما این حدیث تصریح می‌کند که قائم «نهمین» امام «بعد از حسین» علیه‌السلام است نه دهمین، لذا متوجه می‌شویم فقره «من ولدک: از فرزندان تو» صفت برای «پنجمین است» نه «هفتمین»، و یا تصحیف «من ولدی» است که قائم با احتساب حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌شود پنجمین از هفتمین فرزند.

حدیث دوازدهم: روایت باقری

۲/۱۲ ـ أَخْبَرَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ بْنُ هَوْذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ سَنَةَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ لِي: يَا أَبَا الْجَارُودِ إِذَا دَارَ الْفَلَكُ وَ قَالُوا: مَاتَ أَوْ هَلَكَ وَ بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ وَ قَالَ الطَّالِبُ لَهُ: أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ بَلِيَتْ عِظَامُهُ؟ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْتَجُوهُ وَ إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فَأْتُوهُ وَ لَوْ حَبْواً عَلَى الثَّلْجِ.[2]

سند:

ضعیف.

أحمد بن هوذة: مهمل، إبراهیم بن إسحاق: ضعیف متهم لکن کتبش نزدیک به درستی است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن حماد: شیعه ثقه، أبو

---

۱. کفایة الأثر ص۱۵۸ ـ ۱۵۹

۲. کمال الدین ج۱ ص۳۲۶ ح۵ با اندکی تفاوت و این سند: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي الْجَارُودِ». «مج»

الجارود: زیدی ضعیف؛ و این سند نادر است زیرا من حدیث ابن حماد از ابو الجارود را نیافتم مگر اینجا و سه جای دیگر.[۱]

ترجمه:

ابو الجارود گوید: امام باقر علیه‌السلام به من فرمود: ای ابا جارود هنگامی که فلك بگردد و بگویند: مرده یا هلاك شده، به کدام بیابان راه پیموده؟ و آنکه طالب اوست بگوید: چگونه چنین چیزی شدنی است در حالیکه استخوانهای او پوسیده، در چنین وقتی به امید او باشید، و چون خبر او را شنیدید سوی وی بروید اگر چه کشان کشان بر روی یخ.

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش نزد عقل و دین قابل پذیرش می‌باشد الا این فقره که می‌گوید: «آنکه طالب اوست بگوید: چگونه چنین چیزی شدنی است در حالیکه استخوانهای او پوسیده»؛ خوب چطور ممکن است کسی چنین سخنی را بگوید که «طالب اوست»؟ چون طالب بودن یعنی به زنده بودن قائم علیه‌السلام اعتقاد دارد. بلکه تعبیر صحیح آنست که در دو حدیث بعدی آمده که گوینده این سخن مردم هستند یعنی اهل سنت نه کسی که «طالب اوست»، مگر اینکه مقصود از «آنکه طالب اوست» کسی باشد که در جستجوی او بوده و سپس از اعتقادش به قائم علیه‌السلام منحرف گشته، همانگونه که از حدیث شماره ۲۰ اینطور به دست می‌آید؛ و به زودی معنای «هنگامی که فلك بگردد» در حدیث شماره ۲۰ خواهد آمد.

از طرفی برای ظهور قائم علیه‌السلام علاماتی است که حتماً باید اتفاق بیفتد لذا معنا

---

۱. بصائر الدرجات ص۱۳۲ ح۲، غیبت نعمانی ص۲۳۸ ح۲۸، ص۳۱۵ ح۸

ندارد به ما امر شود به امید او باشیم تنها به صرف اینکه بعضی بگویند: «چگونه چنین چیزی شدنی است در حالیکه استخوانهای او پوسیده»، مگر اینکه مرادش تعبیری از نهایت ناامید شدن مردم باشد که در روایات متعدد تذکر داده شده و این ناامیدی مقارن با خروج سفیانی و دیگر علامت‌هاست.

نیز سخن آنها که: «مرده یا هلاك شده، به کدام بیابان راه پیموده» اشاره به طولانی بودن غیبت قائم علیه السلام دارد و این تعبیر در روایات متعددی تکرار شده است. و مراد از «چون خبر او را شنیدید سوی وی بروید» صیحه آسمانی به نام مهدی علیه السلام به هنگام ظهورش هست که بعد از آن به سمت او در مکه یا مدینه می‌روند.

حدیث سیزدهم: روایت صادقی

۳/۱۳ ـ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ زَائِدَةَ بْنِ قُدَامَةَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ يَقُولُ النَّاسُ: أَنَّى ذَلِكَ وَ قَدْ بَلِيَتْ عِظَامُهُ؟

سند:

ضعیف، مرسل.

محمد بن همام: شیعه ثقه، حمید بن زیاد: هفت امامی ثقه، الحسن بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن الحسن: هفت امامی ثقه، زائدة بن قدامة: مهمل یا مجهول، بعض رجاله: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث احمد بن حسن از زائده وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب.[1]

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۵۷ ح۲۰

ترجمه:

امام صادق علیه‌السلام: زمانیکه قائم قیام کند مردم بگویند: چگونه این ممکن است؟ در حالیکه استخوان‌هایش نیز پوسیده است.

شرح:

سند روایت ضعیف و مرسل است و مقصود حدیث از سخن مردم اینست که به طور طبیعی انسان بعد از گذشت صد سال می‌میرد لذا اگر قائم در سال ۲۵٦ متولد شده حتماً سالها قبل از زمان ما «استخوان‌هایش نیز پوسیده است».

و ظاهر این حدیث و حدیث بعدی مخالف حدیث قبل است زیرا از حدیث قبل چنین بر می‌آمد که سخن مذکور در اواخر دوران غیبت قائم گفته خواهد شد چون می‌فرماید: «در چنین وقتی به امید او باشید، و چون خبر او را شنیدید سوی وی بروید» در حالیکه صریح این حدیث و حدیث بعدی اینست که این سخن بعد از ظهور ایشان گفته خواهد شد: «زمانیکه قائم قیام کند مردم بگویند: ...».

البته توجه به این نکته لازم است که این حدیث و حدیث بعدی از میراث هفت امامی‌هاست چون سه نفر از راویانش هفت امامی‌اند و دو نفر آخر هم که مجهولند لذا احتمال دارد مراد این حدیث آن باشد که قائم همان موسی بن جعفر علیه‌السلام هست همانگونه که هفت امامی‌ها اعتقاد داشته و فکر می‌کردند امام کاظم علیه‌السلام وفات نکرده ولی مردم خیال می‌کنند او مرده و استخوان‌هایش هم پوسیده است.

حدیث چهاردهم: کلام جلّاب ـ روایت صادقی

٤/١٤ ـ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ الزُّهْرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ

عَمْرٍو عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْجَلَّابِ قَالَ: ذُكِرَ الْقَائِمُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَوْ قَدْ قَامَ لَقَالَ النَّاسُ: أَنَّى يَكُونُ هَذَا؟ وَ قَدْ بَلِيَتْ عِظَامُهُ مُذْ كَذَا وَ كَذَا.

سند:

ضعیف.

عبد الواحد الموصلی: شیعه ثقه، أحمد بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن علی: مهمل، الحسن بن أیوب: مهمل، عبد الکریم بن عمرو: هفت امامی ثقه، محمد بن الفضیل: ضعیف متهم به غلو و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، حماد بن عبد الکریم: مهمل؛ و این سند شاذ است زیرا حدیثی از عبد الکریم از محمد بن فضیل وجود ندارد مگر اینجا، همچنانکه اسم حماد بن عبد الکریم وجود ندارد مگر اینجا، و حدیث او اینگونه هم ثبت شده است: «إِنَّ الْقَائِمَ عليه السلام إِذَا قَامَ قَالَ النَّاسُ: أَنَّى يَكُونُ هَذَا؟ وَ قَدْ بَلِيَتْ عِظَامُهُ مُنْذُ دَهْرٍ طَوِيلٍ».[1]

ترجمه:

نزد امام صادق عليه السلام، قائم یاد شد و ایشان فرمود: اگر قائم قیام کند مردم بگویند: چگونه این ممکن است؟ در حالیکه مدتهاست استخوان‌هایش نیز پوسیده است.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است و محتوایش ذیل حدیث قبلی مورد بررسی قرار گرفت و این نیز از میراث هفت امامی‌هاست.

---

۱. غیبت طوسی ص۴۲۳

حدیث پانزدهم: روایت صادقی ـ نبوی

۵/۱۵ ـ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَنْدَنِيجِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ الْعَبَّاسِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ سَلَّامٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْخَشَّابِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ حَتَّى إِذَا نَجْمٌ مِنْهَا طَلَعَ فَرَمَقْتُمُوهُ بِالْأَعْيُنِ وَ أَشَرْتُمْ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَذَهَبَ بِهِ ثُمَّ لَبِثْتُمْ فِي ذَلِكَ سَبْتاً مِنْ دَهْرِكُمْ وَ اسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَمْ يُدْرَ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَبْدُو نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَ اقْبَلُوهُ.

سند:

ضعیف، موید به سند معتبر.

علی بن أحمد: مجهول و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و این حدیث دارای شاهد صدق می‌باشد، عبید الله بن موسی: مجهول، موسی بن سلام: مجهول، أحمد بن محمد: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث عبید الله از موسی بن سلام وجود ندارد مگر اینجا، نیز حدیث موسی بن سلام از احمد بن محمد وجود ندارد مگر اینجا، همچنین حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر از عبد الرحمن وجود ندارد مگر اینجا، و باز من نقل عبد الرحمن از خشاب را نیافتم مگر در این حدیث و این جداً عجیب است.

و مرحوم کلینی مضمون آن را به سند معتبری روایت کرده که خواهد آمد.

ترجمه:

امام صادق از پدران خویش علیهم‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمود: مَثَل اهل بیت من مَثَل ستارگان آسمانند که هرگاه ستاره‌ای غائب شود ستاره دیگری پدیدار

می‌گردد، اما چون ستاره‌ای از آنها طلوع نماید و شما چشم به او بدوزید و به سمت وی با انگشتان اشاره کنید، فرشته مرگ آمده او را می‌برد، سپس مدتی از روزگارتان را در این حال باقی می‌مانید، و فرزندان عبد المطلب (بنی هاشم) یکسان شوند و هیچیک از دیگری شناخته نگردد (یعنی همه در عدم استحقاق امامت یکسانند)، در چنین حالی ستاره شما آشکار شود، پس خدا را حمد کنید و به او روی آورید.

شرح:

سند این حدیث ضعیف است اما همین مضمون با سند معتبر هم روایت شده که می‌آید، و محتوایش نزد عقل و دین مورد پذیرش می‌باشد، و در آن از استمرار امامت یکی بعد از دیگری سخن گفته شده و وجه شباهت ائمه به ستارگان اینست که آسمان هیچگاه خالی از ستاره درخشان نیست چون «وقتی ستاره‌ای در مغرب ناپدید می‌شود ناگزیر به جای آن ستاره‌ای در مشرق پدیدار می‌گردد»[1] و زمین نیز هیچگاه خالی از امام آشکار نبوده تا اینکه خدا ستاره ما را غائب نمود.

همچنین در این روایت اشاره شده که وفات هر امامی هنگامی می‌رسد که نام و یادش اوج بگیرد و مردم با چشم به او خیره شده و انگشت نما گردد «و شما چشم به او بدوزید و به سمت وی با انگشتان اشاره کنید» که در این صورت «فرشته مرگ آمده او را می‌برد»، همچنانکه در این حدیث با این جمله خبر از غائب شدن قائم عليه السلام و طولانی بودن آن داده شده: «سپس مدتی از روزگارتان را در این حال باقی بمانید» تا «ستاره شما آشکار شود».

نیز مقصود از غائب شدن یک ستاره و پدیدار شدن ستاره دیگر، وفات ستاره

---

۱. مرآة العقول ج٤ ص٤٥

قبلی و به امامت رسیدن ستاره بعدی است، و مراد از «سپس مدتی ... در این حال باقی بمانید» یعنی: بعد از وفات آخرین امامی که در میان مردم آشکار بوده یعنی امام عسکری علیه‌السلام، و ما این را از خود حدیث نمی‌فهمیم بلکه از روایات متواتری می‌دانیم که بر این حقیقت دلالت دارند، همچنانکه مرادش از یکسان شدن فرزندان عبد المطلب مساوی بودن سادات در عدم حجت خدا بودن در زمین می‌باشد.

حدیث شانزدهم: روایت باقری ـ نبوی

٦/١٦ ـ وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ الْقَصَبَانِيُّ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْخَشَّابِ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ حَتَّى إِذَا مَدَدْتُمْ إِلَيْهِ حَوَاجِبَكُمْ وَ أَشْرَتُمْ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ أَتَاهُ مَلَكُ الْمَوْتِ فَذَهَبَ بِهِ ثُمَّ بَقِيتُمْ سَبْتاً مِنْ دَهْرِكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيّاً مِنْ أَيٍّ فَاسْتَوَى فِي ذَلِكَ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَبَيْنَمَا أَنْتُمْ كَذَلِكَ إِذْ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ نَجْمَكُمْ فَاحْمَدُوهُ وَ اقْبَلُوهُ.

سند (۱):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر می‌باشد و این حدیث دارای شاهد صدق است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا من روایت عبد الرحمن از خشاب و روایت

خشاب از معروف را نیافتم مگر در این حدیث.

سند (۲):

معتبر، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن الحسین: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (۳):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (٤):

معتبر، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، محمد بن عیسی: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

سند (٥):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، جعفر بن محمد: در مورد وثاقتش اختلاف است

و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است و نزد بعضی ثقه می‌باشد، عبد الله بن عامر: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا من حدیث جعفر بن محمد از عبد الله بن عامر را نیافتم مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب[1]، و به خاطر آنچه گذشت.

سند (٦):

معتبر طبق تحقیق و نزد بعضی، صدر آن موید به سند معتبر.

محمد بن همام: شیعه ثقه، عبد الله بن جعفر: شیعه ثقه، عبد الله بن عامر: شیعه ثقه، عبد الرحمن بن أبی نجران: شیعه ثقه، الحجاج الخشاب: شیعه ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند به خاطر آنچه گذشت شاذ است.

و شیخ صدوق صدر این حدیث را با چهار سند صحیح روایت کرده است: «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنِ الْحَجَّاجِ الْخَشَّابِ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ نُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ».[2]

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرمود: مَثَل اهل بیت من در این امت همچون ستارگان آسمانند که هرگاه ستاره‌ای غائب شود ستاره دیگری پدیدار

---

۱. غیبت نعمانی ص۱۵۲ ح۱۰

۲. کمال الدین ج۱ ص۲۸۱ ح۳۱

گردد، اما چون شما ابروان خود را به سوی او بکِشید و به سمت وی با انگشتان اشاره کنید، فرشته مرگ آمده او را می‌برد، سپس مدتی از روزگارتان را در این حال باقی بمانید، و هیچیک از دیگری شناخته نگردد و فرزندان عبد المطلب در این باره (عدم امامت) یکسان شوند، و در حالیکه شما در چنین وضعی هستید ناگهان خدا ستاره شما را آشکار نماید، پس خدا را حمد کنید و به او روی آورید.

شرح:

سند این روایت معتبر است و محتوایش در حدیث قبلی بررسی شد.

حدیث هفدهم: روایت باقری

۷/۱۷ ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرَّبُوذَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ حَتَّى إِذَا أَشَرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَ مِلْتُمْ بِحَوَاجِبِكُمْ غَيَّبَ اللَّهُ عَنْكُمْ نَجْمَكُمْ فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَمْ يُعْرَفْ أَيٌّ مِنْ أَيٍّ فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَاحْمَدُوا رَبَّكُمْ.[1]

سند:

معتبر.

محمد بن یعقوب: شیعه ثقه، علی بن إبراهیم: شیعه ثقه، إبراهیم بن هاشم: شیعه ثقه، حنان بن سدیر: هفت امامی ثقه، معروف بن خربوذ: شیعه ثقه؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث حنان از معروف وجود ندارد مگر اینجا.

---

۱. کافی ج۱ ص۳۳۸ ح۸

ترجمه:

امام باقر علیه‌السلام: ما همچون ستارگان آسمانیم که هرگاه ستاره‌ای غائب شود ستاره دیگری پدیدار گردد، اما چون شما با انگشتان خود اشاره کنید و ابروان خویش[1] را به سوی او بکشید، خدا ستاره شما را غائب کند و فرزندان عبد المطلب یکسان شوند و هیچیک از دیگری شناخته نگردد، پس هنگامیکه ستاره شما آشکار شد پروردگارتان را حمد کنید.

شرح:

سند این حدیث معتبر بوده و محتوایش در دو حدیث قبلی گذشت.

حدیث هجدهم: روایت علوی

۸/۱۸ ـ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ وُلْدِي هُوَ الَّذِي يُقَالُ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ لَا بَلْ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ.

سند:

ضعیفِ مقبول.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است، عیسی بن عبد الله: مهمل، عبد الله بن محمد: مهمل، محمد بن عمر: مهمل، عمر بن علی: مهمل.

---

۱. در کتاب "کافی" دارد: «گردنهای خود». «مج»

ترجمه:

امیر المومنین علیه‌السلام: صاحب این امر از فرزندان من کسی است که گفته می‌شود: مرده یا هلاک شده، نه بلکه به کدام بیابان راه پیموده؟

شرح:

سند روایت ضعیف است اما محتوایش مورد پذیرش عقل و دین می‌باشد، و در آن، قائم علیه‌السلام کسی معرفی شده که درباره‌اش گفته می‌شود: «مرده یا هلاک شده ...» و این کنایه از طولانی بودن غیبت امام زمان علیه‌السلام است.

حدیث نوزدهم: کلام مفضّل ـ روایت صادقی

۹/۱۹ ـ وَ بِهِ[1] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: مَا عَلَامَةُ الْقَائِمِ؟ قَالَ: إِذَا اسْتَدَارَ الْفَلَكُ فَقِيلَ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ ثُمَّ يَكُونُ مَا ذَا؟ قَالَ: لَا يَظْهَرُ إِلَّا بِالسَّيْفِ.

سند:

ضعیف.

علی بن الحسین: پدر شیخ صدوق شیعه ثقه، محمد بن یحیی: شیعه ثقه، محمد بن حسان: ضعیف، محمد بن علی: ضعیف متهم به کذب و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر است، یونس بن یعقوب: فطحی ثقه، المفضل بن عمر: در مورد وثاقتش اختلاف است و لکن قبول روایتش با شواهد امکان‌پذیر

---

۱. در نسخه آستان قدس رضوی و بحار الأنوار ج۵۱ ص۱٤۸ ح۲۱ سند کامل ذکر شده است. «مج»

است و نزد بعضی ثقه می‌باشد؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث یونس بن یعقوب از مفضل بن عمر وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر.[۱]

ترجمه:

مفضل بن عمر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: علامت (ظهور) قائم چیست؟ فرمود: زمانیکه فلک بچرخد و گفته شود: مرده یا هلاک شده، در کدام بیابان راه پیموده؟ گفتم: فدایت شوم بعدش چه می‌شود؟ فرمود: ظهور نمی‌کند مگر با شمشیر.

شرح:

سند روایت ضعیف است و توضیح مضمون آن و نیز اشکالش ذیل حدیث دوازدهم گذشت، و در این حدیث تصریح شده آن حضرت «ظهور نمی‌کند مگر با شمشیر»، بر خلاف بعضی ناآگاهان که مدعی‌اند مهدی صلح کل است و در قیامش هیچ جنگ و شمشیری نیست!

حدیث بیستم: کلام عبد الکریم ـ روایت صادقی

۱۰/۲۰ ـ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ زَائِدَةَ بْنِ قُدَامَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام الْقَائِمُ فَقَالَ: أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَمْ يَسْتَدِرِ الْفَلَكُ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ؟ فَقُلْتُ: وَ مَا اسْتِدَارَةُ الْفَلَكِ؟ فَقَالَ: اخْتِلَافُ الشِّيعَةِ بَيْنَهُمْ.

---

۱. تفسیر قمی ج۱ ص۳۵۴

سند:

ضعیف.

محمد بن همام: شیعه ثقه، حمید بن زیاد: هفت امامی ثقه، الحسن بن محمد: هفت امامی ثقه، أحمد بن الحسن: هفت امامی ثقه، زائدة بن قدامة: مهمل یا مجهول، عبد الکریم: مجهول؛ و این سند شاذ است زیرا حدیث احمد بن حسن از زائده وجود ندارد مگر اینجا و یک جای دیگر از این کتاب[1] و همچنین حدیثی از زائده از عبد الکریم وجود ندارد مگر اینجا.

ترجمه:

نزد امام صادق علیه‌السلام قائم یاد شد و ایشان فرمود: کجا چنین چیزی خواهد بود و هنوز فلک نچرخیده تا گفته شود: مرده یا هلاک شده؟ به کدام بیابان راه پیموده؟ پرسیدم: چرخیدن فلک چیست؟ فرمود: اختلاف شیعیان در بین خودشان.

شرح:

سند روایت ضعیف است و مضمونش در احادیث قبلی گذشت، اما در این حدیث، چرخیدن فلک تفسیر به «اختلاف شیعیان در بین خودشان» شده و ما نمی‌دانیم مراد حدیث چیست و آنها در چه چیزی اختلاف می‌کنند، بله ظاهر این حدیث آنست که گوینده این کلام: «مرده یا هلاک شده، به کدام بیابان راه پیموده؟» شیعیان هستند، لذا منظور حدیث، برگشتن بسیاری از شیعیان از اعتقادشان به وجود قائم علیه‌السلام است. همچنین از این حدیث اینطور استفاده

---

۱. غیبت نعمانی ص۱٥٤ ح۱۳

می‌شود که آن سخن در زمان غیبت ایشان گفته می‌گردد همانگونه که در حدیث دوازدهم گذشت بر خلاف حدیث سیزدهم و چهاردهم.

توضیح مرحوم نعمانی:

و این احادیث دلالت بر احوالات طوائفی دارد که منتسب به تشیع‌اند و با جمعیت اندکی که بر امامت فرزند حسن بن علی علیهما‌السلام پایدارند مخالفند زیرا اکثریت آنان درباره این امام می‌گویند: کجاست؟ و چگونه این شدنی است؟ و تا کی پنهان خواهد بود؟ و این تا کی می‌تواند زنده بماند در حالیکه هم اکنون هشتاد و چند سال دارد؟[1]

و بعضی از آنان معتقدند که او مرده و بعضی از آنها ولادتش را انکار کرده و اصل وجودش را منکر است و کسی را که وجود وی را تصدیق می‌کند به مسخره می‌گیرد، و بعضی از آنان این مدت را بعید می‌شمارد و این زمان را طولانی می‌انگارد و معتقد نیست که خداوند در محیط قدرت و نفوذ سلطنت و قاطعیت امر و تدبیرش می‌تواند عمر ولیّ خود را به قدر برترین‌مدت عمری که به یکی از معاصرین و غیر معاصرین داده طولانی سازد و او پس از گذشت آن مقدار زمان بلکه بیشتر از آن ظاهر شود.

ما از اهل زمان خود افراد زیادی را دیدیم که صد سال و بیشتر عمر کرده‌اند در حالیکه کاملاً قوی و دارای کمال عقل بوده‌اند، پس چگونه کسی نسبت به حجت خدا انکار می‌کند که خدا بیش از این به او عمر داده، و همین را از بزرگترین آیاتش قرار دهد که از میان همه اهلش تنها او را بدین اختصاص داده است؟ زیرا وی بزرگترین حجت خداست که دین خدا را بر همه ادیان پیروز

---

۱. از این عبارت فهمیده می‌شود که مرحوم نعمانی کتاب "غیبت" را در فاصله بسیار کمی از آغاز غیبت کبری نوشته‌اند و توضیحش در مقدمه گذشت. «مج»

خواهد کرد و خدا به وسیله او پلیدی‌ها و ناپاکی‌ها را خواهد شست.

گویا فرد منکر، در همین قرآن، داستان ولادت موسی را نخوانده که به سبب او چه بر سر زنان و کودکان از کشتار و سر بریدن آمد تا آنکه جمعیت بسیاری در این میان از بین رفت که نگذارند قضای الهی و امر حتمی خدا واقع شود اما خدا ﷻ علی رغم دشمنانش موسی را به وجود آورد و همان کسی را که به دنبال او بود و کودکان را به خاطر وی می‌کشت و سر می‌برید سرپرست و پرورش دهنده او قرار داد. و خداوند داستان رشد کردن و بزرگ شدن موسی و فرار کردنش که چندین سال طول کشید را در قرآن بیان می‌فرماید تا آن زمانی که خدا اجازه ظهورش را داده بود فرا رسید و سنت خدا که از قبل چنین بوده ظاهر گردید و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت.

پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید، و ای شیعیان نیکوکار، بر آنچه خداوند شما را بر آن دلالت فرموده و به آن راهنمایی کرده پا بر جا باشید و خدا را بر این نعمت که به شما ارزانی داشته و تنها شما را از آن بهره‌مند ساخته سپاسگزار باشید که خداوند سزاوار ستایش و سپاس است.